

والادبیر شورکی

تاریخ تبریز

ترجمہ: عبدالغنی کارنگ
بہگوش، قلم رضا خاں علی بی محمد

تاریخ تبریز

پروفیسور ولادیمیر مینورسکی

ترجمہ عبدالعلی کارنگ

فهرست

۷	مقدمه مرحوم کارنگک
۱۳	شرح حال استاد ولادیمیر مینورسکی
۱۷	درآمد
۲۹	تاریخ تبریز
۳۱	موقع جغرافیایی
۳۴	اسم آن
۳۵	تاریخ آن
۳۶	حکومت عرب
۳۹	تبریز در نخستین قرن‌های هجری
۴۰	عصر سلجوقی
۴۲	مغول‌ها
۴۲	جلال‌الدین
۴۳	ایلخانان مغول
۴۶	جلایریان و چوپانیان
۴۹	عصر تیمور
۵۱	قره‌قویونلوها
۵۳	آق‌قویونلوها
۵۴	صفویه و جنگ‌های ترک و ایران

۶۱	پایان صفویه و نادر
۶۳	قاجاریه
۶۸	قرن بیستم
۷۰	آثار تبریز
۷۵	منابع
۸۱	ملحقات به قلم دانشمند محترم آقای میرزا جعفر سلطان القزایی
۸۲	مسجد جامع
۱۰۱	محلۀ سنجران
۱۰۷	تصاویر
۱۲۳	توضیحات و استدراکات
۲۴۷	کتابنامه استدراکات و پی‌نوشت‌ها
۲۵۳	اعلام

به نام خدای دانا و توانا

مقدمه [مرحوم کارنگ]

کتاب تاتی و هرزنی که در سال ۱۳۳۳ شمسی منتشر شد، جمعی از اساتید و دانشمندان بزرگ چون جنابان آقایان سیدحسن تقی‌زاده، میرزا عبدالله آقای مجتهدی، ابراهیم پورداود، ذبیح بهروز، پروفیسور هنینگ، پروفیسور ریپکا، پروفیسور ژان دمناس با تقدیر و تقریظ، نگارنده را مورد لطف و مرحمت قرار دادند و چند تن از خاورشناسان و علاقه‌مندان به زبان‌ها و لهجه‌های باستانی ایران نیز که در چهار سال اخیر مسافرتی به تبریز نمودند، ضمن ملاقات، نگارنده را به ادامه این کار ترغیب و تشویق کردند. یکی از این اشخاص دکتر ایلیا گرشویچ مدرس مطالعات ایرانی دانشگاه کیمبریج انگلستان بود که علاوه بر اظهار لطف زیاد، از بنده به تأکید خواست که نسخه‌ای از کتاب تاتی و هرزنی را به آقای پروفیسور ولادیمیر مینورسکی بفرستم، امر ایشان را امتثال نمودم، آقای پروفیسور و مینورسکی نامه لطف آمیزی فرستاده نوشتند «...بیست سال قبل در مسئله تات بنده هم مقاله‌ای مفصل در جامعه علوم اسلامی (*Encyclopédie de l'Islam*) نشر کردم ولی متأسفم از آنکه هیچ نسخه‌ای در دست نمانده است، بلکه روزی در تهران بتوانید مقالات بنده را راجع به آذربایجان ملاحظه کنید یا از دوستان خود خواهش کنید که از «تات» عکس بردارند. در عنفوان جوانی بنده دو سال در تبریز گذراندم و به خیلی جاها رفتم و حتی در آیران دیبی* هم ساعتی چند ماندم...».

* نام قدیمی و محلی روستایی که امروز، با نام «عریان تپه» شناخته می‌شود، واقع در حاشیۀ جاده مرند - جلفا، در منطقۀ هرزندات مرند [ط].

بنده فردای همان روزی که این نامه را دریافت نمودم، به کتابخانه خصوصی دانشمند بزرگوار آقای حاج میرزا عباسقلی وجدی (واعظ چرندابی) مراجعه کردم و از ایشان که همیشه حقیر را مشمول لطف و مرحمت خود قرار داده‌اند، مجلد حرف تاء ترجمه عربی دایرةالمعارف اسلامی را امانت گرفتم و مقاله مُمْتَع و ذی قیمت «تات» را چند بار خواندم، حتی متن عربی آن را استنساخ و به زبان فارسی ترجمه کردم و پس از اتمام آن، برای مزید استفاده خود خواستم به مقالات مفید دیگر همین مجلد نیز مروری کنم، به مقاله «تبریز» که اکنون ترجمه آن به صورت رساله‌ای به نام «تاریخ تبریز» تقدیم خواننده عزیز می‌شود برخوردم، مقاله‌ای بسیار مفید و پرارزش و درخور ترجمه و تقدیم به هم‌میهنان گرامی یافتم، نامه‌ای به محضر استاد و مینورسکی نوشته اجازه ترجمه خواستم، ایشان مرقوم فرمودند: «... هرکدام از مقاله‌های بنده را خواستید ترجمه کنید، البته مختارید ترجمه بفرمایید اما اگر چیزی غیر واضح باشد خواهشمندم از اینجانب پرسید که المعنی فی بطن الشاعر...»

پس از دریافت اجازه، با شوق و ولع فراوان به کار پرداخته در اندک مدتی از کار ترجمه فارغ شدم، ولی اشتباهات و اغلاط چاپی و تاریخی فاحشی که در ترجمه عربی بود، بنده را از تعجیل در طبع آن بازداشت، اما از تصحیح و چاپ آن منصرف نکرد. نامه‌ای به خدمت نویسنده بزرگوار مقاله فرستاده عکس و شرح حال ایشان را خواستم، نوشتند: «عکس بنده در فهرست تألیفاتم در کتابخانه دانشکده ادبیات هست و شرح حالم در روزنامه Tehran Journal مورخ پنجم فوریه (که به زبان فارسی هم ترجمه شده است) به‌وسیله دوست نامعلومی با تفصیلات نوشته شده، البته بعد از انتشار فهرست تألیفات سال ۱۹۵۲م، بنده به قدر بیست مقاله و کتاب نشر کرده‌ام، کتاب الرسالة الثانية لابی دلف مسعرین المهلهل* برای آذربایجان بی‌اهمیت نیست. همین امروز نموده‌های اخیر از تاریخ امینی به

بنده رسید و حال فقط فهرست می‌ماند که خانم من باید حاضر کند، بیانات سرکار درباره اروانه کوه با اسم سرکار در تاریخ امینی درج شده است، کتاب دیگر بنده درباره تاریخ شروان و دربند در قرن چهار - پنجم هجری است که متن عربی اش چاپ شده است و متن انگلیسی اش را در چند روز دیگر به چاپخانه می‌فرستم...»

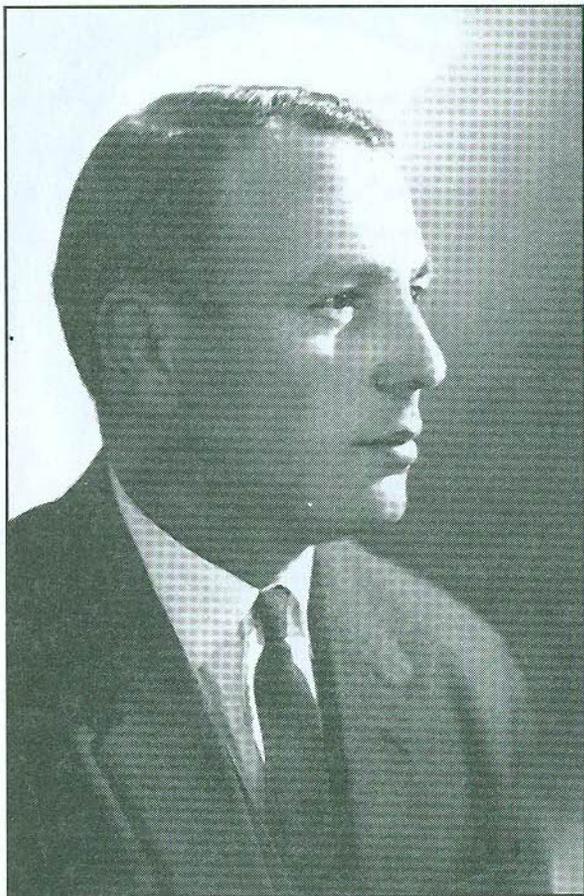
پس از دریافت این جواب، عکس را در تبریز تهیه و نامه‌ای به تهران پیش دوست دانشمند بسیار مهربانم آقای منوچهر امیری نوشته خواش کردم که شرح حال مزبور را پیدا و ترجمه فرموده برای بنده بفرستند، ایشان با لطف همیشگی خواش بنده را قبول و ترجمه مورد نیاز را با عین انگلیسی آن به تبریز ارسال فرمودند، چند ماه بعد استاد و دوست دانشمند ارجمندم آقای دکتر محمدجواد مشکور از اروپا مراجعت کرد. روزی ضمن صحبت از کار سه سال اخیرم، به ترجمه مقاله تبریز اشاره و از دسترس نداشتن به متن فرانسه آن اظهار تأسف کردم. گفتند من یک دوره *Encyclopédie de l'Islam* (فرانسه) برای کتابخانه دانشکده ادبیات از پاریس خریده و همراه خود آورده‌ام، هنوز پیش من است، شما می‌توانید احتیاج خود را مرتفع کنید. فردای آن روز برای چند مدتی کتاب را در دسترس من قرار دادند. بنده با دقت تمام ترجمه خود را با متن فرانسه تطبیق نمودم، اغلاط و عبارات افتاده ترجمه عربی را تصحیح و تکمیل کردم. البته در این کار از مساعدت ذی‌قیمت آقای دکتر مشکور نیز برخوردار شدم. سپس با خیالی فارغ، تمام مطالب متن مقاله را با مآخذی که در کتابخانه‌های خصوصی دانشمندان محترم آقایان حاج محمد نخجوانی و حاج حسین نخجوانی و میرزا جعفر سلطان القرایی موجود بود، مطابقت دادم و همه اشتباهات چاپی متن فرانسه و اختلافات ترجمه عربی و توضیح نکات مبهم متن را با ذکر مآخذ در حواشی آوردم و برای مزید بهره خوانندگان عزیز دو مقاله درباره «مسجد جامع» و «محلّه سنجران» تبریز از یادداشت‌های دانشمند محترم آقای میرزا جعفر سلطان القرایی به آخر کتاب ملحق ساختم و با وجود اینکه می‌بایست به حوادث و تغییراتی که

* ابودلف مسعرین مهلهل: جهانگرد مشهور قرن چهارم و از اطرافیان صاحب بن عبّاد. [ط]

در سی و چند سال اخیر در تبریز روی داده اشارتی نموده و لااقل از کارهای مهم فرهنگی و عمرانی ده دوازده سال اخیر از قبیل تأسیس دانشگاه، و احداث خیابان‌ها و لوله‌کشی شهر و فراهم آوردن وسایل تلفن خودکار و بالاتر از همه بنای شصت کاخ زیبای فرهنگی از دبستان و دبیرستان و هنرستان و دانشسرا و موزه و کتابخانه و قرائت‌خانه ملی، به همت بلند دانشمند محترم جناب آقای علی دهقان مدیرکل فرهنگ آذربایجان شرقی آماری داده شود اما نظر به اینکه هم آوردن این آمار از حوصله کتاب خارج و هم اغلب این کارها در کتب و مجلات منعکس و در دسترس مردم قرار گرفته بود.^۱ لذا از این کار خودداری و به آوردن نقشه و عکس پاره‌ای از خیابان‌ها و گردشگاه‌ها و جوامع و عمارات قدیم و جدید شهر قناعت شد.

عبدالعلی کارنگ

تبریز - آذرماه ۱۳۳۷ شمسی



آقای عبدالعلی کارنگ

۱. بهترین کتابی که درباره مدارس تبریز نوشته شده تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز است که به قلم فاضلانہ آقای رضا امین سبحانی و محتوی مطالب تحقیقی پرارزشی می‌باشد.

شرح حال استاد ولادیمیر مینورسکی^۱

به عقیده عموم استاد مینورسکی در مغرب زمین نه تنها بزرگ‌ترین محقق در زمینه مطالعات مربوط به ایران است، بلکه معلمی بسیار بزرگ به شمار می‌رود.

یاران سعادت‌مند و شاگردان قدیم وی می‌دانند که او یکی از نوادر رجالی است که می‌تواند هم جان هر کلامی را چنان در قالب عبارت درآورد که برای همیشه در خاطرها نقش بندد و هم قادر است که نظر خود را درباره یک رشته تحقیقات یا یک سلسله افکار در چند جمله کوتاه و بلیغ بیان کند. وی عمر خود را با نیرویی شگرف می‌گذراند و هنوز گرم کار و کوشش است. کتاب و مقاله می‌نویسد و کسانی را که از او یاری می‌جویند، راهنمایی و تشویق می‌کند.

استاد مینورسکی در ۶ فوریه ۱۸۷۷م [۱۲۹۴ق.] ولادت یافت و در دانشکده حقوق مسکو و مؤسسه السنه شرقی به تحصیل پرداخت. در ۱۹۰۳م [۱۳۲۰-۲۱ق.] وارد خدمت وزارت خارجه دولت امپراتوری روس شد و در تبریز و تهران و استانبول به خدمات خود ادامه داد. مابین سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۲م [۱۳۲۶-۱۳۳۱ق.]

۱. دوست ... عبدالعلی کارنگ از من خواسته است مقاله‌ای را که چند ماه قبل به مناسبت هشتادمین سال ولادت استاد در روزنامه انگلیسی تهران جرنل Tehran Journal درج شده است ترجمه کنم... کارنگ به بنده نوشته است که گویا این مقاله به فارسی ترجمه شده و در یکی از جراید پایتخت هم انتشار یافته است ولی من نتوانستم سراغی از آن بگیرم و خود به ترجمه اصل مقاله که نویسنده‌اش معلوم نیست، دست بردم. مطالب بین دو قلاب [] از مترجم است. (م.ا)

دو سطر از اوّل مقاله که مربوط به اعلام هشتادمین سال تولد استاد مینورسکی بود، حذف گردید. (ک)



آقای پروفیسور و. مینورسکی

از میان آثاری که استاد مینورسکی نشر کرده، شاید بهترین آنها ترجمه و طبع حدودالعالم باشد که موضوع آن جغرافیای ایران و تاریخ آن ۳۷۲ هجری است، این کتاب در ۱۹۳۷م [۱۳۵۶ق. / ۱۳۱۶ش.] به نفقه اوقاف گیب مخصوص سلسله نشریات شرقی چاپ شده است. در ۱۹۴۲م [۱۳۶۱ق. / ۱۳۲۱ش.] تذکره الملوک یا سازمان اداری حکومت صفوی را در ضمن همان سلسله نشر کرد.^۱

کتاب او به نام تحقیق درباره تاریخ قفقاز در ۱۹۵۳م [۱۳۷۳ق. / ۱۳۳۳ش.] انتشار یافت. از این گذشته بسیاری کتب و رسالات دیگر پرداخته و بیش از صد مقاله در دایرة المعارف اسلام نوشته و اکنون سه کتاب زیر چاپ دارد. ایران مفتخر به وجود دانشمند پرکار ناموری مانند استاد مینورسکی است که سر و کارش با فرهنگ و تاریخ اوست.

منوچهر امیری

تهران ۱۵ خرداد ۱۳۳۶ش

از ترکستان دیدن کرد و معلومات خود را درباره آن سامان در همان جا بنیاد نهاد و اکنون کسی نیست که از این حیث رقیب او باشد.

از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴م [۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ق.] نمایندگی دولت امپراتوری روسیه را در کمیسیون تعیین خطوط مرزی ایران و ترکیه داشت. در ۱۹۱۶م [۱۳۳۵ق.] به تهران بازگشت و تا مدت سه سال آخرین کاردار سفارت امپراتوری روسیه بود. پس از انقلاب شوروی از خدمات سیاسی روسیه دست کشید و در پاریس رحل اقامت افکند و ده سالی به تدریس ادبیات فارسی و تاریخ مشرق در مدرسه ملی السنه شرقی پاریس پرداخت.^۱

سپس به لندن رفت و در کمیسیون تشکیلات نمایندگان فراموش نشدنی هنرهای زیبای ایران که در ۱۹۳۱م [۱۳۵۰ق. / ۱۳۱۱ش.] برپا شد، عنوان مستشار شرق شناس را حاصل کرد. سال بعد به مدرسی فارسی مطالعات شرقی لندن منصوب شد و در ۱۹۳۸م [۱۳۵۷ق. / ۱۳۱۷ش.] به جانشینی سردنيسن راس و استادی ادبیات فارسی در دانشگاه لندن نایل آمد در ۱۹۴۴م [۱۳۶۴ق. / ۱۳۲۴ش.] به عنوان استاد بازنشسته دانشگاه لندن، متقاعد شد.

در دوازده سال اخیر استاد مینورسکی و همسرش در کیمبریج زیسته اند و استاد دست به کار کتاب نویسی و مقاله نویسی بوده است. آخرین بار که ایران را دیده است، هنگامی بود که در ۱۹۵۴م [۱۳۷۴ق. / ۱۳۳۴ش.] برای شرکت در کنگره بین المللی خاورشناسان به این سامان آمد. در ضمن از او دعوت شده است که به ایران باز گردد و به عنوان مهمان به ایراد یک سلسله خطابه در دانشگاه تهران پردازد و امید می رود که به زودی دوستانش دوباره موفق به دیدار او شوند.^۲

۱. متن تذکره الملوک را آقای محمد دبیرسیاقی در ۱۳۳۲ و ترجمه حواشی و تعلیقات فاضلانه استاد مینورسکی را بر تذکره الملوک، آقای مسعود رجب نیا در ۱۳۳۴ به نام سازمان اداری حکومت صفوی در تهران نشر کردند. مترجم

۱. Ecole Nationale des Langues Orientales Vivantes .

۲. این دعوت را به علت پیری و اشتغال به چاپ ترجمه انگلیسی تاریخ امینی و تاریخ شروان نپذیرفت.

درآمد

درست نیم قرن از ترجمه و چاپ تاریخ تبریز تألیف ولادیمیر مینورسکی و ترجمه روانشاد عبدالعلی کارنگ می‌گذرد. در این مدت طولانی، بودند دست به قلمان و ناشرانی که در هوس و اشتیاق چاپ مجدد و با ویرایش جدید این کتاب کم‌حجم اما گران‌سنگ تلاش‌هایی نمودند، اما به علل نامعلوم برای نگارنده این سطور، این تلاش‌ها به ثمر نرسید و همچنان اشتیاق جویندگان در رسیدن به این گنجینه نفیس ناکام ماند. یک سال پیش، مدیر انتشارات آیدین ویرایش و تحشیه مجدد این اثر را به عنوان یک وظیفه فرهنگی قلمداد کرد و نگارنده را مأمور به جامه عمل پوشاندن به این آرزوی بزرگ نمود. این است که اینک اثر حاضر با ویرایش جدید و استدراکات و توضیحات اضافی در هیئتی نفیس تقدیم علاقه‌مندان به فرز و شکوه تاریخ ایران و آذربایجان و تبریز می‌گردد. توضیح این نکته ضروری است که در چاپ حاضر، در متن تألیفی مرحوم مینورسکی و ملحقات مرحوم سلطان‌القرائی، مطلقاً هیچ دخل و تصرفی جز اعمال قواعد رسم‌الخط رایج امروزی بر اساس دستور خط فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صورت نگرفته است. حواشی مرحوم کارنگ نیز با علامت «ک»، از ذیل صفحات به بخش توضیحات و استدراکات در پایان متن، انتقال یافته و به طور کامل نقل شده، لیکن به جهت تکمیل توضیحات کتاب، در ویرایش حاضر تکمله‌هایی با علامت «ط»، به منظور متمیم و تکمیل فواید متن، افزوده شده است. تنها تغییر در حواشی مرحوم کارنگ، البته به جز اعمال قواعد رسم‌الخط رایج، حذف تعداد بسیار محدودی از حواشی است که در آن، مرحوم کارنگ به بعضی اغلاط متن

ولگای علیا که اینک زیر آب‌های دریاچه مسکو فرو رفته است، به دنیا آمد. پدرش فدور ام. مینورسکی بود و مادرش نیز اولگا گولوبیتسکی.^۱ در مسکو به مدرسه رفت و در ۱۸۹۶م با رتبه اول از مدرسه چهارم دستور زبان، فارغ‌التحصیل شد. سپس در دانشگاه مسکو حقوق خواند. به قصد ورود به خدمات دیپلماتیک در سال ۱۹۰۰م وارد مؤسسه السنه شرقی لازاروف شد. عمارت زیبا و قدیمی این مؤسسه در آرمیانسکی پیرلوک^۲ واقع در مرکز مسکو هنوز هم بر جای است و اینک انستیتوی خلق‌های آسیا را در خود دارد که از شعب آکادمی علوم شوروی است.

مینورسکی در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳م که در این مؤسسه بود، نزد پروفیسور اف. ای. کارش،^۳ میرزا جعفر محلاتی، میرزا عبدالله غفاروف و بارون اف. استاکلبرگ^۴ فارسی و نزد پروفیسور آ. ای. کریمسکی^۵ و آقای میخائیل آتایا^۶ عربی و نزد دکتر استاوروس ساکوف^۷ و آقای اس. زرونیان^۸ ترکی آموخت. تاریخ خاور نزدیک را نیز در محضر پروفیسور ورسولد اف. میلر^۹ فراگرفت. وی بر زبان انگلیسی نیز مسلط شد که بعدها به کارش آمد. در تابستان ۱۹۰۲م در حالی که در سال دوم مؤسسه بود، برای نخستین بار از ایران دیدار کرد. در خلال این سفر و تا حدودی نیز تحت تأثیر نوشته‌های پروفیسور ادوارد براون، به جمع‌آوری مطالب و نوشته‌هایی در مورد فرقه باطنی اهل حق که گاهی نیز به نام

عربی اشاره کرده است و در بعضی موارد هم که آن مرحوم، نام کامل شخصی یا معادل لاتین آن را ذیل صفحه، قید نموده، به متن اثر افزوده‌ایم. بعضی از حواشی ضروری جدید را نیز با علامت * ذیل صفحات درج نموده‌ایم.

ولادیمیر مینورسکی از معدود ایران‌شناسانی است که حق خدمات او به تاریخ و فرهنگ این سرزمین تا اندازه‌ای ادا شده است؛ یعنی در درجه اول پاره‌ای از بررسی‌ها و مقالات او به فارسی ترجمه و منتشر شده است، از جمله تجدید چاپ تعدادی از مقالات او به زبان اصلی تحت عنوان بیست مقاله مینورسکی و ثانیاً انتشار گزیده‌ای از سخنان و نوشته‌هایی که در رثای او ابراز شده، به نام یادنامه ایرانی مینورسکی به تدوین مجتبی مینوی و ایرج افشار که به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۴م. و ۱۳۴۸ش. از سوی دانشگاه تهران چاپ شده است. آنچه در ادامه این یادداشت و در مقام یک یادآوری مهم و ضروری دیگر می‌آید، ترجمه مقاله‌ای است به قلم یکی از صاحب‌نظران صاحب‌نام عرصه مطالعات قفقاز: دیوید مارشال لانگ، که توسط پژوهشگر نستوه تاریخ معاصر ایران کاوه بیات در جهان کتاب، سال چهاردهم، شماره ۳-۵ به چاپ رسیده است.

با درگذشت پروفیسور ولادیمیر فدورویچ مینورسکی در ۲۵ مارس ۱۹۶۶م، در سن ۸۹ سالگی، پژوهشگری برخوردار از یک شهرت و اعتبار بین‌المللی از میان ما رخت بر بست که توانسته بود حوزه‌ای وسیع از دانش را با قابلیت نادری در جلب دوستی و تشویق مجموعه‌ای از پژوهشگران دیگر ملیت‌ها توأم ساخته و در کنار آن در میان تمام کسانی که او را می‌شناختند، مهر و وفاپی شخصی برانگیزد. ولادیمیر مینورسکی در ۶ فوریه ۱۸۷۷م در شهر کوچک کورچوا^۱ واقع در

۱. Golubitski
۲. Armyansky Pereuluko
۳. F. E. Karsh
۴. Stackelberg
۵. A. E. Krymsky
۶. Mikha'il Ataya
۷. Stavros Sakov
۸. S. Dzerunian
۹. Vsevolod Miller

علی‌اللهی شناخته می‌شوند، پرداخت. این فرقه موضوع نخستین تک‌نگاری عالمانه‌ای بود که در سال ۱۹۱۱م به صورت جزوه شماره ۳۳ آثار مؤسسه لازاروف، از وی منتشر شد و به همین مناسبت نیز به دریافت نشان طلای بخش مردم‌شناسی مجمع امپراتوری علوم طبیعی مسکو نایل آمد.

در این میان مینورسکی در ۱۹۰۳م به خدمت وزارت امور خارجه روسیه وارد شد و بین سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸م در سرکنسولگری روسیه در تبریز و سفارت تهران خدمت کرد. در این سال‌ها در کردستان و دیگر مناطق شمال‌غرب ایران سفرهای مفصلی به عمل آورد. در تبریز بود که با دولتمرد و پژوهشگر ایرانی سیدحسن تقی‌زاده آشنا شد و با او در انتشار ترجمه فارسی یکی از رمان‌های کوتاه لئوتولستوی همکاری کرد. این آشنایی به دوستی دیرپایی تبدیل شد. در این ایام، ایران به واسطه تحولاتی چون نهضت مشروطه (۱۹۰۵-۶م) و سپس تقسیم [به دو حوزه نفوذ] در اثر قرارداد ۱۹۰۷م روسیه و بریتانیا، یکی از ادوار حساس تاریخ معاصر خود را تجربه می‌کرد. تلاش روسیه برای سرکوب نهضت مشروطیت ایران و تبدیل بخش‌های وسیعی از ایران به یکی از ایالات تابعه امپراتوری تزاری با طبع مینورسکی سازگار نبود و تا جایی که مقدور بود سعی کرد از این مسائل فاصله بگیرد. شایان ذکر است که ادوارد براون در اعتراضیه‌ای که در جراید بریتانیا چاپ کرد، از چندین دیپلمات روسی نیز به نام یاد کرد، از جمله مینورسکی. ولی هنگامی که از مواضع واقعی او در قبال مسئله ایران اطلاع یافت، او را آشکارا مبرا دانست و حتی مینورسکی در کمبریج در منزل براون اقامت گزید. احترام ایرانیان نسبت به مینورسکی و همچنین پیوندش با دانشگاه کمبریج از همین ایام آغاز شد.

پس از مدتی مینورسکی به وزارت خارجه در سن‌پترزبورگ احضار شد. در آنجا بود که با تعدادی از چهره‌های شاخص بخش شرقی آکادمی علوم آشنا شد، از جمله واسیلی ولادیمیریچ بارتولد که مینورسکی همیشه با افتخار خود را

شاگرد او می‌دانست. به مدت یک سال در مقام وابسته دیپلماتیک ژنرال سامسونوف، فرماندار کل ترکستان، خدمت کرد و این موقعیت بدو فرصت داد تا از نزدیک موطن تیمورلنگ و اُلغ بیگ را مورد مطالعه قرار دهد.

اعزام مجدد مینورسکی به ایران در سال ۱۹۱۱م از لحاظ شغلی سرآغاز دوره‌ای مهم بود؛ او مأموریت یافت که همراه آقای شیپلی^۱، کنسول بریتانیا در تبریز، پیش از تشکیل یک کمیسیون مرزی مشترک برای خاتمه دادن به مناقشه دیرینه ایران و عثمانی بر سر مرزهایشان، نواحی [مرزی] آذربایجان و کردستان را شناسایی کند. هیچ‌گاه بین این دو دولت، مرز تثبیت شده‌ای شکل نگرفته بود و هر یک بنا به قدرتشان در یک مقطع خاص، به قلمرو دیگری تجاوز می‌کردند. به علاوه چند حاکم‌نشین خودمختار نیز در حول و حوش این محور مرزی وجود داشت که حکمرانانشان بنا به اقتضای وقت، هر روز به یک سو رو می‌آوردند. حاصل آنکه باریکه وسیعی که عملاً از کوه آرارات تا خلیج فارس امتداد داشت به عرصه مناقشه تبدیل شده بود. بریتانیا و روسیه چند بار سعی کردند که طرفین را بر آن دارند که به اتفاق آن دو، یک کمیسیون مشترک تشکیل داده و به این مناقشه خاتمه دهند. آخرین تلاش‌های مهمی که در این زمینه مبذول شد، در فاصله سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲م بود که به دلیل پیشامد جنگ کریمه، به نتیجه نرسید. دانش گسترده مینورسکی در مورد این سرزمین و مردمان و طوایف مستقر در آن، او را بهترین شخصی می‌ساخت که می‌توانست در این تلاش جدید در جهت تحدید حدود، روسیه را نمایندگی کند. در پی مطالعات مینورسکی و شیپلی در حدود شمال‌غرب ایران، امور کمیسیون به استانبول منتقل شد و مینورسکی در ۱۹۱۲م در مقام دبیر دوم سفارت روسیه، بدانجا رفت تا در مباحث چهار قدرت در این زمینه و تدارک نقشه‌ها و بررسی‌های لازم شرکت کند.

سال ۱۹۱۳م برای زندگانی مینورسکی یک نقطه عطف بود. در این سال با

تاتیانا شیونین^۱ ازدواج کرد. او روح زندگی و همراه دائمی مینورسکی به مدت پنجاه و دو سال بود، و همچنین میزبانی صبور و دلنشین که محبوب تمام پژوهشگران و شخصیت‌های برجسته‌ای بود که در سال‌های بعد برای ادای احترام به آن آموزگار پیشکسوت، از سراسر دنیا به منزل استاد می‌شتافتند. مراحل نخست زندگی مشترک آن دو در سرزمین زیبا ولی زمختی گذشت که حدود مرزی ایران و عثمانی را تشکیل می‌داد و مینورسکی وظیفه داشت، دقایق نهایی تحدید آن را به پایان رساند. کمیسیون چهارجانبه در محمره (خرمشهر) واقع در کرانه خلیج فارس گرد آمد و در فوریه ۱۹۱۴م مأموریت خود را به صوب شمال آغاز کرد. هر کمیسیون که می‌بایست سواره به کار خود برسد، یک پزشک داشت و چند افسر نقشه‌بردار، یک اسکورت مسلح (ده سوار قزاق برای مینورسکی) و کاروانی مشتمل بر صد و بیست قاطر آن را همراهی می‌کرد. کار کمیسیون در اکتبر ۱۹۱۴م، یعنی درست زمانی که عثمانی وارد جنگ اول جهانی شد خاتمه یافت. «مرز مینورسکی» که اینک ایران را از عراق و ترکیه جدا می‌کند، بیش از ۵۰ سال است که آزمون زمانه را از سر گذرانده.*

مینورسکی در خلال این مأموریت دانش بیشتری در زمینه مردم‌شناسی و لهجه‌های رایج منطقه کسب کرد. حاصل بررسی‌های جغرافیایی او در مجلد دوم آثاری برای مطالعه شرق که در سال ۱۹۱۵م توسط وزارت امور خارجه روسیه منتشر شد و همچنین صورت جلسات انجمن جغرافیایی امپراتوری روسیه در سال ۱۹۱۶م منعکس شدند. سی سال بعد، در ۱۹۴۴م مینورسکی در مقاله‌ای که در زمینه لشکرکشی‌های رومیان و بیزانسی‌ها به آتروپاتی - آذربایجان بعدی - نوشت هنوز هم می‌توانست از ملاحظات و آموخته‌های خود در این سفر بهره جوید.

ولادیمیر فدوروویچ پس از این مأموریت طاقت‌فرسا از نو به سفارت روسیه در

تهران بازگشت و این بار در مقام دبیر اول (۱۹۱۶م) و چندی بعد نیز وزیرمختار سفارت (۱۹۱۷م) شد. بررسی‌های باستان‌شناختی مهم او درباره کتیبه‌های کیله‌شین و توپوزاوا، و دیگر آثار باستانی بر جای مانده در حوالی دریاچه ارومیه که در مجلد ۲۴ بولتن بخش شرقی انجمن باستان‌شناسی امپراتوری در ۱۹۱۷م در پتروگراد منتشر شد، نیز به همین دوره بازمی‌گردد.

انقلاب ۱۹۱۷م روسیه، آقا و خانم مینورسکی را در وضعیت دشواری قرار داد. در آن زمان مراجعت به روسیه شوروی غیرممکن بود و در ۱۹۱۹م راهی سفارت روسیه در پاریس شدند؛ وی امیدوار بود که با توجه به حوزه تخصصی دانش و معلوماتش بتواند در تدوین معاهده ورسای به کار نمایندگان روسیه آید؛ امیدی که به نتیجه نرسید. با توجه به دانش و تخصص او در زمینه امور شرق نزدیک و ماوراء قفقاز معاصر، بسیاری از مدیران جراید و نشریاتی که به مسائل سیاسی و روز می‌پرداختند، مشتاق نوشته‌های او بودند. مقالات هوشمندانه متعددی از او در مورد روسیه، ترکیه، آذربایجان و گرجستان معاصر، و همچنین موصل، مسائل بین‌المللی نفت و افغانستان امروز در این نشریات منتشر شدند. او نسبت به جاه‌طلبی‌های ناسیونالیستی جمهوری‌های مستقلی چون ارمنستان و آذربایجان و گرجستان که به هر حال در عرض مدت زمانی کوتاه در اقتدار جدید روسیه شوروی محو شدند نیز خوش‌بین نبود. او در مورد مرگ یکی دیگر از دیپلمات‌های صاحب نام روسیه، الکساندر گریبایدوف نمایشنامه‌نویس که در ۱۸۲۹م به دست گروهی از .. در تهران به قتل رسید نیز بررسی ارزنده‌ای نوشت. مینورسکی در ۱۹۲۳م در مدرسه ملی زبان‌های زنده شرقی^۱ واقع در خیابان لیل به تدریس ادبیات فارسی و آنگاه ترکی و تاریخ اسلام مشغول شد. از ۱۹۲۵م در زمره نویسندگان دائمی چاپ اول دایرةالمعارف ۱۱۰ مقاله نوشت که تعدادی از آنها هر یک تک‌نگاری‌ای مهم محسوب می‌شدند. ارتباط نزدیک

۱. Shchebunin

* و البته اینک قریب به صد سال [ط].

وی با انگلستان از ۱۹۳۰م آغاز شد؛ یعنی از زمان انتصاب به مقام دبیر شرقی نمایشگاه هنر ایرانی که در عمارت بُرلینگتون لندن و تحت نظارت رضاشاه پهلوی برگزار گردید. او در تدارک کاتالوگ نمایشگاه نقشی فعال داشت و در زمینه نسخه‌های مصور ایرانی، اشیاء بُرنزی لرستان و مسجد ورامین، سخنرانی‌هایی ایراد کرد که بعداً در نشریه آپولو منتشر شد.

مدت زمانی بود که آثار مینورسکی مورد توجه سر دنیسون راس فقیه قرار گرفته بود؛ مدیر مدرسه تحقیقات شرقی در لندن که در شناسایی و ارزیابی افراد، نظری صائب داشت. سر دنیسون موفق شد آقا و خانم مینورسکی را از پاریس به دانشگاه لندن بکشاند و مینورسکی تا پایان دوره‌ای که به تدریس اشتغال داشت، نخست در مقام مربی فارسی (۱۹۳۲م)، سپس دانشیار ادبیات و تاریخ ایران (۱۹۳۳م) و بالاخره در پی بازنشستگی سر دنیسون در ۱۹۳۹م به عنوان استاد فارسی در آنجا باقی ماند. هنگامی که مدرسه تحقیقات شرقی [دانشگاه لندن] در ۱۹۳۹م به کمبریج منتقل شد، پروفسور مینورسکی و همسرش نخست در خیابان گرین و آنگاه نیز در خیابان بیتن اقامت گزیدند. ولادیمیر فدوروویچ تا پایان زندگی‌اش در آنجا سکونت داشت. پروفسور مینورسکی در ۱۹۴۴م (در شصت و هفت سالگی) و در حالی که به عضویت افتخاری مدرسه [تحقیقات شرقی] نایل آمده بود، بازنشسته شد.

در این دوره طولانی و توأم با شادمانی اقامت در انگلستان بود که پروفسور مینورسکی توانست توانایی در خور توجهش را به نحو کامل بروز دهد. از سال ۱۹۳۲م به بعد در زمره نویسندگان و ناقدان دائمی بولتن مدرسه [السنه شرقیه] و همچنین مجله انجمن همایونی آسیایی بود. بسیاری از این مقالات بعدها گرد آمده و در ۱۹۶۴م در تهران تجدید چاپ شدند: ایرانیکا: بیست مقاله^۱ (به شماره ۷۷۵ در ردیف انتشارات دانشگاه تهران). در این مجله کامل‌ترین فهرست موجود از

کتب، مقالات و نقد کتاب‌های پروفسور مینورسکی که مشتمل بر ۲۰۶ مقوله جداگانه و مجموعه نوشته‌ها می‌گردد، و همچنین یک شرح کوتاه آثار و احوال نیز مندرج است.

اثر بزرگ پروفسور مینورسکی در سال ۱۹۳۷م و در مجموعه انتشارات یادبود گیب منتشر شد: ترجمه انتقادی یک متن جغرافیایی فارسی موسوم به حدود العالم، از یک نویسنده ناشناس که در سال ۹۸۲ م / ۳۷۲ هـ. به رشته تألیف درآمده است. این ترجمه دوازده نقشه به همراه داشت به انضمام ترجمه انگلیسی مقدمه بارتولد بر چاپ روسی آن. این کتاب بسیار مهم در سراسر اروپا، امریکا و اتحاد شوروی مورد توجه قرار گرفت. به دنبال آن بنیاد جیمز جی. فورلونگ وابسته به انجمن همایونی آسیایی ترجمه‌ای منقح [از بخشی از کتاب فقه اللغه] شرف‌الدین طاهر مروزی را تحت عنوان در باب چین، ترک‌ها و هند^۱ از او منتشر ساخت. اگر چه در مواردی چند، اهل فن بر عربی او ایراد می‌گرفتند، ولی نظر به حوزه وسیع آثارش، احتمالاً این کاستی اجتناب‌ناپذیر بود. همان‌گونه که دکتر جی. ای. بویل^۲ خاطر نشان کرده است: «حوزه بررسی‌های تاریخی و جغرافیایی او کل اوراسیا را دربرمی‌گیرد؛ از بالکان گرفته تا چین، با تأکید ویژه بر منطقه قفقاز و به خصوص آسیای میانه. ترجمه او از دو متن جغرافیایی قرون ده و یازده، و حواشی او بر آنها هر یک از لحاظ دانش‌پژوهی کاری استثنایی به شمار رفته و پیشینه تاریخی بسیاری از مردمان ترک را تا پیش از گروش آنها به اسلام روشن می‌کند». یکی از محصولات این دوره چاپ عکسی، ترجمه و حواشی او بر تذکره الملوک است؛ یک دستورالعمل اداری و مالی صفوی که در حول و حوش ۱۷۲۵م. مقارن با چیرگی افغان‌ها بر ایران تألیف شده بود.

کمتر پژوهشگری را می‌توان سراغ کرد که همانند پروفسور مینورسکی چنین

۱. On China, Turks and India .

۲. J. A. Boyle .

دوران طولانی و پرثمری از بازنشستگی پشت سر گذاشته باشد. در فاصله ۱۹۴۴ تا سالی که فوت کرد، با همراهی صمیمانه و ماهرانه بانو مینورسکی، حدود ۱۱ عنوان اثر از خود برجای گذاشت، از پژوهش‌های نو و بدیع گرفته تا ترجمه متون که پاره‌ای از آنها مهم و اساسی بودند. حدود ۱۰۰ مقاله و نقد کتاب را نیز باید بر این مجموعه افزود؛ از جمله مقالات متعددی برای ویرایش دوم دایرةالمعارف اسلام. حوزه علایق وی کماکان وسیع و گسترده بود؛ هم تاریخ و جغرافیا و ادبیات را شامل می‌شد و هم هنرهای مستظرفه ایران، تاریخ باستان قفقاز (از جمله داغستان، شیروان، گرجستان و ارمنستان)، باستان‌شناسی و سکه‌شناسی و همچنین مطالعات ترک و آسیای میانه.

در خلال جنگ دوم جهانی، مبارزه قهرمانانه مردم روسیه بر ضد نازی‌ها بار دیگر آتش عشق پروفیسور و بانو مینورسکی را نسبت به میهنشان برافروخت و موجب شد تا از نو با محافل علمی اتحاد شوروی ارتباط برقرار کنند. هنگامی که در بیستمین کنگره شرق‌شناسان در ۱۹۶۰م به عنوان مهمان آکادمی علوم شوروی از مسکو، باکو، ایروان و تفلیس دیدار کردند، با اشتیاق و احترامی عمیق از آنها استقبال شد.

ولادیمیر فدوروویچ در سال تحصیلی ۴۹-۱۹۴۸م استاد مدعو دانشگاه فؤاد قاهره بود. همین مؤسسه در ۱۹۵۵م انتشار سفرنامه ابودلف، شاعر و سیاح عرب را به ایران، همراه با ترجمه انگلیسی و حواشی مینورسکی تقبل کرد.

پروفیسور مینورسکی در دوره خود به افتخارات فراوانی نایل آمد. در ۱۹۴۳م به عضویت ناپیوسته آکادمی بریتانیا انتخاب شد و از اعضای افتخاری انجمن آسیایی [فرانسه]، مجمع آلمانی تحقیقات مشرق^۱ و انستیتوی مطالعات اسلامی پرو بود. هفتاد و پنجمین سالروز تولد او را دوستان و شاگردانش با تقدیم مجموعه‌ای از مقالات و نوشته‌های خود به او گرامی داشتند که به صورت یکی

۱. Deutsche Morgenlandische Gesellschaft.

از شماره‌های بولتن مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن منتشر گردید. در ۱۹۶۲م به دریافت نشان طلای سه سالانه انجمن همایونی آسیا نایل شد و برای کسانی که در آن جلسه حاضر بودند، سخنان سرشار از خضوع و خشوع وی در سپاس از این امر، هیچ‌گاه از یاد نخواهد رفت. در ۱۹۶۳م به عضویت پیوسته فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات^۱ انتخاب شد. دانشگاه بروکسل در ۱۹۴۸م به او دکترای افتخاری اعطا کرد و پانزده سال بعد نیز دانشگاه کمبریج.

کمر پژوهشگر برجسته‌ای را می‌توان سراغ کرد که توانسته باشد همانند او دانش گسترده‌ای را، به دور از هرگونه فریب و نیرنگ، با یک چنین صدق و صفایی توأم کرده باشد. همان‌گونه که پروفیسور ای. اس. تریتون - یکی از هم‌دوره‌های او - اخیراً یاد آور شد: «بزرگی مینورسکی در آن است که هیچ گوشه‌ای نداشت. جنت مکانی و تبختری که برای بعضی لازمه تأیید و تقویت موقعیتی آکادمیک تلقی می‌شد، برای او محلی از اعراب نداشت. از میهمانی‌ها و گردهم‌آیی‌های آکادمیک لذت می‌برد و حضورش نیز در همه جا مغتنم و گرامی شمرده می‌شد. وی تا واپسین روزهای زندگی از توجه و تشویق نسبت به هر استعداد بالقوه و تلاش اولیه تازه‌کارترین دانشجویان نیز دریغ نداشت. به رغم تمام گرفتاری‌ها و خستگی‌ها، از حضور بازدیدکنندگان پیر و جوان، واقعاً خوشحال می‌شد و در سهم کردن آنها در دانش و تجربه‌اش گشاده‌دست بود. از هرگونه حسادت و خودخواهی حرفه‌ای نیز مبرا بود. به خوبی به یاد دارم هنگامی که خود تازه پا به عرصه بررسی‌های سکه‌شناختی قفقازی گذاشته بودم، پروفیسور مینورسکی بریده‌هایی از نشریات شوروی را برایم ارسال می‌داشت که در آنها از آخرین یافته‌های مربوط به سکه‌های باستانی، خبر داده شده بود - اطلاعاتی که در دیگر جای‌ها در دسترس قرار نداشت. و باز هم جا دارد که از حمایت او از اقدام سترگ بویل در ترجمه تاریخ جهانگشای جوینی یاد کنیم که

۱. AcadAmir des Incription et Belles - Lettres.

به کمک پروفیسور مینورسکی در مجموعه آثار نمونه یونسکو پذیرفته شد و به صورتی آراسته از سوی انتشارات دانشگاه منچستر منتشر گردید.

پروفیسور مینورسکی در سخنانی که در ۱۹۶۲م در مقام قدردانی از انجمن همایونی آسیا ایراد کرد، گفت: «شور و شعفی را به یاد دارم که در هر مرحله از تحقیقاتم از راهنمایی و پشتیبانی مجموعه درخشانی از صاحب نظران برجسته عرصه های تحقیقات شرق شناسی برخوردار بودم». اگر نولدکه، بارتولد، قزوینی، پلیو و دیگر کسانی که ولادیمیر فدوروویچ از آنها به عنوان آموزگار خود یاد می کند، امروز زنده بودند، از ملاحظه تعداد و کیفیت شاگردانی که مینورسکی توانست در چارچوب سنت گرانقدر بر جای مانده از آنها تربیت کند، احساس غرور می کردند. مرگ - تنها حقیقت مسلمی که هیچ پژوهشگری نمی تواند در پذیرش آن چون و چرا کند - دوست و استادی چندین و چند ساله را از ما گرفت، ولی نه پیش از دستیابی او به میزان بالایی از دانش و توفیق در اشاعه آن، و همچنین تبدیل به سرمشقی اساسی در این راه. دیگر امثال او را نخواهیم دید.

غلامرضا طباطبایی مجد

تبریز - پنجم شهریور ۱۳۸۸ش

بسمه تعالی

تبریز

تبریز مرکز و حاکم‌نشین آذربایجان است (ن.ک: ماده آذربایجان)^۱

موقع جغرافیایی:

تبریز در گوشه شرقی جلگه رسوبی همواری واقع شده که مساحتش تقریباً (۳۰×۵۵) کیلومتر مربع می‌باشد. این جلگه شیب ملایمی به سوی ساحل شمال شرقی دریاچه ارومیه^۲ دارد و به وسیله چند رودخانه، آبیاری می‌شود که مهم‌ترین آنها آجی‌چای (تلخ‌رود)^۳ است که از سمت جنوب غربی کوه سولان (سبلان) سرچشمه می‌گیرد، و پس از عبور از محاذات قراجه داغ، یعنی حد شمالی^۴ تبریز، وارد جلگه شده از شمال غربی شهر می‌گذرد. مهران‌رود (میدان‌چایی کنونی) که در وسط شهر جاری است، از سمت چپ به تلخ‌رود ملحق می‌شود.

ارتفاع اطراف مختلف تبریز را طبق نقشه جغرافیایی روسی می‌توان بین ۱۳۵۰ تا ۱۵۰۰ متر دانست و در ناحیه شمال شرقی شهر، کوه عینلی - زینلی (زیارتگاه عون‌بن‌علی و زیدبن‌علی) به چشم می‌خورد که ارتفاعش ۱۸۰۰ متر و به مثابه رشته‌ای است که سلسله جبال قراجه‌داغ را که در شمال و شمال شرقی واقع شده، به دامنه‌های کوه سه‌هند که مرتفع‌ترین قللش در

حدود ۳۵۴۷ متر می‌باشد، متصل می‌کند (این کوه تقریباً در پنجاه کیلومتری جنوب شهر قرار دارد).^۵

چون قراجه‌داغ، منطقه‌ای کوهستانی و کم‌حاصل و کم‌جمعیت است، و کوه بزرگ سهند تمام فاصله بین تبریز و مراغه را اشغال کرده، لذا تبریز یگانه راه مناسب برای مواصلات بین شرق (امتداد: آستارا - اردبیل - تبریز و تهران - قزوین - میانه - تبریز) و غرب (امتداد: طرابوزان - ارض‌روم - خوی - تبریز) و شمال (امتداد: تفلیس - ایروان - جلفا - مرند - تبریز) می‌باشد. بالاخره چون دامنه‌های کوه سهند، معبر بسیار باریکی بر کرانه شرقی دریاچه ارومیه ایجاد کرده، لذا راه مواصلات بین شمال (ماوراء قفقاز، قراجه‌داغ) و جنوب (مراغه، کردستان) باید از تبریز بگذرد.

تبریز به جهت موقع جغرافیایی ممتازش، مرکز استان حاصلخیز و وسیع آذربایجان (واقع بین ترکیه و ماوراء قفقاز روسیه شوروی) و یکی از شهرهای پرجمعیتی است که میان استانبول و هند واقع شده (و جز تفلیس و تهران و اصفهان و بغداد هیچ شهری به پای آن نمی‌رسد).^۶

شماره ساکنین تبریز در حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر است.^۷

هوای تبریز در زمستان سخت است و در آن برف فراوان می‌بارد و در تابستان به علت نزدیکی کوه سهند و وفور باغ‌های اطراف، هوا معتدل و ملایم می‌گردد.

هوای شهر به طور کلی سالم است؛ و شیوع بیماری‌های وبا و حصه مربوط به مراعات نشدن بهداشت عمومی می‌باشد.^۸

کثرت وقوع زمین‌لرزه یکی از خصوصیات تبریز به شمار می‌رود؛ شگفت‌آورترین زمین‌لرزه‌ها در سال ۲۴۴ هـ (۱۸۵۸ م) و در سال ۴۳۴ هـ

(۱۰۴۲ م) اتفاق افتاده؛ زمین‌لرزه اخیر را ناصر خسرو در کتاب سفرنامه خود ذکر کرده است^۹ و ابوطاهر منجم شیرازی وقوع آن را قبلاً خبر داده بود.^{۱۰} همچنین زمین‌لرزه‌های سال ۱۶۴۱ م (Arakel de Tabriz: p.496) و سال ۱۷۲۷ م، و ۱۷۸۰ م (Ouseley: III, 436; Ritter: IX, 854) و دو زمین‌لرزه ۲۲ - ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴ م و ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ م که خانیکوف خود دیده و شرح داده است (Bull. Hist. Phil. de l'Acad. de St. Pétersbourg, 1855, p.251; 1858, p.337-52.)

جنبش و حرکت خفیف زمین تقریباً هر روز در تبریز حادث می‌شود و آن را به فعالیت آتش‌فشانی کوه سهند نسبت می‌دهند، اما خانیکوف اکثر این جنبش‌ها را از اختلاف تغییر محل خود به خود طبقات زمین می‌داند.^{۱۱}

در عهد ناصرالدین‌شاه، باروهای شهر به کلی از بین رفت (مرآت‌البلدان، ج ۱، ص ۳۴۳) بدین جهت قسمتی از شهر که موسوم به قلعه (شامل محلات: چارمنار، سرخاب، دوه‌چی، ویجویه [عامیانه: ورجی]، مهاده مهین [عامیانه: میار میار]، نوبر، مقصودیه و غیره) بود، اکنون از قسمت بیرون حصار (محلات: اهراب، لیل‌آباد [عامیانه: لیل‌اوا]، چرنداب، خیابان، باغمیشه... الخ) جدا نیست و همچنین قصبات حومه قدیم واقع در سمت مغرب شهر (امیرخیز، چوست‌دوزان، حکم‌آباد [عامیانه: هکماوار]، قراملک، قراآغاج، آخونی، کوچ‌باغ، خطیب، و مارالان (واقع در سمت جنوب شرقی) به شهر ملحق شده است و شهر از سمت غرب و جنوب غربی توسعه پیدا می‌کند.

تبریز مرکز اداری و اقتصادی استان وسیع آذربایجان است و تقسیمات کنونی آذربایجان عبارت است از: اردبیل (با آستارا، مغان)، قره‌جه‌داغ (مرکزش اهر)، مرند (با جلفا و گرگر)، خوی، ماکو، سلماس، ارمیه (با اشنو)، ولایت مکرری (مرکزش ساوجبلاغ)، سایین قلعه، مراغه، هشت‌رود،

گرم رود (مرکزش میانه)، سراب و بالاخره شهرستان مرکزی تبریز.^{۱۲}
 حمدالله^{۱۳} در قرن چهاردهم (ن.ک: اولیاء،^{۱۴} ج ۲، ۲۵۷) بخش های تومان^{۱۵}
 اخیر را چنین یاد کرده است: مهران رود در مشرق شهر؛ سرد رود، در جنوب غربی
 شهر؛ باویل رود^{۱۶} در جنوب آن (با ده های: خسروشاه، اسکویه^{۱۷}، میلان)؛
 ارونق^{۱۸} در شمال شرقی دریاچه ارومیه (با ده های: شبستر، صوفیان و... الخ)^{۱۹}
 رود قاب^{۲۰}، خانم آباد^{۲۱}، بدوستان^{۲۲} که هر سه در شمال شهر واقع شده اند؛
 حدود این تومان قدیمی مرکزی تا قرن بیستم تغییر نیافته است.

اسم آن:

نام این شهر همچنان که در معجم یاقوت (ج ۱، ص ۸۲۲) آمده تبریز Tabriz
 تلفظ می شده است. و یاقوت در این تسمیه به ابی زکریای تبریزی (شاگرد
 ابی العلاء معری ۴۴۹-۳۶۳ هـ.) که به یک لهجه محلی ایرانی صحبت می کرد،
 استناد می کند (ن.ک: السمعی، کتاب الانساب، مجموعه گیب، ماده التبوخی؛ و سید
 احمد کسروی تبریزی، آذری یا زبان باستان آذربایگان، تهران، ۱۳۰۴ هـ. ش، ص ۱۱). تلفظ
 تبریز به کسر تاء یکی از خصایص لهجه منسوب به خزرها Caspiens است.
 اما یگانه تلفظ کنونی تبریز به فتح تاء می باشد، و در خود تبریز بر وفق لهجه
 ترکی آذری به طور مقلوب یعنی تربیز Tarbiz تلفظ می شود. منابع ارمنی این
 تلفظ را به فتح اول تأیید می کند. فاوست بیزانسی Faust de Byzance (در قرن
 چهارم) آن را تورژ Thavrež و تورش Thavresh نوشته و آسولیک Asolik (در
 قرن یازدهم میلادی) تورژ Thavrež؛ و واردان Vardan (در قرن چهاردهم)
 تورژ Thavrež و دورژ Davrež ذکر کرده است و گویا تسمیه اخیر از لهجه
 عامیانه ارمنی مشتق شده و اصل کلمه «د-ای-ورژ Da-i-vrež» می باشد

که معنی «این برای انتقام است» دارد؛ (Camcean, Hist. d'Arménie, Venise 1784, I, 365; Hübschmann, Armen. Gramm., I. 42; Hübschmann, Pres stud, p. 179.)
 پس هم منابع ارمنی تأکید می کند که نام شهر در قرن پنجم (بلکه چهارم)
 میلادی تورژ Thavrež بود و هم به پارسی تورز Tavrez تلفظ کرده اند
 (Hübschmann) و آن در زبان فارسی متداول به معنی «تب ریز» و «تب
 پنهان کن» و به قول اولیا چلبی «ستمه دوکوجو»^{۲۳} است و احتمال می رود این
 تسمیه یعنی «پنهان کننده تف و گرما» با جنبش های آشفشانی کوه سهند
 مربوط باشد.^{۲۴} [و همچنین به تبریز Tapariz که نام معبری است بین بایزید و
 وان، رجوع شود.] و خط ارمنی خصوصیات لهجه پهلوی شمالی را نشان
 می دهد (tap < taw و به خصوص «رژ- rez» بدل از «رچ- rec») و به نظر
 می رسد که بایستی این تسمیه بسیار قدیمی یعنی قبل از دوره ساسانی و
 شاید قبل از اشکانی باشد (در ماده «تات» به تغییرات لغوی که در نتیجه
 تسلط ترکان بر آذربایجان حادث شده، نگاه کنید).^{۲۵}

تاریخ آن:

این مسئله که آیا تبریز عیناً نام یکی از شهرهای قدیم ماد بود یا نه، مشاجره
 زیادی برپا کرده است (نگاه کنید به خلاصه آن مشاجره 9-770, Ritter, IX).
 از تجزیه و تحلیل صیغه ارمنی که قبلاً اشاره شد کمتر محتمل است که
 تبریز همان کلمه یونانی Tabris (مأخوذ از Tabris) باشد که بطلمیوس آن را
 در فصل دوم از جزء ششم آورده است.

راولینسن Rawlinson در ضمن مقاله Memoir on the site of the Atropatenian Ecbatana
 مندرج در J.R.G.S., 1840, X, P. 107-11 یاد آور شده که نباید بین کلمه تبریز
 و جنزه (گنزه)^{۲۶} Ganza که همان شهر شیز Al-shiz است، اشتباه کرد. (و

فاوست بیزانسی Faust de Byzance در لغت ارمنی گندزک شهستان Gandzak shahastan را متمایز از تورژ Thavrež دانسته). واردان Vardan مورخ ارمنی که در قرن چهاردهم میلادی می‌زیسته، نوشته: بانی تبریز خسرو ارشاکی (اشکانی ۲۱۷-۲۳۳ م) حکمران ارمنی است و آن را برای گرفتن انتقام از اردشیر (۲۲۴-۲۴۱ م) نخستین پادشاه ساسانی، قاتل اردوان (ارتبانوس) آخرین شاه پارتی، بنا کرده است. (St. Martin, Mémoires sur l'Arménie, I, 423) این داستان در هیچ مأخذ باستانی دیده نشده است، و شاید علت پیدایش آن اشتقاق عامیانه‌ای باشد که قبلاً ذکر گردید. و در کتاب فاوست بیزانسی (ترجمه Lauer، IV، و فصل ۲۵، ۳۹ و ۷، فصل ۲) فقط این آمده که هنگام فرمانروایی ارشک دوم حکمران ارمنستان (۳۵۱ - ۳۶۷ م)، واساک Wasak سردار ارمنی، به شاپور دوم ساسانی (۳۰۹ - ۳۷۹ م) که در تورژ Thavrež اردو زده بود، حمله کرد و بویکان Boyekan سردار ایرانی را بکشت و قصر شاهی را آتش زد و تیری به سوی مجسمه شاه که در آنجا وجود داشت، انداخت و سپس موشق Mushegh پسر واساک سپاه ایران را در تبریز شکست داد. باید توجه داشت که اسم تبرمئیس Thebarmaïs نیز با اسم تورژ Thavrež مشتبه نشود، چه تبرمئیس شهری بود در مشرق گنزکا (جنزکه) و هراکلیوس امپراطور روم در ۶۲۳ میلادی پس از ویران ساختن گنزکا، شهر تبرمئیس و آتشکده آن را طعمه حریق ساخت. (Théophane, p. 474) نویسندگان دیگر، آن را بپترمئیس Bitharmaïs، برتمئیس Berthemaïs، برمئیس Bermaïs نامیده‌اند. (Théophane, Boor, I, 307, II, 190, 690)^{۳۷}

حکومت عرب:

اهتمام عرب هنگام فتح آذربایجان به سال ۲۲ هـ. (۶۴۲ م) متوجه سمت

اردبیل بود، و در بین شهرهایی که مرزبان ایران به گردآوری سپاه می‌پرداخت، نامی از تبریز برده نشده است (البلاذری: ص ۳۲۶) و لابد پس از ویرانی‌هایی که بنا به نوشته فاوست Faust در آن رخ داده، در آن موقع قریه‌ای بیش نبوده است (ن.ک: یاقوت). اما روایت بعدی که در کتاب نزهة القلوب ۷۳۰ هـ. (۱۳۴۰ م) آمده و بنای تبریز را به سال ۱۷۵ هـ. (۷۹۱ م) به زبیده زن خلیفه هارون الرشید نسبت داده، شاید از اینجا ناشی شده است که پس از مصادره املاک امویان، ورثان از اعمال آذربایجان در کنار ارس، به زبیده رسید.

در کتاب بلاذری (ص ۳۳۱) و ابن الفقیه (ص ۲۵۸) و یاقوت (ج ۱، ص ۱۲۲) آمده که تجدید بنای تبریز و آباد ساختن آن از کارهای خانواده رواد ازدی مخصوصاً پسران او الوجنا و دیگران بود که بارویی به دور شهر کشیدند.^{۳۸} طبری در (ج ۳، ص ۱۱۷۱)، ابن الاثیر در (ج ۶، ص ۳۱۵) هنگام بحث از شورش بابک (۲۰۱-۲۲۰ هـ.) یاد آور می‌شوند در بین غالبین، شخصی بود به نام محمدبن بعیث که دو قلعه در تصرف داشت: یکی شاهی که از الوجنا گرفته بود و دیگری تبریز (بدون شرح)، قلعه شاهی عرضش دو فرسخ و از قلعه تبریز محکم‌تر و نیرومندتر بود [ن.ک: به اسم شبه جزیره شاهی یا شاهو، در کنار دریاچه ارومیه، واقع در جنوب غربی تبریز. ناگفته نماند که بلاذری در ص ۳۳۰ یاد آور می‌شود که اقطاع و تیول بعیث، مرند بود].

تبریز در ۲۳۲ هـ. (۸۴۰ م) یعنی سال تألیف کتاب ابن خردادبه، تابع محمد بن الرواد بود (ابن خردادبه، ص ۱۱۹). در ۲۴۴ هـ. این شهر به واسطه زمین لرزه ویران شد، اما در زمان حکومت متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ.) دوباره آباد گردید. طبق نوشته اصطخری، تبریز چند بار دست به دست شده (حوالی

سال ۳۴۰ هـ. ص ۱۸۱ از کتابش). تبریز و جبروان (دهخوارگان؟) و اشنو به نام سرزمین بنی‌زدینی که در آنجا حکومت داشتند، خوانده می‌شد؛ اما در روزگار ابن‌حوقل (حوالی سال ۳۶۷ هـ.) نام و نشانی از بنی‌زدینی نبود، (ن.ک.: کتاب ابن‌حوقل، ص ۲۸۹). و گویا امرای این ناحیه در اداره امور عملاً استقلال داشتند، چه در تاریخ بنی‌ساج که از سال ۲۷۶ تا ۳۱۷ هـ. فرمانروای آذربایجان بودند، هیچ‌گونه اشارتی به دخالتشان در امور تبریز نشده است. (Defrémy: Mem. Sur la Famille des Sadjides, J.A.1847.) پایتخت این خانواده در اول کار مراغه بود، سپس به اردبیل انتقال یافت.

پس از انقراض بنی‌ساج، آذربایجان میدان محاربات متعددی شد، در حدود ۳۲۶ هـ. لشکری بن مردی یکی از حکام مرداویج زیاری بر آذربایجان دست یافت، اما دیسم (Daïsam) کرد وی را از آنجا بیرون راند (ن.ک.: به ماده کرد)، ولی او نیز به زودی با دیلمیان مسافری (آل مسافر) درافتاد، (ن.ک.: به این ماده) اهل تبریز دیسم را به شهر خود دعوت کردند، وی تازه این دعوت را پذیرفته بود که مرزبان مسافری آنجا را محاصره کرد و دیسم ناچار تبریز را ترک گفت و در حدود ۳۳۰ هـ. مرزبان حکومت خود را در سرتاسر آذربایجان اعلام کرد.

پایان کار خانواده مسافری هنوز معلوم نیست، و هوآر Huart در کتاب مسافریان آذربایجان (*Les Musafirides de l'Adharbaidjan*، چاپ کمبریج، ۱۹۲۲ م) که به ا.ج. براون E. G. Browne اهداء شده، می‌گوید سال ۴۳۸ هـ. آخرین تاریخی است که از حکومت این خانواده در تارم یاد شده است. اما سر د. روس Sir D. Ross در کتاب «*Muhamm. Dynasties, Asia Major, 1925, II, P.212-5*» مسافریان را به خاندان روادی که تا سال ۴۴۶ هـ. در تبریز جانشین آنان بودند،

می‌پیوندند؛ به نظر می‌رسد که شاید این روادیان از نسل رواد ازدی یعنی پدر کسی باشد که تبریز را از نو آباد ساخت، اما آنان با مسافریان دیلمی هیچ نسبتی ندارند (جز اینکه ممکن است اتحادی موقتی به واسطه ازدواج بین این دو خانواده صورت گرفته باشد). اینک پاره‌ای از حوادث مربوط به خانواده روادی:

در ۴۲۰ هـ.^{۲۹} وهسودان بن مهلان (مملان؟) عده زیادی از رؤسای غز را در شهر تبریز به قتل رسانید (ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۷۱). در سال ۴۳۴ هـ. تبریز در نتیجه زلزله ویران شد، و حاکم آن که احتمالاً همان امیر وهسودان بود، از ترس غزهای سلجوقی که قصد او را داشتند، به یکی از قلعه‌های محکم خود پناه برد (ایضاً، ص ۳۵۱). در ۴۳۸ هـ. ناصر خسرو، امیری را در تبریز نام می‌برد که به اسم سیف‌الدوله و شرف‌المله ابومنصور وهسودان بن محمد (مملان؟) مولی امیرالمؤمنین خوانده می‌شد؛ در ۴۴۶ هـ. امیر ابومنصور وهسودان بن محمد روادی نسبت به طغرل اظهار اطاعت کرد^{۳۰} (ایضاً، ج ۹، ص ۴۱۰).

تبریز در نخستین قرن‌های هجری:

در حالی که ابن‌خردادبه (ص ۱۱۹) و بلاذری (ص ۳۳۱) و طبری (ج ۳، ص ۱۱۷) و ابن‌فقیه (ص ۲۸۵) و اصطخری (ص ۱۸۱) تبریز را یکی از شهرهای کوچک آذربایجان یاد می‌کنند، مقدسی زبان به مدح آن می‌گشاید و معاصر وی ابن‌حوقل در حدود ۳۶۷ هـ. (۹۷۸ م) تبریز را از لحاظ آبادی برتر از اغلب شهرهای کوچک آذربایجان می‌شمارد و می‌نویسد: تجارت آن رواج دارد و نوعی پارچه معروف به ارمنی در آنجا بافته می‌شود. ابن‌مسکویه (متوفی در ۴۲۱ هـ. برابر ۱۰۳۰ م) می‌گوید: تبریز شهر مهمی است، باروی محکمی

دارد. باغ‌های پردرخت آن را احاطه کرده است، مردم آن شجاع، پرخاشجوی و توانگرند. و ناصر خسرو در ۴۳۸ ه. مساحت تبریز را (۱۴۰۰ × ۱۴۰۰) گام نوشته که به نظر نمی‌رسد متجاوز از یک کیلومتر مربع باشد.^{۳۱}

عصر سلجوقی:

در زمان سلاجقه بزرگ از تبریز کم یاد شده است، طغرل جشن ازدواج خود را با دختر خلیفه در نزدیکی این شهر برپا ساخت (راحة الصدور، ص ۱۱۱). در ۴۹۴ ه. سلطان برکیارق^{۳۲} در جنگ با برادرش محمد به قسمت کوهستانی جنوب تبریز عقب‌نشینی کرد، اما موقعی که دو برادر باهم آشتی کردند، تبریز نصیب محمد شد، و در ۴۹۸ ه. سعدالملک را به وزارت برگزید. در ۵۰۵ ه. نام امیرسوقمان‌القطبی حاکم تبریز برده شده، او مؤسس سلسله شاه ارمن است که از سال ۴۹۳ تا ۶۰۴ ه. در اخلاط فرمان رانده‌اند.

آذربایجان در زمان سلاجقه عراق که هم‌مدان را پایتخت قرار داده بودند، اهمیت شایانی داشت. در ۵۱۴ ه. سلطان محمود برای رفع وحشتی که از تاخت و تاز گرجی‌ها در دل مردم تبریز افتاده بود، مدتی در آن شهر توقف کرد و در این هنگام اتابکی آذربایجان با شخصی به نام گون‌طوغدی بود. پس از درگذشت وی (۵۱۵ ه.) آق‌سنقر احمدیلی^{۳۳} امیر مراغه برای گرفتن تبریز از دست طغرل (برادر سلطان) کوشش بسیار نمود، ولی در این کار توفیق نیافت و فرمانده سپاه موصل، به امر سلطان محمود به ولایت آذربایجان منصوب گردید، اما وی نیز به سال ۵۱۶ ه. به دروازه تبریز کشته شد.

بعد از وفات محمود (۵۲۵ ه.) مسعود برادر وی به تبریز آمد. داود پسر سلطان محمود او را محاصره کرد، وی ناچار شهر را ترک گفت و بالاخره داود

تبریز را مقر حکومت خود ساخت و از این شهر بر اقطاع و تیول بزرگی که آذربایجان و ازان و ارمنستان را تشکیل می‌داد، حکومت‌راند (۵۲۶ تا ۵۳۳ ه.). سپس کار آذربایجان و ازان به اتابک قره‌سنقر غلام طغرل اول واگذار شد. وی ظاهراً اردبیل را مرکز [حکومت] خود قرارداد (ابن‌الاثیر، ج ۱۱، ص ۵۲)، پس از درگذشت او به سال ۵۳۵ ه. امیر جائلولی (چولی) الطغرلی بر جای وی نشست، اما دیری نکشید که ایلدگز مؤسس سلسله اتابکان^{۳۴} (که تا سال ۶۲۲ ه. در این سرزمین فرمانروایی داشتند) بر آذربایجان دست یافت. مرکز نفوذ خانواده ایلدگز در آغاز کار شمال غربی آذربایجان بود و شهر تبریز جزو متصرفات احمدیلی‌ها یعنی امراء مراغه به شمار می‌رفت.

در ۵۷۸ ه. اتابک پهلوان پسر ایلدگز تبریز را از چنگ فلک‌الدین نوه آق‌سنقر پسر احمدیل به درآورد و حکومت آنجا را به برادر خود قزل‌ارسلان تفویض کرد. از زمان اتابکی قزل‌ارسلان (۵۸۲ - ۵۸۷ ه.) تبریز برای همیشه پایتخت آذربایجان گردید.

در ۶۰۲ ه. امیر قره‌سنقر علاء‌الدین احمدیلی برای استرداد تبریز از ابوبکر^{۳۵} جانشین قزل‌ارسلان، با اتابک اربیل^{۳۶} همدست شد ولی به علت سستی، کاری از پیش نبرده، مراغه را نیز از دست داد.^{۳۷}

ایلدگزی‌ها در رفاه و آسایش به سر بردند و دلیل ما قصایدی است که شعرایی مانند نظامی و خاقانی در مدح آنان سروده‌اند، از بناهای آنان جز نخجوان جایی را نمی‌شناسیم (ن. کت: به این ماده). اخبار وقایع سال‌های بین ۱۲۰۸ و ۱۲۱۰م (۶۰۵ - ۶۰۷ ه. ق) که در تواریخ گرجی آمده ضعف حکومت آنان را می‌رساند، چنان‌که نوشته‌اند ایوان Iwane و زخاره Zakharé دو سردار ملکه تامار Thamar با عساکر گرجی به قصد تاراج آذربایجان به

حمله بزرگی دست زدند و از تمام شمال ایران تا جرجان گذشتند و سپاهیان گرجی، در حالی که از مرنند می آمدند از مردم تبریز Thavrež غرامت گرفتند، اما در آنجا اردوگاه نساخته فقط دسته کوچکی از نگهبانان خود را در شهر گذاشتند تا منتظر بازگشت آنان باشند. این اخبار در منابع اسلامی نیامده ولی طرز و تفصیل داستان، صحت آن را به ما می فهماند (ن.ک: B. Brosset, Hist. de la Géorgie, I, 470).

مغول‌ها:

در زمستان ۶۱۷ ه. مغول‌ها در پیش باروهای تبریز پیدا شدند، اما اتابک عاجز و ضعیف ازبک پسر پهلوان، با دادن غرامت زیادی آنان را بازگردانید.^{۳۸} سال بعد باز مغول‌ها روی به تبریز آوردند. اتابک به نخجوان گریخت، اما شمس‌الدین طغرایی دلیر پایداری نمود و مغول‌ها پس از دریافت مبلغی دیگر آنجا را ترک گفتند^{۳۹} و ازبک دوباره به تبریز آمد. در ۶۲۱ ه. طایفه دیگری از مغول‌ها به تبریز آمدند و از ازبک خواستند که همه خوارزمیانی را که در تبریز هستند، بدانها تسلیم کند. ازبک در برآوردن خواست آنان تسریع کرد.

جلال‌الدین:

در ۲۷ رجب ۶۲۲ ه. که خوارزم‌شاه از مراغه وارد تبریز شد، ازبک بار دیگر فرار کرد، و اهالی شهر چون جلال‌الدین را مرد دلیر و مدافعی یافتند و مخصوصاً هنگامی که دیدند وی برای حمله به تفلیس به سرعت آماده گردید و راهزنان و ترکمانان قبیله ایوایی (الایواییه Al aiwā'ya) را از دم تیغ گذرانید، بسیار شاد شدند. جلال‌الدین مدت شش سال در تبریز فرمان راند

و با ملکه، زن سابق ازبک ازدواج کرد.^{۴۰} در آخر کار به جهت بدرفتاری و سوءسیاست، مرکز حکومتش متزلزل شد (ابن‌الاثیر، ج ۱۲، ص ۳۲۳). و چون سال ۶۲۷ ه. فرا رسید، رئیس ایل ترکمن گوشیاوا (Kush - Yâlwâ) و حاکم روین دز (نزدیک مراغه)، به حوالی تبریز دست‌اندازی کردند. در ۶۲۸ ه. جلال‌الدین آذربایجان را ترک گفت و مغول به تمام آن استان و مرکزش، شهر تبریز که مورد توجه همه بود،^{۴۱} استیلا یافت، (ابن‌الاثیر، ج ۱۲، ص ۳۲۸) و ملک مغول جورماغون‌نوین^{۴۲} از بزرگان و اشراف شهردعوتی کرد، (جز شمس‌الدین الطغرایی، همه این دعوت را پذیرفتند) جورماغون غرامت بزرگی گرفت و امر کرد شعربافان شهر، برای اگتای قاآن (Ügedei) پادشاه بزرگ مغول، لباس‌های خطایی^{۴۳} تهیه کنند و همچنین مالیات سالانه‌ای برای آنان مقرر ساخت. از زمان گیوک (Guyuk) حکومت اران و آذربایجان به ملک صدرالدین که با مغول‌ها پیمان داشت، رسید (ن.ک: جهانگشا، چاپ محمد قزوینی، مجموعه گیب، ج ۲، ص ۲۵۵).

ایلخانان مغول:

هلاکو بعد از تصرف بغداد در ۶۵۴ ه. (۱۲۵۶ م) به آذربایجان رفت و در شهر مراغه مستقر شد.^{۴۴}

در ۶۶۱ ه. (۱۲۶۳ م) چون از لشکر برگه (برگای Berkai) در قفقاز شکست خورد، به تبریز برگشت و جمعی از بازرگانان قبیچاق را در آنجا به قتل رسانید. در ۶۶۲ ه. (۱۲۶۴ م) موقع توزیع اقطاعات، حکومت ملک صدرالدین را نیز در تبریز تأیید کرد.

هنگام فرمانروایی اباقا (۶۶۳ - ۶۸۰)، تبریز پایتخت رسمی شد و تا زمان

اولجایتو مرکز جانشینان وی بود. در ۶۸۸ هـ. (۱۲۸۹ م) یعنی زمان فرمانروایی ارغون^{۴۵} وزیر یهودی وی سعدالدوله^{۴۶} پسر عم خود ابومنصور را به حکومت تبریز گماشت. درآمد تبریز در عهد گیخاتون^{۴۷} هشتاد تومان^{۴۸} تخمین شده است. در ۶۹۳ هـ. (۱۲۹۴ م) به علت داخل شدن پول کاغذی (چاو)^{۴۹} در معاملات، اغتشاشی برپا شد.^{۵۰}

در زمان غازان خان^{۵۱} تبریز به حد اعلای رونق و شکوه رسید. این پادشاه در ۶۹۴ هـ. (۱۲۹۵ م) به تبریز وارد شد و در قصری که ارغون در قریه شام (واقع در مغرب شهر و ساحل چپ آجی چای) بنا کرده بود، اقامت گزید. «شام» کلمه فارسی است و معنی «گنبد» دارد و فرم قدیم این کلمه «شنب» است، [کاتمر Quatremère در ج ۱۴، ص ۳۱ می گوید: آن بنایی است که گنبد بلندی داشته باشد] ولی این محل خود در قرن چهاردهم میلادی شام خوانده می شد (ن.ک: نزهة القلوب) و سپس اوامر مؤکدی برای تخریب بتخانه‌ها و کلیساها و معابد یهود و قربانگاه‌های مقدس صادر کرد،^{۵۲} اما در سال بعد مردم به هثوم Hethoum پادشاه ارمنستان ملتجی شدند و به خواهش وی این امر ملغی شد. در ۶۹۹ هـ. (۱۲۹۹ م) غازان خان پس از بازگشت از حمله سوریه تصمیم گرفت که شام سابق الذکر را برای خود آرامگاه ابدی اختیار کند، لذا عمارت محکمی بنیاد نهاد که از گنبد سلطان سنجر سلجوقی به مرو که در آن هنگام بلندترین عمارات اسلامی به شمار می رفت^{۵۳} مرتفع تر بود. در این بنای بزرگ علاوه بر یک ضریح گنبددار، یک مسجد، دو مدرسه (یکی برای شافعیه و یکی برای حنفیه)، یک دارالسیاده (ضیافت خانه سادات)، یک بیمارستان، یک رصدخانه (مثل رصدخانه مراغه)، یک کتابخانه، یک دیوان خانه، یک ساختمان برای اعضاء اداری

این دستگاه، یک آب انبار و چند گرمابه وجود داشت^{۵۴} و موقوفاتی بود که درآمد آنها بر یک صد تومان طلا بالغ می شد (ن.ک: وصف) و به مصرف هزینه این منشآت و ابنیه می رسید^{۵۵} و در هریک از دروازه‌های جدید شهر، کاروانسرا و بازار و گرمابه‌ای برای مسافرین بنا کرد و از اقصی نقاط کشور درختان میوه به تبریز آورد^{۵۶} و به آبادی و زیبایی شهر افزود. در آن هنگام طول باروی تبریز بالغ بر شش هزار گام (قدم) بود (در تاریخ جهان‌نمای کاتب چلبی به جای گام کلمه قولاج^{۵۷} به کار رفته است). غازان باروی جدیدی به دور شهر کشید که طولش در حدود ۲۵۰۰۰ گام (چهار فرسخ ونیم) بود و تمام باغ‌ها و محله‌های کوه ولیان^{۵۸} و سنجران جزو شهر به حساب می آمد و در نزد باروی مزبور بر دامنه تپه‌های کوه ولیان (که اکنون کوه سرخاب یا عینلی زینلی خوانده می شود)،^{*} یک سلسله عمارات زیبا به وسیله وزیر شهیر رشیدالدین برپا شد که بعدها به ربع رشیدی معروف گردید^{۵۹} (نزهة القلوب، ص ۱۷۶). نامه‌ای در دست است که رشیدالدین ضمن آن از پسرش خواسته که چهل تن پسر و چهل تن دختر رومی برای تکثیر جمعیت و اسکان در یکی از قراء کوی جدید بفرستد (ن.ک: براون Browne تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۸۳).^{۶۰} و از دلایلی که تأیید می کند تبریز پایتخت و مرکز شاهنشاهی پهناوری از رود جیحون تا مصر بود، به کار رفتن سکه‌های طلا و نقره و کیل و گز برابر با واحد تبریز، در آن نواحی است.^{۶۱}

(ن.ک: d'Ohsson, IV, 144, 271-7, 350, 466-9).

در ۷۰۳ هـ. (۱۳۰۴ م) غازان خان با تشریفات بزرگی در مقبره شام دفن

* در تعبیر مرحوم مینورسکی، مختصر سهوی دیده می شود. کوه ولیان هرگز سرخاب یا عینلی زینلی خوانده نشده، بلکه بین آن دو چند دره کوچک واقع است. دلیل سهو باید همین نزدیکی بین دو کوه بوده باشد. [ط]

شد.^{۶۲} و جانشین وی اولجایتو در ۷۰۵ ه. به فکر ایجاد پایتخت جدیدی در شهر سلطانیه افتاد^{۶۳} ولی ترک عادت مألوف کار آسانی نبود و ما می بینیم در ۷۱۵ ه. (۱۳۱۵م) سفیر ازبکان قیچاق به جای راه کوتاه: مغان - اردبیل - سلطانیه، راه تبریز را پیش می گیرد و از آنچه در خور ذکر می باشد، مسجد بزرگی است که وزیر تاج الدین علی شاه در ۷۱۱ ه. (۱۳۱۲م) در خارج کوی مهاده مهین^{۶۴} به بنای آن پرداخت.^{۶۵}

در ۷۱۷ ه. (۱۳۱۷م) زمان ابوسعید، رشیدالدین وزیر مستعفی به تبریز رفت، اما سال بعد برای روبرو شدن با قضاء محتوم آنجا را ترک گفت؛^{۶۶} املاک او مصادره و ربع رشیدی تاراج گردید^{۶۷} (Browne, III, 71). سپس فرزندش غیاث الدین بنا به خواهش ابوسعید قدرت را در دست گرفت و ربع رشیدی را توسعه داد. سلطانیه همچنان پایتخت بود و ابوسعید در مقبره ای که در آنجا برای خود بنا کرد، دفن شد (d'Ohsson, IV, 720).

در ۷۳۶ ه. (۱۳۳۶م) هنگامی که جانشین وی آرپا^{۶۸} در جنگ تغتو (این طور به جای بغتو) شکست خورد، وزیرش غیاث الدین به دست امیر غالب، علی پادشاه اویرات^{۶۹} کشته شد و اهالی تبریز به املاک خانواده رشیدالدین دست یافتند و در خلال این حوادث مجموعه های نفیس و کتاب های گرانمایی از بین رفت.^{۷۰}

جلایریان و چوپانیان:

ضمن هرج و مرجی که در دنبال این حوادث پیدا شد، امرای جلایری (ایلکانی) که سرنوشتشان با سرنوشت تبریز بستگی کامل دارد، روی کار آمدند.^{۷۱}

در ۷۳۶ ه. (۱۳۳۶م) امیر شیخ حسن بزرگ جلایری،^{۷۲} سلطان محمدخان^{۷۳} را به تخت فرمانروایی تبریز نشاند، و بدین ترتیب تبریز پایتخت کهن، دوباره مرکز حکومت ایلخانان گردید، اما دیری نگذشت که امیرحسن کوچک چوپانی با طرفداران خود در صحنه حوادث ظاهر شدند، حسن بزرگ^{۷۴} خود را به بغداد کشید، و حسن کوچک در ۷۴۰ ه. (۱۳۴۰م) سلیمان خان را به ایلخانی برداشت و عراق عجم و آذربایجان و اران و مغان و گرجستان را به تصرف آورد، و در ۷۴۴ ه. (۱۳۴۴م) اشرف برادر و جانشین حسن کوچک با انوشیروان عادل، ایلخان ضعیف، بیعت کرد و او را به سلطانیه فرستاد و خود در تبریز عملاً به حکومت پرداخته، نفوذ و قدرت خود را تا فارس بسط داد. ستمگری و بی رحمی اشرف، جانی بیک خان رئیس قبیله زرقاء (قبچاق شرقی) را بر آن داشت که به نام دفاع از انسانیت در کار تبریز مداخله کند. اشرف بین خوی و مرند شکست خورد و سپس مقتول و سرش بر در یکی از مساجد تبریز آویخته شد به سال ۷۵۶ ه. (۱۳۵۵م).^{۷۵}

اخجوک (اخجی جوق) وزیر جانی بیک در آذربایجان ماند^{۷۶} ولی [پایه] قدرتش از چند لحاظ متزلزل و سست بود. سلطان او بیس پسر شیخ حسن بزرگ جلایری در این موقع از بغداد روی به تبریز نهاد، اما اخجوک به ورود وی راه نداد و تازه از کار او فارغ شده بود که امیر مبارزالدین محمد احمد مظفری^{۷۷} فارسی به علت اینکه جانی بیک وی را به اطاعت خود دعوت کرده بود، از شیراز رو به آذربایجان آورد و سپاه اخجوک را در میانه منهزم ساخته به تبریز استیلا یافت، در ۷۵۸ ه. (۱۳۵۷م).

دو سال بعد که سلطان او بیس دوباره به تبریز آمد^{۷۸} اخجوک گرفتار و کشته شد (ن.ک: تاریخ گزیده، مجموعه گیب، ص ۶۷۷ - ۶۷۹، ص ۷۱۵ - ۷۱۷).

عصر تیمور:

تیمور به سال ۷۸۶ هـ. یعنی در نخستین یورش‌های خود به ایران، تا سلطانیه پیش رفت و پس از تصرف آن شهر به سمرقند بازگشت. در ۷۸۷ هـ. (۱۳۸۵ م) دشمن بزرگ وی تفتش‌خان، رئیس ایل ذهبی عده‌ای از سپاهیان خود را از راه دربند به آذربایجان فرستاد. این عده به تبریز حمله کردند. دفاع شهر را امیرولی، حاکم سابق گرگان (که به وسیله تیمور رانده شده بود - ن.ک: ماده طغاتی‌مور) و خان خلخال (محمود) به عهده داشتند. مهاجمین به شهر استیلا یافته، دست به غارت گشودند و عده‌ای را (که در میان آنان شاعری به نام کمال خجندی بود)^{۸۶} به اسارت گرفتند و به سوی دربند بازگشتند (ظفرنامه، ج ۱، ص ۳۹۲؛ براون Browne: تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۳۲۱).

سلطان احمد جلایری که به نام حمایت مسلمانان، تازه به تبریز برگشته بود، به وسیله تیمور از آنجا طرد شد (۷۸۸ هـ). و تیمور در شام‌غازان اردو زد و به اهل تبریز غرامتی به نام (مال امان) تحمیل کرد (ن.ک: ظفرنامه، ج ۱، ص ۳۲۶). العینی* از تیمور مفصلاً بحث کرده است (ن.ک: Markow, Catalog, p. XXVII).

در ۷۹۵ هـ. (۱۳۹۲ م) تیول هلاکو (تخت هلاکو) که شامل آذربایجان، ری، گیلان، شیروان، دربند و سرزمین‌های آسیای صغیر بود، به میرانشاه بخشیده شد و تبریز پایتخت این اراضی گردید. سه سال بعد میرانشاه دیوانه شد و کارهایی مانند اعدام بی‌گناهان و ویران ساختن بناها از او سر زد که به جنون وی دلالت می‌کرد.^{۸۷} (براون Browne: ج ۳، ص ۷۱). تیمور پس از بازگشت از هند، در ۸۰۲ هـ. به آذربایجان آمد و همه کسانی را که در فسق و فجور میرانشاه شرکت داشتند، از بین برد^{۸۸} و در ۸۰۶ هـ. میرزا عمر

* بدرالدین ابومحمد (۷۶۲ ق - ۸۵۵ ق) مورخ و محدث، از اهالی عینتاب حلب [ط].

هنگامی که خبر درگذشت اوئیس به بغداد رسید^{۷۹} (۷۷۶ هـ. / ۱۳۷۷ م) شاه شجاع پسر مبارزالدین به قصد تصرف تبریز از شیراز خارج شد و سلطان حسین^{۸۰} پسر اوئیس را شکست داده، در تبریز فرود آمد. اما چند ماه بعد در اوجان غایله‌ای برپا شد و شاه شجاع ناچار تبریز را ترک گفت^{۸۱} و سلطان حسین بدون جنگ و خونریزی به تبریز مراجعت کرد. ظاهراً شهر سلطانیه مرز شمال‌غربی آل مظفر بود (تاریخ‌گزیده: ص ۷۲۳ - ۷۲۵).

در ۷۸۴ هـ. (۱۳۸۲ م) سلطان حسین جلایری در تبریز کشته شد^{۸۲} و برادرش سلطان احمد به جای وی نشست، و دیری نگذشت که تیمور در صحنه حوادث ظاهر گشت.

با وجود حوادث ناگهانی که روی داد، حکومت جلایریان مورد علاقه و احترام اهل تبریز بود و بزرگان شیروان و قره‌قویونلو به حقوق آنان اعتراف داشتند. از آثار آنان یکی مقبره دمشقیه^{۸۳} و دیگری بنای عظیم دولت‌خانه^{۸۴} را نوشته‌اند. (Markow, Karalog Djalair, Monet, st. Peterbourg 1898, p. I-XLIV: de Djalá 'irs). که به امر سلطان اوئیس بنا شده و به قول کلاویجو* C Iavijo (چاپ Srezniewski، ص ۱۶۹) دارای بیست‌هزار اطاق بود.^{۸۵}

جلایریه سکه‌های خود را در تبریز به سال‌های ذیل زده‌اند:

در سال ۷۵۷ هـ. به نام حسن بزرگ؛ در سال‌های ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۰ هـ. به نام اوئیس؛ در سال‌های ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱ هـ. به نام حسین و در دو سال ۷۸۵ و ۸۱۰ به نام احمد.

* نام این سفیر اسپانیایی، امروزه بیشتر با تلفظ کلاویخو شهرت دارد. مرحوم کارنگ نیز این مطلب را در پایان یادداشت ۸۵، تذکر داده‌اند. [ط]

پسر میرانشاه را به امارت ملک هلاکو و زمین‌هایی که در غرب گشاده شده بود، منصوب ساخت. پدرش میرانشاه (در ازان) و برادرش ابوبکر در بین‌النهرین زیر نفوذ و قدرت وی قرار گرفتند.

بعد از درگذشت تیمور^{۸۹} زد و خورد درازی بین عمر و ابوبکر آغاز شد. در ۸۰۸ هـ. ابوبکر مبلغ دوست تومان عراقی به اهل تبریز سرانه معین کرد. عمز وارد تبریز شد، اما چون ترکمانان منسوب به وی، مردم تبریز را ناراحت می‌کردند، ابوبکر دوباره تبریز را گرفت، اما تازه تبریز را ترک گفته بود که ترکمان یاغی بسطام جاگیر، داخل تبریز شد [و] به محض اینکه شنید شیخ ابراهیم از شیروان حرکت کرده و دارد به تبریز نزدیک می‌شود، پا به فرار نهاد. در ۸۰۹ هـ. شیخ ابراهیم تبریز را به سلطان احمد جلایری پادشاه حقیقی آن تسلیم کرد و مردم تبریز به سبب این پیشامد، شادی بسیار نمودند (ن.ک):

مطلع السعدین ترجمه کاترمر Quatremère، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

در هشتم ربیع‌الاول ابوبکر بار دیگر به شام غازان نزدیک شد، ولی به علت شیوع مرض طاعون جرأت نکرد که به شهر داخل شود.

کمی قبل از حوادث اخیر، کلاویجو Clavijo سفیر هانری سوم پادشاه کاستیل، مدتی (۱۱ تا ۲۰ ژوئن ۱۴۰۴م و با فاصله از ۲۸ فوریه تا ۲۲ اوت ۱۴۰۵م یعنی بین اواخر ۸۰۶ و اوایل ۸۰۸ هـ.) در تبریز گذرانده، و در آن هنگام، تبریز با وجود مصائبی که دیده بود، باز جنب و جوش دایم و تجارت وسیعی داشت و کلاویجو از کوچه‌ها و بازارها و ساختمان‌های آن داستان شیرینی نقل می‌کند.

قره‌قویونلوها:

در اول جمادی‌الاولی ۸۰۹ هـ. قره‌یوسف یکی از ترکمانان قره‌قویونلو، ابوبکر را در کنار رود ارس شکست داد. ابوبکر موقع عقب‌نشینی، شهر تبریز را دستخوش تاراج ساخت و چیزی از طمع سپاهیان وی، به جا نماند (مطلع السعدین، ص ۱۱۰). قره‌یوسف تا سلطانیه پیش رفت و ساکنین آن شهر را به تبریز و اردبیل و مراغه کوچانید. ابوبکر به زودی بار دیگر به آذربایجان برگشت، اما قره‌یوسف با کمک بسطام در حوالی سردرود (در هشت کیلومتری جنوب تبریز) او را شکست داد؛ میرانشاه در این جنگ به قتل رسید^{۹۰} و در گورستان سرخاب^{۹۱} تبریز به خاک سپرده شد.^{۹۲}

قره‌یوسف و سلطان احمد هنگامی که در مصر به حال تبعید بودند، راجع به تصرف مجدد و تقسیم سرزمین‌های خود با هم پیمانی داشتند که چون این پیمان به خاطر قره‌یوسف افتاد، تدبیری اندیشید و پیربداغ پسرخوانده سلطان احمد را با تشریفات زیاد به تخت تبریز نشانند،^{۹۳} اما بنا به نوشته مطلع السعدین تا سال ۸۱۴ هـ. به او لقب خان نداد. احمد با این امر به ظاهر موافقت کرد، لیکن موقعی که قره‌یوسف به ارمنستان رفت، تبریز را به تصرف آورد، در جنگ اُسد؟^{۹۴} (واقع بر دوفرسخی تبریز) که در ۲۸ ربیع‌الثانی ۸۱۳ هـ. (۱۴۱۰م) رخ داد، سلطان احمد کاملاً شکست خورد، و سپس قره‌یوسف او را کشته در دمشق نزد قبر پدر و مادرش به خاک سپرد. اهل تبریز تا آخرین لحظه به آخرین پادشاه سلسله جلایری اظهار مهر و محبت می‌کردند (ن.ک): به مقاله Huari: پایان سلسله ایلخانان منتشره در مجله آسیایی شماره

اکتبر سال ۱۸۷۶م، ص ۳۱۶ - ۳۶۲.

تبریز مرکز عملیات نظامی و لشکرکشی قره‌یوسف بود. در سال ۸۱۷ هـ.

شاهرخ از ترس بسط نفوذ وی به فکر تسخیر آذربایجان افتاد، ولی پای از ری فراتر ننهاده (مطلع السعدین، ص ۲۳۸، ۲۵۰). در ۸۲۳ هـ. (۱۴۲۰ م). شاهرخ باز اقدام به حمله کرد. در این ضمن یعنی روز هفتم ذی القعدة ۸۲۳ هـ. برابر ۱۲ نوامبر سال ۱۴۲۰ میلادی خبر درگذشت قره یوسف را دریافت.^{۹۵} چون هرج و مرج و اختلافی بین سپاهیان ترکمن پیدا شده بود، پس از یک هفته میرزابایسنقر موفق شد که تبریز را مسخر و مفتوح سازد.^{۹۶}

(ن.ک: Chronological Retrospect of the Events of Mahom. History. London, 1821, III, 541. نقل از دو کتاب: روضة الصفا، خلاصة الاخبار).^{۹۷}

شاهرخ نیز پس از اینکه پسران قره یوسف را در ارمنستان شکست داد، در تابستان ۸۲۴ هـ. (۱۴۲۱ م) به تبریز آمد.

در ۸۳۲ هـ. اسکندر، پسر قره یوسف، به سلطانیه دست یافت و شاهرخ دوباره با سپاهی گران، قره قویونلوها را در سلماس شکست داده، وارد شام‌غازان شد و در زمستان ۸۳۴ هـ. آذربایجان را به ابوسعید پسر قره یوسف که با وی از در اطاعت درآمده بود، بخشید.

سال بعد ابوسعید به دست برادرش اسکندر به قتل رسید، و در زمستان ۸۳۸ هـ. (۱۴۳۴ م) شاهرخ برای بار سوم به تبریز آمد. اسکندر صلاح کار را در عقب نشینی دید^{۹۸} ولی برادرش جهانشاه فوراً به شاهرخ پیوست و اظهار اطاعت و مودت کرد. شاهرخ تابستان ۸۳۹ هـ. (۱۴۳۶ م) را در تبریز ماند، و نزدیکی های زمستان حکومت آذربایجان را به جهانشاه سپرد.

بدین طرز تاریخ پادشاهی مردی آغاز شد^{۹۹} که روزگاری کشور پهناوری را از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات زیر فرمان داشت.^{۱۰۰}

بنای مهمی که جهانشاه در تبریز برپا ساخته، مسجد کبود (گوگ مسجد) است^{۱۰۱} (گرچه برزین Berezin بنای این مسجد را از

بیگم خاتون زن جهانشاه می‌داند). شاید ظهور پیروان فرقه اهل الحق نیز در دو محله سرخاب و چرنداب تبریز، در زمان جهانشاه باشد.^{۱۰۲} درباره زندگانه جهانشاه می‌توان به (صفحه ۱۵۴، ج ۳) تاریخ منجم‌باشی رجوع کرد.

آق قویونلوها:

روز ۱۲ ربیع‌الثانی سال ۸۷۲ هـ. برابر ۱۰ نوامبر سال ۱۴۶۷ م، جهانشاه در ارمنستان^{۱۰۳} به وسیله اوزون حسن بایندری رئیس ترکمانان آق قویونلو غافلگیر و کشته شد.^{۱۰۴}

دو تن از دختران اسکندر با استفاده از فرصت، برادر خود حسینعلی درویش را به تخت تبریز نشانند. اما بیگم خاتون زن بیوه جهانشاه این تدبیر را نقش بر آب ساخت.^{۱۰۶} لیکن دیری نپایید که حسینعلی پسر دیوانه جهانشاه که از زن دیگری بود، به تبریز دست یافت و بیگم خاتون و خویشان او را به قتل آورد.^{۱۰۷} حسینعلی نیز کاری از پیش نبرد و با وجود مساعدت ابوسعید تیموری در مرند شکست فاحشی از اوزون حسن خورد. چندی بعد ابوسعید هم درگذشت^{۱۰۸} و اوزون حسن در ۸۷۳ هـ. (۱۴۶۸ م) تبریز را متصرف شده، پایتخت خود قرار داد^{۱۰۹} و این مطلب را در نامه‌ای که به سلطان عثمانی فرستاد، رسماً اعلان کرد (ن.ک: منشآت فریدون بیگ). در منابع ونیزی راجع به زمان اوزون حسن نکات گرانبهای زیادی وجود دارد.^{۱۱۰}

[مارکو دمولینو Marco de Molino نخستین کنسول ونیزی در تبریز است، ۱۳۲۴ م]. جیوزافا باربارو Giosafa Barbaro نماینده جمهوری ونیز^{۱۱۱} در ۱۴۷۴ م زندگی پرشور تبریز را که از جمیع جهات مقصد سفرا بود، توصیف می‌کند. از باربارو Barbaro در یکی از اطاق‌های کاخ باشکوه آپتیستی Aptisti

پذیرایی به عمل آمد. تاجر ونیزی گمنامی که در سال ۱۵۱۴م (؟) تبریز را دیده، می گوید: شکوه و جلال اوزون حسن در تمام ایران بی نظیر بود.

اوزون حسن در ۸۸۲ هـ. (۱۴۷۷م) وفات یافت و در مدرسه نصیری که خود بنا کرده بود، مدفون گشت^{۱۱۲} و پسرش یعقوب نیز بعدها در همان جا به خاک سپرده شد.^{۱۱۳}

دوازده سال حکومت یعقوب یعنی از ۸۸۳ تا ۸۹۶ هـ. نسبتاً به صلح و صفا گذشت، شعرا و نویسندگان زیادی مورد حمایت و تشویق او قرار گرفتند.

ادریس مورخ کرد،^{۱۱۴} منشی مخصوص او بود. یعقوب در سال ۸۸۸ هـ. در باغ صاحب آباد، قصر هشت بهشت را بنا کرد (ن.ک: تاریخ یعقوب تألیف فضل الله بن روزبهان که یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه ملی پاریس و تعداد اوراق آن ۱۰۵ و شماره آن ۱۰۱ است).^{۱۱۵} تاجر ونیزی هم این قصر، «آستیستی» Astibisti را تعریف کرده است. در سقف ایوان بزرگ این قصر تصویر جنگ های مهم ایران و تصاویر سفرا و غیره نقاشی شده بود. حرمسرای شاهی که در آن هزار زن سکونت داشت، در پهلوی کاخ هشت بهشت بود؛ یک میدان بزرگ، یک مسجد و یک بیمارستان که می توانست هر روز بیش از هزار بیمار را پذیرایی کند نیز در کنار این کاخ وجود داشت.

صوفیه و جنگ های ترک و ایران:

اسماعیل اول پس از اینکه میرزا الوند آق قویونلو را در شرور^{۱۱۶} شکست داد، در ۹۰۶ هـ. (۱۵۰۰م) به تبریز دست یافت. دو ثلث اهالی تبریز که تعدادشان بین دویست الی سیصد هزار نفر بود، مذهب تسنن داشتند. مالک الرقاب جدید، آنان را به قبول مذهب شیعه مجبور ساخت و درباره کسانی که از در مقاومت و معارضة برآمدند، خشونت و سختگیری نشان داد.^{۱۱۷} (عالم آراء، ص ۳۱).

اسماعیل از آق قویونلوها بدش می آمد و به سائقه این فکر، قبر گذشتگان آنان را شکافت و استخوان هایشان را آتش زد. تاجر ونیزی، یاسی را که از کشتارها و افراط این جوان، به نجبا و اشراف شهر دست داده بود، تعریف می کند. اسماعیل در دنبال الوند داخل ارزنجان شد، اما الوند از سوی دیگر خود را به تبریز افکند و هنگام اقامت کوتاهش، اغنیا و ثروتمندان شهر را زیر شکنجه قرار داد (عالم آراء، ص ۳۱).

جنگ چالدیران^{۱۱۸} که در دوم رجب ۹۲۰ هـ. (۱۲ اوت ۱۵۱۴م) واقع شد، راه عثمانیان را به تبریز باز کرد. بعد از نه روز وزیر دوقکین اوغلو^{۱۱۹} و دفتردار پیری، در تبریز فرود آمدند، و در ششم سپتامبر سلطان سلیم با قهر و غلبه وارد تبریز شد. رفتار ترکان در شهر ملایم و معتدل بود (Browne: Pers. lit. in Mod. Times, 77). اما خزاین شاهان ایران را به تصرف آوردند^{۱۲۰} و هزار نفر از صنعتگران ماهر شهر را به قسطنطنیه کوچاندند و چون قشون ینی چری^{۱۲۱} حاضر به ادامه جنگ نبود، لذا سلطان پس از یک هفته توقف در تبریز، مجبور به مراجعت و عقب نشینی شد.

حوادث شوم سال ۱۵۱۴م موجب شد که ایرانیان احتیاط بیشتری کنند. در زمان شاه طهماسب پایتخت به نقطه دوردستی در شرق، یعنی قزوین انتقال یافت.^{۱۲۲}

سفیر ونیزی آلساندری Alessandri می گوید: شاه طهماسب به علت بخلی که داشت، در پایتخت آق قویونلو محبوب نبود.

در ۹۴۱ هـ. (۱۳ ژوئیه ۱۵۳۴م) سپاهیان سلطان سلیمان اول به فرماندهی وزیر ابراهیم پاشا، با صلاحدید و تحریک اولامه تکلو، وارد تبریز شدند،^{۱۲۳} و سپس به اردوگاه بیلاقی اسدآباد (سعیدآباد ؟)^{۱۲۴} رفتند و ابراهیم پاشا به بنای

قلعه‌ای در نزد شام‌غازان آغاز کرد، و حکومت آذربایجان را به اولامه^{۱۲۵} که در زمان شاه طهماسب هم عهده‌دار این کار بود، واگذاشت. در ۲۷ سپتامبر سلطان سلیمان شخصاً به تبریز رسید. سپس به سلطانیه و از آنجا به بغداد رفت. هنگامی که به تبریز مراجعت کرد، چهارده روز به تدبیر و تنسیق شئون اداری شهر پرداخت، اما سرما سپاهیان ترک را به بازگشت مجبور ساخت. قشون ایران با استفاده از این فرصت تا شهر وان پیشروی کرد. در ۹۵۵هـ. (۲۸ ژوئیه ۱۵۴۸م) سلطان سلیمان با تحریک القاص میرزا برادر شاه طهماسب، بار دیگر به تبریز آمد و پنج روز در آنجا توقف کرد. تاکتیک جنگی ایرانیان عبارت بود از نابود کردن آذوقه قشون مهاجم، و بدین جهت ترکان از گرسنگی، برای بار دوم، به عقب‌نشینی مجبور شدند. در هفت اقلیم آمده که سلطان هر جا را به قهر می‌گرفت، سربازان تا سه روز حق تاراج داشتند. درباره تبریز این تاراج سه روزه را قدغن کرد، اما با وجود این فرمان، اهالی تبریز در گوشه و کنار از کشتن ترکان دست برنمی‌داشتند.

القاص میرزا سلطان را به قتل عام یا به اسارت گرفتن مردم تبریز ترغیب می‌نمود، اما سلطان خواهش او را نپذیرفت. مسیو دارامون D'Aramon سفیر فرانسوای اول که تصرف شهر را به دست سپاهیان عثمانی مشاهده کرده، مدعی است که سلطان، تبریز را زیر حمایت خود گرفته بود (Voyage, p. 83).

در ۹۶۲هـ. (۲۹ مه ۱۵۵۵م) در آماسیه^{۱۲۶} Amasia نخستین قرارداد صلح بین ایران و ترک منعقد شد و قریب سی سال دوام یافت (Hammer: II, 112, 120, 269)؛ عالم‌آرا، ۴۹-۵۹).

در ۹۹۳هـ. (۱۵۸۵م) اوزدمیرزاده عثمان پاشا، وزیر اعظم سلطان مراد سوم، به فرماندهی چهل هزار مرد جنگی روی به تبریز نهاد. در ضمن راه

جغاله‌زاده حاکم وان با شش هزار نفر بدو محلق شد. سپاه ترک از راه چال‌دیران و صوفیان گذشته تا شام‌غازان پیش رفت. حاکم ایرانی شهر، علیقلی خان دفاع مردانه‌ای نمود، پس از قتل سه هزار تن از عساکر جغاله‌زاده شبانگاه عقب‌نشینی کرد. سپاه عثمانی در ماه سپتامبر وارد تبریز شد، و چون عده زیادی از عساکر ترک به دست اهالی کشته شده بودند، شهر سه روز مورد قتل و غارت قرار گرفت؛ اما حمزه میرزا ولیعهد ایران در حوالی شهر منتظر فرصت بود و با حملات ناگهانی خود، عساکر ترک را آنی راحت نمی‌گذاشت و خسارات فراوانی به آنان وارد می‌ساخت.^{۱۲۷}

عثمان پاشا برای دفاع از شهر، به بنای قلعه مربعی آغاز کرد. طول باروهای آن ۱۲۷۰۰ ذراع (آرشین معماری مکه - اولیا) بود و بنای آن در سی و شش روز پایان پذیرفت، محل قلعه را عالم‌آرا در داخل شهر، جای دولتخانه قدیم؛ و اولیا در حوالی خیابان شاه [چرنداب] نوشته است. پادگان قلعه ۴۵۰۰۰ تن بود، جعفر پاشای اخته حاکم شهر معین شد.

در ۲۹ اکتبر سال ۱۵۸۵م عثمان پاشا درگذشت و در بستر بیماری جغاله‌زاده^{۱۲۸} را جانشین خود و فرمانده عساکر ترک تعیین کرد. جغاله‌زاده نخست بر ایرانیان غلبه جست، ولی به زودی در شهر محاصره شد.

«چندی بعد فرهاد پاشا از طرف سلطان عثمانی مأمور فتح آذربایجان گردید»^{۱۲۹} و پس از چهل و هشت جنگ، دست از محاصره پادگان شهر برداشت (ن.ک: Hammer, II, 354) و شاه‌عباس بنا به قرارداد شوم صلح ۹۹۸هـ. (۱۵۹۰م) شهرهایی را که ترکان در ماوراء قفقاز و مغرب ایران گشوده بودند، ترک گفت و از این زمان پای ترک در تبریز عملاً استوار شد. اما ایرانیان از پایتخت دیرین خود دل برنگرفتند.

اولیا چلبی آمار آثار عثمانی، مخصوصاً بناهایی را که جعفرپاشا در تبریز و حوالی آن برپا ساخته بود در سیاحتنامه خود آورده است.

بی‌نظمی و آشوبی که سپاهیان ترک در اوایل سال ۱۶۰۳م راه انداختند، ضعف سلطان محمد سوم را آشکار ساخت. شاه‌عباس به طور ناگهانی اصفهان را ترک گفت و دوازده روز بعد وارد تبریز گردید. علی‌پاشا در حوالی حاجی حرامی، دو فرسخی تبریز، شکست خورد و پس از این شکست قلعه تسلیم شد.^{۱۳۰} عامل شاه‌عباس در حق دشمن شکست خورده ارفاق و اکرام نمود^{۱۳۱} (ن.ک: به شهادت تکتندر Tectandar که آن وقت در تبریز بود).

اما اهالی تبریز که تعصب تشیع چشم آنها را گرفته بود، حرمت قرابت و صداقتی را که در مدت بیست سال توقف عساکر عثمانی، بین آنان مؤکد شده بود، رعایت نکردند و در داخل و خارج شهر عده زیادی از ترکان را به خاک و خون کشیدند. شاه‌عباس اول مردم را به تخریب و امحاء آثار حکومت عثمانی دعوت کرد، و در ظرف چندروز، قلعه‌ای که به وسیله عثمانیان ساخته شده بود، مانند منازل و مساکن ایشان نابود گردید، همچنان که کاروانسراها و دکاکین و گرمابه‌ها و غیره نیز به کلی از بین رفت (عالم‌آرا، ص ۴۴۱، ۴۵۱).

در ۱۰۱۹ هـ. (۱۶۱۰م) یعنی زمان سلطان ضعیف، احمد سوم، ترکان دوباره به فکر هجوم به تبریز افتادند، قشون ترک به فرماندهی وزیر اعظم مرادپاشا ناگهان در حوالی تبریز پیدا شد، اما شاه‌عباس اول خود را آماده ساخته بود. دفاع شهر را به حاکم آن پیربداغ‌خان سپرد و خود در استحکامات شمالی کوه سرخاب موضع گرفت. جنگی رخ نداد. ترکان به علت کمی آذوقه به زحمت افتادند و در حینی که بین شاه‌عباس و مرادپاشا پیک‌هایی رد و بدل می‌شد، سپاهیان ترک عقب نشستند. این هجوم ترکان

باعث شد که به سرعت قلعه محکمی در تبریز ساخته شد. ایرانیان جای قلعه قدیم ترکان را به جهت طغیان آب مهران رود مناسب ندیدند و قلعه جدید در نزدیکی کوه سرخاب در محله ربع رشیدی بنا گردید، و مصالح ساختمانی آن از ویرانه کاخ‌های قدیمی به خصوص از شام‌غازان گرفته شد (عالم‌آرا، ص ۵۸۴، ۶۰۱). همچنین در نتیجه این جنگ آزمایی بیهوده مرادپاشا، معاهده ۱۰۲۲ هـ. (۱۶۱۲م) بسته شد و ایران توانست وضع را به آنچه در زمان شاه‌طهماسب و سلطان سلیمان بود، بازگرداند (عالم‌آرا، ص ۶۰۰ - ۶۱۱). اما درباره تعیین خطوط مرزی مشکلاتی پیش آمد.

در ۱۰۲۷ هـ. (۱۶۱۸م) قشون ترک وان که بالغ بر ۶۰۰۰۰ تن بودند، با تحریض یکی از رؤسای تاتار کریمه (Crimée) به طور ناگهانی به آذربایجان هجوم آوردند. ایرانیان، تبریز و اردبیل را تخلیه کردند. ترکان که از حیث آذوقه در مضیقه بودند، پس از تجدید قوا، بار دیگر تا سراب پیش رفتند. قرچغای خان (Karçkai) سپهسالار تبریز، ترکان را در سراب شکست سختی داد و در نتیجه، معاهده دیگری منعقد شد که شرایط معاهده سال ۱۰۲۲ هـ. را مؤکد ساخت (عالم‌آرا، ص ۶۵۶ - ۶۶۱؛ Hammer, II, 773).

پس از درگذشت شاه‌عباس اول نزاع بین ترک و ایران شدت یافت، و در زمان شاه‌صفی جانشین وی، یعنی ۱۰۴۵ هـ. (۱۶۳۵م) سلطان مراد چهارم به آذربایجان لشکر کشید و در ۱۲ سپتامبر همان سال داخل تبریز شد. منظور از این جنگ بیشتر تخریب بود تا فتح، پس قشون خود را به تخریب شهر فرمان داد، و بدین طریق شهر ویران گردید. چون فصل زمستان نزدیک بود لذا بیش از سه روز در تبریز توقف نکرده با شتاب تمام به سوی وان بازگشت. در بهار آینده ایرانیان برای دست یافتن به سرزمین‌های خود

دوباره تا ایروان پیش رفتند، و در ۱۰۴۹ هـ. (۱۶۳۹م) به موجب قراردادی خطوط مرزی ایران که تاکنون باقی است، تضمین شد. حاجی خلیفه واقعه سال ۱۰۴۵ هـ. را به چشم خود دیده و می‌گوید^{۱۳۲} بعد از تخریبی که سلطان مراد چهارم بدان دست زد، باروهای قدیم شهر نابود شد «و فقط نشانه‌هایی از ابنیه قدیمه در گوشه و کنار نمایان بود» (جهان‌نما، ص ۳۸۱) و همچنین شام‌غازان هم از تخریب نرست و یگانه جایی که دست زده نشد، مسجد اوزون‌حسن بود. حتی سربازان به ریشه کن ساختن درختان میوه نیز اقدام کردند و به علت کمی عده‌شان به قلع بیش از عشر درختان موفق نگردیدند. در آن هنگام، حال شهر چنین بود اما چند سال بعد که عده‌ای از جهانگردان آن را دیده‌اند، نوشته‌اند که شهر از نو آباد شده و پیشرفت کرده است.

در زمان عباس ثانی در حدود ۱۰۵۷ هـ. (۱۶۴۷م) اولیا چلبی آمار مفصلی از تبریز ذکر نموده، می‌گوید: در آن شهر ۴۷ مدرسه، ۴۰۰ مکتب، ۲۰۰ کاروانسرا، ۱۰۷۰ باب از منازل اعیان، ۱۶۰ تکیه برای درویش و ۴۷۰۰۰ باغ یا گردشگاه عمومی و غیره وجود داشت. تاورنیه در حدود همان عصر می‌نویسد: علی‌رغم تخریب مرادچهارم «شهر از نو کاملاً آباد شده است».^{۱۳۳} در ۱۶۷۳م یعنی روزگار شاه سلیمان اول، شاردن^{۱۳۴} (Chardin) (ج ۲، ص ۳۲۸) می‌نویسد: تبریز ۵۵۰۰۰۰ نفوس [البته در این عدد مبالغه شده]، ۱۵۰۰۰ خانه و دکان داشت و شهر مهم بزرگی بود که اکثر ضروریات زندگی در آن پیدا می‌شد، و انسان می‌توانست با خرج اندک به خوشی و راحت زندگی کند. و کاپوسن‌ها* Capucins در آنجا مریض‌خانه‌ای داشتند^{۱۳۵} که

* فرقه‌ای از فرانسیسکان‌ها [ط].

مورد توجه و حمایت حکام بود، و فرمانروایان قارص، ارمنستان، مراغه، اردبیل و بیست سلطان یعنی حاکم محلی از بیگلریگی تبریز فرمان می‌بردند.

پایان صفویان و نادر:

هجوم افغان‌ها در ایران آشوب بزرگی برپا ساخت. طهماسب وارث تخت و تاج ایران که از اصفهان گریخته بود، به سال ۱۱۳۵ هـ. (۱۷۲۲م) در تبریز پادشاهی خود را اعلان کرد.

هنگامی که طهماسب دوم به موجب معاهده ۱۷۲۳م ولایات بحر خزر را به روسیه وا گذاشت، دولت ترک اظهار کرد که من باب احتیاط ناچار است سرزمین‌های مرزی بین تبریز و ایروان را اشغال کند.

قشون ترک پس از سقوط ایروان و نخجوان و مرند در پاییز ۱۱۳۷ هـ. (۱۷۲۴م) به تبریز رسید. فرماندهی قشون با سر عسکر عبدالله پاشا کوپرلی بود. ترکان محله‌های دوه‌چی و سرخاب را که قبلاً اردوگاه سلیم اول بود اشغال کردند، و ایرانیان در شام‌غازان موضع گرفته مقاومت نمودند. ترکان موفقیت‌هایی به دست آوردند ولی به علت فرا رسیدن زمستان ناچار یک ماه تمام نشده، پس نشستند، و در بهار آینده کوپرلی به فرماندهی ۷۰۰۰۰ نفر بازگشت. چهار روز به محاصره شهر پرداخت، البته با سماجت^{۱۳۶} جنگ می‌کردند. ایرانیان ۳۰۰۰۰ و ترکان ۲۰۰۰۰ تن کشته دادند، و بقیه پادگان ایرانی که ۵۰۰۰ نفر^{۱۳۷} بیشتر نبود به سرعت به سوی اردبیل عقب‌نشینی کرد^{۱۳۸} (علی‌حزین: چاپ Belfour، ص ۱۵۳؛ Hamway: II, p. 229).

معاهده ۱۱۴۰ هـ. (۱۷۲۷م)^{۱۳۹} که اشرف‌افغان با ترکان منعقد ساخت،

مالکیت دولت عثمانی را به قسمت شمال غربی ایران تا سلطانیه^{۱۴۰} و ابهر تأیید کرد. بعد از دو سال نادرشاه قشون مصطفی پاشا را در سهیلان (عامیانه: ساوالان یا سنخ کوپرو) نزدیک تبریز شکست داد و در هشتم محرم ۱۱۴۲ هـ. (۱۷۲۹م) به شهر وارد شد و رستم پاشا حاکم هشتروند را اسیر گرفت.

اغتشاشات درونی ترکیه، طهماسب را به فکر حمله مجدد انداخت ولی در جنگ قوریجان^{۱۴۱} نزدیک همدان شکست خورد. ^{۱۴۲} سرعسکر علی پاشا در زمستان ۱۱۴۴ هـ. (۱۷۳۱م) به تبریز برگشت و در آنجا یک مسجد و یک مدرسه بنا کرد. کمی بعد یعنی در ۱۶ ژانویه ۱۷۳۲م ایرانیان به موجب قراردادی برای حفظ تبریز و نواحی غربی ایران اراضی شمالی رود ارس را به باب عالی^{۱۴۳} واگذاشتند. چون تبریز زیر اشغال علی پاشا بود، لذا باب عالی برخلاف میل قلبی خود^{۱۴۴} با اعاده آن به ایران موافقت کرد، و امضای این قرارداد سبب عزل وزیر اعظم گردید (Hammer: IV, 281) و همچنین از دست دادن بلاد ماوراء قفقاز برای خلع طهماسب دوم وسیله‌ای به دست نادر داد.

پس از شکست نادر در حوالی بغداد، رستم پاشا دوباره به تبریز استیلا یافت. در ۱۷۳۴م نادر عازم تبریز شد و در نتیجه فتوحاتی که در ولایات ماوراء قفقاز به عمل آورد، در ۱۱۴۹ هـ. (۱۷۳۶م) قراردادی بین ایران و ترک منعقد شد که وضع را به آنچه در ۱۰۴۹ هـ. (۱۶۳۹م) بود، برگردانید.^{۱۴۵}

در اواخر روزگار نادر، هرج و مرج جدیدی آغاز شد و اهالی تبریز را به سوی مرد ناشناسی که خود را سام میرزا می خواند، کشاند.^{۱۴۶} درگذشت نادر در ۱۱۶۰ هـ. (۱۷۴۷م) برای باب عالی فرصتی بود که در کارهای ایران دخالت کند، مخصوصاً موقعی که رضاخان پسر فتحعلی خان دیوان بیگی تبریز به ارض روم رفته خواهش کرد که دولت ترک به یکی از فرزندان

نادر که طالب تخت و تاج است، کمک کند (Hammer: IV, 474)، اما دولت ترک در این باره کمال بی طرفی را نشان داد.

نادرشاه هنگام ترک آذربایجان، آنجا را به پسرعموی دلیر خود امیرارسلان خان که سی هزار مرد زیر فرمان داشت، سپرد. این امیر به ابراهیم خان برادرزاده نادر کمک کرد تا برادر خود عادل شاه (سلطان علی شاه) را شکست داد، اما ابراهیم ناجوانمردی کرد و دوست و هم پیمان خود را به طور ناگهانی به قتل رسانید، و صدویست هزار سرباز گرد آورده پس از شش ماه توقف در تبریز روز هفتم ذی القعدة ۱۱۶۱ هـ. رسماً خود را پادشاه خواند (تاریخ بعد نادریه: چاپ O. Mann، ص ۳۶-۳۷) اما دیری نگذشت که شاهرخ نوه نادرشاه او را از پای درآورد.

از تاریخ آذربایجان در زمان حکومت خانواده کریم خان زند اطلاع بسیار کمی در دست است. آزادخان^{۱۴۷} افغان نخستین امیر این سرزمین بود، محمدحسن خان^{۱۴۸} قاجار در ۱۱۷۰ هـ. (۱۷۵۶م) آذربایجان را از او گرفت.^{۱۴۹} در سال بعد کریم خان زند، فتحعلی خان افشار^{۱۵۰} حاکم ارمیه را شکست داد و قسمت بزرگی از آذربایجان را فتح کرد^{۱۵۱} (Malcolm: Hist. of Persia). در ۱۷۸۰م زلزله خسارت فراوانی به تبریز وارد ساخت.

قاجاریه:

آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه در اواخر سال ۱۲۰۵ هـ. (۱۷۹۰م) برای اشغال آذربایجان عازم آن سامان شد. در بین امرایی که به استقبال وی آمدند یکی هم حسین [قلی] خان دنبلی حاکم خوی بود (ن.ک. ماده کرد)^{۱۵۲} آغا محمدخان تبریز را به متصرفات خود منضم ساخت.^{۱۵۳} در ۱۲۱۱ هـ.

(۱۷۹۶م) پس از کشته شدن نخستین شاه قاجار، آشوب‌هایی در آذربایجان برپا شد. صادق‌خان شقاقی درصدد کسب سلطه و قدرت کامل برآمد و برادر خود محمدعلی سلطان را به حکومت تبریز منصوب ساخت. خان‌های دنبلی در فرو نشانیدن فتنه (صادق‌خان) جداً (با نیروی شاهی) همکاری کردند^{۱۵۴} و فتحعلیشاه به نام سپاسگزاری از مساعی آنان حکومت تبریز و خوی را به جعفرقلی خان دنبلی واگذاشت.^{۱۵۵}

جعفرقلی خان پس از ورود به تبریز در ۱۲۱۳هـ. (۱۷۹۸م) با صادق‌خان [شقاقی] حاکم سراب و [محمدقلی] خان افشار حاکم ارمیه همدست و هم‌داستان شد و در واقع خواست با این نقشه و آمادگی ناچیز با خیال فارغ، استقلال تام به دست آورد، سپس نمایندگان شاه را از تبریز طرد کرد. قشونی به جنگ جعفرقلی خان فرستاده شد. مدتی در خوی با مساعدت اکراد مقاومت کرد.^{۱۵۶} (ن.ک: H.J. Brydges: the Dynasty of Kajars, London 1833, p. 50, 84) در ۱۲۱۴هـ. (۱۷۹۹م) عباس میرزا ولیعهد ایران شخصاً با احمدخان مقدم مراغی بیگلربیگی به تبریز آمد.

جعفرقلی خان به روسیه پناه برد،^{۱۵۷} اما (نفوذ و اعتبار خانواده دنبلی پایان نیافت و)^{۱۵۸} چند تن از آنان تا مدتی در تبریز حکومت نمودند.^{۱۵۹} در حدود ۱۲۲۴هـ. (۱۸۰۹م) نجفقلی خان دنبلی^{۱۶۰} قلعه تبریز را از نو بنا کرد (مرآت‌البلدان: ج ۱، ص ۳۴۳؛ S. Wilson: p. 325) و عباس میرزا به سال ۱۲۴۱هـ. (۱۸۲۵م) در اطراف آن خندقی احداث کرد. [ظاهراً رساله کوچکی از تاریخ طایفه دنبلی وجود دارد که اروپا از آن آگاه نیست].^{۱۶۱} پس از اینکه در ۱۸۰۱م گرجستان به روسیه پیوست، روابط ایران و روسیه تیره شد و تبریز مرکز فعالیت ایران گردید.^{۱۶۲}

عباس میرزا تصمیم گرفت قشون ایران را به طرز اروپایی مرتب و مجهز کند. یک هیئت مهم انگلیسی در تبریز، مرکز فرماندهی، استوار شدند. در بین اعضای این هیئت، چند تن از ایران‌شناسان مشهور نیز بودند (Ritter: IX, 876-80; Ouseley: III, 399). دو هیئت سیاسی انگلیسی و روسی نیز به نزد عباس میرزا آمدند. [گریبایدف منشی مخصوص هیئت روسی بود که بعد رئیس آن هیئت شد].^{۱۶۳}

ولیعهد رشید و دوراندیش، قورخانه، کارخانه توپ‌ریزی، مخازن مهمات و مغازه‌هایی در تبریز بنا کرد، اما با وجود این همه کوشش، تبریز سایه‌ای بیش از شهر آباد روزگار شاردن نبود و در سال ۱۸۰۷م تنکوانی Tancoigne شماره ساکنین آن را بین پنجاه و شصت هزار ذکر می‌کند که تعداد زیادی از ارامنه هم داخل این رقم بود و دوپره Dupre در ۱۸۰۹م چهل هزار می‌شمارد که پنجاه خانواده ارمنی در میان آنها بود. کینر Kinneir^{۱۶۴} می‌نویسد: تبریز دارای سی هزار نفوس و از شهرهای نکبت‌انگیز است، اما موریه Morier جهانگرد معروف، در سفر نخستین خود به سال ۱۸۰۹م در کار آمار مبالغه نموده، منازل تبریز را پنجاه هزار و اهالی آن را ۲۵۰۰۰۰ یاد می‌کند، پیداست در سفر دومش در شمارش نفوس مقتصدتر شده، درباره شهر می‌گوید: تبریز یک دهم شکوه نخستین خود را ندارد و در آن بنای عمومی قابل ذکری پیدا نمی‌شود.

جنگ روس و ایران تا سال ۱۸۲۸م دوام یافت و در اثناء جنگ‌هایی که در ۱۸۲۷م درگرفت، شاهزاده اریستوف Eristow با سه هزار سرباز و به یاری چند حاکم ناراضی در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳هـ. وارد تبریز شد. آن‌هنگام عباس میرزا در تبریز نبود. آراء مختلفی در میان آمد. اللهیارخان آصف‌الدوله فکرا دامه جنگ

داشت، اما میرزا فتح^{۱۶۵} که از ائمه و روحانیان بزرگ بود به تسلیم اصرار کرد. دروازه‌های شهر را به روی روس‌ها گشودند، اما پس از انعقاد قرارداد صلح میرزا فتح مجبور شد ایران را ترک گفته، به قفقاز پناه برد. سپس کنت پاسکویچ Conte Paskowicz، فرمانده کل قوای روس، به تبریز آمد و در دهخوارقان با عباس میرزا ملاقات نمود و پیمان صلح و متارکه‌ای بین آنها بسته شد. اما دربار تهران شرایط متارکه را نپسندید. روس‌ها دوباره دست به حمله زده، ارمیه، مراغه و اردبیل را اشغال کردند و این اشغال در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هـ. (۲۲ فوریه ۱۸۲۸ م) با انعقاد پیمان ترکمانچای^{۱۶۶} که به موجب آن رودخانه ارس مرز ایران و روس معین شد، پایان پذیرفت.

(برای آگاهی بیشتر از این حوادث رجوع شود به: مرآت البلدان، ج ۱، ص ۴۰۱-۴۰۴؛ Miansarov: Bibliographia Caucasica, St. Pétersbourg 1874 - 6, p. 743-7; Détails sur ce qui s'est passé à Tauris du 24 octobre au 5 novembre 1827, Nouv. Annales de Voyages, Paris 1828, I, p. 325 - 38; P. Zubow : Kartini Voyni s Persiyei, 1826 - 7, St. Pé. 1834; Persidskaya Voina, St. Pé. 1837; Ostensaken : Administration de l' Adharbaydjan pendant la gerre Persane de 1827 - 1828, نوشته شده به زبان روسی، Russki Inwalid, 1861, No. 79; I. A. Zinoviev: Rossiya i Persiya, St. Pé., 1897, p. 1-17 (trad. des articles du Dr. Willich[?] parus dans the London Literary Gazette, du 5-12 avril 1828).^{۱۶۷}

تبریز از زمان عباس میرزا مقرر رسمی ولیعهد شد. هیئت‌های اعزامی انگلیس و روس نیز تا زمان جلوس محمدشاه ۱۲۵۰ هـ. (۱۸۳۴ م) اغلب اوقات در تبریز به سر می‌بردند (Fraser: Trawelsin Koordistan, II, p. 247). انتقال هیئت‌های مزبور به تهران نشان می‌دهد که مرکز جدید قاجاریه به این شهر منتقل شده است.

از زندگی تبریز تا اواخر قرن نوزدهم جز اطلاع مختصری در دست نیست. در ۲۷ شعبان ۱۲۸۶ هـ. (۸ ژوئیه ۱۸۵۰ م) باب در مدخل جبهه‌خانه^{۱۶۸} اعدام شد. (ن.ک: به تفصیل این حادثه در Wilson: Persian Life, 62)

در ۱۸۸۰ م خبر نزدیک شدن طایفه‌ای از اکراد زیر فرمان شیخ عبیدالله^{۱۶۹} به تبریز (ن.ک: کلمه شمعدینان) در دل مردم این شهر رعب و هراس انداخت. میان محلات دروازه‌هایی ایجاد شد تا در موقع ضرورت بسته شود، اما کردها از بناب تجاوز نکردند. قدرت سلسله قاجار صلح و صفا را در آذربایجان تأمین کرد و تبریز روی به خوشی و آبادی نهاد و با وجود تلفات و با و طاعون سال ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ م، آمار سال ۱۸۴۲ م ساکنین شهر را نه‌هزار خانواده و از صد الی صد و بیست هزار تن نشان می‌دهد (Berezin). در حدود ۱۸۹۵ م عده نفوس تبریز از صد و پنجاه الی دوست هزار تخمین شده که در میان آنان سه هزار نفر ارمنی وجود داشته است (Wilson, O. I., p. 53). بیست سال بعد عده اهالی تبریز از دوست هزار نفر تجاوز کرد، و با وجود کندی تنظیم امور شهر، در هر ناحیه‌ای آثار پیشرفت نمایان گردید، و تجارت آن، پس از آن همه سستی و کساد رو به ترقی و رونق نهاد مخصوصاً بین سال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۳۶ م به حد اعلی رسید، اما در سال ۱۸۳۷ م کثرت واردات، بحران شدیدی در بازار تبریز ایجاد کرد.

افتتاح راه ترانزیت قفقاز، موجب رقابت بین آن راه و راه موازی‌اش (طرابوزان - تبریز) گردید. در ۱۸۸۳ م دولت روسیه ترانزیت از راه قفقاز را قدغن کرد و بدین جهت تجارت روس در بازارهای شمالی رواج یافت. ناگفته نماند که حمل و نقل کالاهای بازرگانی از راه طرابوزان - تبریز نیز که یگانه راه غرب بود، افزایش یافت.

قرن بیستم:

تاریخ تبریز از سال ۱۹۰۴م بی‌اندازه آشفته و هیجان‌انگیز بود. مردم این شهر که [چکیده‌ای از آمیزش ایرانی، غز، مغول، ترکمن و غیره و] ۱۷۰ معروف به تندی و دلیری بودند در جنبش ملی و انقلابی ایران نقش مهمی بازی کردند و در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸م طغیان مردم در شهر آغاز شد و این روزی بود که مجلس تهران بمباران گردید. ۱۷۱ حال که دفاع دلیرانه تبریز به میان آمد، لازم است از ستارخان ۱۷۲ و یار او باقرخان ۱۷۳ نیز یاد کرده شود. ستارخان نخست دشتگیر (اسب‌فروش) بود. سپس رئیس محله امیرخیز شد. براون در کتاب تاریخ انقلاب ایران، (ص ۴۹۱-۴۹۲) از گوشه‌های تاریک فعالیت این دو مرد دلیر پرده برداشته است.

قشون دولتی زیر فرمان عین‌الدوله ۱۷۴ شهر را محاصره کرد. در اوایل فوریه ۱۹۰۹م، محاصره شهر شدت یافت، و در ۲۰ آوریل کابینه‌های لندن و سن پترزبورگ به نام حفظ کنسولگری‌ها و رسانیدن خواربار به شهر، با اعزام نیروی روس به تبریز موافقت کردند (Browne, O.I p.274). در ۳۰ آوریل ۱۹۰۹م، قشون روس به فرماندهی ژنرال سنارسکی Snarski وارد تبریز شد (Browne, O.I p.274). دامنه مذاکرات درباره پس نشستن روس‌ها تا سال ۱۹۱۱م ادامه یافت و اولتیماتومی که روس‌ها در ۲۹ نوامبر به تهران دادند، اضطراب و هیجان تازه‌ای در کشور به وجود آورد.

در ۲۷ دسامبر فداییان تبریز به دسته‌های ضعیف روسی که در شهر پراکنده بودند، حمله بردند و خسارت هنگفتی به آنان وارد ساختند. در نتیجه این کار، یک بریگاد روسی به فرماندهی ژنرال وروپانوف Voropanov به تبریز فرستاده شد. این عده شب سال جدید وارد تبریز شدند. ۱۷۵ دادگاه

نظامی روسی چند تن را محکوم به اعدام ساخت، یکی از آنان ثقة‌الاسلام بود که از پیشوایان بزرگ مذهبی شیخی به شمار می‌رفت. ۱۷۶

در اکتبر سال ۱۹۱۲م دسته‌های قشون ترک که در غرب آذربایجان قسمت‌های مورد مشاجره را اشغال کرده بودند، فراخوانده شدند، ولی مسئله حدود روس و ترک معوق ماند. بنابراین قشون روس تا سال ۱۹۱۴م، آغاز جنگ بین‌المللی، در آذربایجان باقی ماند.

در اوایل دسامبر دسته‌های غیرمنظم کرد به فرماندهی افسران عثمانی از ساوجبلاغ عازم مراغه و تبریز شدند. مقارن این احوال پیشرفت انورپاشا به ساری‌قمیش واقع در جنوب قارص، قشون روسی قفقاز را تهدید کرد. اوامری راجع به تخلیه آذربایجان صادر گردید. مابین ۲۷ دسامبر ۱۹۱۴ و ۶ ژانویه ۱۹۱۵م، قشون روسیه و به دنبال آنان مسیحیان، تبریز را ترک گفتند. در روز هشتم ژانویه، احمدمختاریگ شمخال در رأس اکراد وارد تبریز شد. در ۳۱ ژانویه ناگهان وضع تغییر یافت و روس‌ها دوباره برگشتند و تبریز را اشغال کردند (تفصیل این مطلب را در کتاب *Persische Flitterwochen*، برلین ۱۹۲۵، ص ۸-۱۲۷ که کنسول سابق آلمان W. Litten تألیف نموده، ببینید).

از سال ۱۹۰۶م، ساختن راه شوسه‌ای که تبریز را به مرز روسیه یعنی جلفا، آخرین ایستگاه راه آهن روس، متصل می‌کرد، آغاز شد. شرکت رسمی روسی امتیاز این راه را از دولت ایران گرفته بود. به زودی این راه شوسه را به راه آهن مبدل ساختند و در اوایل دهه ۱۹۱۶م برای تجارت آماده و افتتاح گردید. ۱۷۷

این راه که ۱۳۰ کیلومتر طول و یک خط فرعی از صوفیان تا کنار دریاچه ارمیه به طول ۴۰ کیلومتر دارد، نخستین خط آهن مرزی ایران است.

موقعی که انقلاب سال ۱۹۱۷م روسیه آغاز شد، در میان سربازان روس مقیم ایران نیز هرج و مرج افتاد و در ۱۹۱۸م آذربایجان را ترک گفتند. نمایندگان دولت مرکزی ایران و حتی شخص ولیعهد تا این مدت در تبریز بودند. پس از رفتن دسته‌های روسی در ۲۸ فوریه ۱۹۱۸م، قدرت عملاً به دست انجمن محلی دموکرات که اسماعیل نوبری^{۱۷۸} در رأس آن قرار داشت، افتاد و در این موقع ترکان ضعف و سستی را کنار گذاشته با شتاب حدودی را که روس‌ها تخلیه کرده بودند، اشغال نمودند.^{۱۷۹} در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۸م، پیش قراولان عثمانی داخل تبریز شدند. در ۸ ژوئیه ژنرال علی احسان‌پاشا به تبریز رسید و در ۲۵ اوت فرمانده کل قشون کاظم قره‌بگیر پاشا به تبریز وارد شد. نیروی عثمانی نوبری را نفی بلد کرده، مجدالسلطنه^{۱۸۰} را به حکومت آذربایجان منصوب ساخت. این وضع آشفته و بی‌ثبات بیش از یک‌سال ادامه یافت،^{۱۸۱} اما در ژوئن سال ۱۹۱۹م، با ورود سپهسالار، حاکم کل جدید، کارها به مجرای طبیعی افتاد، و در زمان رضاخان که در بادی امر وزیر جنگ و سپس فرمانروای ایران گردید، نظم کامل در آذربایجان حکم فرما شد.

دولت شوروی به موجب پیمان ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م از تمام امتیازات سابق خود در ایران صرف‌نظر کرد و بدین ترتیب راه آهن جلفا به تبریز که به خرج روسیه تزاری ساخته شده بود، به مالکیت ایران درآمد.

آثار تبریز:

قدیم‌ترین آثار تبریز مربوط به آغاز قرن چهاردهم میلادی یعنی دوره مغول می‌باشد. تاکنون درباره آنها مطالعه منظم و دقیقی به عمل نیامده است.^{۱۸۲}

از بین رفتن آثار تاریخی تبریز دو عامل مهم داشته: یکی وقوع زمین‌لرزه‌های شدید و دیگری اهمیت ندادن شیعه به آثاری که به دست پیشینیان و دشمنان سنی مذهبشان ساخته شده، گرچه هنوز عده‌ای از آنها برپاست. ساختمان‌های باشکوه غازان که در قریه شام «شنب» (قره‌ملک کنونی)^{۱۸۳} بنا شده بود، به کلی از بین رفته است. در ۱۶۱۱م شاه عباس را می‌بینیم که مصالح ساختمانی شام غازان را برای بنای قلعه‌ای به کار می‌برد. زمین‌لرزه پنجم فوریه ۱۶۴۱م نیز باعث ویرانی شهر و هلاک مردم بوده است (ن.ک: *Arakel of Tabriz, p. 496*). اولیا چلبی (ج ۲، ص ۲۶۵) می‌گوید: هنوز ویرانه برج مقبره‌ای که برج غلظه^{۱۸۴} را به یاد می‌آورد، دیده می‌شود. این مطلب در جهان‌نما نیز آمده؛^{۱۸۵} مادام دیولافو Mme Dieulafoy و زاره Sarre تلی را که عبارت از بقایای شام‌غازان بوده، دیده‌اند و باز نمونه‌هایی از کاشی در آنجا پیدا می‌شود.

بدالدین العینی (متوفی به سال ۸۳۵ هـ / ۱۴۳۱م) در کتاب عقدالجمان^{۱۸۶} با استفاده از گزارش سفارت سلطان الناصر مملوک^{۱۸۷} در زمان ابوسعید ایلخان، این بنای عجیب را وصف می‌کند. (این متن را بارون تیسنهاوزن *Tiesenhhausen* ترجمه کرده، *Zap, I, 1886, p. 114-8*). گویند این مسجد باشکوه با کاخ کسری در تیسفون، برابری می‌کرد. به گفته حمدالله (۱۳۴۰م) چون مسجد با عجله ساخته شد، لذا زود فرود آمد. تاجر ونیزی در حدود (۱۵۱۴م) از خرابه‌های آن بحث کرده، اما شاردن *Chardin (III, 323)* تعمیر شده قسمت زیرین مسجد و همچنین برج را دیده؛ اکنون این ساختمان بزرگ فروریخته را که در وسط شهر، نزدیک دروازه قدیم محله مهادهمین (میارمیار) واقع شده، ارک علیشاه^{۱۸۸} گویند (ن.ک: *Berezin*). شاید میان مسجد از بین رفته و ارک مجاور

آن، اشتباهی شده است^{۱۸۹} و از تاریخ ایوان یا قلعه‌ای که کلاویجو Clavijo با عبارت دولتخانه وسیع از آن یاد کرده، چیزی در دست نیست. عباس میرزا این ارک را مبدل به قورخانه کرد و هنوز بزرگ‌ترین و بلندترین ساختمان تبریز است.

در حدود ۱۹۲۵م در پای ارک، یک باغ ملی احداث شد و اکنون از خرده شکسته‌های آثار گذشته چیزی نمایان نیست.^{۱۹۰}

اما مسجد جهان‌شاه^{۱۹۱} (گوگ مسجد) را که تاورنیه Tavernier و شاردن Chardin تعریف کرده‌اند، تکسیه Texier، مادام دیولافوا Mme Dieulafoy و پروفیسور زاره Prof. Sarre کاملاً تماشا کرده‌اند، این مسجد در حال ویرانی و فروریختن است.^{۱۹۲}

شاید علت اهمال مردم در نگهداری آن، تهمت کج‌راهی و زندق‌های باشد که آق‌قویونلوها به بانی آن زده‌اند.

اولیا چلبی مسجد کاشی کاری شده سلطان حسن را ستوده، می‌نویسد: سنگ‌های آن را از نجف آورده‌اند و کتیبه آن به قلم یاقوت مستعصمی^{۱۹۳} است و در دو طرف محرابش دو ستون سنگی کهربایی کم نظیر وجود دارد. این مسجد را به نام استاد شاگرد^{۱۹۴} می‌خوانند و اثر حسن کوچک چوپانی (متوفی ۷۴۱ هـ. / ۱۳۴۰ م)^{۱۹۵} است. (زینة‌المجالس؛ مرآت‌البلدان، ص ۳۴۱؛ شاردن).

ویلسن S. Wilson می‌گوید مسجد تازه معروف به این نام (در جای مسجد قدیم) نزدیک بازار چوب‌فروشی‌هاست.^{۱۹۶} ظاهراً این غیر از مسجد اوزون حسن است که از آن اطلاع بسیار کمی داریم.^{۱۹۷}

اولیا می‌نویسد: مسجد شاه عباس^{۱۹۸} رو به روی مسجد استاد شاگرد بود.

احداث جاده شاه صفی موسوم به خیابان نیز مربوط به زمان صفویه است^{۱۹۹} (ن.ک: اولیا چلبی). اما آلاقایی (در سرخ)^{۲۰۰} مقر والی کل، و باغ‌های پر درخت به نام باغ شمال (گرچه در جنوب شهر واقع شده)^{۲۰۱} و کلاه‌فرنگی شاه‌گلی (استخرشاه) در هفت کیلومتری^{۲۰۲} جنوب شهر (Berezin, p. 80)، از آثار قاجاریه می‌باشد.

در سیاحتنامه اولیا چلبی صورت ریز ساختمان‌های تاریخی تبریز وجود دارد. نقشه تبریزی که شاردن در اطلس جغرافیایی ترسیم و محل ساختمان‌های عمومی را معین کرده، برای مطالعه جای آنها بسیار مفید است.

در صفحات ۳۴۶ تا ۳۴۸ جلد اول کتاب مرآت‌البلدان و در کتاب ویلسن Wilson مبشر آمریکایی نیز صورت مهمی از ابنیه آمده است. شاگردان مدرسه نظام تبریز در سال ۱۸۸۰م نقشه‌ای به مقیاس ۱:۸۸۲۰ از شهر تهیه کرده‌اند که در سال ۱۸۹۴م به چاپ رسیده است. (ن.ک: Houtum Schindler: Geogr. Journ. 1895, p. 104). برزین Berezin نیز در صفحه ۵۲ تعریف مختصری به محله‌های شهر دارد. در صفحه ۲۸۴ کتاب انقلاب ایران تألیف براون هم یک نقشه فارسی درج شده، و همچنین در ۱۹۱۲م نقشه بسیار مفصلی از شهر تبریز در تفلیس انتشار یافته است.^{۲۰۳}

منابع: (Bibliographie)

ن.ک: ماده آذربایجان. برای (دیدن) تألیفات قدما می توان به آنچه در ضمن این مقاله آمده، رجوع کرد.

۱. یاقوت، ج ۱، ص ۸۲۲.

۲. زکریا قزوینی: آثار البلاد، چاپ وستنفلد Wüstenfeld، ص ۲۲۷ (تفصیل کمی دارد).

۳. حمدالله مستوفی: نزهة القلوب، ۷۴۰ هـ. (۱۳۴۰م)، چاپ Le Strange در G.M.S، ص ۷۵ - ۷۹ (مطالب مهم جالبی دارد که مؤلفین بعدی از آن گرفته اند).

۴. ابن بطوطه، چاپ Defrémery، ج ۱، ص ۱۷۱، ج ۲، ص ۷۱، ۱۲۷ - ۱۳۱.

۵. قاضی احمد غفاری: نگارستان، ۹۵۹ هـ. (۱۵۵۲م) خطی مضبوط در کتابخانه ملی پاریس، Sup. pers، شماره ۷۸۷، برگ شماره ۵۶. که عبارت از وصف تبریز است مطابق نزهة القلوب، شماره اوراقش ۱۲۰ (ن.ک: خانواده ایلدگر).

۶. احمد رازی: هفت اقلیم، ۱۰۰۲ هـ. (۱۵۹۴م) برگ های ۴۶۴ - ۴۷۹ از مخطوط شماره ۳۵۶ Sup. Pers، مضبوط در کتابخانه ملی پاریس، در آن تعداد مفصلی از مشاهیر بومی تبریز آمده.

۷. حاجی خلیفه: جهان نما، ص ۳۸۰ - ۳۸۳.

۸. اسکندر منشی: عالم آراء، ۱۰۳۷ هـ. (۱۶۲۵م)، طهران ۱۳۱۴، ص ۳۰، ۳۱، ۴۹، ۴۴۴، ۴۸۴ در آن تواریخ مهمه عدیده آمده.

۲۰. G. Berchet: La republic di Venezia et la Persia, Turin 1865.
۲۱. G. Cornet: Lettre di G. Barbaro, Vienne 1852.
۲۲. J. Chesneau: La voyage de M. d'Aramon (1547) Schefer, Paris 1887. P. 83, 282.
۲۳. Kakash de Zalonkemeny (Technder) Iter Persicum (1603) Schefer, Paris 1877, p. 47-51.
۲۴. Olearius (1636-1637): Aus führliche Beschreibung etc (1663), V, ch. 2.
۲۵. Tavernier (1638): Les Six voyages, Paris 1679, I, p. 56-63.
۲۶. A. Poulet: Nouvelles relations du levant, Paris 1663, p. 161-164 (در آن دو مسجد را وصف می کند).
۲۷. Pétis de la Caoix (1670): Extrait des voyages Relation de Dourry Efendi, Paris 1810, p. 141-145 (مقاله ای است ملحق به کتاب).
۲۸. Chrdin (1673): Voyages, Langlés, II, 319 - 360 و برگ شماره ۱۱ اطلس که عبارت از نمایی است از تبریز که از عین علی گرفته شده است.
۲۹. John Bell (1716): Travels from St Petersburg, ترجمه شده به فرانسه به وسیله Jean Bell de Antermony: Voyages depuis St. Péters-bourg, Paris 1766, III, p. 99 - 107.
۳۰. P. Villote: Voyage d'un missionnaire de la compagnie de Jésus en Turquie, en Perse, ets. Paris 1730, p. 176 - 177.
۳۱. Hanway: The Revolution of Persia, London, 1754, II, p. 237.
۳۲. Jaubert: Voyage en Arménie (1805), Paris 1821, p. 155, 164, 358.
۳۳. P. Tancoigne (1807 - 1808): Lettres sur la Perse, Paris 1819, I, P. 121.
۳۴. G. P. Morier: Ajourney the rough Persia (1809), London 1812, p. 275 - 391.

۹. اولیا چلبی در حدود ۱۰۵۷ هـ. (۱۶۴۷ م)، ج ۲، ص ۲۷۶ - ۲۴۵، اخبار مهم مفیدی دارد.
۱۰. محمود لیب: تحفة اللیب ۱۱۳۸ هـ. (۱۷۲۵ م).
۱۱. تألیفی که هنوز کشف نشده، در مقابر رجال مشهور تبریز.
۱۲. زین العابدین شیروانی: حدایق السیاحه، خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس، ن.ک: Sup. pers، شماره ۱۳۰۵، ورق شماره ۸۶.
۱۳. ایضاً: بستان السیاحه، نوشته شده در ۱۲۴۷، کاملتر از کتاب سابق طهران ۱۳۱۵، ص ۱۸۲ - ۱۸۸.
۱۴. محمد حسن خان صنیع الدوله: مرآت البلدان، طهران ۱۲۹۴، ج ۱، ص ۳۳۷ - ۴۱۹، او مصنفی است که از منابعی استفاده کرده که بعد منتشر نشده.
۱۵. Arakl de Tabriz: Livre d. Histoires Arménien, 1574 - 1665, (به زبان فرانسه ترجمه شده به وسیله Brosset و در آن Coll d. Historiens Arméniens محفوظ است).
۱۶. Hammer: G.O.R., VIII, 525; Babinger: Die Geschichtsschreiber der Osmanen, Leipzig, 1927, P. 237.
۱۷. Marco polo: ch. 26, Toris, Tauris, Tauriz, Thoris, etc. (شاید دیر Barsamo که وی دیر Ramusio در منطقه تبریز ذکر کرده همان دیر St. Barthélemy موجود در ماکو باشد) ن.ک: این ماده.
۱۸. Clavijo (1405-6): Vida y hazanas del gran Tamorlan, Seville 1582, ch. 82, 144, 181, 376 - 378. Sreznewski, St. Pét. 1881, p. 167, 172, 358 - 376.
۱۹. اظهارات سیاحان ونیزی G. Zeno, Contarini, Barbaro V. Alessandri, Angiolello و تاجر مجهول که C. Grayfor آن را در کتابی جمع و در مجله The Hakluyt Society منتشر کرده است، لندن ۱۸۷۳.

۵۰. Heyd: Gesch des Levantehandels, Stuttgart 1817, Leipzig 1879, p. 107 - 140.
(و در چند صفحه دیگر).
۵۱. Curzon: Persia, London 1829, I, p. 518 - 522. و فهرست.
۵۲. St. Martin: Nouveau dict. de Géographie Universelle, Paris 1894, VI.
۵۳. Mme Dieulafoy: La Perse, Paris 1787, p. 44 - 67. (مسجد کبود، زیارت شام‌خازان).
۵۴. De Morgan: Mission, Etude Géographique, Paris 1894, I, P. 320-334.
۵۵. S.G. Wilson: Persian Life and Customs London 1896, p. 52 - 70, 323 - 325, ...
(شرح جالبی دارد).
۵۶. Lehmann - Haupt (1898) : Armenien einst und jetzt, Berlin 1910, I, p. 189 - 199.
۵۷. Barthold: Istor - Géog. obzor Irana, St. Pét. 1903, p. 144 - 148.
۵۸. Le Strange: The Lands of the Eastern Caliphate, London 1905, p. 159 - 163.
۵۹. Frengian: Atrpakan Tiflis 1905, p. 60 - 65. (به ارمنی نوشته شده)
۶۰. A.V.W. Jackson: Persia Past and Present, New-york 1906, p. 39 - 56.
۶۱. Sarre: Denkmäler persischer Baukunst, Berlin 1910, p. 5-7, 25-32. برگ‌های ۲۳ - ۲۹.
۶۲. Shaha of Persia, p. 293 - 294. همان موزه British Mus. Or Coins, X, p. 123-134.

۳۵. A. Dupré (1809): Voyage en perse, Paris 1819, II, p. 220 - 240.
۳۶. M. kinneir: A geogr. Memoir of the Persian Empire, London 1813, p. 150 - 152, 377, 380.
۳۷. J. P. Morier (1810 - 1816): A Second Journey the rough Persia, London 1818, p. 121 - 233, 391, و صفحه شماره ۲۲۵ که نقشه‌ای از تبریز دارد.
۳۸. Ker Porter: Travels in Georgia (1819), London 1822, p. 506.
۳۹. J.B. Fraser: Travels in Kurdistan, I, p. 1-45. II, p. 312. (تاریخ و محل طبع معلوم نشد).
۴۰. W. K. Stuart (1735): Journey of a Residence in Northern Persia, London 1854.
۴۱. Texier (1839): Description de l'Arménie, Paris 1852, I, شماره ۴۱ منظره عمومی و II, P. 43 - 59.
۴۲. Wilbraham: Travels in the Transcaucasian Provinces, London 1839.
۴۳. Ritter: Erdkunde (1840), IX, p. 770 - 779, 852 - 884.
۴۴. Berezin (1842): Puteshestwiye po sever. Persii, Gazan 1854, p. 55 - 96.
۴۵. Flandin: Voyage en Perse, Paris 1851, I, p. 146 - 181.
۴۶. Lycklama a Nijeholt (1869): Voyage en Russie, Paris 1873, II, p. 40 - 79.
۴۷. Gobineau: Trois ans en Asie, Paris 1859, p. 508 - 509.
۴۸. Von Thielmann (1882): Streifzüge im kaukasus, Leipzig 1875, p. 179 - 198.
۴۹. Bakulin: Ocerk torgowli Adharbaidjana 1870 - 1871 Wost sbornik, St. Pet. 1877, I, P. 250 - 269.

ملحقات به قلم دانشمند محترم آقای میرزاجعفر سلطان القرایی

مدون این رساله و مترجم این کراسه ... عبدالعلی کارنگ درباره مسجد جامع و محله سنجران تبریز مطالبی از اینجانب خواسته بود. در این مراجعه هر چه فکر کردم جز حسن نظر که ایشان را به من است، محملی دیگر پیدا نکرده، زیرا در این راه من نیز مانند غالب اشخاص پیاده‌ام و جز از نوشته متداول دیگران چیزی نمی‌دانم.

الحق حوادث ایام با اساس و بنیان قصور و جوامع این مصر عزیز و تاریخ مشیدین و مؤسسین آنها سخت بی‌رحمی کرده و این اماکن مقدسه مانند صحف کریمه در خانه زندق و یا کتب مصور به دست کودک نادان پیوسته در معرض اهانت واقع و از دیرزمان ملعبه دست جهال و بی‌تمیزان گردیده است و روزگار ارکان و معالم این آثار جمیل و زیبا را از هم ریخته و با خاک سیاه بدبختی فرو پوشیده و چنان از افق تحقیق و تدقیق دور انداخته که اگر چیزی نوشته شود و یا حدیثی گفته آید، باز ناقص و خالی از تشویش و پریشانی نیست و در اغلب موارد از مقول قضایای حدسیه بیرون نخواهد بود و مع هذه الاوصاف رعایت شرط ادب نموده کلمه‌ای چند از یادداشت‌های ناقص و ناتمام که وقتی از روی هوس تلفیق شده بود، به این اوراق می‌سپارد، شاید محققین را تذکره و منتقدین را عنوانی برای تحقیق و انتقاد شود.

مسجد جامع: (یعنی مسجدی که امروز با این عنوان معروف است)

حسین خان در تاریخ دنباله^۱ می نویسد: مسجد جامع تبریز که خرابی تمام به آن محل روی داده بود به سعی آن امیر (احمدخان بن مرتضی قلی خان) آباد شد. زنوزی می گوید: «که قتلش مانع از اتمام گردید» و او در ریاض الجنه^۲ در وصف شهر تبریز می نویسد: «اکنون همه آن آثار قدیمه خراب است و شهریار سعید شهید احمدخان دنبلی^۳ به عمارت مسجد جامع بزرگ مشغول بودند، تمام نشده به روضه رضوان شتافتند و حالا هم ناتمام است.» اما نادر میرزا تعمیر آن معبد را از حسین قلی خان^۴ پسر احمدخان دنبلی دانسته است، چنان که گوید: «جامع تبریز که اکنون در آن نماز جمعه می خوانند در پشت بازار و به میان مدرسه طالبیه است، به همان جای سه مسجد است: یکی مسجدی است بس قدیم، بانی و تاریخ آن مجهول است با طاق های کوتاه که تبریزیان (آلچاق مسجد) گویند یعنی مسجد پست، بدان معبد ظهرها جماعت منعقد می شود، دیگر مسجدی بود قدیم به جنب جامع، چون فرسوده بود، مرحوم ملامحمد ممقانی با زر مخلصان و مریدان آن جای مسجد از بنیان عمارت کرد، با چهل ستون سنگ کبود برپای است. وضع عمارت آن مهندسان نیک نهاده اند. دیگر مسجدی کوچک است مشهور به مسجد ملامحمد حسن پیشماز که آن نیز بنای تازه است، مسجد جامع را بانی نخست، مجهول است. پس از آنکه به زلزله ویران شد،

۱. نسخه خطی مغلوپ متعلق به کتابخانه آقای حاج حسین آقا نخجوانی.

۲. نسخه خطی مغلوپ متعلق به کتابخانه آقای حاج حسین آقا نخجوانی.

۳. در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۰۰ ق در خوی به قتل رسید.

۴. متوفی در ۱۰ رمضان ۱۲۱۳ ق.

امیر نامدار حسینقلی خان دنبلی عمارت کرد بر همان بنیان قدیم و آن مسجدی است مرتفع و طولانی و عریض، طول... و عرض آن...^۱ ذرع است با گچ و آجر بنا شده، طاق ها و سقف را هیچ قرینه نباشد. از دو سوی غرفه ها بلین سال های نزدیک عمارت شده که پوشیده رویان نشینند و بدین جامع از رخام و کاشی هیچ نباشد، گویند نخست بنای این معبد عثمانیان نهاده اند. این بود سخن نادر میرزا در این مقام که از تاریخ تبریز بالفاظه در اینجا ثبت شد. آنگاه او در ضمن فایده نقش لوحی که در یکی از طاق های جامع رو به شمال نصب شده و مشتمل رؤیای شاه طهماسب اول از ملوک صفویه است، به نحو غیرمطلوب و ناقص نقل کرده و بحث را در باب مسجد جامع تمام می کند.

در اینجا سزاوار می بینم که از مانحن فیه کنار رفته و سخنی چند در صفت این بنا بگویم و وضع فعلی آن را چنان که به چشم خود دیده ام و یا شنیده ام، روایت کنم و نقش الواحی را که در آن مکان است، به صفحات این کتاب بسپارم.

اکنون این بنا با همان وصفی که نادر میرزا در کتاب خود آورده است، به یاست و علی الظاهر تغییراتی که مبتنی بر اساس باشد، روی نداده و با همان صفت است که نادر میرزا دیده است.

مسجدی که نادر میرزا از آن به مسجد ملامحمد حسن پیشماز تعبیر کرده به نظر من همان است که در جانب شرقی مسجد جامع و در طول (آلچاق مسجد) ساخته شده است و آن در این ایام به مسجد میرزا اسمعیل خاله اوغلی معروف است، وقتی در این مسجد حاج میرزا عبدالعلی آقا پسر

۱. هر دو بیاض.

حاج میرزا محمد معروف به بالا مجتهد که یکی از برادران آقامیرزا صادق آقا مجتهد (ره) بود اقامه جماعت می کرد.

مسجد حجة الاسلام که در جانب غربی مسجد جامع واقع است، نادر میرزا در کتاب خود متعرض عرض و طول آن نشده است و با وصف اجمالی می گوید: «که مسجدی بود قدیم به جنب جامع چون فرسوده بود مرحوم ملا محمد ممقانی با زر مخلصان و مریدان آنجای مسجد از بنیان عمارت کرد، با چهل ستون سنگ کبود برپای است. وضع عمارت آن مهندسان نیک نهاده اند.» اما من بارها به آن معبد رفته ام و به نظر دقت آنجا را دیده ام. سطح این مسجد تقریباً یک متر از سطح زمین صحن جامع، مرتفع است. طول آن علی الظاهر درست به اندازه طول مسجد جامع است که از جنوب به شمال کشیده شده و تقریباً شصت و دو متر می باشد و عرض آن حدود بیست و شش متر و سی سانتیمتر است. این مسجد روی چهل ستون که همه از سنگ کبود است، به پاست. در محراب مسجد قطعاتی از سنگ رخام منقش نصب گردیده است حجاری این سنگ ها قدیم و به ظن قوی از بقایای یک بنای عظیم بوده که ویران شده و هنگام بناء این مسجد از آنها استفاده کرده و به کار برده اند. در جانب غربی مسجد مزبور، مسجد کوچکی است که ده ستون از سنگ دارد و مردم در فصل زمستان و هنگام سرما در آنجا تجمع می نمایند و آن از توابع مسجد بزرگ است. مسجد حجة الاسلام به جماعت شیخیه اختصاص دارد و غیر از این طایفه در آنجا از دیگران کمتر به عبادت می نشینند و نماز می خوانند. اما مسجد جامع که امروز مردم آنجا را (جمعه مسجد) می خوانند، بین

مسجد حجة الاسلام و آلچاق مسجد و مسجد میرزا اسمعیل خاله اوغلی واقع است. مسجد حجة الاسلام از غرب و دو مسجد اخیر از شرق آن را احاطه کرده و در میان گرفته اند. این مسجد را اکنون دو مدخل است: یکی از جانب شمال که از صحن مسجد وارد دهلیز و از آنجا داخل معبد می شود و از این طرف سطح مسجد حدود نیم متر از سطح صحن مسجد پست تر است. در دیگر آن از طرف جنوب به یک کوچه که از شرق به غرب ممتد است، باز می شود. این کوچه از طرف مغرب مسدود و بن بست است. سرتاسر جنوب کوچه دیوار مسجدی است معروف به (مسجد مجتهد) و منسوب به حاج میرزا باقر آقا مجتهد و پسرش حاج میرزا حسن آقا مجتهد است و این مسجد را دو مدخل است: یکی از ابتدای کوچه که در عمومی است و دیگری از انتهای آن که بسیار کوچک و محقر است. هر دو رو به شمال باز می شود. در اواخر دیوار شمالی این کوچه، در جنوبی جامع واقع است. از این در ابتدا وارد (آلچاق مسجد) می شود و چون این مسجد از جانب مغرب، ملاصق و متصل به مسجد جامع است، بلکه از ملحقات و توابع آن است و مانع و حاجزی در میانه نیست، از آنجا داخل جامع بزرگ می شود. از این طرف نیز سطح مسجد از سطح کوچه پست تر است.

مسجد جامع در بلندی و ارتفاع و متانت ارکان و شایستگی بنا، امروز به اغلب مساجد معموره تبریز برتری دارد. بناء این مسجد همه از گچ و آجر است، از چوب چیزی در آن نیست. طاق های بلند و مقرنس زیبا و گنبد های ضربی رفیع و منیع دارد. محرابش از چند قطعه سنگ رخام ساده است. طول مسجد که از جنوب به شمال کشیده شده است، حدود شصت و دو متر است. قسمت جنوب مسجد در امتداد سی و چهار متر به جانب

شمال باریک‌تر از طرف شمال است. در امتداد این قسمت شرقاً و غرباً از دو سوی، طاق‌های بلند پهلوی هم قرار گرفته است که پنج طاق در شرق و پنج دیگر در غرب مقابل همدیگر واقع شده است. عرض سطح این قسمت حدود ده متر و سی سانتیمتر است (مساحت طاق‌ها که بعضی حدود چهار متر و بعضی متجاوز از پنج متر است، داخل این مساحت نیست) اما جانب شمال مسجد تقریباً از فاصله سی و چهار متر وسعت پیدا کرده و عرض قسمت اعظم آن غیر از طاق‌های جانبین شرقی و غربی حدود پانزده متر است. پایه‌های این مسجد بسیار قوی و متین و حسب‌الاقضاء از همدیگر متفاوت است. متانت و اتقان بنا شهادت صریح به تأثیر یک مرد محتشم و مقتدر و صاحب سلطنت و نفاذ در تأسیس آن اساس دارد و همچنین زیبایی و شایستگی آن دیده هر صاحب نظر را به استادی مهندس و مهارت معمار متوجه می‌سازد.

حاج میرزا یوسف آقای کبیر^۱ نماز ظهر و عصر را در این مسجد می‌خوانده، پس از او میرزا احمد آقا مجتهد^۲ و پسرش حاج میرزا جواد آقا مجتهد^۳ که هر دو از علما و مجتهدین بزرگ و بسیار معروف شهر تبریزند، در آنجا نماز می‌خواندند و هر دو در ایام حیات خود در آن معبد اقامه جماعت می‌کردند. در زمان حاج میرزا جواد آقا، غرفاتی از میان طاق‌های ده‌گانه، از دو جانب احداث نمودند تا زنان آنجا نشینند. نادر میرزا نیز در کتاب خود به آن اشارت کرده است.

این مسجد بسیار ساده و بی‌آرایش است و از کاشی و سایر سنگ‌ها که

۱. متوفی در سال ۱۲۴۲ ه. ق.

۲. متوفی در سال ۱۲۶۵ ه. ق.

۳. متوفی در سال ۱۲۱۳ ه. ق.

عمارات و جوامع را مزین می‌نمایند، در آنجا هیچ نیست. سطوری چند از آیات شریفه و کلمات مقدسه در دیوارهای آن به روی گچ نوشته شده. در بالای محراب روی گچ با خط نستعلیق این کلمات مکتوب است: «لا اله الا الله محمد رسول الله علی اسد الله و ولی الله». همین کلمات در بعضی از دیوارها نیز مکرر شده است و آیه «انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر» و آیه «یریدون ان یطفؤا نور الله بافواهم و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون» و همچنین آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» در دیوارهای شرقی و غربی با خط ثلث و خط کوفی روی گچ مسطور است. کاتب این کلمات یکی موسوم به محمدباقر و دیگری محمدرسول نقاش است.

در وصف این بنا تا آنجا که توانستم در این اوراق نگاشتم و چنین به نظر می‌رسد که این بنا با وصف حاضر در محل یکی از جوامع بزرگ قدیم تبریز (که مشتمل مدرسه و خانقاه و زوایا و بقاع و بیوت جهت عرفا و قراء و تدریس فقها و حکما و ادبا و غیر آنها از مرافق و فروع و مناره که در بناهای جوامع کبیر در ازمنه سابق متداول و معمول بوده) قرار یافته است. و آنجا مانند سایر عمارات و جوامع قدیم تبریز در اثر زلزله‌های سخت و یا تبدیل دول و غیره خراب گردیده و چنان که متعارف است روی خرابه‌های سابق، بناهای جدید از نو احداث نموده‌اند. و علی‌الظاهر جامعی که حافظ حسین (۹۹۷ ه. ق) خبر می‌دهد و تارتاً جامع کبیر می‌خواند و مزاری چند در حوالی آن نشان می‌دهد، یکی از آنهاست و جامع فعلی که امروز معمور و مشهود است، آخرین بنایی است که احمدخان دنبلی و یا پسرش حسینقلی خان (علی‌الاختلاف) پس از زلزله سال ۱۱۹۳ هجری قمری روی خرابه‌های

بنای سابق ساخته و به نام اولی «جامع» خوانده‌اند. و روایت زنوزی در ریاض الجنه و بحر العلوم^۱ در کیفیت بناء مسجد جامع و حکایت نادر میرزا در تاریخ تبریز و در وصف احداث مسجد حجة الاسلام، شاهد این مدعاست. اگرچه قاعدتاً ابنیه و آثاری که رو به ویرانی نهد، دوباره به همان سبک و طریقه اولی ساخته نمی‌شود و سبک معماری عصر لاحق در آن مؤثر می‌شود، اما به زعم نگارنده عوامل و موجبات دیگر هم در کیفیت بناء ابنیه مذکوره در محل بناء اصلی تأثیر بزرگی داشته که شکل بنا را به کلی عوض و تغییر داده است و مع ذلک کله، مسجدی که امروز جامع شناخته می‌شود، خواه اساس آن روی هیئت اولیه باشد و خواه پس از ویرانی شبیه به آن ساخته شده، بنای شایسته و قابل توجه است. و از دو وجه هم بیرون نیست یا همان طوری که زنوزی نوشته این بنا ناقص مانده و به اتمام نرسیده و پس از قتل احمدخان به جای اکمال نواقص و اتمام بنا، هر کس مطابق ذوق و سلیقه خود در اطراف آن مسجدی نهاده و عمارتی از نو ساخته است و یا به مرور ایام، مرافق و لواحق آن را از آن منفک و جدا ساخته‌اند و در نتیجه شکل صحیح هندسی آن به کلی عوض گردیده و به وضع فعلی درآمده است و مسجدی که امروز آنجا را جامع می‌گویند، جز گنبد مرکزی از یک بناء عظیم شناخته نمی‌شود.

دانسته شد که مدخل عمومی مسجد جامع و مسجد حجة الاسلام از صحنی است که در شمال آنها واقع است. شکل و وضع اولیه این صحن معلوم نیست. طول آن از مشرق به سوی مغرب حدود چهل و هشت متر است و عرض آن قدری کمتر است، اینجا را گاهی مدرسه طالبیه خوانند و گاهی صحن «جمعه مسجد» گویند.

۱. بحر العلوم، نسخه خطی متعلق به کتابخانه آقای حاج حسین نخجوانی.

جانب غربی و طرف شمالی این صحن از هر دو سوی عمارت دو مرتبه و مدرسه‌ای است که جهت طلاب علوم دینیہ ساخته شده است. مؤسس قسمت غربی را نمی‌شناسم و نمی‌دانم کی بنا شده، اما بانی عمارت شمالی حاج طالب خان پسر حاج اسحق تبریزی است. این شخص در سال هزار و هشتاد و هفت هجری قمری در شمال صحن جامع مدرسه ساخته و حجرات و منازلی برای محصلین علوم دینیہ بنا نهاده و املاکی بر آن وقف کرده است و تولیت این املاک را پس از خود به پسرش که او هم اسحق نام داشته مفوض نموده است. نگارنده سطور وقتی وقف نامه آن را در تبریز پیش یکی از علمای آن شهر دیدم و از اول تا آخر خواندم و این جمله را از آن سند یادداشت نموده، در این دفتر آوردم که خالی از فایده نیست: «از طرف شمالی مدرسه معینه که واقف مشارالیه در صحن مسجد جامع دارالسلطنه تبریز احداث نموده است».

سرتاسر طرف جنوبی این صحن چنان که سابقاً اشارت شد، عمارت‌های مسجد جامع و مسجد حجة الاسلام است، مگر اندک جایی در ضلع جنوب غربی آن که در جنوبی صحن، از آنجا به یک کوچه تنگ و باریک که منتهی الیه آن «راسته کوچه» است، باز می‌شود. در صحن از این جانب بسیار کوچک است و در پهلو غربی این در که آخر خط جنوبی صحن است، دو باب حجره است که یکی از آنها تختانی و دیگری فوقانی است. جانب شرقی صحن، مشتمل حجرات و اطاق‌هایی است که معلمین اطفال، مشغول تعلیم صبیان و تدریس اطفال خردسال‌اند و منازلی چند در ضلع شمالی آن ساخته شده که مسکن طلاب است.

از این بیان وجه تسمیه این مکان به اسم طالبیه معلوم شد و دانسته شد

که اینجا از سال ۱۰۸۷ هجری قمری به این طرف به نسبت حاج طالب خان (بانی عمارت شمالی مدرسه) طالبیه خوانده شده است و قبل از این تاریخ آنجا به صحن جامع معروف بوده.

این صحن را غیر از در جنوبی، دری است بزرگ که مدخل عمومی آنجاست و آن از جانب شرق صحن به بازاری که معروف به بازار (جمعه مسجد) و در اقصای جنوب غربی بازار تبریز از جنوب به شمال ممتد است، باز می‌شود و این در درست مواجه و رو به روی (قیزبستی بازار) است که از شرق به سوی غرب کشیده شده است.

سطح بازار از سطح صحن مرتفع و بلندتر است. از طرف بازار به وسیله پله‌هایی چند فرود آمده، وارد دالانی که طول آن حدود سی و هفت متر است می‌شود و از آنجا از ضلع جنوبی صحن که منتهی الیه دالان و مقابل در شمالی مسجد جامع است، داخل صحن می‌گردد. روی این دالان، مسقف و به طاق‌های مقرنس که از گچ و آجر ساخته‌اند، پوشیده است. هر دو سوی جنوبی و شمالی آن، منازل و حجرات است که مسکن جمعی از معلمین اطفال و مطلقین و عاقدین و محررین و عمله موتی و غیر آنهاست. در ابتدای خط شمالی دالان از طرف بازار، پهلوی پله‌ها، مدخل مسجد آقامیرزا صادق آقا مجتهد (ره) است. او و برادر بزرگش حاج میرزا محسن آقا مجتهد (ره) و پدرش میرزا محمد آقا مجتهد (ره) هر یک زمانی در این مسجد اقامه جماعت کرده و به وعظ و تذکیر پرداخته‌اند.

این مسجد را دو مدخل است: یکی از همین محل که گفته شد، دیگری از آخر دیوار شرقی مسجد از جنب خانه‌ای که مسکن میرزامهدی مجتهد «قاری» (ره) بوده، به منتهی الیه بازار (جمعه مسجد) باز می‌شود.

از جنوب دالان درست رو به روی در مسجد آقا میرزا صادق آقا، دالانی است به سوی جنوب، باریک و تاریک و متعلق است به متوضاء وسیع و جامع الاطراف که مردم مدرسه و اهل مساجد و دیگران از آن استفاده می‌نمایند. سواد ناس اینجا را (حوض خانه) می‌خوانند. مدخل مدرسه جعفریه^۱ و مسجد میرزا اسمعیل خاله اوغلی از این سوی دالان است.

صحن مسجد جامع و مدرسه طالبیه با توابع و ملحقات آن تا سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری قمری با این صفت بود که گفتیم، در حدود سال ۱۳۶۷ ه. ق اینجا به وسیله حاج محمدباقر پسر حاج زین العابدین خوبی کلکته‌چی که یکی از بازرگانان معروف این شهر است، تعمیر شد. در اثناء تعمیر، وضع دالان و جانب شرقی مدرسه را تغییر داده و به شکل دیگر ساختند. سقف و گنبد دالان را خراب و منهدم کرده و حجرات آنجا را به عمارات جدید مبدل نمودند. از دو سوی دالان غرفات و منازل به طرز تازه و اسلوب نو احداث کردند و مکتب‌هایی که در جانب شرقی مدرسه بود، از میان برداشته و به جای آنها دارالکتب و قرائت‌خانه و عمارات دیگر بنا نهادند و نیز مدخل مدرسه جعفریه را که از پهلوی دالان متوضاء بود، با اندک فاصله از جای دیگر احداث کردند و مساجدی را که در آنجا بود نیز تعمیر نمودند و هم در آن موقع، مسجد جامع را سفیدکاری کرده و در و پنجره آن را برداشته و به شکل نو درآوردند. اکنون این مدرسه با این اوصاف که شمردیم آباد و جمعی از دور و نزدیک در آنجا جمع شده و مشغول تحصیل علوم دینی هستند.

۱. مدرسه‌ای است کوچک، برای محصلین علوم دینی ساخته شده، آنجا را حاج میرزا جعفر نوجه‌دهی پسر حاج شیخ محمد نوجه‌دهی (ره) که از علمای شهر تبریز و بسیار مال‌دار بود، تعمیر کرده و به او منسوب گردیده است.

در این ابنیه، سه پارچه سنگ است: یکی در بالای در شرقی صحن مسجد جامع که از بیرون در، رو به جانب شرق، در زیر طاق مستقر است. نقش این سنگ غیر از جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» که در صدر لوح با ثلث نوشته شده همه با خط نستعلیق است و آن از احکام اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار است که در سال ۱۲۱۶ هجری قمری در دوازده سطر به این سنگ کنده‌اند. و در آن لوح چنین نوشته‌اند: *

«و من بدله بعد ما سمعه فعليه لعنة الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الاثمه صلوات الله عليهم اجمعین. بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الذین اسسوا اساس الحق و الایمان و خربوا بنیان البدع و الطغیان. اما بعد غرض از تحریر این کلمات آنست که چون در عهد سلطنت بندگان اعلیحضرت جمشید شوکت اسکندر مکانت دارا رتبت خاقان اعظم سلطان مکرم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلیشاه لازال ظلّه ظلیلاً نوبت حکومت و ریاست دارالسلطنه تبریز به عهده عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و شوکت دستگاه امیرالامراء العظام عمدة الخوانین الکرام مقرب الحضرة الخاقانیه خان جلیل الشأن بیگلربیگی کل ممالک آذربایجان احمدخانا^۱ لازال مؤیداً بتوفیقات الدارین رسیده و چون طبع شریف بندگان معظم الیه طالب تحصیل دعای خیر بجهة ذات مقدس اعلیحضرت ظل الله فی الارضین و

* به منظور حفظ املائی تاریخی کتیبه‌ها، در رسم‌الخط آنها اصلاحی صورت نگرفته است [ط].
۱. احمدخان مقدم از خوانین ترک و رئیس ایل مقدم و بیگلربیگی مراغه است، در ایام سلطنت فتحعلی شاه قاجار چندی بیگلربیگی آذربایجان شد، در سال هزار و دویست و سی و سه هجری قمری درمراغه ترک زندگانی گفت. پس از وفات او، مرحوم نایب‌السلطنه پسران او حسن آقا و نورالله خان و جعفرقلی خان را نوازش کرد، حکومت مراغه را به نورالله خان و سربازان شهر را به جعفرقلی خان سپرد. حاجی صمدخان شجاع‌الدوله که از امراء بزرگ اواخر سلطنت قاجاریه در آذربایجان بود از احفاد همین احمدخان است.

آبادی بلاد و رفاه عباد بوده و راضی به شیوع و استمرار بدع نمی‌باشد و چون در ایام سلاطین و حکام سابق به سبب آنکه در عوارضات و صادرات مملکتی به سکان محلات و کوچه باغات دارالسلطنه تبریز بنچه مشخص نموده و داد و ستد می‌نموده‌اند به تجار تبریز که آبادی بلاد و نظام امور معاش عباد و وفور امتعه و اقمشه و سایر ادویه که در بلاد بعیده بهم می‌رسد و در سایر بلاد نیست و سکان این بلاد محتاج بآنها می‌باشند بسبب آمد و شد این طایفه بوده و می‌باشد و در جمیع امصار و اعصار معزز و محترم بوده و به اسم صادرات و عوارضات از ایشان چیزی مطالبه نمی‌نمایند، تا چند سال پیش از این نیز از تجار تبریز به اسم صادرات و عوارضات چیزی مطالبه نمی‌نمودند بنچه به اسم ایشان معین نموده مطالبه صادرات و عوارضات از ایشان می‌نمایند و باین جهات سکان محلات و کوچه باغات و تجار تبریز به بلاد عراق عرب و عجم متفرق و هریک از تجار معتبر شهر در سایر بلاد متوطن و شهر از رونق افتاده و رو به خرابی گذاشته، لهذا مقرر فرمودند که در تمامی محلات شهر و کوچه باغات و در مابین تجار غریب و بومی و مسلم و ذمی دادوستد و صادری بالمره موقوف شده و تجار را داخل اصناف نموده مطالبه صادرات و عوارضات و مالیات من جمیع الجهات از ایشان ننموده حتی مساعده که بعضی حکام و عمال که به عنوان ظلم از ایشان می‌گرفتند موقوف شده و مقرر فرموده که تمامی سادات کرام سکان شهر ونواحی غنی و فقیر سوای مالیات حسابی از تمامی عوارضات و صادرات و خانه شمار و سرشمار و خانه نزول و سایر تحمیلات من جمیع الجهات معاف و مسلم بود تا اینکه تمامی سکان شهر در مهد امن و امان آسوده به دعای دولت بی‌زوال خاقانی مشغول

باشند و من بعد هرکس که از صاحب اختیاران و عاملان و ریش سفیدان شهر الی انقضاء الدهر بخلاف این مرتکب شوند به لعنت خدا و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین خصوصاً خاتم النبیین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار بوده باشند و کان ذلک فی آخر شهر محرم الحرام سنه ست عشره^۱ بعد المائین والالف من الالهجره ۱۲۱۶»^۲.

در پایین این سنگ، بالای در از میان طاق به شکل افقی مانند نطاق، نام چهارده معصوم علیهم السلام به طریق زیر به خط نستعلیق درشت روی قطعاتی از سنگ رخام نقر و حواشی آنها با نقش اسلیمی منقش گردیده است. تاریخ این سنگ‌ها حدود هفتاد و هشت سال از تاریخ لوح بالا متأخر است و کاتبی به نام میرزا آقا در سال ۱۲۹۴ هجری قمری آنها را کتابت کرده است: «بسم الله الرحمن الرحیم صل علی النبی المصطفی محمد والمرتضی علی و البتول فاطمه و السبطين الحسن و الحسین و صل علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضا علی و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری الحسن و حجتک القائم المنتظر المظفر المرتضی المهدی الهادی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در سنه ۱۲۹۴ کتبه الفقیر الحقیر میرزا آقا».

سنگ دوم که بزرگ‌ترین اینهاست، در بالای در شمالی مسجد جامع از بیرون آن رو به طرف شمال نصب شده است. این سنگ مشتمل فرمانی است از شاه سلطان حسین صفوی به خط محمد مؤمن تبریزی که در پانزده سطر به خط ثلث بسیار زیبا در شوال سال هزار و یکصد و شش هجری قمری روی سنگ رخام نقر شده، طول سطور حدود یک متر به نظر رسید.

۱. در اصل (سنه سته عشر) نوشته، تصحیح قیاسی است.
۲. نام کاتب را در هیچ طرف از اطراف لوح ندیدم.

در سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری قمری هنگام مرمت و سفیدکاری مسجد جامع و تغییر و تبدیل در و پنجره آن معبد، لوح مزبور را برحسب ضرورت از محلش بیرون کنده و پایین آورده بودند. میرزا محسن پسر میرزا محمدعلی ادیب‌العلماء (که در یکی از حجرات دالان جامع منزل دارد و نوشته‌های بعضی سردرهای عمارت جدید که در همان سال احداث شده با خط اوست) فرصت را غنیمت شمرده و در ۱۵ ذی‌القعدة سال مزبور خط لوح را قبل از انتقال و نصب آن به محل خود خوانده و در ورقی ثبت کرده بود. یکی از فضلا نسخه آن را که با خط میرزا محسن مذکور بود، نزد نگارنده این سطور آورد و اکنون که مشغول تحریر این اوراقم، پیش چشم من است. افسوس که نیک دقت نکرده و بسیار مغلوط نوشته است. مع الوصف تا آنجا که مقدور بود با حدس و قیاس و ظن و استحسان تصحیح کرده و در اینجا نقل کردم:

«بسم الله الرحمن الرحیم حکم جهان مطاع شاه ملائک سپاه السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه عالیجاه سالار سپه تفنگچی آقاسی و توپچی‌باشی و بیگلربیگی آذربایجان به شفقات بلانهایات شاهانه مفتخر و مباهی بوده بدانند که چون از هنگامی که مهره انجم بر تخته زرنگار فلک آبگون سیماب نمون بدست قضا چیده و کعبتین عاج نیرین جهة تحصیل نقد سعادت کونین...»^۱ شش جهة گردیده و گنجور گنجینه وجود به مؤذای حقانیت اقتضای «قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعزمن تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی

۱. لایقرء است.

کل شیء قدیر» درهم و دینار تمام عیار دولت اعتبار و زر ده دهی پادشاهی و فرماندهی عرصه روزگار جهت این دودمان خلافت و امامت و خاندان نبوت و ولایت در مخزن درستی با کمال تردستی محفوظ و مضبوط داشته جهت ستایش این نعمت بی قیاس و ادای شکر این عارفه محکم اساس در این عهد سعادت مهد که عذرای دولت روزافزون در آغوش، ولیلای سلطنت ابد مقرون دوش به دوش، و اولین سال جلوس میمنت مأنوس و اوان شکفتگی گلشن آمال عامه نفوس است همت صافی طوبیت معدلت گستر و ضمیر منیر مهر اصابت شریعت پرور بحکم آیه وافی هدایه «الذین ان مکناهم فی الارض و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر» به اجرای اوامر و نواهی خالق کل و خاتم انبیاء و رسل بفحوای صدق انتماء «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم تفلحون» معطوف و مصروف داشته امر عالم مطاع شرف نفاذ یافت که به مضمون بلاغت مشحون «قل انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها و ما بطن» پرده گیان سترگشا پرده نشین و شاهدان چهره نما خلوت گزین بوده بانامل عصیان نقاب بی شرفی از رخسار عفت باز ننموده دامن زن آتش غضب دادار بی نیاز نگردند و ساکنان خطه ایمان و مقیمان دارالسعادة ایقان به مضمون حقیقت نمون «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» بآلت قمار دست دراز نکرده قبل از آنکه شطرنجی زورآور روزگار ایشان را مات ممات...^۱ معلوم شود که آنچه برده اند باخته اند سالک طریق اجتناب بوده به هیچ وجه پیرامون آن عمل شنیع نگردند و کل وجوه بیت اللطف و قمارخانه و چرس فروشی و...^۲

۱. لایقره است.

۲. لایقره است.

فروشی ممالک محروسه را که هر سال مبلغ های خطیر می شد تخفیف تصدق فرق فرقدسای اشرف مقرر فرمودیم و در این ابواب صدور عظام و علماء اعلام و فقهاء اسلام وثیقه انیقه علی حده مؤکده به لعن ابدی و طعن سرمدی که مزین و موشح به خط گوهر نثار همایون است به سلک تحریر کشیده اند می باید که آن عالیجاه بعد از شرف اطلاع بر مضمون امر مطاع لازال نافذاً فی الاقطاع و الارباع مقرر دارد که در کل محال تیول همه ساله آن عالیجاه و امراء و حکام تابعین و ساکنین و متوطنین به قانون ازهر شریعت غرا و طریق اظهر ملت بیضاء ناهج منهج صلاح و سداد بوده مرتکب امور مذکوره نگردند و بدکاران در حضور ائمه شرع شریف و کلاتران و ریش سفیدان محلات به موجب آیه وافی هدایه «والذین اذا فعلوا فاحشه اوظلموا انفسهم فاستغفروا لذنوبهم» توبه کنند و مرتکبین محرمات مزبور را تنبیه و تأدیب...^۱ و هرگاه اشتغال آن افعال ذمیمه نمایند بر نهج شرع مطاع حد جاری و مورد مؤاخذه و بازخواست سازند چنانچه احدی به اعمال شنیعه دیگری مطلع گشته اعلام ننماید آن شخص را به نوعی تنبیه نمایند که موجب عبرت دیگران گردد و آن عالیجاه و امراء تاین به علت وجوهات مزبوره چیزی بازیافت ننموده، نگذارند که آفریده بدان جهت دیناری طمع و توقع نماید و خلاف کند از مردودان درگاه الهی و محرومان شفاعت رسالت پناهی و مستحقان لعنت و نفرین ایمة طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکه آسمان و زمین باشد اهالی و اوباش را نیز از کبوترپرانی و گرگ دوانی و نگاه داشتن گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت جنگ و پرخاش که باعث خصومت و عناد و موجب انواع شورش و فساد

۱. ظاهراً کلمه ای از اینجا ساقط شده.

است ممنوع ساخته سد آن ابواب از لوازم شمرند دقیقه‌ای در استحکام احکام مطاعه و اشاعت اجرای اوامر شریفه فرو گذاشت نمایند امراء و حکام تا بین آن عالی جاه حسب المسطور مشارالیه هر یک در الکاء متعلق خود به موجبی که مقرر فرمودیم به عمل آورده و از هر جوانب بر این جمله روند و رقم قضا شیم معدلت مضمون را بر عموم خلایق خواننده و بر سبیل نقش بر در مساجد جامعه نصب نمایند و در این ابواب قدغن دانسته هر ساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند تحریراً شهر شوال سنه ۱۱۰۶ ست و مائة و الف من الهجرة النبوة. مضمون رقم معدلت شیم فوق که زلال نابغی است از چشمه سارسلالة خاندان صفوت و کرامت بوساطت عالیجاه رستم خان سالار سپه به مزارع امید کافه عبادالله فائض و بسعی عالیقدر رفیع الشان منبع المکان محمد بیگا برادر و نایب عالیجاه معظم الیه بر صخره صما ترسیم گردید. قد تشریف بکتابتها محمد مؤمن التبریزی».

لوح سوم که تقریباً به اندازه (۱۲/۱ × ۷۲/۱) متر از سنگ رخام است در درون جامع به دیوار یکی از طاق‌های غربی مسجد رو به سوی شمال نصب گردیده است و آن مشتمل است به رؤیای شاه طهماسب اول از ملوک صفویه و مشعر است به الغاء رسومات تمغا.

این لوح به خط علاءالدین محمد تبریزی^۱ است که در دوازده سطر در شوال سال نهصد و هفتاد و دو هجری قمری به خط ثلث نگاشته شده است و خود یکی از آثار زیبا و گرانبهای آن استاد نامدار است که تا امروز از دست حوادث روزگار مصون و از تطاول ایام محروس مانده است. نادر میرزا

۱. علاءالدین محمد تبریزی از استادان بزرگ خطوط سنه و تلمیذخال خود علی بیگ تبریزی و از مهربان دربار شاه طهماسب اول است.

نقش این سنگ را در کتاب خود^۱ ثبت کرده است اما آنچه آورده ناقص و سطوری از آخر لوح ناخوانده و نانیشته مانده است و از سقط و غلط نیز خالی نیست.

من نیز در یک روز سرما به آن مسجد شدم و آن سنگ را خوانده روی کاغذی که همراه خود داشتم، نوشتم. اکنون آن را که نوشته‌ام از روی همان ورق به این اوراق می‌سپارم:

«فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه خاک آستانه خیرالبشر مروج مذهب ائمه اثنی عشر غلام امیرالمؤمنین حیدر علی بن ابیطالب السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه بنا بر رؤیای صالحه که در شب پنج‌شنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه حضرت حجة قائم صاحب الامر و الزمان صلوات الرحمن علیه را در واقعه دیدم قامت اشرف آن حضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف یک قبضه و موی محاسن و شارب خرمایی و چشم و ابروی آن حضرت سیاه و ضعفی در بشره مقدس آن حضرت ظاهر بود چنانچه گویا ریاضت کشیده‌اند و تاج سقرلاط قرمزی بی‌دستار بر سر اشرف داشتند و جامه قلمی آجده^۲ که ظاهراً رنگ آن نخودی بود و بالاپوش قلمی آجده که غالباً سفید بود پوشیده بودند و چاقشور^۳ تیماج

۱. صفحه ۱۰۹ تاریخ و جغرافیای تبریز، چاپ طهران، ۱۳۲۳ ه. ق.

۲. آجیده - ف. درشتی‌های سوهان و ناهمواری‌های چیزی و به جای جیم زای فارسی هم آمده و نوعی از دوختن جامه بود که درزهای آن از یکدیگر دور بود و هم نوعی از پافراز بود که چرم ته آن با ریسمن تافته بدوزند چون شباهت با آژده سوهان دارد آن‌را نیز آجده و آجیده و آژده و آژیده خوانند (اقتباس از فرهنگ آندراج).

۳. چاقشور بشین معجمه. ف. چیزی است از عالم موزه که پشمین و سقرلاتی باشد. (فرهنگ آندراج).

زرد در پای مبارک داشتند و هیچ کس آن حضرت را نمی دید و آواز مبارک آن حضرت را با اینکه بلند سخن می فرمودند غیر من کسی نمی شنید و بعد از ظهور آن حضرت فی الحال من فریاد کردم و کسی نشنید و آن حضرت بعد از بیرون آمدن در ایوان طاق بندی که تخمیناً طول آن ده زرع بوده باشد و روی آن ایوان به قبله بود به وجهی که پشت مبارک آن حضرت به جانب میان مغرب و قبله بود منحرف نشستند و کف پای های را نزدیک یکدیگر روبرو بر وجهی که کف به کف نرسیده بود نهادند، پس رفتم پیش و پای راست آن حضرت را میان بند پای مبارک وی و بند چاقشور بوسیدم بعد از آن آن حضرت برخواستند (کذا) و فرمودند که این تمغاها را که بخشیده بسیار خوب کرده و اظهار خوشنودی فرموده فرمودند که تتمه را هم ببخش و فرمودند که ما از تو راضی ایم یا از تو راضی می شویم و به یادم نماند که از این دو عبارت کدام فرمودند بعد از آن فرمودند که روز به روز عمرت زیاد می شود و دولتت زیاد می گردد. من عرض کردم که چون این امر مقبول شما است تتمه تمغاها را هم بخشیدم. بعد از آن آن حضرت غایب شد بر وجهی که من ندانستم که چون غایب شدند. لاجرم در روز پنجشنبه مذکور حسب الامر آنحضرت صلوات الله علیه تتمه تمغاوات جمیع ممالک محروسه را در آذربایجان و عراق و فارس و خراسان و شیروان و گیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تا غایت بخشیده نشده بود مؤکد به لعنت نامه بخشیدم و ثواب آنرا به حضرات چهارده معصوم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هدیه کردم و ثواب این اهداء را به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه هدیه کردم، بنابراین باید که ابواب جمع دارالسلطنه تبریز و شوارع ارض روم و عراق را که به مبلغ

سه هزار و هشتصد و هشتاد و پنج تومان و هشت صد دینار در آن ممالک جمع است از تاریخ واقعه مذکوره مسدود دانسته اصلاً طلبی از هیچ آفریده ننمایند و این بدعت سیئه را در آن ملک به دستور کل ممالک برطرف دانند. مستوفیان عظام دیوان اعلی من بعد در دفاتر سنوات جمع آنرا ننویسند و اسم و رسم آنرا از صحائف دفاتر محو گردانند، حاکم و اکابر دارالسلطنه تبریز مضمون حکم اشرف و اعلی را مؤکد بلعنت نامه دانسته یقین دانند که هر کس از مضمون آن تجاوز نموده من بعد به هر صیغه و عنوانی که باشد از آن ابواب چیزی گیرد و هر کس بدان رضا دهد و کسی که بر حقیقت آن مطلع شود معروض ندارد...^۱ و آن جماعت را بر وجهی سیاست خواهیم فرمود که باعث عبرت دیگران گردد. فمّن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم از جوانب بر این جمله روند و از فرموده عدول نورزند فی عشر ثالث شهر شوال اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه کتبه علاءالدین».

محلّه سنجران:

سنجران: به فتح اول نام یکی از محلات بسیار معروف شهر تبریز است. وجه تسمیه این محلّه را با این اسم در جایی ندیده ام و معلوم نیست چرا با این نام خوانده شده آیا مسکن بعضی از «آل سنجر»^۲ بوده یا از مردم

۱. اینجا کلماتی چند محکوک و لایقراء است.

۲. «سنجر» بر وزن خنجر نام پادشاهی بوده مشهور و نام پرنده شکاری هم هست و مردمان صاحب حال و وجد و سماع را نیز گویند. «سنجرستان» به معنی خانگاه باشد و آن جایی است که مردمان در آن وجد و سماع کنند، چه سنجر به معنی مردمان صاحب حال و «ستان» جای بسیار چیزها باشد. «سنجار» به فتح اول بر وزن انبار نام کوهی و نام قلعه ای ست در نواحی موصل و دیار بکر، گویند تولد سلطان سنجر در آنجا واقع شد.

«سنجار» خانه و منزل داشته و یا وقتی مقام درویش و مرتاضین بوده که «سنجران» یا «سنجاران» نام یافته، یا غیر از این وجوه حدسیه و احتمالیه، وجه صحیح قطعی دیگر دارد، به نگارنده مجهول است. و همچنین تاریخ تسمیه این محله با این اسم که در چه عصر بوده تاریک و مساحت و حدودش نیز به تحقیق معلوم نیست.

نام یکی از دروازه‌های ده گانه بارویی که قبل از باروی غازی دور این شهر آمده «دروازه سنجران» بوده. مدار دایره این بارو تنگ و مضیق می‌نماید که یکی از دروازه‌های آن از حدود سنجران احداث گردیده است. در قرن هفتم به تدریج به مردم شهر افزوده و محیط آن وسعت یافته تا در سال هفتصد و دو هجری قمری به امر غازان‌خان، بارویی که «عرض دیوار ده گز و مساحت طول آن پنجاه و چهار هزار خطوه است که تقریباً چهار فرسنگ و نیم باشد»^۱ از نو ساخته‌اند و باروی «غازانی» محیط باروی اولی و محلات آن بوده است.

مستوفی در نزهةالقلوب که در سال هفتصد و چهل هجری قمری تألیف کرده، می‌گوید: «دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد...^۲ چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت، کثرت خلایق در

→ «برهان قاطع» و نیز در نزهةالقلوب آورده: «سنجار» از دیار ربیعه است و از اقلیم چهار - طولش از جزایر خالادات «عک» و عرض از خط استوا «له» دور باروش سه هزار و دو بیست گام از سنگ و گچ کرده‌اند و بر روی کوهی نهاده است. به فرهنگ آندراج نیز مراجعه شود. و یوم سنجار به کسر سین مهمله و سکون نون و جیم، از ایام عرب است در آن روز بنی تغلب بر بنی قیس رزم دادند و در اقیانوس آورده: سنجار به کسر سین شهری است مشهور و از آنجا تا موصل سه منزل راه است و نام قریه‌ای است در دیار مصر.

۱. جلد سوم تاریخ و صاف «تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار».
۲. جایی که سفید است نام‌های دروازه‌های شهر تبریز است که مؤلف نزهةالقلوب آورده و من برای اختصار و ایجاز حذف کردم.

آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه‌ای که بر هر دروازه، زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد. غازان‌خان آن را بارویی کشید چنان که تمامت باغات و دیده‌ها و «ولیان کوه» و «سنجاران» نیز داخل آن بارو بود. جهت وفات او تمام ناکرده بماند.

در نوشته‌های مؤلفین عصر آق‌قویونلو و صفویه و مورخین عهد قاجاریه نیز نام این محله بسیار آمده. در مرآت‌البلدان تألیف محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه زیر عنوان «تبریز» آنجا که اسامی محلات را نوشته، محله «چوست دوزلار» و «راسته کوچه» و «چهار منار» و «سنجران» نیز به شمار آمده و به جای «سنجران»، «سنجلان» آورده.

در تاریخ و جغرافیای تبریز تألیف نادر میرزا قاجار می‌نویسد: «سنجران کوی قدیم است و آباد. هیچ بستان بدین کوی نبود. آن بسته به کوی چهارمنار است. کدخدای این دو کوی نیز همان آق‌صادق است. این سه کوی را چون بنگریم بس جای بزرگ عریض و طویل است که بیشتر از نیم فرسنگ درازی او باشد».

از نوشته اعتمادالسلطنه و نادر میرزا مستفاد می‌شود که نام این محله در روزگار آنها متروک نبوده و مانند سایر محلات شهر محله مستقل به شمار آمده، اما کوچک و به عبارت نادر میرزا بسته به محله چهارمنار بوده است.

امروز این محله با عنوان محله شناخته نمی‌شود و جای کوچکی است در محله «راسته کوچه»، مشتمل به دو سه کوچه که در جانب غربی راسته کوچه که از مستحدثات نایب‌السلطنه عباس میرزا می‌باشد و از محل معروف به «دک‌باشی»^۱ راست و مستقیم تا نزدیکی رودخانه مهران رود از

۱. به کسر اول و سکون ثانی.

جنوب به شمال کشیده شده، واقع است. و ابتدای آن از این سوی کوچه‌ای است که درست در مقابل کوچه «امین اوقاف» واقع شده. این کوچه را که حمام معروف محمدرضاییک در اول آن بنا شده، سنجران خوانند و آن از شرق به جانب غرب تا حدود بازارچه آقامیرزا محمد و مسجد حاج علی اصغر امتداد یافته است و تا حوالی محلی که معروف به «ایکی قلعه آراسی»^۱ است، نیز سنجران نامیده می‌شود و در حقیقت چند کوچه محقر و باریکی است که از طرف شمال جایی که معروف به دروازه اسلامبول است و از جانب جنوب کوچه‌ای که معروف به کوچه حاج ملاغفور است، این کوچه‌ها را به میان گرفته است.

گفته شد که «سنجران» یکی از محلات قدیم تبریز است و بی‌شک این محله نامدار که در تواریخ از آن خبر داده‌اند دو سه کوچه باریک و تاریک نیست، لااقل مانند سایر محلات کوچک تبریز وسعت و پهنایی داشته است که اکنون شناخته نمی‌شود و دور نیست که قسمتی از خاک محله راسته کوچه که جدیدالاحداث است و امروز سنجران در شمار کوچه‌های آن محله است و بعضی از محله چهارمنار و غیره، جزء سنجران بوده است. حافظ حسین کربلایی (۹۹۷ ه. ق) مزاری چند در محله سنجران نشان داده است و به ظن غالب یکی از آنها قبری است که امروز در محله راسته کوچه معروف، و مردم آنجا را «کهنه امامزاده» می‌خوانند و نیز قبر امیر ابونصر مملان^۲ پسر امیر ابومنصور وهسودان^۱ بن مملان روادی را در آن محله

۱. یعنی: میان دو قلعه.

۲. مملان محرف محمد است. در کلمه محمد، لهجه محل تصرف کرده و از وضع اولی منحرف ساخته، مملان گفته‌اند و نوع آن در آذربایجان زیاد است چنان‌که «ربابه» را «ربان» و «مریم» را «مالان» و «زهره» را «زاخان» و «فاطمه» را «فاتان» و از اسماء رجال

نوشته و می‌گوید که: در همان محله گنبدی است مشهور به «گنبد امیرمولا» و این امیر مولا «امیر مملان» است، پسر امیر وهسودان بن محمد روادی که در زمان القائم بامرالله عباسی به عمارت تبریز مشغول بوده، آن گنبد مدفن ایشان است. و قبر شمس‌الدین طغرای را نیز در آن حدود نشان داده و می‌نویسد که: متصل به مسجد جامع کبیر در جانب غربی گنبدی است و آن گنبد، مزار شمس‌الدین عثمان طغرای است.

«مصطفی» را «مصدان» به ضم اول بر وزن گلدان و «ابراهیم» را «ابان» به کسر اول خوانند، و «محمد» را «ممی» بر وزن خفی و «ممش» به فتح اول و کسر ثانی و «مملی» به فتح اول و کسر ثانی و «ممو» به فتح اول و ثانی و سکون آخر نیز می‌گویند.

۱. امیر وهسودان و پسرش امیر ابونصر مملان هر دو از ممدوحین قطران است و امیر وهسودان بن امیر مملان روادی معاصر القادر بالله ابوالعباس احمد (۴۲۲ ه. ق) و پسرش القائم بامرالله بوجعفر عبدالله بن احمد (۴۶۷ ه. ق) از خلفاء عباسی است و او غیر از دو امیر دیلمی نژاد وهسودان جستانی و وهسودان مسافری یا (کنکری) است.

توضیحات و استدرکات:*

- ۱ - ک: برای مزید اطلاع به مآخذ ذیل رجوع کنید:
آنسیکلوپدی اسلام (اسلام آنسیکلوپدیسی)، ج ۱۲، ماده آذربایجان، ص ۱۹،
استانبول، ۱۹۵۰.
آنسیکلوپدی ترک (اینونو آنسیکلوپدیسی)، ج ۴، ماده آذربایجان، ص ۴۱۰،
آنکارا ۱۹۵۰.
و. بارتولد: تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، ص ۲۶۷،
تهران ۱۳۰۸.
شمس‌الدین سامی: قاموس الاعلام، ج ۱، ماده آذربایجان، ص ۶۷، استانبول
۱۳۰۶.
لسترنج: بلدان‌الخلافة الشرقيہ، ترجمه بشیر فرنسیس، کورکیس عواد، ص ۱۹۳،
بغداد ۱۹۵۴.
- ۲ - ک: ر.ک: دهخدا، لغت‌نامه، حرف الف، ماده ارمیه، ص ۱۹۰۹؛
لسترنج، بلدان‌الخلافة الشرقيہ، ترجمه بشیر فرنسیس، کورکیس عواد، ص ۱۹۴.
- ۳ - Aci - cāy آجی چای؛ ک: ر.ک: فرهنگ جغرافیایی ستاد آرتش، ج ۴،
ص ۱۲۵؛ دهخدا: لغت‌نامه، حرف الف، ص ۱۹۱۱.
- ط: نادر میرزا در تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز در ذکر «صفت رود آجی»
* توضیحات مربوط به چاپ ۱۳۳۷ توسط مرحوم کارنگ با علامت «ک:» مشخص شده،
افزوده‌ها و توضیحات ویرایش جدید با علامت «ط:».

می گوید: این رود از جنوب تبریز گذرد و نیک خیرمند رودی است مزارع خطاییان و محال شورکات و اراضی جنوبی شهر را. و از آن رود نهراها بریده‌اند و به روستاها برند و بر این رود پل‌ها عمارت کرده‌اند. یکی از آن قناطر پلی است که در آخر تا آبادانی تبریز از آجر و سنگ با کمال متانت موجود است. تاریخ بنای آن از نخست مجهول است. عمارت آخرین آن به حکم امیرکبیر محمدخان زنگنه امیرنظام به دستگیری بازارگان مشهور حاجی سیدحسین تبریزی بود به سال یک هزار و دویست و پنجاه و دو هجری، و این کار از مال خود انجام داد... آب این رود مالح و ناگوار است، مگر به فصل بهار که به سیلاب شیرین گردد. و سرچشمه آجی به سراب است از جبل بزگوش و فاضل آب‌های کوه سیلان... و بر این رود پلی دیگر است به راه قراجه‌داغ، نیک و باقاعده، و معبر مکاریان زغال که از بیشه‌های آن ملک به تبریز آرند. اکنون دو چشمه از آن فروریخته و آن جای را هزارچشمه نامند. از این رود بومیان ماهی سیاه و زبون صید کنند و به ساحل همان رود با روغن بتابند و خورند، و این کار عیش باشد آنان را (ص ۴۵).

۴- ک: در متن فرانسه و ترجمه عربی به اشتباه «حد جنوبی» آمده است.

۵- ط: ملاحظه‌شده در روضه‌الاطهار می‌نویسد در زمان خلافت عمر خطاب که به سرپرستی عبدالله عمر قشونی مرکب از ۲۵ هزار نفر به آذربایجان فرستاده شد، در آذربایجان ۱۲۰۰ قلعه موجود بوده است. در این زمان شهر تبریز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب بیشه و جنگل بوده، و قتل عون بن علی فرزند حضرت علی (ع) را در مرتبه نخست لشکرکشی به تبریز قید نموده و مزار وی در همین کوه سرخاب - که امروزه به نام کوه عون بن علی و به تلفظ محلی «عینالی» نامیده می‌شود - واقع است. و در لشکرکشی دوم زیدبن علی پسر دیگر علی (ع) در قلعه بهرام آباد که در نزدیکی دهخوارقان (= آذرشهر) بوده و آتشکده مهمی هم داشته، به قتل رسیده و توسط حضرت محمدبن حنفیه، جنازه وی به تبریز حمل و

در کوه سرخاب در نزد برادر دیگرش عون بن علی دفن شده است. (روضه‌الاطهار، چاپ عزیز دولت آبادی، ج ۱، ص ۱۶۵) ولی به تصریح حافظ کربلایی حسین در روضات‌الجنان (ج ۱، ص ۱۶۵) بین فرزندان مولا علی (ع) کسی به نام زیدبن علی وجود نداشته و عون بن علی نیز در کربلا شهید شده است و به اعتقاد تاورنیه (سفرنامه، ص ۷۰) سابقاً روی همین کوه عینالی کلیسای ارمنیان بوده که مسلمانان آن را مسجد کرده‌اند، و شاید هم پرستشگاه و آتشکده‌ای در همین محل بوده است. و محمدجواد مشکور هم در تاریخ تبریز (ص ۷۰ به بعد) می‌نویسد که در بیرون شهر کوهی است موسوم به «عین علی و زین علی» که سابقاً روی آن آتشکده و کلیسا بوده و مسلمانان آن را تبدیل به مسجد کرده‌اند و یک دیر خرابه هم نزدیک آن مسجد وجود دارد و سردابی هم هست که چند قبر در آن قرار دارد و ستون‌های سنگ مرمر در آنجا انباشته شده و گویند آن مسجد در اصل، مقبره بعضی از پادشاهان ماد بوده است.

۶- ط: به خاطر همین ویژگی‌های خاص جغرافیایی و اقلیمی است که تبریز به صورت مرکز سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شمال غرب ایران درآمده و از قرن‌های دور تا به امروز یکی از مهم‌ترین شهرهای ایران و منطقه خاورمیانه به حساب آمده است. بنا به تصریح لرد کرزن (ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۶۶۲) در حوزه شمال‌غربی ایران دو جاده از اروپا هست که هر دو به تبریز می‌رسند که بزرگ‌ترین مرکز تولید و توزیع جنس در ایران به شمار می‌رود.

۷- ک: جمعیت شهر تبریز طبق آمار آخرین سرشماری که در آبان‌ماه ۱۳۳۵ به عمل آمده (۲۸۹ ۹۹۶) نفر و جمعیت تبریز و حومه آن روی هم (۷۷۹ ۵۷۷) نفر می‌باشد.

۸- ک: در چند سال اخیر به بهداشت عمومی بالنسبه توجه می‌شود، بیماری وبا ریشه کن، و حصه بسیار ضعیف شده است.

ط: غیر از وبای سال ۱۲۶۲ ه. ق. دفعات مکرر مردم تبریز قربانی این مرض مهلک شده‌اند؛ از جمله: در سال ۲۲۸ ه. ق. بیماری وبا در آذربایجان، به ویژه در تبریز، شیوع پیدا کرد و تعداد زیادی از مردم را هلاک نمود و خسارت‌های زیادی وارد کرد (آسیب‌ناک، ص ۴۵۰). در سال ۱۲۳۷ ه. ق. وبایی موحش در آذربایجان و تبریز پیدا شد و عده‌ای را هلاک کرد. یکی از این قربانیان میرزا بزرگ قائم مقام وزیر عباس میرزا ولیعهد بود. (سفرنامه فریزر، ص ۱۱۴). در سال ۱۲۵۱ ه. ق. باز بیماری وبا باعث نابودی مردم تبریز شد. آمار قربانیان را نزدیک به پانصد هزار تن نوشته‌اند (جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان...).

۹- ک: ر. ک: ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۶، طبع ۱۳۱۲ ه. ق. درباره وقوع این زلزله قطران شاعر بزرگ آذربایجان نیز قصیده بلندی سروده که مطلع آن عبارت است از:

بود محال مرا داشتن امید محال به عالمی که نباشد همیشه بریک حال

برای مزید اطلاع رجوع شود به دیوان قطران، تصحیح محمد نخجوانی، ص ۲۰۸-۲۱۱، تبریز ۱۳۳۳ ش.

ط: قطران مداح ابومنصور وهسودان، ابونصر مملان، ابوالمظفر فضلون و ابوالحسن لشکری بوده است.

۱۰- ک: حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۷۵، لیدن، ۱۹۱۳ م.

ط: این ابوطاهر منجم‌باشی که در متن به وی اشاره رفته، از اهالی شیراز بوده و در عصر خلیفه عباسی القاسم بامرالله می‌زیسته است. وی برخلاف عقیده عبدالرزاق بیگ دنبلی (تجربة الاحرار... ص ۲۱۷) جزو مقتولین زلزله سال ۴۳۴ ه. ق. نبوده، بلکه وی بعداً در بنای مسجد جامع تبریز و احیای مجدد آن شهر شرکت داشته است. در خصوص پیش‌بینی ابوطاهر در خصوص زلزله مزبور و اطلاعات

ذی‌قیمت در مورد خسارت و پیامدهای این بلای آسمانی رجوع فرمایید: روضات الجنان... ج ۱، ص ۱۷؛ بستان‌السیاحه ذیل ماده تبریز؛ چهل مقاله حاج حسین نخجوانی، ص ۱۵۹. عبدالرزاق بیگ دنبلی (تجارب‌السلف، ج ۲، ص ۲۱۷) وقوع این زلزله تاریخی را در زمان خلافت الطائع لامرالله عباسی (متوفی ۳۹۳) می‌داند. این مسئله با نصوص کتب تاریخی مغایر بوده، بلکه آن حادثه هولناک به تصریح مورخین معتبر از جمله ابن‌اثیر، حمدالله مستوفی، شیروانی (بستان‌السیاحه) در سنه ۴۳۴ و در زمان خلافت القاسم بامرالله عباسی اتفاق افتاده و در آن زمان طائع عباسی در قید حیات نبوده است (مستفاد از توضیحات مرحوم استاد حسن قاضی طباطبایی بر تجربة الاحرار و تسلیة الابرار، ج ۲، ص ۲۶۲) نادر میرزا هم در خصوص پیش‌بینی وقوع زلزله مزبور از سوی ابوطاهر منجم شیرازی می‌نویسد «... آن شب گفته بود که زمین خواهد جنبید. مردم به صحرا شدند و حکم درست آمد. چهل هزار تن را اجل محتوم به زیر خاک تیره کشید. امیری از دیلم که به آذربادگان به حکم قائم بامرالله فرمانده بود (حکومت و امارت شهر تبریز در این سال به عهده وهسودان بن محمد رواد ازدی بوده است) باز به حکم دیوان خلافت از نو عمارت کرد. به اختیار ابوطاهر به طالع عقرب بنیاد نهادند. ستاره‌شمر گفت: «زین پس شهر را هراس زلزله نیست، مگر آنکه از آب و طغیان آن زیان رسد». تاریخ و جغرافیای درالسلطنه تبریز، تبریز، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۱.

۱۱- ک: عقیده آقای دکتر ودیعی استاد جغرافی دانشکده ادبیات تبریز این

است که با توجه به این نکته که تبریز روی خط زلزله شمال ایران واقع شده می‌توان میان نظر خانیکوف و نظر نویسنده رساله تبریز تلفیق داد.

ط: تبریز به علت مجاورت با کوه‌های آتش‌فشان خاموش و قرار گرفتن بر روی خط زلزله شمال ایران، از نواحی زلزله‌خیز ایران به شمار می‌آید و چندین بار بر اثر زلزله زیر و رو شده و ویران گردیده است. از تعداد یکصد و شصت زلزله

ثبت شده برای تمام ایران (تا قبل از سال‌های ۱۳۵۷ و...) فقط سی‌وشش نوبت آن مربوط به ناحیه تبریز بوده است. ظاهراً زلزله‌های تبریز با منطقه آتشفشانی ارمنستان که از طریق جبال البرز و ایران مرکزی گسترش پیدا می‌کند، ارتباط دارد. دکتر جواد مشکور ضمن بررسی علل زلزله در تبریز، با استفاده از منابع داخلی و خارجی از جمله «نامه علمی و فنی نشریه سازمان برنامه و بودجه، اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۷»، فهرست وار ۲۸ نوبت زلزله مهیب و زیانبار در تبریز را شرح داده است (تاریخ تبریز...، ص ۳۵ به بعد). و نیز در خصوص فهرست زلزله‌های مهمی که طی قرون در تبریز رخ داده، رجوع فرمایید: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۶، ش ۲، مقاله «زلزله‌های تبریز» به قلم مرحوم عزیز دولت‌آبادی.

۱۲- ک: طبق تقسیمات جدید کشور از سال ۱۳۳۷ ه. ش آذربایجان به دو استان شرقی و غربی تقسیم و تبریز مرکز آذربایجان شرقی معین شده است.

ط: و بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، طبق درخواست مردم اردبیل و تلاش نمایندگانشان در مجلس و صلاحدید دولت، استان آذربایجان شرقی به دو استان: آذربایجان شرقی و استان اردبیل به مرکزیت اردبیل تقسیم گردید. استان اردبیل در حدود ۴۸۶۱ کیلومترمربع مساحت دارد و از جانب شمال به مشکین شهر و مرز ایران و جمهوری آذربایجان، از شرق به شهرستان آستارا و طوالش، و از جنوب به شهرستان خلخال و میانه، و از مغرب به شهرستان سراب و مشکین شهر محدود است. امروز استان اردبیل به دلیل برخورداری از جاذبه‌های توریستی در شهرستان سرعین یکی از استان‌های زیبا و موردپسند عموم مردم ایران است.

۱۳- ک: حمدالله مستوفی قزوینی صاحب نزهةالقلوب.

۱۴- ک: اولیا چلبی مشهورترین سیاح ترک در اواسط قرن یازده هجری است که از طرف سلاطین عثمانی مأموریت‌هایی در کشورهای ایران، عراق، شام، مصر و اروپا یافته و مشاهدات خود را به صورت سفرنامه جالبی درآورده است.

۱۵- ک: تومان یا تومن قصبه‌ای را گویند که صدپاره ده تابع آن باشد (مستفاد از: برهان قاطع؛ فرهنگ نفیسی).

۱۶- ک: باویل رود اکنون به نام بخش [شهرستان] اسکو معروف است و فقط قریه‌ای در سه کیلومتری شمال باختری اسکو وجود دارد که به نام باویل خوانده می‌شود.

۱۷- ک: اسکویه اکنون به صورت قصبه [شهرستان] آبادی درآمده که مرکز بخش و به نام اسکو معروف و دارای قریب ۷۷۰۰ تن جمعیت شیعی مذهب ترکی زبان می‌باشد.

۱۸- ط: آروتنق را سرزمین آفتاب‌گیر کوچک و انزاب را سرزمینی در کنار آب ناخوشایند معنی کرده‌اند. (رک: احمد کسروی، زبان آذری، ص ۶۶) و نیز در زبان ترکی آذری این بخش یا محال را «گونئی» [güney] یعنی سرزمین آفتاب‌گیر می‌نامند. کلمه «انزاب» در وقفنامه ربع رشیدی (چاپ افست، ص ۳۷۴) به صورت «انداب» نوشته شده است.

۱۹- ک: اکنون شبستر قصبه‌ای [و امروز شهرستانی] آباد و مرکز بخش آروتنق و دارای ۷۶۰۰ تن جمعیت شیعی مذهب ترکی زبان است.

۲۰- ک: رودقات درست، و نام یکی از دهستان‌های چهارگانه بخش مرکزی شهرستان مرند، و مرکز آن آمدن است.

۲۱- ک: ظاهراً «خانم‌رود» درست است که یکی از دهستان‌های دوگانه بخش هریس شهرستان اهر و مرکز آن قریه هریس می‌باشد.

۲۲- ک: بدوستان یکی دیگر از دهستان‌های بخش هریس اهر، و مرکز آن قریه سرای است.

۲۳- ک: سیتمه، صیتمه Sitma به ترکی «تب» و دوکوجو Döküeu «ریزنده» را گویند.

۲۴- ط: ماجرای معالجه شدن زبیده خاتون همسر هارون الرشید در این مکان و در نتیجه تسمیه آن به «تبریز» [= تبریز] افسانه‌ای است که آن را نه به آمدن زبیده به این محل، بلکه ماجرا را به یکی از سرداران هارون الرشید نسبت داده‌اند. محمدتقی خان حکیم در گنج دانش (ص ۳۶۵) در خصوص این افسانه می‌نویسد «مورخین مشرق زمین و سیاحان عالم هر یک از این شهر چیزی نگاشته‌اند؛ از جمله یکی از سرداران هارون الرشید که در سرحدات ایران بوده، دو سال مبتلا به نوبه بود. بعد از دو سال در این محل اردو زده، گیاه غیرمعروفی را چیده، خورده. اتفاقاً قطع تبش کرده. جهت حسن اتفاق و میمنت آن مکان، آبادی‌ای در آنجا بنا نهاد و تبریز نام کرد».

۲۵- ط: نام شهری که امروز تبریز تلفظ می‌شود، در قرون گذشته و حال و همچنین در زبان اقوام مختلف و در سفرنامه‌های جهانگردان و نیز در کتاب‌های تاریخی به شکل‌های گوناگونی مطرح شده‌اند که نشان از تلفظ و نگارش‌های مختلف این نام می‌دهد:

۱. «تبریز» یاقوت، در معجم البلدان، ج ۱، ص ۸۲۲ تلفظ تبریز به کسر تاء یکی از خصایص لهجه منسوب به خزرها است، مینورسکی، تاریخ تبریز، ص ۶.
۲. تربیز (Tarbiz) شکل مقلوب تبریز، بر وفق ترکی آذری در زبان خود مردم تبریز، همان، ص ۸.

۳. تورژ (Toreg) نگارش فاوست بیزانسی (Faust de Byzance) در قرن چهارم و آسولیک (Asolik) در قرن یازدهم میلادی و «واردان» (Vardan) در قرن چهارم میلادی، همان، ص ۷.

۴. توریش (Torei) شکل دیگر از نگارش فاوست، (Faust)، همان، ص ۷.

۵. «در ورژ» نگارش واردان در قرن چهاردهم میلادی، گویا تسمیه اخیر از لهجه عامیانه ارمنی مشتق شده و اصل کلمه «دی - ای - ورژ» به معنای «این برای انتقام است»، همان، ص ۷.

۶. تَوَرَز (Tavraz) و آن در زبان فارسی متداول به معنای «تبریز»، تب پنهان کن، همان، ص ۷.

۷. تاروئی، تلفظ و کتابت آشوری در زمان مادها به نقر به روی کتیبه‌های شاروخین دوم (سارگن دوم) پادشاه آشور ۷۰۵-۷۲۲ ق.م، توکلی مقدم، ص ۲۴۷.
۸. تارمکس (Taremex)، همان جا.

۹. تآوری (Taori)، نگارش دیگر تاروئی، همان.

۱۰. توری (Tori)، تلفظ مردم بومی آذربایجان و گویش اکثر روستایان پیرامون تبریز تا هفتاد هشتاد سال پیش، همان.

۱۱. توریس (Tauris)، صورت بازمانده در زبان فرانسه در سده‌های ۸ و ۹، توکلی مقدم، همان.^۲

۱۲. توریز، (Tavriz)، (Toriz)، نگارش تبریز در آثار پس از اسلام از جمله تقویم البلدان و سفرنامه ابن بطوطه، همان.

۱۳. تاوریز، (Tavriz)، سفرنامه اولتاریوس، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۶.

۱۴. تیوریس (Tivriss)، نگارش اولیاء چلبی از زبان مغولی (نخجوانی)، دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۳۸، صص ۲۷۲ - ۲۷۳.

۱۵. تیوریز (Tivriz) نگارش اولیاء چلبی از زبان دری، همان.

۱۶. تاب‌ریز (Tâbliz)، نگارش دیگر اولیاء چلبی از زبان دهقانان، همان.

۱۷. گابریز (Gâbriz) سفرنامه «گروته = Grote»، ۱۳۶۹، ص ۲۹۶.

۱۸. تاورژ (Tävreg)، در منابع ارمنی، دکتر مشکور، تاریخ تبریز، ۱۳۵۲، ص ۳۸۹.

۱. وجه تسمیه شهرهای ایران، حسین توکلی مقدم، ج ۱، نشر معاد تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۴۷.

۲. تاریخ تبریز تا برآمدن مغولان، مجید رضازاده عموزین‌الدینی، ص ۲۸.

۱۹. داورژ (Dâvreg)، در منابع ارمنی، همان، ص ۳۸۹.

۲۰. تریبص (Tarbiss)، در کتیبه سناخریب پادشاه آشور (۷۰۵-۶۸۱ ق.م)، همان، ص ۳۹۱.

۲۱. تاوروس (Tâvrouss)، در کتیبه پروفوسور علیف، مجله یول، شماره ۱۷، سال ۱۳۷۰.

۲۲. طب‌ریز (Tabriz)، نگارش دیگر شاردن در داستان شفا یافتن زبیده به دست طیب مادی (از قوم مادی)، شاردن، ج ۲، ۱۳۳۵، ص ۴۱۴.

۲۳. تومیریس (Tomiris)، نگارش زهتابی، در کتاب ایران تورکلرین اسکی تاریخی، ج ۱، ۱۳۷۷، ص ۶۳۶.

۲۴. تومروس (Tomros)، از زبان روستاییان اهر، زهتابی، همان، ص ۶۳۶.

۲۵. گابریس (Gâbris)، نگارش طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳، ص ۱، از زبان بوتولومه (Botolomé).

۲۶. تبرمئیس (Tabarmaiss)، در کتاب تبریز قدیم از کهن‌ترین ایام تاکنون، منصور خانلو، ۱۳۶۴، ص ۲۰.

۲۷. تاپیس (Taypiss)، همان، ص ۲۰.

۲۸. تارماکیزا (Tarmakiza)، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رئیس‌نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۰۲۴.

۲۹. دبریز (Dabriz)، رئیس‌نیا، همان، ص ۱۰۲۴.

۳۰. تبریس (Tabriss)، اوژن فلاندن (Ogen Flândin)، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، صص ۸۱-۸۰.

۳۱. تبریز (Tabriz)، نگارش کلمه در کتاب‌های پس از اسلام تاکنون از جمله فتوح‌البلدان، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، البلدان ابن واضح یعقوبی، حدود‌العالم، صورة الارض (توکل‌ی ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۷).

گفتنی است که علاوه بر تلفظ‌های گوناگون از نام این شهر در بعضی از

منابع، نام‌های دیگری به این نقطه از خاک آذربایجان اطلاق شده است که بعضی از آنها عبارتند از:

الف - غراقه (قاموس اعلام، استانبول، ۱۸۸۹، ج ۱، ص ۲۸).

ب - شاهاستن (شاردن، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۲۱).

ج - اکباتان از نظر توماس هربرت (Thomas Herbert)، بولای لوگوز (Bollâye le Gouz) و برخی از نویسندگان دیگر، بهرامی ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، صص ۵۳-۵۴.

د - آذربادگان (نام شهر تبریز هم هست)، خلف تبریزی، برهان قاطع، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴.

ه - آذرباد (نام شهر تبریز)، پیشین، ص ۲۳.^۱

۲۶ - ک: گنزه: شهری بود در کنار دریاچه ارومیه و گفته‌اند که زرتشت در آنجا متولد شده است (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل ماده ارومیه، ص ۱۹۰۹).

۲۷. ط: نادر میرزا در تاریخ خود در این خصوص می‌نویسد: در نبشته‌های یونانیان و دیگر از پیشینیان آورده‌اند که قاعده آذربایجان «کاضا» یا «کانضاک» است، به «شاهستان» ملقب است که آن دو را به عبری زبان فرهنگ استوار است و به لغت ارمن «گنج»؛ چه، شاهنشاهان باستانی زر و سیم بدان پهلوی بنهادندی که جائی بس محکم بود. سیمین به همان زبان پارسی پهلوی است و فرهنگ آن شاه‌جائی است چون شبستان و دبستان و نیستان. و نبشته‌اند که پس از روزگاری تختگاه آذربادگان «داویژ» نامیده شد، چون دارای ارمن زمین خسروکبیر به خونخواهی اردوان اشکانی به ایران زمین حمله آورد، زیرا که با اردوان از یک اروبه بود. هم‌نبرد او اردشیر ایران از دوده ساسان رزم‌ها داد. به آغاز او را دست قوی و منصور بود و به انجام ضعیف و مقهور گردید و به هندوستان گرائید.

۱. رضازاده عموزین‌الدین، مجید، تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۰ش، ص ۲۸-۲۹.

خسرو تا به رود اتک بتاخت و بازگشت. چون بدین جای نزه فرود آمد، ثغز و تخوم ارمنیه بود. به یاری چیرگی، شهری بزرگ بنیاد نهاد و داوریز خواند و به زبان آنان گوید «این است انتقام». همانا گوید خون اردوان بستدم و این بنا به یادگار آن کردم و این در سال دویست و پنجاه و سه پس از میلاد عیسی روح الله بود. و احمد کسروی نتیجه تلاش خود در خصوص نام فعلی «تبریز» را این چنین بیان می کند:

«آنچه درباره تبریز در کتابها نوشته اند و بر زبانها می گویند، همه عامیانه و نادرست است، و من با همه جست و جوهایی که به کار بردم، به معنی آن نرسیدم و بهتر دیدم به حال خود گذارم». (کاروند کسروی، ص ۳۲۳).

۲۸ - ک: ر. ک: استانی لین پول Stanley Lane Pool، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ص ۱۱۴-۱۱۳، تهران ۱۳۱۲ ه. ش.

۲۹ - ک: این حادثه در تاریخ کامل ابن اثیر (ج ۹، ص ۱۴۴-۱۴۳ چاپ مصر ۱۳۰۹ ه. ق.) به مناسبتی ضمن وقایع سال ۴۲۰ آمده، ولی تصریح شده که وقوع آن در سال ۴۳۲ بوده است.

۳۰ - ک: رجوع شود به: احمد کسروی، شهریاران گمنام؛ بخش دومین، روادیان، ص ۱۶۱، ۱۶۲.

۳۱ - ک: در ترجمه عربی نوشته: در حدود سه میل مربع.

۳۲ - ک: رجوع کنید به: روضةالصفاء، ج ۴، ص ۹۶-۹۷؛ در همین کتاب احوال سلاجقه از ص ۷۶ تا ۱۰۷ به تفصیل آمده.

۳۳ - ک: احوال احمدیلیان در بخش دومین، گفتار سومین، شهریاران گمنام از ص ۲۲۸ تا ۲۵۰ مفصلاً ذکر شده است.

۳۴ - ط: در خصوص روی کار آمدن اتابکان آذربایجان داستان جالبی در صفحات تاریخ به ثبت رسیده است.

گویند در ولایت قیچاق رسم چنان بود که هرکس در یک معامله چهل غلام می خرید، بهای یک غلام را کسر می کردند و از مشتری نمی گرفتند. در زمان دولت سلطان مسعود سلجوقی بازرگانی به آن ولایت رفت و چهل غلام بخرد که از آن جمله پسر بچه بی ریختی بود به نام ایلدگز. فروشنده بهای ایلدگز را در حساب مشتری نیورد و از او نگرفت. بازرگان با طایفه ای از تجار غلامان را در ازابه ها نشانده از دشت قیچاق بازگشتند. چون هوا گرم بود کاروان شبها قطع مسافت می کرد.

اتفاقاً شبی ایلدگز به جهت غلبه خواب، دوبار از ازابه بیفتاد و بازرگان او را باز بر ازابه نشانند. نوبت سوم باز ایلدگز از ازابه بیفتاد و بازرگان چون در برابر او بهایی نپرداخته بود و ایلدگز از جمال بی بهره بود، او را به حال خود گذاشت و به راه افتاد. ایلدگز از خواب بیدار شد و خود را تنها یافت، اما پی کاروان را گرفت و خود را به بازرگان رسانید و بازرگان در شگفت شد که چگونه با همه خردسالی آن همه راه را طی کرده است.

چون بازرگان به عراق رسید، غلامان را به خدمت وزیر سلطان مسعود برد و نایب وزیر همه غلامان را به جز ایلدگز پسندید و خرید. ایلدگز در گریه شد و گفت: «اگر آن غلامان را برای هوای دل بخردی مرا نیز از برای رضای خداوند عادل بخر.» وزیر چون این سخن بشنید فرمود تا او را نیز بخردند. ایلدگز توانست اعتماد وزیر را به خود جلب کند.

پس از آنکه فداییان وزیر را بکشند، همه دارایی او به سلطان مسعود منتقل شد و سلطان فرمود تا ایلدگز را تربیت کنند و به او آداب اسب سواری یاد دهند. ایلدگز در اندک مدتی آثار شهامت از خود ظاهر کرد. پس از آن در سلک غلامان مطبخ درآمد. در آن زمان به جهت زیادی گوشت بعضی از اعضای گوسفند مانند

سر و چرب روده و غیره را دور می‌ریختند. خوانسالار چند روزی از درگاه سلطان غایب شد و ایلدگز به ترتیب طعام و پختن آن مأمور گردید و گفت تا سر و دل و روده گوسفندان بیرون نریختند و از آن غذاهای لذیذ درست کردند. چون خوانسالار برگشت و این امر از ایلدگز بدید در شگفت ماند و آن را به سلطان بازگفت. نام ایلدگز بلند شد و خاتون سلطان، مادر طغرل به او نظر عنایت افکند و کارهای او را در نظر سلطان جلوه داد و پیوسته به او می‌گفت که به ایلدگز مأموریتی جنگی بدهد. سلطان مسعود، ایلدگز را با سپاهی به ازان فرستاد و او در اندک مدتی بر همه ازان و گنجه و شروان و باکو استیلا یافت و با سپاهی و رعیت چنان زندگی کرد که همه محبت او را در دل جای دادند و هرچه مقامش بالاتر می‌رفت، بر تواضعش می‌افزود.

سلطان مسعود در اواخر عمرش به شکار رفت. شیری از بیشه بیرون آمد و روی به سلطان نهاد و خود را بر اسب زد. سلطان از اسب بر زمین افتاد و رنجور گشت و پس از مدتی اندک به همین رنجوری درگذشت. ایلدگز به اتفاق امرا، طغرل پسر سلطان را از روین دژ درآورد و بر تخت شاهی نشاند.

آنچه که مورخان بر آن اتفاق دارند این است که ایلدگز مادر سلطان ارسلان بن طغرل را در حباله نکاح آورد و ارسلان را به حکومت بنشانید و جهان پهلوان آتابای محمد و قیزیل ارسلان از مادر سلطان ارسلان متولد شدند. پس از آنکه آتابک ایلدگز مادر سلطان را بخواست امرای اطراف سر بر خط فرمان او نهادند و آتابک ایلدگز اکثر اوقات دست در کمر زده پیش تخت سلطان ارسلان بایستادی و ارسلان بی‌صلاحدید او به هیچ کاری اقدام نکردی. آتابک ایلدگز چند نوبت در رکاب ارسلان با مخالفان او مانند آتابک پلاس‌پوش و اینانچ و ملوک گرج مصاف داد و همه را منهزم گردانید. بعضی از مورخان گفته‌اند که آتابک ایلدگز در حمله به گرجستان رنجور شد و وبایی عظیم در لشکر او افتاد و او ناگزیر بازگشت. چون به نخجوان رسید وفات یافت.

پس از درگذشت ایلدگز پسر بزرگش جهان‌پهلوان آتابای محمد بر جای او نشست. او پس از فوت سلطان ارسلان بن طغرل پسرش طغرل بن ارسلان را که در نخجوان بود، بر تخت نشاند و خود زمام حکومت را در دست گرفت و برادرش قیزیل ارسلان را به حکومت آذربایجان منصوب کرد و اساس ملک را چنان استوار ساخت که پادشاهان شرق و غرب از او حساب‌ها گرفتند. بالاخره آتابای محمد در ۵۸۲ ه. ق درگذشت و از خود چهار پسر بر جای گذاشت: آتابک ابوبکر، قُتلغ اینانچ، میرمیران و اوزبک پهلوان. ابوبکر و اوزبک از کنیزی متولد شده بودند و قتلغ اینانچ و میرمیران از قتیبه خاتون دختر امیر اینانچ.

همین که جهان‌پهلوان محمد درگذشت، زنش قتیبه خاتون می‌خواست زن سلطان طغرل بشود و پسر خود قتلغ اینانچ را امیرالامرا کند. ولی قیزیل ارسلان پیش‌دستی کرد و قتیبه خاتون را به ازدواج خود درآورد و چون میل به غلامان داشت، بیش از یک شب با او هم بستر نشد. قیزیل ارسلان به پسران آتابک محمد بی‌اعتنا بود و ایشان را جزو غلامان خود می‌شمرد و سلطان طغرل را نیز با وجود او قدرتی نبود.

ظهیرک سنکلابادی که از برکشیدگان آتابک محمد و مردی حیل‌باز بود، از سطوت قیزیل ارسلان اندیشناک بود و سلطان طغرل را برمی‌انگیخت و او را از قیزیل ارسلان بیم می‌داد تا آنکه او را وادار ساخت به حسام‌الدین اردشیر پادشاه مازندران ملتجی شود. طغرل سخن او را کار بست و به مازندران رفت، اما قیزیل ارسلان رسولی برای عقد پیمان دوستی نزد حسام‌الدین اردشیر فرستاد. طغرل بیمناک شد و به حدود دامغان رفت و در پای گردکوه خرابی بسیار کرد.

در این میان قیزیل ارسلان به جهت حمله گرجیان به آذربایجان و ازان متوجه آن طرف شد و سلطان مغول به عراق بازگشت و میان او و قیزیل ارسلان وقایع زیادی روی نمود. در آخر عهد او خلیفه منشور سلطنت به نام او فرستاد و

قیزیل ارسلان را از این معنی عجب و پندار در دماغ راه یافت و در همان چند روز بر دست فداییان کشته شد.

و نیز گویند چون او را میل به غلامان بود، قتیبه خاتون بعضی از غلامان را برانگیخت تا او را در حال مستی کشتند.

به هر حال پس از کشته شدن قیزیل ارسلان (سال ۵۸۷ هـ. ق) ابوبکر پسر بزرگ جهان پهلوان محمد در تبریز بر مسند حکومت نشست و قتلغ اینانچ بر عراق مسلط شد. در این میان سلطان طغرل از قلعه‌ای که محبوس بود، بیرون آمد و به عراق رفت و قتیبه خاتون را بخواست و او را به حباله نکاح خود درآورد. چون قتیبه، مادر قتلغ اینانچ، را به زنی گرفت، پسر و مادر با هم اتفاق کردند و خواستند زهر در طعام سلطان طغرل بریزند. چون طعام حاضر شد سلطان فرمود تا قتیبه خاتون آن طعام مسموم را تناول کرد و او از آن زهر هلاک شد.

پس از آن سلطان طغرل، قتلغ اینانچ را در حبس کرد و پس از چندی به شفاعت بعضی از ارکان دولت او را آزاد ساخت. قتلغ اینانچ که پیش از این در امارت عراق چهار بار با ابوبکر نزاع کرده و در همه آنها شکست خورده بود، این بار پس از خلاص شدن از حبس سلطان طغرل، پیش خوارزمشاه رفت و او را برای جنگ با طغرل به عراق آورد. آن گونه که در منابع دوره سلجوقیان آمده طغرل در معرکه به قتل رسید و قتلغ اینانچ به جرم کفران نعمت به دست یکی از خوارزمشاهیان کشته شد و بدین طریق طومار اتابکان آذربایجان به دست خوارزمشاهیان درهم نوردیده شد.

۳۵- ک: در ترجمه عربی «ابوبکر الطروب» یعنی «ابوبکر عیاش و خوش گذران»

نوشته شده.

۳۶- ک: در ترجمه عربی اشتباهاً اردبیل چاپ شده است.

۳۷- ک: این جنگ در شهر یازان گمنام، تألیف سیداحمد کسروی تبریزی، (دومین بخش، گفتار سومین، احمدیلیان، ص ۲۴۲) چنین آمده: «در سال ۶۰۲ این اثیر جنگ او را (علاءالدین را) با ایتغمش پیشکار اتابک ابوبکر که فرمانروای عراق و آذربایگان نیز بود، بدین شرح می‌نگارد که چون اتابک ابوبکر شبان و روزان جز باده خواری کاری نداشت و به کارهای پادشاهی نمی‌پرداخت، علاءالدین با مظفرالدین کوکبری خداوند اربل دست به هم دادند که آذربایگان را از دست او بگیرند و مظفرالدین با سپاه خود به مراغه پیش علاءالدین شتافته، آهنگ تبریز کردند. ابوبکر این خبر شنیده کس پیش ایتغمش فرستاد و یاری خواست».

ایتغمش با اسماعیلیان الموت در جنگ بود. به پیغام ابوبکر دست از آن جنگ برداشته با سپاه انبوه روانه آذربایگان شد و چون پیش ابوبکر رسید، نخست کسی نزد مظفرالدین فرستاده پیغام داد: «ما تو را مرد هنردوست و نیکوکاری شناخته بودیم با این حال چگونه بر خاک مسلمانان تاخته‌ای؟ و آنگاه تو خداوند دیهی بیشتر نیستی و ما را از خراسان تا اربل است که اگر از هر شهری دو مرد بیرون آوریم چندین برابر سپاه تو سپاه خواهیم داشت، پس برای تو هیچ بهتر از آن نیست که از راهی که آمده‌ای برگردی». مظفرالدین را از این پیغام دل از جای در رفته به جای خود بازگشت و علاءالدین هر چه خواست نگهدارنش، نتوانست. سپس ابوبکر و ایتغمش با سپاه خود آهنگ مراغه کرده گرد آنجا فرود گرفتند. علاءالدین تاب جنگ و برابری نداشت، آشتی خواسته یکی از دزهای خود را به ابوبکر داد. ابوبکر نیز دو شهر ارومی و اشنو را بدو واگذاشت و بدین سان جنگ و دشمنی به پایان رسید.

۳۸- ک: ر. ک: حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۳۳. یاقوت حموی بازرگان، سیاح و نویسندۀ معروف (متوفی ۶۲۶ هـ.) در کتاب معجم البلدان ضمن ماده تبریز به این معنی اشارت می‌کند. اینک برای مزید اطلاع خواننده عزیز قسمتی از ترجمه آن

آورده می‌شود: «... تبریز اشهر بلاد آذربایجان و شهری آباد و زیباست، باروهای محکمی دارد که با آجر و گچ بنا شده، در وسط آن نهرهای متعدد جاری است، باغ‌ها آنرا احاطه کرده، میوه‌ها در آن فراوان است، هرگز زردآلویی پاکیزه‌تر و بهتر از زردآلوی موسوم به موصول آن ندیدم. در سال ۶۱۰ هـ. هر هشت من بغدادی آنرا به نصف حبه طلا خریدم. عمارات آن با آجر سرخ منقوش و گچ، به غایت استواری بنا شده، طول آن هفتاد و سه درجه و یک‌ششم، و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است. تبریز قریه‌ای بود، تا رواد ازدی در روزگار متوکل بر آذربایجان غلبه یافت و در آن فرود آمد، سپس الوجناء پسر رواد و برادرانش در آن قصرهایی بنا کردند و بر دور آن بارویی کشیدند؛ و مردمی با وی در آنجا منزل نمودند. در تبریز جامه‌های: عبایی، سقلاطون، خطایی، اطلس و کرباس تهیه و به سایر بلاد شرق و غرب حمل می‌شود. در ۶۱۸ هـ. قشون مغول به قصد ویران ساختن بدان شهر گذشتند، اهل آن با بدل مال از در آشتی درآمدند و شهر از چنگ آنان رها شد و خدا آنرا از شر ایشان نگاه داشت...» جزء ۵، ص ۱۳، بیروت ۱۹۵۶ م.

۳۹- ط: دوران‌دیشی و تعقل شمس‌الدین علی طغرایی در غیاب حاکم تبریز (که جان خود را از ترس بدر برده بود) ارزشمند و ستودنی است. می‌گویند شمس‌علی، از علمای متبحر تبریز، با ارسال تحف و هدایا به مغول از جمله داروی شپش جهت پاک کردن لباس‌هایشان از شپش، خطر قتل و غارت تبریز را از بین برد. در این مورد رجوع فرمایید به تاریخ الفی، ج ۶، ص ۳۷۱۶.

۴۰- ک: رجوع کنید به: روضة‌الصفاء، ج ۴، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۴۱- ک: در ترجمه عربی نوشته: «... تبریز که اصل بلاد آذربایجان و مرجع همه به آن و کسانی است که اندر آن‌اند».

۴۲- ک: در ترجمه عربی نوین یا نوینین به غلط «نومین» چاپ شده؛ «نوین» یا «نوینین» به لغت اهالی خوارزم، پادشاه‌زاده و فرمانده ده‌هزار نفر را گویند. (فرهنگ نفیسی).

۴۳- ک: خطایی [یا ختایی] نوعی جامه و پارچه حریر بود که در تبریز تهیه می‌شد. یاقوت در معجم‌البلدان ضمن ماده تبریز به این معنی اشارت کرده است.

۴۴- ط: نادر میرزا در تاریخ تبریز خود در خصوص آمدن هلاکو به آذربایجان و مراغه و بالاخره رسیدن زمان فوتش در همین شهر مراغه، می‌نویسد: «این پادشاه نخست به خراسان روی آورد. ملک شمس‌الدین کرت فرمانده ملک به درگاه ایلخان شد. نواخت دید، ملاحظه اسمعیله را بیخ برکنند. [تسخیر الموت و انقراض اسماعیلیه در تاریخ اول ذی‌قعدة سال ۶۴۵ اتفاق افتاد و دوره اقتدار ۱۷۷ ساله اسماعیلیان به انتها رسید. خواجه نصیرالدین طوسی در تاریخ این واقعه گفته: «سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد / یک‌شنبه اول مه ذی‌القعدة بامداد / خور شاه پادشاه اسماعیلیان ز تخت / برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد» (عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۱۷۶)]، و به بغداد شد و به غلبه و شمشیر بستد، مستعصم عباسی [سی و هفتمین و آخرین خلیفه عباسی، متوفی ۶۵۶] را بکشت و دولت عباسیان به انجام رسید... و دارالسلام را به دم تیغ گرفت و مردمی بی‌اندازه و شمار بکشت. پس از آنکه به شام براند و بیامد، تبریز را تختگاه کرد. شمس‌الدین جوینی را وزارت داد. فیلسوف دانا خواجه نصیرالدین طوسی به حکم ایلخان به نزدیکی شهر مراغه بر فراز تلی اختران را رصد کرد [بنا به اعتقاد مورّخین از جمله کتبی، و صاف، صفدی، حاجی خلیفه، تاریخ بنای رصدخانه مراغه در روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الاولی سال ۶۵۷ شروع شده است، ولی اشاره روشنی در مورد تاریخ دقیق اتمام آن در دست نیست، در هر حال پس از پانزده سال ساختمان این بنا تمام شد (کاوش رصدخانه مراغه، ص ۱۴۹)... چون نه سال و دو ماه

حکم راند، رَیْب المَنُون برسید. به سال ششصد و شصت و سه از هجرت، نوزدهم ربیع الآخر جهان را به مراغه [کنار رود جیغاتو] بدرود کرد، همان جای دخمه کردند (نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۳۹۶).

۴۵ - ک: راجع به سلطنت اباقا و ارغون ر. ک به: و صاف، ج ۱، ص ۵۲ - ۱۰۵؛ ۲۳۰ - ۲۴۵؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۸۹ - ۱۰۵؛ ۱۰۷ - ۱۱۷.

۴۶ - ک: در و صاف، ج ۲، ص ۲۳۵ - ۲۴۳ احوال سعدالدوله آمده.
ط: سعدالدوله طیب و از اهالی زنجان بود. در خصوص ماجرای ورود وی به دربار ارغون رجوع فرمایید به تاریخ مغول اقبال، ص ۲۳۸.

۴۷ - از فرمانروایی گیخاتون در و صاف، ج ۳، ص ۲۵۸ - ۲۷۹؛ روضة الصفا، ج ۵، ص ۱۱۸ - ۱۲۱ بحث شده است.

ط: نادر میرزا در مورد گیخاتون می نویسد: این پادشاه به روزگار ارغون فرمانفرمای روم بود. چون ارغون نماند، به تبریز آمد و بر تخت نشست. پس از اندکی به روم سرکشان پدید آمدند. بدان جای شد و عاصیان را مقهور کرد. او دلی صاف و دستی چون ابر بهار داشت. با این همه آهوئی [= عیبی] بزرگ داشت که به پردگیان مردم بی ناموسی روا داشتی؛ و این بزرگ عیب است پادشاهان را. چون سه سال بگذشت سرداران مغول او را بکشتند و بایدو پسر طراغای بن هلاکو را به پادشاهی برگزیدند. و این در ششصد و نود و چهار بود. این پادشاه به کاغذ مهر دینار بزد و همی خواست به معاملات ها رواج دهد چونان که به خطا بود و اکنون به دولت روس است و به زبان خطایی «چاو» [= مأخوذ از تاتاری، اسکناس و بلیط و قطعه کاغذ دولتی که گیخاتون مغول می خواست به عوض پول آن را رایج کند و مردم آذربایجان و اهالی تبریز قبول نکردند و عزالدین محمد بن مظفر بن عمید به همین جهت به قتل رسید] و به روسی «اسکناس»

گویند. این کار را پیشرفت نشد. (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۳۹۸ و ۶۰۴).

۴۸ - ک: تومان: ده هزار، و در پول ده هزار دینار که عبارت از ده هزار مثقال زر مسکوک باشد، (فرهنگ و صاف).

ط: تومان تبریزی، ترکی ایغوری است به معنی ده هزار. تداول و رواج کلمه از عصر چنگیز آغاز می شود. حمدالله مستوفی می نویسد: «... و مبلغ آن خراج و جزیه ۱۲۸ بار هزارهزار درهم بود که به اصطلاح این زمان ۲۱۳۳ تومان و کسری باشد...» و در تاریخ دارایی ایران در این باره آمده است: «... در دوران سلطنت صفویه ارزش تومان از ده هزار سکه زر به پنجاه عباسی - که واحد پول زمان شاه عباس بود - تنزل یافت... در این دوران تومان مانند بیستی و محمودی و شاهی جزء پول های نقره بوده است» و اولیاء چلبی در تاریخ ۱۰۵۰ ه. ق، تومان را در معنی ده هزار مطلق به کار برده: «... ده تومان عباسی و یک اسب صبا رفتار به من بخشید.» و در مجله بررسی های تاریخی آمده: «تومان هشت ریالی [هر ریال ۲۵/۱ قران] در عرف و معاملات عمومی به تومان تبریزی معروف است و در تبریز نیز آن را پول دیوانی می گویند تا با تومان خود تبریز که شش ریال و ده شاهی [هشت شاهی] ارزش دارد، اشتباه نشود.» (ابوالحسن دیانت، فرهنگ اوزان و مقادیر)

۴۹ - ک: چاو، مأخوذ از تاتاری - اسکناس و بلیط و قطعه کاغذ دولتی که گیخاتون خان مغول می خواست به عوض پول آن را رایج کند و مردم آذربایجان و اهالی تبریز قبول نکردند و عزالدین مظفر به همین جهت به قتل رسید (فرهنگ نفیسی).
ط: چاو عهد گیخاتون - که در آغاز، آن را «چاو مبارک» می خواندند و پس از ملغی شدن فرمان گیخاتون آن را «چاو نامبارک» خواندند - قطعه کاغذی بود به شکل مربع مستطیل که بر دورادور آن به خط ختایی کلماتی و بر بالای آن از دو طرف شهادتین نوشته بود. قدری پایین تر از آن، کلمه «ایرنجین توریجی» لقب مغولی گیخاتون، در میانه دایره ای کشیده، از نیم درهم تا ده دینار مبلغ در آن قید

شده و این عبارت روی آن نوشته شده بود: «پادشاه جهان در تاریخ ۶۹۳ این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید. تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند به یاسا رسانیده، مال او را جهت دیوان بردارند.» (عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۲۴۹).

۵۰- ط: آن گونه که قبلاً گفته شد، طبق گزارش نادر میرزا «این پادشاه به کاغذ مهر دینار بزد و همی خواست به معاملات‌ها رواج دهد چونان که به خطا بود و اکنون به دولت روس است و به زبان خطایی «چاو» و به روسی «اسکناس» گویند. این کار پیشرفت نکرد و خون عده‌ای نیز پایمال گشت.» (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۳۹۸).

۵۱- ک: شرح حال غازان خان در تاریخ مبارک غازانی، تألیف رشیدالدین فضل‌الله، چاپ هرتفورد ۱۹۴۰م؛ تاریخ و صاف‌الحضرة، ج ۳، ص ۳۶۲، تاج ۴، ص ۴۵۹، چاپ بمبئی ۱۲۶۹ ه. ق؛ و لغت‌نامه‌دهخدا، حرف غ، ص ۲۲ تا ۳۹؛ و نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال دوم، شماره ۲ و ۳، مقاله «غازان» به قلم آقای حاج حسین نخجوانی؛ به طور تفصیل آمده است.

۵۲- ط: گویند نخستین یرلیغ و فرمانی که غازان خان صادر کرد فرمانی بود دایر بر وجوب قبول دین اسلام برای مغول و اجرای احکام آن دین. حافظ حسین کربلایی می‌نویسد «این پادشاه در شهر شعبان سنه ۷۹۴ در مقام لار ولایت ری به دست شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حموی و به اهتمام امیرنوروز اسلام را پذیرفت. در همان روز هشتاد هزار کس از صغیر و کبیر مغول به تبعیت او بدان سعادت نائل گشتند، و اسم وی که غازان بود [مبدل به] محمود شد» (روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۲۸). پس از این تشریف، به امر وی معابد یهود و کلیساها و بتکده‌های بودائی و آتشکده‌های زردشتی ویران شد و به مسجد تبدیل گردید... و بفرمود صورت مهر سلطنتی را که مربع بود مستدیر گردانند و در

سکه‌ها «لااله الا الله، محمد رسول‌الله» نقش کنند و بر سر مکتوبات دیوانی «الله اعلی» نویسند. (جامع التواریخ رشیدی، ج ۲، ص ۹۱۶؛ تاریخ مغول، ص ۳۵۹).

۵۳- ک: در متن مقاله به جای «بلندترین عمارات اسلامی» عبارت «بلندتر از اکثر ابنیه اسلامی» و در تاریخ مبارک غازانی «معظم‌ترین عمارات عالم» آمده است.

۵۴- ک: در تاریخ و صاف، ج ۳، ص ۳۸۲-۳۸۳؛ تاریخ مبارک غازانی، ۱۱۷ و ۲۰۷-۲۱۴ از شام‌غازان بحث شده است. ابن بطوطه (۷۰۲-۷۸۰) صاحب رحله نیز که در زمان ابوسعید از تبریز دیدن کرده، اشارتی به شام‌غازان و مسجد جامع و بازارهای تبریز نموده که اینک برای مزید اطلاع خواننده عزیز ترجمه آن آورده می‌شود: «تبریز و بازار آن - علاءالدین محمد از امرای بزرگ و شریف بود. پس از ده روز راه‌پیمایی به شهر تبریز رسیدیم و در خارج شهر در محلی موسوم به (شام) منزل کردیم. قبر قازان پادشاه عراق در این محل است، بر سر قبر او مدرسه زیبایی با زاویه‌ای بنا کرده‌اند و در این زاویه برای صادر و وارد طعام داده می‌شود. غذای آنان عبارتست از نان و گوشت و حلوا و برنجی که با روغن پخته می‌شود. امیر مرا در همین زاویه که در میان آب‌های روان و درختان سرسبز قرار گرفته منزل داد. فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شود رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هریک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم، بس که از انواع جواهرات دیدم، چشم خیره گشت.

غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر، دستمال‌های ابریشمین بر کمر بسته پیش خواجهگان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترک نشان می‌دادند. این زنان در خرید جواهر برهم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که به خدا باید پناه برد.

پس به بازار عنبرفروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن را هم در این بازار دیدیم. بعد رسیدیم به مسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف به گیلان آن را ساخته است. و در بیرون آن از دست راست مدرسه و از دست چپ زاویه‌ای وجود دارد و صحن آن با سنگ‌های مرمر فرش گردیده و دیوارها به وسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است، پوشانده شده و جوی آبی از وسط آن می‌گذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن به عمل آورده‌اند.

هر روز بعد از نماز عصر در صحن این مسجد سوره‌های یس و فتح و عم را قرائت می‌کنند و مردم شهر برای شرکت در این قرائت در آنجا گرد می‌آیند...؛ نقل از سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۲۲۵ - ۲۶۶، چاپ تهران ۱۳۳۷ ش. ناگفته نماند که نادر میرزا مؤلف تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز فصل مشبعی در «صفت شنب‌غازان» آورده که حاوی مطالب جالب و مفیدی است، ر.ک: ص ۹۰ - ۹۱، ۱۰۱ - ۱۰۳.

۵۵- ط: عماراتی که در شنب‌غازان به دستور غازان خان بنا کردند عبارت بودند از: ۱. مسجد جامع. ۲. مدرسه‌ای بر اساس فقه شافعی برای طلاب آن مذهب. ۳. خانقاه درویشان. ۴. مدرسه‌ای بر اساس فقه حنفی برای طلاب آن مذهب. ۵. دارالشفای بیمارستان. ۶. بیت‌المتولی که یک نفر متولی در آنجا مأمور تدبیر منزل و ترتیب مصالح مردم و منزل دادن ایشان بود. ۷. کتابخانه. ۸. رصدخانه. ۹. حکمیه جهت اقامت حکما و تعلیم علم حکمت. ۱۰. حوضخانه و آب انبار. ۱۱. بستان و قصر عادلیه. ۱۲. بیت‌القانون جهت گذاردن دفاتر و قوانینی که غازان خان وضع کرده بود. ۱۳. بیت‌السیاده یا دارالسیاده که میهمانخانه‌ای برای پذیرایی سادات بود. ۱۴. گرمابه.

بنا به تصریح و صاف هر سال بیش از صد هزار تومان زر عایدی از موقوفات شنب‌غازان بود، و تولیت آن به عهده رشیدالدین فضل‌الله بود (تاریخ و صاف، ج ۳،

ص ۲۸۲ به بعد). گفتنی است که غازان خان غیر از بناهایی که در شنب‌غازان کرد، تمام شهر اوجان را در تاریخ ۶۹۸ از نو بنیاد کرد و بازارها و حمام‌های جدید در آنجا ساخت و خانقاهی نیز در همدان بنا نمود و دورادور تبریز و شیراز را بارو کشید و قلعه تبریز را در سال ۷۰۲ تعمیر نمود. طول باروی تبریز ۵۴۰۰۰ (قریب چهارفرسخ و نیم) و عرض آن ۱۰ گز و نیم بود، و پنج دروازه بزرگ و هشت دروازه کوچک داشت. (اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ۳۰۷).

۵۶- ک: رجوع کنید به: تاریخ مبارک‌غازانی، تألیف رشیدالدین فضل‌الله، حکایت دوازدهم در عمارت دوستی پادشاه اسلام خلد ملکه و تحریض فرمودن مردم را بر آن کار، ص ۲۰۱ - ۲۰۷.

۵۷- ک: قولاچ به معنی ارش است.

۵۸- ک: اکنون بیلانکوه گویند؛ ولیانکوه در امتداد جنوب‌غربی [جنوب شرقی باید درست باشد. ط] کوه عینلی یا کوه سرخاب قرار گرفته و میان تپه‌های کوچک ولیانکوه و عینلی چند دره کوچک وجود دارد.

ط: بیلانکوه نام کوهی است قریب به شهر تبریز که محله باغ بیشه [= باغمیشه] که در معنی باغ و بیشه بوده در آنجا واقع است. گویند که از کثرت توقف اولیاء و فقرا [به] ولیان کوه معروف شده (آندراج). مرحوم میرزا جعفر آقا سلطان القرائی در حاشیه مربوط به «ولیانکوه» در روضات الجنان (ج ۲، ص ۴۹۷) می‌نویسد: «به فتح اول و کسر ثانی و سکون نون، بنا به وصف مؤلف، بیلانکوه و ولیانکوه نیز نوشته‌اند. عامه «بیلانکی» به فتح باء و سکون یاء و نون خوانند و صاحب سامی‌الاسامی می‌نویسد «چون در این کوه چهارصد و هشتاد تن از اولیاء مدفون است، بدان جهت به ولیانکوه معروف است».

۵۹- ک: صفت ربع رشیدی در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز آمده

(ص ۱۴۲)؛ و خواجه رشیدالدین فضل‌الله ضمن نامه‌ای که به فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم عواجیم نوشته، شمه‌ای از صفت ربع نامبرده را بیان کرده: «... و ربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مباحث آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به میامن قدوم علما و یمن همت فضلا به اتمام پیوست و بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منبع است و به رفعت بنا از قبه مینا گذشته و هزار و پانصد دکان که در متانت بنیان از قبه هرمان سبقت برده و سی هزار خانه دلکش در او بنا کرده‌ایم، و حمامات خوش هوا و بساتین باصفا و حوانیت و طواحین و کارخانه‌های شعربافی و کاغذسازی و دارالضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشاء رفته و از هر شهری و ثغری جماعتی آورده و در ربع مسکون ساکن گردانیده‌ایم، از جمله دویست نفر که ببلان چمن وحی و تنزیل و عندلیبان روضه تسیح و تهلیل اند در جوار گنبد از یمین و شمال هر صد نفر را در کوچه‌ای که به جهت ایشان احداث کرده بودیم، ساکن گردانیدیم، و ادارات و وظایف تعیین فرمودیم، اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام. جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان که بعضی صیغه‌خوان و بعضی عشره‌دان بودند، بدین قسم در تمام ربع مسکون فرمودیم که در دارالقراء هر روز تا وقت ضحی به تلاوت قرآن مجید مشغول باشند و چهل نفر از غلامزادگان خویش را به ایشان سپردیم تا ایشان را سبعة‌خوانی تعلیم کنند، و جماعت خوارزمیان و تبریزیان و دیگر خوش‌خوانان که از اطراف و اکناف صیت ما شنیده آمده بودند، گفتیم که ایشان بعد از ضحی تا به وقت زوال به تلاوت کلام ربانی و قرائت آیه صمدانی قیام نمایند؛ و دیگر علما و فقها و محدثان چهار(صد) نفر در کوچه‌ای که آن را کوچه علما خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادارات مجری داشتیم و جامعه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم فحل که هر یک در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری اند در محله‌هایی که

آن را محله طلبه خوانند، نشانیدیم و مرسوم همه را بر منوالی که به جهت علما مقرر کرده بودیم به جهت ایشان معین گردانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت ما آمده بودند، در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر به افاده و استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی، طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، به خواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند، همه به مدارس فرزندان ما متردد باشند، و پنجاه طیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند، همه آنها را به صنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طیب، ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند.

و کحلالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ما است به قرب باغ رشیدآباد که آن را معالجه معالجان خوانند، بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرفت که از ممالک آورده بودیم هریک را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم. غرض از تسطیر این مکتوب آن است که پنجاه نفر صوف باف که از انطاکیه و سوس و طوس بفرستند، اما نه به زجر و زور، بلکه به لطف و مواسات، و چنان کنند که از سر فراغ‌بال و رفاهیت حال متوجه گردند و همچنین بیست نفر صوف باف از ملک نوفل بن سعایل طلب کنند تا از قبرس روانه دارالسلطنه تبریز کنند، والسلام. (این را صاحب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز نیز در ص ۱۴۶، ۱۴۷ آورده است).

۶۰- ک: این نامه هم در تاریخ نادر میرزا آمده اینک ملخص آن: «فرزند

اعز اکرم جلال ابقاه الله تعالی معلوم کند که به جوار ربیع رشیدی باغی انشاء فرموده‌ایم،... چون صحن آن فسیح و ساحت آن وسیع است پنج قریه در او احداث کرده‌ایم تا به غرس کردن اشجار و حفر قنوات و انهار و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند و اکنون چهار قریه به حال عمارت درآمده... و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است، می‌خواهم که قلعه رومیان باشد. توقع که چهل غلام و کنیزک رومی به دارالسلطنه تبریز فرستند که در قریه مذکوره ساکن گردند و به عمارت مشغول شوند...» (ص ۱۴۳، ۱۴۴).

۶۱- ک: در اغلب فرمان‌های غازان‌خان «عموم اهالی تمامت ولایات از آب آمویه تا حدود مصر» مخاطب‌اند. برای نمونه می‌توان به فرمان مندرج در (ص ۳۰۳ تا ۳۰۹) تاریخ مبارک غازانی رجوع کرد. و واحد پول و وزن و حجم و طول و غیره نیز در این کشور و ایالات پهناور به فرمان غازان‌خان یکی و متحد شده است (ر.ک: ایضاً، ص ۲۸۶ تا ۲۹۱، زیر عنوان راست گردانیدن اوزان زر و نقره و بار و گنز و پیمانه و قفیز و تغار و غیرها).

۶۲- ط: مرگ نابهنگام کرمون خاتون همسر محبوب غازان‌خان در روز سه‌شنبه دوازدهم جمادی الآخر سال ۷۰۳ ه. ق، درگذشت غازان‌خان را به دنبال داشت؛ به طوری که مؤلف جامع‌التواریخ (ج ۲، ص ۹۶۰) می‌نویسد غازان‌خان هر وقت به یاد مرگ کرمون می‌افتاد، سخت اندوهگین می‌شد و آب در دیده می‌گردانید. به دنبال همین تأثرات بود که در روز یکشنبه یازدهم شوال سال ۷۰۳ ه. ق در پیشکله [= فشکل درّه یا پشکل درّه، نام بلوکی است از قزوین متصل به بلوک طالقان (یادداشت‌های قزوینی، ج ۴، ص ۸۳)] دار فانی را در حالی که فقط سی‌وسه سال داشت، وداع گفت. جنازه او را به تبریز منتقل کرده، در شب‌غازان دفن کردند. مؤاد التواریخ زیادی در مرگ وی گفته شده از جمله:

شد از نواحی قزوین شه جهان غازان به سوی خلدکه باد آن‌جهان از ایشش به

به‌سال هفتصد و سه بُد زهجرت وشؤال به روز یازدهم وقت عصر یکشنبه
(مجمعل فصیحی، ج ۳، ص ۱۱؛ مؤاد التواریخ، ص ۲۶۱)

۶۳- ط: شروع بنای شهر سلطانیه در بهار سال ۷۰۴ و اتمام آن در سال ۷۱۳ ه. ق بود. این شهر که در پنج فرسنگی زنجان و نه فرسنگی ابهر قرار دارد، گویا همان شهری است که غازان‌خان در اواخر عمرش به فکر ایجاد آن بود. اولجایتو پس از ده سال تلاش و بنای شهر سلطانیه، پایتخت ممالک ایلخانی را به این شهر منتقل کرد، ولی علی‌رغم تلاش مستمر وی در آبادانی آن، بازهم شهر تبریز مقام و اهمیت خود را از دست نداد و در سال ۷۱۵ ه. ق سفیر ازبکان قبیچاق به جای راه کوتاه مغان - اردبیل و سلطانیه، راه تبریز را پیش گرفت و از آنجا به خدمت اولجایتو رسید (تاریخ اولجایتو، ص ۸۹).

۶۴- ط: مهاد مهین از دو لفظ «مهاد» به معنی بستر و «مهین» به معنی خدمت و صنعت تشکیل یافته است. احتمال دارد به خاطر قرارگرفتن سفارتخانه‌های دول خارجی و یا مراکز دیگر دولتی و صنعتی در این کوی، به این صورت تلفظ شده است.

نادرمیرزا در تاریخ خود درباره این محله می‌نویسد: «... این کوی را پیشینیان این روزگار «مهاد مهین» (مهد بزرگان)، باستانیان «میارمیار» و اکنون بومیان تبریز آن را «میرمیر» گویند و به دفتر همان مهاد مهین نویسند. محله‌ای آباد و بزرگ است مگر اینکه در این کوی، روضات و بساتین کمتر باشد، این کوی را برزن‌ها است، یک قسمت آن ارمنستان است، سفرای دول فرنگ و عثمانی در این کوی باشند و اکنون در این شهر چهار دارالسفاره است. اول از دولت عثمانی که مدیر آن را به زبان خودشان «باش شهیندر» گویند و امروزه علی بهجت نام دارد. دوم سفارتخانه روسیه و رئیس آن «پطرف» نام دارد و جنرال کنسول است. سوم سفارتخانه انگلیس است و نام آن «ایت» است و ژنرال کنسول می‌باشد. چهارم

سفارت فرانسه است و این دولت، دوست دولت قدیم مملکت ماست، او نیز ژنرال فونسول است، نام او «برنه» است و فارسی را نیکو داند. عیسویان را معبد و کلیسای عالی در این مملکت است که خلیفه آن به اجازه و تعیین خلیفه بزرگ سلسله نصرانی از اوچ کلیسای ایروان آید و همه مسیحیان آذربادگان فرمان او برند. تجار فرنگ نیز (قاطبه) همه به کوی مهادهمین (میاریار) سرای دارند. کدخدایی این کوی به وراثت است و دو کدخدای باشد یکی حبیب‌الله‌خان که برادر حاجی آقاخان قلعه بیگی و کدخدای اهل اسلام است، و آن دیگری حاجی محمد تقی خان معروف به حاجی امیرخان فرزند قلعه بیگی (رئیس شهربانی) که او نیز کدخدای عیسویان است (نادرمیرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ۹۰-۹۱).

در روزگاری که خیابان‌های امام خمینی (پهلوی سابق)، فردوسی و شریعتی (شهناز سابق) احداث نشده بود (سال‌های قبل از ۱۳۰۰ شمسی) محله میاریار تنها گذر مردم محله‌های چرنداب و لیلوا و اهراب به سوی بازار بود. در ابتدای محله میاریار (چهارراه شریعتی کنونی) یکی از درهای هشتگانه شهر به نام «قالا قاپسی» وجود داشت که امروزه این دروازه را به نام مهادهمین نامیده‌اند، نام اصلی میاریار «منارمیان» بوده است. (بهر روز خاماچی، شهر من تبریز، ص ۴۶۹).

۶۵- ط: تاج‌الدین علیشاه گیلانی، ملا حشری در روضه اطهار می‌نویسد تاج‌الدین «دلایکی به گرمابه‌ای در مهادهمین بود. روزی دده علی نام از مشایخ کبار بدان گرمابه شد. علیشاه موی سر او بسترد و مزد نستد گفت: «به راه خدا کردم». شیخ فرمود: «تو را خداوند بزرگ کند». از آن دعا بود که دستور بزرگ شد وزیر غازان که با خواجه رشیدالدین بدین کار مشارکت داشت. «و سید آقا عون‌اللهی هم در تحقیقات مفصلی که در تاریخ تبریز کرده می‌گوید: «ملای بزرگی بود. او کارخانه بافندگی بسیاری در تبریز، سلطانیه، شام و بغداد، و بازار و

کاروان سرای بسیاری در تبریز و سلطانیه ساخته بود. فقط صدتومان سالانه از املاکش در سلطانیه و در سال ۷۴۰ ه. ق (۱۳۴۰ م) مبلغ پانزده تومان از مالیات تبریز و حومه آن دریافت می‌کرد (تاریخ پانصدساله تبریز، چاپ ۱۳۸۸ امیرکبیر، تهران، ص ۱۰۱). مفضل‌ترین و ثقه‌ترین گزارش در مورد علیشاه این است که مردی بود قابل و زرنگ و کارآمد، در ضمن معاملات بازرگانی خود با غالب اعیان و امرا رفت و آمد و آشنایی پیدا کرد و به همین وسیله ... مورد توجه خداینده قرار گرفت. نفوذ یافتن تاج‌الدین علیشاه در دربار اولجایتو باعث وحشت خواجه سعدالدین شد، و او به همین نظر او را روانه بغداد کرد تا کارخانجات مخصوص نساجی آن شهر را اداره کند. از این تاریخ توجه اولجایتو (محمد خداینده) به علیشاه فزونی گرفت... در سال ۷۱۱ ه. ق اولجایتو به سعایت علیشاه و نزدیکان خواجه رشیدالدین، خواجه سعدالدین و همدستان او را در قریه محول، یک فرسخی بغداد، به قتل رسانید و از همان تاریخ علیشاه شریک وزارت خارجه رشیدالدین قرار داد... در ۲۸ رمضان ۷۱۶ اولجایتو درگذشت. کارشکنی‌های علیشاه علیه خواجه رشیدالدین شدت یافت. تا اینکه در ۱۷ جمادی‌الاولی ۷۱۷ خواجه و پسرش عزالدین به فرمان سلطان ابوسعید به قتل رسیدند. و از آن تاریخ به بعد مدت شش سال تمام تاج‌الدین علیشاه فرمانروای واقعی سرزمین‌های زیر فرمان ایلخان بزرگ شد و در جمادی‌الآخرای سال ۷۲۴ ه. ق در اوجان جان به جان آفرین تسلیم کرد. جسد او را به تبریز آورده و در جوار مسجدی که خود ساخته بود دفن کردند. (تاریخ مغول اقبال، ص ۳۰۲-۳۱۸ و ۳۲۷-۳۲۹).

۶۶- ک: ترجمه جمله اخیر از عربی است و در متن فرانسه چنین آمده: «اما سال بعد از تبریز خارج نشد مگر برای شکنجه دیدن»؛ اما خلاصه داستان قتل فجیع خواجه رشیدالدین فضل‌الله چنین است که خواجه علیشاه جیلان وزیر جوان سلطان ابوسعید، به انواع دسایس کوشید تا پادشاه فرمان عزل

خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر پیر و دانشمند خود را صادر کرد. خواجه رشیدالدین رضا به قضا داده به تبریز آمد. چوپان نوین از امرای بزرگ سلطان ابوسعید و فرمانروای آذربایجان غربی و حوالی آن بود، از خواجه رشیدالدین به اصرار خواهش کرد که وزارت وی را بپذیرد، خواجه رشیدالدین که روزگاری دراز از آمویه تا مصر نفوذ امر داشت، به اجبار و اکراه خواست او را پذیرفت. چون این خبر به خواجه‌علیشاه رسید، حقد و حسد وی به جوش آمد، ابوبکر آقا یگانه محرم اسرار امیرچوپان را با رشوت و اغواء بر آن داشت که به عرض امیرچوپان برساند که باعث مرگ اولجایتو، شربت‌دانش خواجه‌ابراهیم پسر خواجه رشیدالدین بود که وی را مسموم و مقتول نمود، از خواجه رشیدالدین بر حذر باشد تا به سرنوشت اولجایتو دچار نگردد؛ امیرچوپان ساده‌دل این تهمت و دروغ را باور کرد، دل با خواجه رشید بد داشت و این حدیث با دو گواه کاذب به عرض سلطان ابوسعید رسانید. سلطان ابوسعید فرمان به قتل خواجه رشید و فرزندش داد؛ صاحب حبیب‌السیر می‌نویسد: «در هفدهم جمادی اولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی اومه به قریه خشکدر، جلاد اول خواجه‌ابراهیم را در نظر پدر گردن زد، آن گاه پیش خواجه رشید رفت؛ خواجه او را گفت با علیشاه بگویی که بی‌جریمه قصد جان من کردی، زود باشد که روزگار این کینه را از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین‌الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو، نو خواهد نمود؛ بعد از آن جلاد خواجه عالی‌نژاد را از میان به دو نیم زد و لشکریان، ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود، تاراج نمودند و امراء، املاک خواجه و اولاد عظامش را دیوانی ساختند» (ج ۳، جزء ۱، ص ۲۰۱).

۶۷- ط: خواجه رشیدالدین فضل‌الله بن عمادالدوله ابی‌الخیر بن علی همدانی به سال ۶۴۵ هـ. ق در همدان متولد گردید. ایام جوانی را در همدان به تحصیل فنون مختلفه مخصوصاً طب گذرانید و به عنوان طبیب در دستگاه آباخان داخل

شد و روز به روز ترقی کرد تا به وزارت غازان‌خان، اولجایتو و ابوسعید رسید (تاریخ مغول اقبال، ص ۲۲۸). بعد از قتل خواجه رشیدالدین، دشمنان وی به دستور تاج‌الدین علیشاه، محله ربع رشیدی را به غارت دادند، حتی املاکی را که وقف کرده بود به تصرف گرفتند و آن بیچاره را که پسر ابوالخیر علی بود، به علت حشر چند روزه‌اش در ایام جوانی با یهودان همدان و اطلاع بر رسوم و عادات آنان، به یهود بودن متهم کردند و همین تهمت سبب شد که میرانشاه پسر دیوانه امیر تیمور امر کرد که استخوان‌های خواجه رشیدالدین را از مسجدی که در ربع رشیدی تبریز بود بیرون آوردند و در گورستان یهودیان به خاک سپردند (پیشین، ص ۳۲۸).

۶۸- ط: نادر میرزا می‌نویسد: «... [سلطان ابوسعید] پس از نوزده سال پادشاهی به سال هفتصد و سی و شش بدان جهان شد. آپارکان بن سورمه از نژاد تولی به جای او نشست، زیرا که سلطان را پسر نبود» (دارالسلطنه، ص ۴۰). محمدجواد مشکور در تاریخ تبریز (ص ۵۷۱) می‌نویسد علاوه بر وصیت ابوسعید بر جانشینی آرپاخان بر پادشاهی، خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید پس از شور و مشورت با دیگر امیران و خاتونان مغول، آرپاخان را در سیزدهم ربیع‌الآخر سال ۷۳۶ هـ. ق به ایلخانی انتخاب کرد. آرپاخان از این تاریخ تا چهارم شوال ۷۳۶ هـ. ق یعنی مدت هفت ماه پادشاهی کرد. در این تاریخ بود که دلشادخاتون و حاجی خاتون زن و مادر سلطان ابوسعید به گرد امیرعلی پادشاه، رئیس طایفه اویرات آمدند و او را به مخالفت با آرپاخان برانگیختند.

۶۹- ک: شرح این حادثه و قتل آرپاخان و وزیرش غیاث‌الدین محمد در کتاب حبیب‌السیر (ج ۳، جزء ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴) آمده و محل وقوع جنگ «حدود جغتو و نغتو» نوشته شده است.

۷۰- ک: علی پادشاه رئیس طایفه اویرات بود، وی درباره

خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر دانش پرور آریخان نخست اعزاز و اکرام نمود ولی چهار روز بعد یعنی بیست و یکم رمضان ۷۳۶ هـ. در نتیجه اصرار و ابرام امراء خود ناچار فرمان به قتل او داد. خواندمیر گوید: بعد از این وقایع هائله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث‌الدین محمد و اتباع و ملازمان او غارت و تاراج یافته، چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمسه به ظهور آمد که شرح آن به نوشتن و گفتن راست نیاید.

۷۱- ک: احوال جلایریان و چوپانیان در روضةالصفاء: ج ۵، ص ۱۸۷ - ۱۶۱؛ منجم‌باشی: ج ۳، ص ۶-۱۲؛ منتخب‌التواریخ بمعینی نظنزی: ص ۱۶۰ - ۱۷۰؛ و حبیب‌السیر: ج ۳، جزء ۱، ص ۲۲۵ - ۲۵۰ آمده است.

ط: این خاندان که از سال ۷۴۰ تا سال ۸۱۳ هـ. ق در بغداد و عراق عرب سلطنت کردند، به نام آل‌جلایر نیز مشهور هستند. نباید سلسله ایلکانیان را با ایلخانیان که جانشینان هولگو در ایران هستند، اشتباه کرد.

۷۲- ط: مراد امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی پسر امیر حسن گورکان حکمران بلاد روم است که یکی از نبیره‌زادگان منگو تیمور به نام محمدخان را نامزد ایلخانی کرده به آذربایجان گسیل داشت. از جلوس محمدخان در تبریز، بار دیگر از ذیحجه ۷۳۶ تا ذیحجه ۷۳۸ هـ. ق این شهر پایتخت ایلخانان مغول گردید. در این تاریخ است که امیر شیخ حسن بزرگ بازماندگان خاندان خواجه رشیدالدین را مورد محبت خود قرار می‌دهد و وزارت ایلخانی را به دوتن از ایشان یکی به دامادخواجه، یعنی امیر جلال‌الدین مسعودشاه اینجو، و دیگری به دخترزاده او خواجه محمد زکریا واگذار می‌کند. (ذیل جامع‌التواریخ حافظ ابرو، ص ۱۵۴).

۷۳- ط: نادر میرزا می‌نویسد: «شیخ حسن ایلکانی، محمدخان نام از نسل هلاکو را شاه خواند. به فراداره با موسی خان مصاف کرد. علی‌شاه کشته شد و

موسی خان گرفتار. [و بدین طریق] پادشاهی مغول به انجام رسید.» (ص ۴۰۰) اما مرحوم اقبال آشتیانی (تاریخ مغول، ص ۲۶۴) در فهرستی که از اسامی ایلخانان ایران از سال ۶۵۱ تا ۷۵۶ ارائه نموده است، نام پنج نفر دیگر را نیز ذکر کرده است که بعد از محمدخان بن منگو تیمور... به عنوان ایلخان در ایران سلطنت کرده‌اند. این پنج ایلخان عبارتند از:

۱. ساتی بیگ دختر اولجایتو، از ۷۳۹ تا ۷۴۱ هـ. ق.

۲. شاه جهان تیمور بن آلا فرنگ، از ۷۳۹ تا ۷۴۰ هـ. ق.

۳. سلیمان خان... بن شیموت بن هلاگو از ۷۴۱ تا ۷۴۵ هـ. ق.

۴. طغا تیمورخان از ۷۳۶ تا ۷۵۳ هـ. ق.

۵. انوشیروان عادل از ۷۴۴ تا ۷۵۶ هـ. ق.

۷۴- ط: برای اینکه این شیخ حسن با شیخ حسن آل چوپان اشتباه نشود، شیخ حسن ایلکانی را در تاریخ به نام شیخ حسن بزرگ می‌شناسند. شیخ حسن چوپانی را شیخ حسن کوچک.

۷۵- ط: تاریخ می‌گوید: قاضی محی‌الدین بردعی، یکی از علما و وعاظ تبریز، به دنبال ظلم بی‌حد ملک اشرف و جلای وطن بزرگان تبریز از جمله رفتن خواجه شیخ کججی به شیراز و خواجه صدرالدین اردبیلی با پای پیاده به گیلان، به سوی شهر سرای (= غازان) پیش جانی بیگ خان اوزبک رفت و از او امداد خواست. خان اوزبک نیز به نام دفاع از انسانیت به سوی تبریز لشکر کشید و اشرف را بین خوی و مرند به قتل رسانید و دستور داد سر اشرف را بر در یکی از مساجد تبریز بیاویزند (ذیل جامع‌التواریخ، ص ۱۸۴ به بعد؛ تاریخ مغول اقبال، ص ۴۵۴). و شاعری در همان روزها این بیت را گفت:

دیدی که چه کرد اشرف خر؟ او مظلّم بُرد و دیگری زرا!

۷۶- ط: جانی بیگ خان پس از پیروزی بر اشرف، پسر خود بردی بیگ را با پنجاه هزار لشکری در آذربایجان گذاشت، ولی بردی بیگ کمی بعد به مناسبت بیماری پدرش به دشت قبچاق برگشت و اخی جوق نایب او در تبریز ماند.

۷۷- ک: احوال آل مظفر در حبیب السیر: ج ۳، جزء ۲، ص ۲۷۳-۳۱۸؛ منجم باشی: ج ۳، ص ۱۳-۱۶ آمده است.

۷۸- ط: سلطان اويس در رمضان سال ۷۵۹ هـ. ق. پیروزمندانه وارد تبریز شد و در ربیع رشیدی مستقر شد و قریب ۴۷ تن از امیران منافق ملک اشرف را بکشت و دیگران گریخته و در نخجوان به اخی جوق پیوستند. سلمان ساوجی که در بیشتر مسافرت‌های سلطان اويس همراه وی بود و فتوحات و مقامات سلطان را در قصاید خود به رشته نظم می کشید، در قصیده‌ای که بیت زیر از آن است، در ستایش اويس و قدوم وی به تبریز گفته:

شهر تبریز از قدوم موكب سلطان اويس چون مقام مکه از پیغمبر آمد باصفا

۷۹- ط: سلطان اويس در دوّم جمادی‌الاولی سال ۷۷۶ هـ. ق. پس از نوزده سال سلطنت در سن ۳۸ سالگی درگذشت (تاریخ آل جلاير، ص ۳۳؛ ذیل جامع التواریخ ص ۱۹۷) و به تصریح احمد غفاری قزوینی «سلطان اويس را در جمعه ۲۷ ربیع‌الآخر در تبریز صداعی عارض شده در سه‌شنبه دوّم جمادی‌الاولی سنه ۷۷۶ وفات کرد. گویند سه ماه پیش از آن، مرگ خود را گمان برده و کفن و تابوت ترتیب داده بود.» (تاریخ جهان آراء، ۲۱۶).

قبر سلطان اويس در قریه «پینه‌شلوار» واقع در شش کیلومتری جنوب شرقی تبریز قرار دارد. از قرار معلوم این قبرستان اختصاص به عرفا و مشایخ صوفیه داشته است. این قبرستان که در دامنه یک تپه بزرگ واقع شده است. در آنجا موضعی است که روستائیان آن را «زیوه گولی» یعنی استخر زاویه گویند. قبر

سلطان اويس در شمال مزار بابا احمد چسبیده به مرقد اوست. (روضات الجنان، ج ۲، ص ۵۳۲ حواشی مرحوم میرزا جعفر آقا سلطان القرایی).

۸۰- ط: حافظ حسین کربلایی می نویسد: «گویند در وقت وفات [شیخ اويس] امراء و ارکان دولت و خواجه شیخ محمد کججانی مشهور به خواجه شیخ، و قاضی شیخ علی صدر بر سر بالین او آمده، وصیت طلبیدند. جواب داد که: ولایتعهد تعلق به حسین می‌دارد و حکومت بغداد به شیخ حسن. آن جماعت گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است، به این معنی همداستان نخواهد شد. سلطان فرمود که: شما می‌دانید. امرا این سخن را بر اجازه قتل حمل کرده شیخ حسن را مقید ساختند. بعد از آن سلطان اويس را مجال تکلم نماند و از عالم فانی به عالم باقی رحلت نمود. در همان شب شیخ حسن به قتل رسید. سلطان اويس را در پیران شادآباد [= پینه شلوار شادآباد مشایخ] و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه دفن کردند.

۸۱- ط: شاه شجاع بنا به خواهش خود مردم تبریز که از عیاشی و بی‌مبالاتی سلطان حسین آزرده‌دل بودند، به عزم آذربایجان حرکت کرد و چون به اوجان رسید «اکابر و اشراف شهر او را استقبال نمودند، به تخصیص خواجه شیخ محمد کججی، او را به شهر بردند و شهر بر او قرار گرفت و این در اوّل خزان بود. شاه شجاع به عیش و عشرت مشغول بود و خاتونی را در صحبت آورده مشغول او بود، او را حرم بومی می‌گفتند. بعد از چند روز خبر رسید که مسافر ابوداجی از قلعه قهقهه بیرون آمده متوجه تبریز است. شاه شجاع چون اطراف و جوانب خود را پر آشوب دید، متوجه سلطانیه گشت. برف بسیار بود، چون لشکریان او گرمسیری بودند، بیشتر از سرما هلاک شدند (ذیل جامع التواریخ، ص ۲۰۱).

۸۲- ط: سلطان حسین جلایری در یازدهم صفر سال ۷۸۴ به دست برادرش احمد کشته شد و در عمارت دمشقیه مدفون شد.

۸۳- ط: عمارت دمشقیه تبریز از بناهای بغدادخاتون دختر اوزون حسن است. گویا به واسطه برادر خود دمشق خواجه بنا کرده و به دمشقیه معروف شده است.

۸۴- ک: کلاویجو دولتخانه را Tolbatgana نوشته است.

۸۵- ک: در متن فرانسه عبارت ذیل از کلاویجو نقل شده است:

«Camaras apartadas e apartamentos»، ولی عین این عبارت در ترجمه عربی نیامده. برای مزید اطلاع، تمام نوشته کلاویجو به نظر خواننده عزیز می‌رسد: «چهارشنبه پانزدهم ژوئن به هنگام فرورفتن خورشید به شهر بزرگ تبریز رسیدیم که در دشتی میان دو رشته کوه لخت قرار دارد. این شهر محصور نیست و رشته کوه‌های جانب چپ به کنار شهر می‌رسد. هوای این دامنه کوه (که در سمت جنوب شهر است) گرم است و نه‌هایی که از آن جاری است برای آشامیدن ناسالم و مضر هستند. رشته کوه‌هایی که در مقابل آن یعنی در سمت راست (شمال) قرار دارد، هوای سردی دارد و قله آن در تمام سال از برف پوشیده است. در جویبارهایی که از آن جانب فرو می‌ریزد، آب آشامیدنی خوبی جاری است و از آنها با نه‌هایی که به تبریز کشیده‌اند، به همه نقاط شهر به همه خانه‌ها آب می‌رسانند. در این رشته کوه سمت جنوب که از شهر به خوبی دیده می‌شود، دو قله وجود دارد. می‌گفتند که زمانی این دو قله چنان بهم نزدیک بودند که پنداشتی یکی هستند. اما سال به سال از یکدیگر دورتر می‌شوند. در رشته کوه مقابل که در شمال شهر واقع است و از شهر یک فرسخ فاصله دارد، کوهی بسیار مرتفع وجود دارد. در اینجا چنان که به ما گفته شد عده‌ای بازرگان ژن در گذشته زمینی را از سلطان اویس (ایلخان) خریداری کردند تا در آن دژی برای استفاده خویش بسازند. اما به مجرد آنکه سلطان آن کوه را به آنان فروخت، پشیمان شد و زمانی که بازرگانان مزبور ساختمان دژ را شروع کردند، کس به

نزد ایشان فرستاد و گفت که در قلمرو وی رسم و قاعده بر این جاری نیست که بازرگانان در آن دژی بسازند یا بخرند. آنان می‌توانند به هر مقدار که خواسته باشند کالا بخرند و صادر کنند و به میهن خویش بفرستند، این از حقوق آنهاست. اما اگر خواسته باشند دژی بسازند، آن وقت ممکن است بخواهند این دژ و تکه زمینی که دژ را بر آن ساخته‌اند، با خود ببرند و به خارج از قلمرو او انتقال دهند. بازرگانان ژن چون این سخن را شنیدند به مکابره و جوابگویی با فرستاده سلطان برخاستند و چون خبر به سلطان اویس رسید، فرمان داد تا سر همه آنها را از تن جدا کنند.

از این کوه که در سمت راست است، رودخانه‌ای به سوی جنوب جاری است که همه آن در شهر به مصرف آبیاری می‌رسد. بسیاری از نه‌هایی که از آن رودخانه منشعب شده‌اند، از میدان‌ها و خیابان‌ها جاری می‌گردد. در سراسر شهر خیابان‌های پهن و میدان‌های وسیع هست که در پیرامون آنها ساختمان‌های بزرگ دیده می‌شود و در آنها به میدان‌ها باز می‌شود. کاروانسراها نیز چنین است و در آنها دستگاه‌های مجزا و دکان‌ها و دفاتر ساخته‌اند که از آنها استفاده‌های گوناگون می‌کنند. چون از این کاروانسراها خارج شویم به خیابان‌ها و بازارهایی می‌رسیم که در آنها همه گونه کالا فروخته می‌شود. در بازارها پارچه‌های ابریشم و پنبه و تافته و ابریشم خام و جواهرات و همه گونه ظروف می‌توان یافت. در واقع گروه کثیری بازرگانان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد. بنابراین مثلاً در بعضی از کاروانسراها که در آنها وسایل و لوازم آرایش و عطریات زنان فروخته می‌شود، زنان به دکان‌ها و حجره‌های آنان می‌آیند تا از آنها بخرند. زیرا این زنان عطر و روغن بسیار به کار می‌برند. جامه زنان در خیابان عبارتست از پارچه سفیدی که سرپای آنها را می‌پوشاند و نقابی از موی اسب که بر چهره می‌افکنند تا هیچ کس آنها را نشناسد. در سراسر تبریز ساختمان‌های زیبا و مساجد بسیار دیده می‌شود، مخصوصاً مساجد با کاشی‌های آبی و طلایی آراسته

شده‌اند. در این مساجد کاسه‌های بلورین (برای چراغ) هست که نظیر آنها را در سرزمین ترکیه دیدیم.

می‌گفتند که همه این ساختمان‌ها را در روزگار پیشین که در تبریز گروهی عظیم از مردم شهر و پولداران که با هم بر سر بر پا داشتن ساختمان زیبا چشم و هم‌چشمی داشتند و با کمال میل ثروت خود را در آن راه خرج می‌کرده‌اند، ساخته‌اند. از این‌گونه ساختمان‌ها کاخ بزرگی را دیدیم که در پیرامون آن دیواری کشیده شده بود. نقشه این کاخ بسیار زیبا بود و در آن بیست‌هزار اطاق و دستگاه‌های مجزا و مستقل دیده می‌شد. معلوم شد که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است (که از او یاد کردیم، به نام سلطان اویس جلایر). وی این کاخ را با مصرف کردن همه موجودی خزانه خویش که سلطان مصر در اولین سال سلطنت وی به عنوان خراج پرداخته بود، بساخت. این محل اکنون به نام دولت‌خانه معروف است که همچنین می‌شود «خانه اقبال». قسمت اعظم این کاخ عظیم هنوز استوار و پابرجاست و باید آرزو کرد که همه این‌گونه ساختمان‌های تبریز به همان حال آغاز ساختمان بمانند. اما متأسفانه بسیاری از آنها را اخیراً به فرمان میرانشاه همان شاهزاده‌ای که پسر ارشد تیمور است ویران ساخته‌اند و علت آن را بعد خواهیم گفت. اما اینک جمعیت آن شهر باید در حدود دوست‌هزار خانوار یا بیشتر باشد.

دیدیم که در بسیاری از میدان‌های عمومی، میوه و همچنین خوراکی پخته و تمیز که به انحاء مختلف تهیه می‌شوند، به حد وفور موجود است.

در خیابانی که نزدیک یکی از میدان‌هاست، خانه‌ای است که در آن تنه درخت خشک شده‌ای دیده می‌شود و در افواه چنین پیچیده است که در اندک زمانی از این تنه خشک جوانه می‌زند و سپس یک اسقف مسیحی در شهر پدیدار می‌گردد که با گروهی از مسیحیان همراه است. این اسقف به دست صلیبی دارد و همه مردم تبریز را فوراً به آیین راستین عیسی مسیح رهبری

می‌کند. ضمناً به ما گفتند که این پیشگویی یکی از معصومین و قدیسین مسلمان است که درویشی از جهان دست شسته بود و این را اندکی پیش بر زبان رانده است. اما مردم عوام تبریز از شنیدن این سخنان سخت در خشم شدند. آن را انکار کردند و نیز مردم گرد آمدند تا آن درخت را ببرند. اما چون سه ضربه به درخت وارد شد، دست آن کس که ضربه می‌زد، شکست. به ما خبر دادند که این مرد مقدس مسلمان اخیراً مرده است و حوادث بسیاری را پیش‌بینی کرده که باید در اندک زمان بیاید و بگذرد. و نیز خبر دادند که اندکی پیش چون تیمور گذارش به تبریز افتاد، نزد این مرد مقدس کس فرستاد تا بیاید و با او ملاقات کند. این مرد پیش‌بینی مزبور (درباره اسقف مسیحی) و نیز بسیاری مطالب دیگر را برای تیمور بار دیگر نقل کرد. آن درخت که از آن یاد کردیم، اینک نیز در همان خیابان هست و کسی جرأت دست زدن به آن نمی‌کند.

در بسیاری از خیابان‌ها و میدان‌های شهر سقاخانه‌هایی هست و در سقاخانه‌ها به هنگام تابستان یخ می‌اندازند و نیز لیوان‌های مسی و برنجی در آنجا گذاشته‌اند تا با آن آب بیاشامند. حاکم تبریز از خویشان تیمور است و او را داروغه (که همانا شهردار است) می‌نامند. وی بسیار مؤدبانه رفتار کرد. چنانکه می‌گفتند، مساجد زیبا و نفیسی درین شهر هست و نیز گرمابه‌های بسیار عالی دارد که در جهان کم‌نظیر هستند.

نُه روز در تبریز ماندیم و چون زمان عزیمت ما رسید، برای ما اسب آوردند و این اسب‌ها متعلق به شخص تیمور بود. نه تنها اسب برای ما بلکه برای همه همراهان ما نیز آماده کردند و چپاری بارکش هم آوردند. باید در نظر داشت که از تبریز تا سمرقند همه جا تیمور مراکزی (چاپارخانه‌هایی) که همواره در آنها، اسب آماده حرکت داشتند، ساخته است که چاپارها و پیک‌های او بتوانند شب و روز بدون آنکه لنگ بمانند راه‌پیمایی کنند. این چاپارخانه‌ها در فواصل راه یک روزه و گاهی نیم‌روزه ساخته شده‌اند. در بعضی چاپارخانه‌ها، حتی

یک صد اسب هم موجود است و در برخی فقط پنجاه. در معدودی از آنها دو بیست اسب دیده می‌شود... روز جمعه بیستم ژوئن (در ساعت سه بعد از ظهر) از تبریز به راه افتادیم و شب را در قلعه‌ای به نام سعیدآباد خوابیدیم.» (نقل از ۱۵۹ تا ۱۶۳ سفرنامه کلاویجو ترجمه مسعود رجب‌نیا - تهران ۱۳۳۷ ش). ناگفته نماند که کلمه «Clavijo» در ترجمه تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس و ترجمه عربی مقاله تبریز، «کلاویجو»، ولی در ترجمه کامل سفرنامه به وسیله آقای مسعود رجب‌نیا، همه جا «کلاویجو» تلفظ شده است.

۸۶- ک: شیخ کمال‌الدین از اعظام شعرا و کبار مشایخ ایران است، در شهر خجند ماوراءالنهر نشأت یافت، به قصد زیارت خانه خدا سفری به حجاز کرد، در بازگشت از این سفر به تبریز رفت و در آنجا رحل اقامت افکند، هنگامی که تقتمش خان تبریز را گرفت، صاحب ترجمه به امر منکوقاآن به شهرسرای پایتخت دشت قبیچاق فرستاده شد. موقع عودت به تبریز سلطان حسین جلایری خانقاه مکملی برای وی بنا کرد. گویند میرانشاه پسر تیمور به محضر وی رفت و برای پرداخت دیون وی، هزار دینار طلا به او داد. وفات شیخ در ۷۹۲ هـ. اتفاق افتاد و در تبریز به خاک سپرده شد. (ترجمه و تلخیص از: قاموس الاعلام، ج ۵، ص ۳۸۱۶).

دیوان کمال خجندی که تاکنون به چاپ نرسیده بود، اکنون با تصحیح و تحشیه فاضلانۀ آقای عزیز دولت‌آبادی در تحت طبع است.

ط: اقوال مختلفی در خصوص تاریخ مرگ کمال خجندی در منابع آمده است. در تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی، آتشکده آذر، ریاض‌العارفین، ریاض‌الجته، قاموس الاعلام تاریخ وفات ۷۹۲؛ در مجمع‌الفصحا سال ۷۹۳؛ در نفحات الانس جامی، حبيب‌السير خواندمیر، اولادالاطهار، طریق‌الحقایق، روضات‌الجنان، سامی‌الاسامی سال ۸۰۸ آمده است. احتمال قوی می‌رود که حق به جانب آن دسته از تذکره‌نویسانی باشد که قول جامی را قید کرده‌اند. چون علاوه بر آنچه

که ذکر شد، ریحانة‌الادب دو جمله «زهی آفتاب بدر کمال = ۸۰۳» و «منبع حسن ماهتاب جمال = ۸۰۳» را ماده تاریخ قید می‌کند.

صاحب روضات‌الجنان در نحوه وفات کمال خجندی می‌نویسد: «شیخ در ولیانکوه خلوت کرده بود و مریدی هر شب به وی آب می‌برده و یک شب آب برده دید که شیخ بدین دو بیت مترنم است:

با صبح بگویند بی وقت مزین دم امشب شب وصل است نگهدار نفس را
چون دید کمال آن سر کو ترک وطن کرد بلبل چو چمن دید رها کرد قفس را

چون صباح گشته، حضرت شیخ به طریق معهود بیرون نیامده، سراغش رفتند و دیدند خشتی زیر سر نهاده و روی به قبله آورده، از مرجع خاک به عالم پاک انتقال نموده‌اند...» بیت ذیل بر لوح مزارش ثبت است:

کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین، مردانه رفتی

۸۷- ک: راجع به جنون میرانشاه و علت آن ر. ک: حیب‌السیر، ج ۳، جزء ۲، ص ۴۸۲ - ۴۸۱.

ط: نادر میرزا می‌نویسد «... میرانشاه پادشاهی بود شیردل و پیل تن، و به همه فضایل آراسته تا به سال ۷۹۸ از هجرت به روز شکار، به غُرمی نر برسید و شاخ او بگرفت و همی خواست به قَرپوس زین رساند، غُرم بطیید، اسب توسنی کرد و شاهزاده خطا شد، همانا سر او به سنگی رسید. دیری مدهوش بود. پس از آنکه پزشکان چاره کردند به خویشتن آمد. روزگاری به بستر نالان بود. چون صحت یافت اختلالی در دماغ او پدید آمد» (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه، ص ۴۰۳).

از عوارض اختلال حواس میرانشاه، یکی نبش قبر خواجه رشیدالدین فضل‌الله و انتقال استخوان‌های وی به قبرستان یهودیان بود، و دیگر تهمت تبهکاری به زن محترم خود بود که آن خاتون در سال ۷۹۹ تبریز را به سوی سمرقند ترک کرد. البته اینها به غیر از اعدام بی‌گناهان و ویرانی بناها بود.

۸۸- ط: تاریخ می گوید: امیر تیمور به تلافی باده گساری و ولنگاری میرانشاه دستور حلق آویزی چهارتن از موسیقیدانان آن روزگار را صادر کرد. آن چهار تن عبارتند از: مولانا محمد کاخکی، قطب الدین نائی، حبیب عودی و عبدالؤمن مُعَنّی بودند. مولانا محمد کاخکی در وقت مردن این رباعی را سروده:

پایان کار و آخر عمر است ملحدان
گر بایدت و گرنه به دست اختیار نیست
مردانه وار گر ببردت به پای دار
مردانه پای دار جهان پایدار نیست

(مجمعل فصیحی، ج ۳، ۱۴۰؛ حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۸۱)

۸۹- ط: تیمور در سال ۸۰۷ در هفتادویک سالگی در شهر اترار Otrar درگذشت. هنگام مرگ، سمرقند پایتخت وی بود. (راهنمای تاریخی شاهنشاهی ایران، ص ۱۲۷).

۹۰- ط: اولین جنگ بین قره یوسف و امیرزاده ابوبکر در اوّل جمادی الاول ۸۰۹ هـ. ق در کنار رود ارس بود. ابوبکر پس از شکست موقع عقب نشینی تبریز را دستخوش تاراج ساخت (مطلع السعدین، ص ۱۱۰)، دوّمین جنگ بین این دو در حوالی سردرود، واقع در هشت کیلومتری تبریز، اتفاق افتاد. منجم باشی وقوع این جنگ را در سال ۸۱۰ هـ. ق. می داند (تاریخ منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۰). نادر میرزا هم اشاره به این دارد که میرانشاه پدر ابوبکر در این جنگ کشته شد و در گورستان سرخاب تبریز به خاک سپرده شد (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۴۰۵).

۹۱- ط: حافظ حسین کربلایی تبریزی در خصوص گورستان سرخاب می نویسد: «... سرخاب مزاری است از مزارات مشهور تبریز و بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخاب واقع است. بسیار بسیار مزار پرصفایی است و محلّ قبور اکابر اولیاء رفعت شأن و اعتلای آن گورستان را از اینجا می توان قیاس نمود که حضرت مولانا جلال الدین محمد، از روی اعتقاد می فرموده اند که هرکس از تبریز آید و به جانب ما میل می نماید، تحفه او باید که خاک پاک سرخاب باشد. در

فضایل مدفونین سرخاب، سخنان غریب و معارف عجیب بیان فرموده اند و تبریز و تبریزیان را بسیار می ستوده اند؛ چنان که در مثنوی نیز شمه ای از آن واقع است:

ساربانان! بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلبران
فرّ فردوسی است این پالیز را شمشعۀ عرشی است این تبریز را
هر زمانی نور روح انگیز جان از فراز عرش بر تبریزیان

چنین مروی است که در وقت ارتحال قدوه اهل حال، خاک بسیار از تراب سرخاب جمع شده بود وصیت فرمودند که این خاکها را در قبر من پهن سازید که من نیز در خاک سرخاب مدفون باشم (روضات الجنان جنات الجنان، چاپ ۱۳۸۳، ص ۱۷۵).

۹۲- ک: قره یوسف پسر قره محمد طورمش پسر بیرام خواجه ترکمن بارها با عساکر تیمور جنگ کرد، و سپس به یلدریم بایزید پناهنده شد، چون امیر تیمور قصد روم کرد، به عراق گریخت و بر بغداد دست یافت، بعد که میرزا ابوبکر از جانب تیمور مأمور فتح بغداد شد، با هزار تن از سواران خود به مصر رفت، و سلطان مصر بنا به اشاره امیر تیمور او را زندانی ساخت اما پس از رسیدن خبر قتل امیر تیمور آزاد شد و سواران پراکنده خود را گرد کرد و روی به موطن و قبیله خود آورد. در ضمن راه قریب یک صد و هشتاد بار با کوتوالان نقاط مختلف مصاف داد و در همه پیروز شد، و غنایم زیادی گرفت و در سر راه به شهری که رسید به باد غارت داد، تا در دیار بکر به ترکمانان قره قویونلو پیوست و خود را به مبارزه با میرزا ابوبکر آماده نمود و به سال ۸۰۹ هـ. در حوالی نخجوان پس از سه روز جنگ، مشارالیه را سخت شکست داد و روی به تبریز نهاد و آنجا را مقر حکومت خویش ساخت، سال بعد میرزا ابوبکر دوباره قصد تبریز کرد، پدرش میرانشاه نیز همراه او بود، در حوالی سردرود جنگ سختی بین قره یوسف و میرزا ابوبکر در گرفت، میرانشاه در این واقعه از پای درآمد و قره یوسف کاملاً بر آذربایجان مسلط شد (ترجمه و تلخیص از: تاریخ منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۰).

۹۳- ک: موقعی که سلطان احمد و قره یوسف هر دو در مصر محبوس بودند، زن قره یوسف پسری آورد که نامش را پیربداق نهادند، سلطان احمد آن را به فرزندی برداشت و به او لقب امیرزاده داد، قره یوسف پس از تصرف تبریز این پسر را به تخت نشاند (منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۰) و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه به نامش موشح ساخت و قاصدی نزد سلطان احمد فرستاد که چون حضرت سلطانی پیربداق را به فرزندی قبول نموده بودند، ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و در دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم. سلطان احمد ایلچی قره یوسف را نوازش کرده، جهت پیربداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال کرد، و چندی میان سلطان احمد و امیر قره یوسف مبنای اتحاد استوار بود تا علاءالدوله پسر سلطان احمد از بند سمرقند نجات یافت و به آذربایجان آمد. امیر قره یوسف مقدم او را گرمی داشت و پس از چند روز به سوی بغداد روانه ساخت و خود عزم خوی کرد، علاءالدوله به خیال جسارت از راه بازگشت و عده ای از اشرار تبریز را گرد آورد. این خبر به قره یوسف رسید. فرمانی به حاجی کوچک رکابدار حاکم تبریز نوشت تا او را دستگیر و در قلعه عادل جوز مقید ساخت. سلطان احمد از شنیدن این خبر متأثر شد و تابستان را با سپاه گران به بیلاق همدان آمده گماشتگان بسطام جاگیر در قلعه متحصن شدند. سلطان احمد موقع پاییز متوجه سلطانیه شد. معصوم برادر بسطام جاگیر که حاکم آن شهر بود، درهای قلعه را به روی سلطان احمد بست، و سلطان احمد پس از هجده روز محاصره کاری از پیش نبرد و به بغداد بازگشت. امیر قره یوسف زمستان را در تبریز قشلاق کرد و در اوایل بهار عازم ارمنستان شد و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت. سلطان احمد فرصت را غنیمت دانسته روی به تبریز آورد. شاه محمد به خوی گریخت. قره یوسف از شنیدن این خبر به وحشت افتاد و با سپاهیان خود به سرعت تمام روی به تبریز نهاد و روز جمعه ۲۸ ربیع الاخر سال ۸۱۳ در حوالی شام غازان جنگ بزرگی

میان سلطان احمد و او در گرفت. سپاه سلطان شکست خورد و خود وی به شهر گریخت. ترکمانی دو ضربت بر او زد، و از اسب پایش انداخت، سلاح و جامه او را گرفت ولی خودش را شناخت، سلطان خود را از راه آب به باغی رسانید. پیر کفش دوزی او را شناخت و بسیار نوازش کرد. سلطان وعده داد که اگر به بغداد رسد، ملک یعقوبه را تیول وی سازد، پیرمرد او را به خانه خود برد. زن وی فال گیر بود، طالع سلطان را دگرگون دید و به شوهر خود گفت ملک یعقوبه بسیار دور و اخذ نفع آن برای ما غیر میسر است، خبر این صید را پیش امیر قره یوسف ببر و به مژدگانی نقد قناعت کن، پیرمرد پناهنده خود را به ثمنی بخش فروخت و جمعی از غلامان امیر قره یوسف لباسی کهنه در تن سلطان کردند و به مجلس آوردند، قره یوسف به تعظیم برخاست و او را نزد خود نشاند، نخست زبان به طعن و درشت گفتن گشود و سپس از پهلوی خویش به دم در فرستاد و امر کرد ضمن دو منشور ایالت آذربایجان را به پیربداق و حکومت بغداد را به شاه محمد تفویض کند، سلطان هر دو منشور را به آب زر نوشت، آنگاه به اصرار امرای بغداد او را در مدرسه قاضی شیخ علی به قتل رسانیده در کنار تربت برادرش سلطان حسین که به شمشیر غدر وی کشته شده بود، به خاک سپردند (خلاصه از: حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۷۶ تا ۵۷۸).

۹۴- ک: همچنان که اشاره شد، باید شام غازان باشد.

۹۵- ط: قره یوسف در هفتم ذی قعدة سال ۸۲۳ ه. ق. در اردوی خود واقع در اوجان بستان آباد فوت کرد، و این بیت ماده تاریخ وی گفته شده:

وفات میریوسف شاه تبریز کتابت شد به تاریخ کتابت = ۸۲۳

قره یوسف ۶۵ سال عمر و ۱۴ سال سلطنت کرد و از خود شش پسر به جای گذاشت: پیربداق، اسکندر، جهانشاه، شاه محمد، اسپان [= اسپند]، ابوسعید

(تاریخ منجم باشی، ج ۱۳، ص ۱۵؛ مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۲۴۲؛ مجمل التواریخ روملو، ج ۱، ص ۱۱۶). چون خیر مرگ وی شایع شد، جهانشاه پا به گریز نهاد و میرزاستقر پس از یک هفته به تبریز آمد و شاهرخ راه اردبیل پیش گرفت و از آنجا به ازان و ارمنستان گذشت (حیب السیر، ج ۳، ص ۶۰۷). و تابستان سال بعد پس از آنکه پسران قره یوسف را در ارمنستان شکست داده به تبریز آمد.

۹۶- ک: قره یوسف پس از قتل سلطان احمد جلایری به قراغمان نیز چیره شد و قرارداد صلحی به سال ۸۱۵ بین آن دو منعقد گردید، همچنین با حاکم شیروان شیخ ابراهیم و فرمانروای گرجستان که به کمک همدیگر به جنگ با قره یوسف آماده شده بودند، جنگ کرد و هر دو را شکست سخت داد. شیخ ابراهیم را به اسارت گرفت و پس از اخذ مبلغ هنگفتی دوباره به حکومت شیروان گماشت و کوستندیل فرمانروای گرجستان را با جمعی از گرجیان از دم تیغ گذرانید.

در سال ۸۲۲ سلطانیه و قزوین و ساوه را به تصرف درآورد، در سال ۸۲۳ شاهرخ میرزا با دوست هزار تن سرباز مجهز عازم تسخیر آذربایجان شد، قره یوسف با سپاه ورزیده جراری در اوجان اردو زد، و میرزا جهانشاه را به سلطانیه فرستاد، از جانب شاهرخ قاصدی پیش قره یوسف آمد و او را به اطاعت و انقیاد از شاهرخ دعوت کرد، قره یوسف چون به عدت و شجاعت خود اطمینان داشت، نپذیرفت و قاصد را محبوس ساخت، شاهرخ مصمم به جنگ شد و دستور داد دوازده هزار بار سورة «انا فتحنا» را ختم کنند، در این بین قره یوسف درگذشت، میان اردو هرج و مرج افتاد، تمام خزاین به غارت رفت، لباس های مرده را نیز کردند حتی به جهت ربودن گوشواره، گوش هایش را هم بریدند، جسد عریان وی دو روز بر روی خاک ماند، بعد چند خرنده آن جسد را برداشته در ارجیس نزد جدش بیرام خواجه به خاک سپردند، قره یوسف ۶۵ سال عمر و ۱۴ سال سلطنت کرد، مرد بسیار شجاع و سخی بود و شش پسر داشت به نام های: پیربداق، اسکندر،

جهانشاه، شاه محمد، اسپان، ابوسعید (منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۱). چون این خیر شایع شد جهانشاه پا به گریز نهاد، میرزا بایستقر به تبریز آمد و شاهرخ راه اردبیل پیش گرفت و از آنجا به ازان و ارمنستان گذشت (حیب السیر، ج ۳، ص ۶۰۷).

۹۷- ک: خلاصه الاخبار فی احوال الاخیار را غیاث الدین محمد بن هماد الدین ملقب به خواندمیر در حدود ۹۰۰ هـ. برای امیرعلیشیر تألیف کرده و مشتمل است بر یک مقدمه و ده مقاله و یک خاتمه: مقدمه درآفرینش، مقالات در احوال انبیاء و حکماء و پادشاهان عجم و خلفاء راشدین و بنی امیه و بنی عباس و معاصرین آنها از شاهان و آل چنگیز و آل تیمور، و خاتمه در اوصاف هرات و ساکنین آن می باشد (کشف الظنون، ج ۱، ستون ۷۱۷).

۹۸- ک: اسکندر پسری داشت به نام قباد که با لیلی یعنی محبوب ترین و زیباترین معشوقه پدر خود تعلق و عشق می ورزید، هنگامی که شاهرخ از آذربایجان به خراسان برگشت، اسکندر به قلعه النجق رفت و با قباد و لیلی که هر دو به شاهرخ پیشکش فرستاده بودند، بنای خشونت گذاشت و آنان را به قتل تهدید کرد، آنها به تصور اینکه اسکندر پی به عشق آنها برده، به قتل وی مصمم شدند و شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود، لیلی به خلاف معهود، نردبان را بالا نکشید و قباد به بام بالا رفته، پدر مست را از پا درآورد. این فرزند نابکار نیز چندی بعد به قصاص خون پدر به دست جهانشاه کشته شد (حیب السیر، ج ۳، ص ۶۲۷؛ منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۲).

۹۹- ط: در زمان جهانشاه دولت قراقویونلوها به اوج قدرت و عظمت خود رسید. جهانشاه خود را ملقب به ابوالمظفر و مظفرالدین ساخت و عنوان طغرای فرمان های او چنین بود: «ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزمز» (احسن التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۳ به نقل از تاریخ تبریز مشکور). جهانشاه قره قویونلو که از سال ۸۴۱ تا ۸۷۴ هجری

در آذربایجان و عراق و خراسان حکمرانی می کرده و در اواخر سلطنتش به قصد دفع اوزون حسن آق قویونلو به دیار بکر قشون کشی نموده و پس از کشته شدن به دست اوزون حسن، جسد او را به تبریز نقل کردند و در عمارت مظفریه دفن نمودند. وی شاعر و شعرشناس نیز بوده و تخلص وی حقیقی بوده است. نمونه‌ای از اشعار وی در چهل مقاله حاج حسین نخجوانی، ص ۳ و دانشمندان آذربایجان مرحوم محمدعلی تربیت، ص ۱۲۱ آمده است (توضیحات نگارنده بر تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، چاپ ۱۳۷۳ تبریز، ص ۵۳۸). یادآوری این نکته مهم و اساسی است که برخلاف ادعای اولیاء چلبی، تاورنیه، نادر میرزا، جهانشاه و طایفه قره‌قویونلو سنی مذهب نبوده‌اند، بلکه شیعی و دوستدار خاندان نبوت و عصمت و طهارت بوده‌اند... (آثار باستانی آذربایجان، تألیف عبدالعلی کارنگ، ص ۲۹۰).

۱۰۰ - ک: شاهرخ در سال ۸۳۹ حکومت آذربایجان را به جهانشاه تفویض کرد. در اوایل سال ۸۴۰ شاهرخ به خراسان مراجعت کرد. اسکندر روی به تبریز آورد و در حوالی صوفیان جنگ سختی بین دو برادر درگرفت. اسکندر به قلعه النجق گریخت و در آنجا به دست پسر خود قباد کشته شد. رفته رفته کار جهانشاه بالا گرفت. در سال ۸۴۴ به گرجستان دست یافت، و در سال ۸۵۶ عراق عجم را مسخر و تمام قلاع آن دیار را ویران ساخت و شهر اصفهان را قتل عام کرد و سپس فارس و کرمان را متصرف شده در سال ۸۶۱ روی به خراسان آورد و در پانزدهم شعبان ۸۶۲ در شهر هرات به تخت نشست و شش ماه در آنجا توقف کرد. مقارن این احوال سلطان ابوسعید از بلخ متوجه او شد. جهانشاه به تدارک وسایل دفع وی مشغول بود که شنید حسنعلی فرزند محبوبش در آذربایجان از بند رسته و آشوب راه انداخته، ناچار با ابوسعید از در آشتی درآمد و حکومت خراسان را به وی واگذاشت و خود با سوارانش عازم آذربایجان گردید، هر روز دوازده فرسخ راه می‌پیمودند و به هر آبادی که می‌رسیدند، دستخوش غارت

می‌ساختند. در نتیجه این سرعت قریب بیست هزار شتر و ده هزار اسب تلف شد. بدین ترتیب به آذربایجان آمد و پسر یاغی خود را دستگیر و محبوس و چندی بعد به بیرون قلمرو خود طرد و تبعید کرد. پسر دیگرش پیربداق والی فارس را نیز به جهت سوءرفتارش به سال ۸۶۹ معزول و بعد به حکومت بغداد منصوب ساخت. وی در آنجا نیز سر از فرمان پدر باز زد. جهانشاه یک‌سال تمام بغداد را در محاصره کرد و با نیرنگ زیاد دوباره او را به اطاعت آورد و به وسیله فرزند دیگرش محمد میرزا وی را به قتل رسانید و بغداد را به محمد میرزا سپرده با شوکت تمام به تبریز باز آمد. (ترجمه و تخلص از منجم باشی، ج ۳، ص ۱۵۲؛ ملحقات کتاب زینة المجالس).

۱۰۱ - ک: صفت این مسجد در کتاب راهنمای آذربایجان تألیف آقای اسماعیل دیباج (ص ۱۶ تا ۲۲) به تفصیل آمده، در اینجا فقط ترجمه نوشته کاتب چلبی در کتاب جهان‌نما آورده می‌شود: «از بناهای دیگر داخل شهر مسجد جهانشاه قره‌قویونلو می‌باشد که داخل و خارج و سردرب و مناره با کاشی تزیین یافته، یک قبه و یک مناره دارد. مشبک روزن‌هایش از نوعی سنگ بلغمی به طرز عجیبی کنده شده. از مسجد سلطان حسن کوچک تر ولی بسیار زیبا و با لطف است» (مجله معلم امروز، شماره ۵، سال ۲، ص ۱۹۱).

۱۰۲ - ک: اهل الحق به معنی مردان خداست و این نام به جماعتی اطلاق می‌شود که در ولایات غربی ایران مثل لرستان و کردستان (بلاد کوران شرقی و کردند) و آذربایجان (تبریز و ماکو) و عده بسیار کمی در همدان و تهران و مازندران و خراسان و همچنین در عراق عرب بین اکراد و ترکمانان کرکوک، سلیمانیه و موصل زندگی می‌کنند. «اهل الحق» غیر از «علی‌اللهی» و «چراغ سوندرن» و «خروس‌کشان» و «اهل الحقیقه» یا متصوفه است. مذهب اهل الحق روی عقیده غلاة شیعه بنا شده و با مذهب تناسخ و تصوف آمیخته و به شکل آیین مخصوصی ظهور کرده است.

اهل الحق معتقدند که خدا در هفت جسد حلول می‌کند؛ و این حلول به منزله لباس پوشیدن انسان است و در اصطلاح اهل حق این لباس را «جامه یا دون» گویند. و هر بار که خدا در جسدی حلول نمود، چهار یا پنج ملک نیز با او ظاهر می‌شوند که آنها را «یاران چهار ملک» گویند.

بنا به نوشته کتاب سرانجام خدا نخست به صورت «خداوندگار» یعنی خالق عالم درآمده و «یاران چهار ملک» او عبارت بودند از: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل. سپس به صورت علی ظاهر شد که «یارانش» سلمان، قنبر، حضرت محمد، نصیر و فاطمه بودند، سپس به صورت شاه خشین، سلطان اسحاق، قمری (شاه ویس قولی)، ممدبک، آتش خان مجسم شد.

و می‌گویند ملائکه در هر مرحله‌ای از خدا صادر شده‌اند مثلاً اولی از زیر بغل «خداوندگار» دومی از دهانش و سومی از نفسش و چهارمی از عرقش و پنجمی از نورش.

در متن دیگری درباره «چهار یار سلطان اسحاق» آمده: بنیامین از عرق که رمز تواضع است آفریده شد، داود از نفس که رمز غضب است، موسی از شارب که رمز رحمت است و رزبار از نبض که رمز احسان است.

چهار یار مقام وزارت و وکالت خدا را دارند و عده آنها در ادوار مختلف سه یا پنج نیز می‌تواند باشد.

اهل حق مثل اهل نسخ معتقدند که روح انسان تقریباً در هزار جسد ظاهر می‌شود و در هر بار جزاء اعمال دفعه قبل را می‌بیند و می‌گویند همه موجودات و مخلوقات شایستگی پذیرفتن پاکی و طهارت را ندارند، یک عده نیکان‌اند که از «زرد گل» آفریده شده‌اند و هر قدر در زندگی درد و رنج بیشتر بکشند به خدا نزدیک‌تر می‌شوند و نصیب نورشان زیادتر می‌گردد، یک عده از «سیاه خاک» خلق شده‌اند که اشرارند و روی نور نخواهند دید.

اهل حق به ظهور صاحب‌الزمان نیز منتظرند و به روز قیامت هم باور دارند و معتقدند که عرصه محشر جلگه «شهر زور» یا جلگه «سلطانیه» خواهد بود.

اهل حق نماز را غالباً با جماعت می‌خوانند و به ندرت دیده می‌شود که یکی تنها نماز بخواند، در کارهای مهم نیز دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند جماعت هر کار دشواری را آسان می‌کند. اذکار و اوراد آنها مواقع معینی دارد. هیچ یک از اجتماعاتشان بدون قربانی و اطعام برگزار نمی‌شود و این اطعام‌ها و احسان‌ها نام‌های مختلفی از قبیل «نذر و نیاز» «خیر و خدمت» و غیره دارد. در کتاب فرقان اهل الحق نام چهارده نوع «قربان خون‌دار و بی‌خون» ذکر شده است. در اصطلاح اهل حق نشست و جلسه را «سبز نمودن» گویند. و همچنان که هر درویشی باید به مرشدی دست ارادت بدهد، اهل الحق نیز باید هر کدام به یک شیخ «سرسپرده» شوند، و برای رسیدن به کمال یک مرد و یا مردانی با یک زن عقد اخوت می‌بندند و معتقدند که این ربط و صله تا قیامت باقی خواهد بود.

اهل حق به روزه نیز اهمیت زیاد می‌دهند منتهی روزه آنها سه‌روز، آن‌هم در فصل زمستان است. (مستفاد از مقاله «اهل الحق» به قلم استاد مینورسکی در دایرة‌المعارف الاسلامیه).

حروفیه نیز که فرقه‌ای از «اهل الحقیقه» بودند در زمان جهان‌شاه خان فتنه و آشوبی راه انداختند و جمع کثیری از آنان به امر جهان‌شاه خان کشته و سوزانده شدند، اینک برای مزید اطلاع اشارتی مجمل به عقاید و افکار آنان هم می‌شود.

این جماعت پیروان شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی (متولد سال ۷۴۰ هـ.) بودند و عقیده داشتند که تمام حروف مقدس است و در هر حرفی سرّی وجود دارد و مظهر حروف جمال انسان می‌باشد و انسان در نتیجه تکامل می‌تواند به درجه الوهیت برسد، اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف بر روی اسلام و قرآن نهاده شده، منتهی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قایل بودند و به معنی ظاهر اهمیتی نمی‌دادند و می‌گفتند آیات متعددی از قرآن درباره شخصیت کامل و الوهیت فضل‌الله بحث می‌کند و عقیده داشتند که خدا

عرش و سدرةالمنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است و معراج حضرت محمد دریافتن و درک خطوط سیمای خود و مشاهده فضل الله بود.

این طریقت که تجلی حروف را در روی انسان می‌جست؛ روی زیبا را مقدس می‌شمرد و تَعَشُّق و تَعَلُّق به روی زیبا را وسیله وصول به حق و عبادت حقیقی می‌دانست.

این عقاید از کتاب جاودان‌نامه فضل‌الله و اشعار عمادالدین نسیمی و سایرین به خوبی مستفاد می‌شود. میرانشاه به حکم پدرش امیر تیمور، فضل‌الله را از شیروان احضار کرده به فتوای علمای عصر به قتل رسانید و دستور داد به پاهای او ریسمان بسته در کوچه و بازار بگردانند، قبر فضل‌الله در ناحیه النجق نخجوان است. پس از قتل فضل‌الله، عقاید او به تمام کشورهای اسلامی منتشر شد و خلفا و نواب او مانند العلی الاعلی و سید عمادالدین نسیمی و دیگران به آناطولی فرار کرده به تکایا و خانقاه‌های بکتاشی‌ها داخل شده طریقه حروفیان را به جای عقیده بکتاشیان ترویج دادند و چون بکتاشی‌ها ساده لوح و بی‌علم بودند، بدون توجه عقاید آنها را پذیرفتند و این کار عصیان و شورش و قتل و خونریزی‌های فجیعی به بار آورد.

در عهد جهانشاه، دختر فضل‌الله و مردی به نام یوسف در تبریز دوباره به ترویج طریقه حروفی پرداختند، جمع کثیری بر آنها گرویدند، فتنه بزرگی بر پا شد و عده‌ای قریب پانصد تن کشته و سوخته شدند، و آتش فتنه فرو نشست (مستفاد از: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۶ - ۳۸۸؛ ترجمه و تلخیص از تاریخ مختصر آذربایجان، ص ۱۳۵، ۱۳۶. برای مزید اطلاع رک به: واژه نامه گزرگانی، دکتر صادق کیا، تهران ۱۳۳۰؛ مجموعه رسائل حروفیه، تصحیح هوارت، لیدن ۱۹۰۹).

ناگفته نماند که منجم‌باشی (ج ۳، ص ۱۵۳) می‌نویسد: «جهانشاه فاسق و ستمکار و مایل به زندقه و الحاد بود؛ به احکام شرع اعتنائی نداشت، شب تا صبح به عیش و نوش مشغول می‌شد و روز خسته و خراب می‌افتاد، بدین جهت اطرافیان او را شب پره لقب داده بودند.»

ط: به توضیحات مستوفای مرحوم عبدالعلی کارنگ دو نکته را باید افزود، یکی در مورد فرقه اهل حق و دیگری در مورد اصحاب حروفیه. نخست توضیح در خصوص اهل حق. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ضمن تحقیقاتی مفصل و مبسوط مندرج در کتاب قلندریه در تاریخ در این خصوص می‌نویسند: آنچه درین مختصر قابل یادآوری است این است که نام دیگر اهل حق «یارستان» و «یارسان» است و بر هر عنصری از افراد این آئین کلمه «یار» اطلاق می‌شود. پس دور نخواهد بود اگر چنین عنوانی را که اهل حق بر خود اطلاق می‌کنند، بازمانده روزگاری بدانیم که بین آئین عیاری (فتوت در مفهوم خاص کلمه) و گرایش‌های مرتبط با آئین قلندر نزدیکی‌هایی وجود داشته است. (استاد شفیعی در صفحات پیشین کتاب تحقیقی خویش اشاره به این کرده بود که عیار بنا به پژوهش استاد بهار همان کلمه ی آیار/ یار در زبان پهلوی است).

استاد شفیعی سپس در صفحه ۵۸ کتاب خود می‌نویسند: از بسیاری از اهل حق شنیده‌ام که «علی» مورد نظر ما ربطی به آن علی تاریخی - یعنی امام علی بن ابی طالب (ع) - ندارد و استمرار یک حقیقت ازلی و ابدی است. بعد ضمن اشاره به سه بیت شعر ذیل:

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود

مسجد ملائک که شد آدم ز علی شد

آدم چو یکی قبله و مسجد علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داود علی بود

می‌افزاید، در همین شعر هم گوینده، که باید از حدود قرن یازدهم به بعد باشد، کوشیده است زنجیره انبیاء را تکرار یک روح در تاریخ بدانند و تجلیات یک

حقیقت. به نظر دکتر شفیع کدکنی اهل حق برآند که آنچه در انبیا دگرگون می‌شود «اسم» و «جسم» ایشان است، و گرنه پیامبران با همه اختلاف شرایع و ادیانشان، یک حقیقت بیشتر نیستند و یک روح‌اند. این بخش از عقاید ایشان بسیار شبیه است به آنچه ابن عربی (۵۶۰ - ۶۳۸) آن را «حقیقت محمدیه» می‌خواند و بسیاری از شعرهایی هم که در میان متأخرین رواج یافته و تصویری از همین مسأله است بی‌گمان دارای ریشه‌های خرم‌دینی است، به ویژه که این شعرها عامیانه و به لحاظ فنی بسیار ضعیف و خارج از اصول مقررۀ سنت شعر فارسی است؛ قافیه و ردیف جای یکدیگر را در آنها اشغال می‌کنند مانند سه بیت شعر که در بالا اشاره به آنها شد.

و اما مرحوم کارنگ در توضیحات کافی و وافی خویش بر احوال اصحاب حروفیه و رهبر و مؤسس آنان فضل‌الله نعیمی، صحبت از اشعار عمادالدین نسیمی هم به میان آورد که حاوی پاره‌ای از عقاید این فرقه است. این عمادالدین نسیمی نام کوچکش «سیدعلی» است و عمادالدین طبق معمول آن زمان کنیه‌اش بوده است. قبل از این که به «نسیمی» مشهور شود، تخلصش «هاشمی» و «سید» و مدتی بعد به خاطر ارادتی که به حسین بن منصور حلاج داشت تخلص «حسینی» را برگزید و پس از آشنایی با فضل‌الله نعیمی و گرویدن به حروفیگری، تخلص «نسیمی» را برای خود انتخاب کرد.

محاکمه و اعدام نسیمی با آن کیفیت فجیعی که در کتب تاریخی آمده کاملاً جنبه سیاسی داشته است. این عمل شنیع در سال ۸۲۰ هجری قمری به دستور مستقیم سلطان المؤید خدیو ترکان مملوکان مصر و به دست شیشک خان حاکم حلب انجام گرفت. حاکم حلب دستور داده بود پس از پوست کندن، دست و پاهایش را قطع کرده و بعد برای ارباب دولت‌های کوچک شیعه مذهب طوایف ترک ذوالقدریه، ملاطیه و کرکویه - که پشتیبان نسیمی بودند - به رسم «هدیه» به آنها بفرستند.

گویا به هنگام کندن پوست نسیمی یکی از مفتیان حلب حاضر بود، از روی کینه می‌گوید «این شخص آن چنان پلید و ملعون است که اگر نقطه‌ای از بدن یک نفر مسلمان به خونش آلوده شود، باید آن قسمت را برید و دور انداخت.» در این هنگام ناگهان قطره‌ای از خون شاعر روی انگشت مفتی می‌چکد. حاضرین می‌گویند: طبق فتوای خودت باید انگشتت را ببریم. آن مرد دستپاچه می‌شود و می‌گوید: من این حرف را به عنوان مثال گفتم و مقصودم این نبود که واقعاً باید این کار کرده شود. نسیمی که با آن حال دردناک ناظر جریان بود، این بیت را می‌خواند:

زاهدین بیر بارماغین کسسن دونر حقه‌ن گنچه‌ر

گور بو مسکین عاشیقی سرپا سویورلار آغلاماز

۱۰۳ - ک: شکست و قتل جهان‌شاه در دیار بکر اتفاق افتاد و اینک مجمل آن واقعه؛ «پس از قتل میرزا پیربداق، عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان به تصرف جهان‌شاه درآمد و همه امرا سر به فرمان وی نهادند، فقط امیرحسن بایندری به او تمکین نکرد و علم مخالفت برافراشت. جهان‌شاه برای تصرف دیار بکر و سرکوبی امیرحسن با صد هزار سرباز روی بدان صوب نهاد، امیرحسن در شعب یکی از کوه‌ها سر راه آنها را گرفت و قاصدی فرستاده جهان‌شاه را به صلح و آشتی دعوت کرد. جهان‌شاه این امر را بر ضعف و فتور وی حمل و در قصد خود اصرار نمود. جنگ مختصری در گرفت، سپاه جهان‌شاه هزیمت یافت، ولی امیرحسن آنها را دنبال نکرده، منتظر فرصت مناسب شد. میرزا جهان‌شاه غافل باز به خود نیامده در آن محل سرپرده زد و مدتی مشغول استراحت و خوش گذرانی گردید. چون پاییز فرا رسید و سپاهیان از سرما به زحمت افتادند، جهان‌شاه آنها را فرمان بازگشت داد و خود با اولاد و خواص و مقربان در همانجا بساط عیش و نوش گسترده. امیرحسن باخبر شده برای تحقیق کامل امر، شبانگاه جاسوسی به

اردوی جهاننشاہ فرستاد. جاسوس دور همه چادرها را گشته فریاد زد که من اسبی بدین علامات گم کرده‌ام، هر کس سراغی از آن بدهد، مژدگانی خوبی درخواهد یافت. از کسی جوابی نشنید، برگشت و مآوق را به امیرحسن خبر داد. امیرحسن صبح زود با دوهزار سوار مجهز به سر آنان ریخت، اطرافیان جهاننشاہ سراسیمه شدند. میرزا محمدی و میرزا یوسف پسران جهاننشاہ ناچار خود را در میان انداخته به جنگ پرداختند. سواران آق‌قویونلو به چادرها ریختند. جهاننشاہ که یکی از زانویندهای خود را بسته بود، فرصت بستن زانویند دیگر را نیافت و با عجله سوار شده به قصد فرار رو به دره‌ای نهاد. ترکمن اسکندر نامی از سپاهیان امیرحسن در پی او افتاد و چون به وی رسید میرزا جهاننشاہ از بیم جان گفت من جهاننشاہم، اما اسکندر بدان التفات نکرده، فوراً او را از پای درآورده جامه‌های قیمتی وی را پوشید و سرش را از فتراک آویخته تند به لشکرگاه بازگشت، در ضمن راه غفلت کرد، سر جهاننشاہ از فتراک بیفتاد اما او این قضیه را با هیچ کس نگفت؛ میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار و جمع زیادی از امراء قراقویونلو کشته شدند. امیرحسن درصدد جستجوی جهاننشاہ برآمد، یکی از سواران گفت اسکندر نامی لباس شاهانه پوشیده، امیرحسن او را احضار کرد و از ما وقع جويا شد، اسکندر آنچه گذشته بود به عرض رسانید، سر و جسد جهاننشاہ پیدا شد. سر را به خراسان پیش ابوسعید فرستادند و جسد را به تبریز حمل و در مظفریه (نزد گوی مسجد) دفن کردند». (ترجمه و تلخیص از: منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۵۲، ۱۵۳؛ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۸۶، ۸۷؛ روضة‌الصفاء، ج ۶، ص ۲۶۱). منجم‌باشی در تاریخ این واقعه آورده:

اردوی جهاننشاہ بهادر نویان با آن همه اسباب زبردستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ: حسن یک بکشت

ناگفته نماند که اوزون‌حسن پس از اتمام کار جهاننشاہ، محمدی را به تیر کشته،

میرزا یوسف را به میل آتشین نابینا ساخت. غیاث‌الدین خواندمیر در این باره گوید:

جو دولت از آن خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

۱۰۴ - ط: منجم‌باشی در صحایف‌الاکابر تاریخ کشته شدن جهاننشاہ قره‌قویونلو را در قطعۀ ذیل به نظم آورده که به حساب جمل سال ۸۷۲ می‌شود:

اردوی جهاننشاہ بهادر نویان با آن همه اسباب زبردستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ: حسن بیگ بکشت = ۸۷۲
(مواد التواریخ، ص ۲۷۰)

منجم‌باشی که سنی متعصبی بوده جهاننشاہ را «شاهی بدسیرت و خونخوار و ستمگر» خوانده و نوشته است که «به کفر و زندقه مایل و به احکام الهی بی‌اعتنا بود» (تاریخ منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۵۰). ولی مورخین ایرانی عقیده دارند که جهاننشاہ پادشاهی شیعی بوده و از حامیان آن کیش به شمار می‌رفت (تاریخ تبریز مشکور، ص ۶۴). پسر جهاننشاہ که همراه وی کشته شد، امیرزاده محمد نام داشت. (دارالسلطنه تبریز، ص ۴۰۶).

۱۰۵ - ک: این دو دختر اسکندر، آرایش بیگم و شاه‌سرای بیگم نام داشتند و برادرشان حسینعلی مردی درویش بود، و پادشاهی را به اکراه پذیرفت (منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۵۳).

۱۰۶ - ک: بیگم‌خاتون، زن با تدبیر و کثیره‌الخیرات بود. در قشلاق خوی به سر می‌برد، چون این خبر را شنید، یکی از دخترانش را با برادر خود قاسم‌بیگ و عده‌ای سوار به تبریز فرستاد؛ قاسم‌بیگ، حسینعلی را مقتول و دختران اسکندر را گرفتار ساخت (منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۵۴).

۱۰۷ - ک: در سال ۸۶۲ هـ. که جهاننشاہ در خراسان بود، حسینعلی در تبریز

از زندان رها شده بنای عصیان گذاشت. جهانشاه ناچار به تبریز بازگشت. حسنعلی به اوزون‌حسن پناه برد و اعزاز و اکرام فوق‌العاده دید. چون فسق و الحادش بروز کرد، اوزون‌حسن درصدد قتل وی برآمد. حسنعلی قصد او را دریافته، به بغداد نزد برادرش گریخت. هنگام فتح بغداد دوباره گرفتار و به امر پدر زندانی گردید و روی هم ۲۵ سال در زندان ماند و اختلالی در مشاعر وی راه یافت. پس از مرگ جهانشاه از زندان خلاص شد و به یاری جمعی از اوباش به تبریز دست یافت و به جای پدر نشست. برادر خود ابوالقاسم و نامادری خود بیگم‌خاتون و برادران وی قاسم و حمزه را به قتل آورد و باب ذخایر و دفاین جهانشاه را به روی ارادل و اوباش گشود و سپاهی در حدود صدوهشتاد هزار تن ترتیب داد و پیام دوستانه‌ای به سلطان ابوسعید تیموری فرستاد و او را به جنگ با اوزون‌حسن برانگیخت و خود به خونخواهی پدر به مقابله و مقاتله اوزون‌حسن شتافت. در حوالی مرند با سپاه آق‌قویونلو روبرو شد، عده کثیری از امراء و سپاهیان به اردوی اوزون‌حسن فرار کردند. ناچار موضع گرفته در دور خود خندقی احداث کرد. ولی کار از پیش نبرده مجبور به فرار شد. مدتی در بلاد مختلف سرگردان بود تا به همدان آمد و به کمک جمعی از اوباش شورش و اغتشاشی برپا ساخت. اوغورلی محمد پسر اوزون‌حسن این آتش فتنه را فرونشاند، حسنعلی نیز گرفتار و به سال ۸۷۳ هـ. کشته شد و دولت قره‌قویونلو با قتل وی منقرض گردید (منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲؛ روضة‌الصفاء، ج ۶، ص ۲۶۲ - ۲۶۴؛ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۸۷ - ۹۰).

۱۰۸ - ک: پس از فرار حسنعلی، سلطان ابوسعید تیموری با سیصد هزار سرباز روی به آذربایجان نهاد، اوزون‌حسن ضمن پیام‌های محبت‌آمیزی به صلح و انصراف وی کوشید ولی مؤثر نیفتاد، ناچار به قراباغ پس نشست. سلطان ابوسعید از راه اردبیل قصد قراباغ کرد. تا وصول به اوزون‌حسن چند تصادف کوچک

موضعی روی داد. عساکر جرار تیموری پیش رفته از حیث علیق و آذوقه به مضیقه افتادند. در نخستین جنگ سپاه ابوسعید هزیمت یافت و با زحمت زیاد خود را در شیروان به جنگ دیگر آماده نمود، جنگ آغاز و شکست باز نصیب تیموریان شد. ابوسعید لابد طلب صلح کرد و مادر خویش را با پیامی پیش اوزون‌حسن فرستاد ولی اوزون‌حسن روی موافق نشان نداد. ابوسعید پا به فرار نهاد. خلیل‌میرزا و زینل‌میرزا در دنبال وی افتاده، او و دو فرزندش محمد و شاهرخ را گرفتار ساختند. اوزون‌حسن نخست قصد قتل وی را نداشت ولی به اغوای قاضی شیروان و صوابدید جمعی از امرای ترکمان، او را به یادگار میرزا نوه شاهرخ تسلیم کرد، یادگار میرزا او را به قصاص مادر بزرگش گوهرشاد آغا به قتل رسانید.

در این جنگ غنایم بسیاری به چنگ اوزون‌حسن افتاد. شهزادگان را محبوس و امرای جغتای را آزاد کرد و مادر ابوسعید را با جنازه فرزندش به اعزازی تمام به خراسان فرستاد. (منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۶۳؛ روضة‌الصفاء، ج ۶، ص ۲۶۱ - ۲۶۵؛ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۹۰ - ۹۳؛ لغت‌نامه دهخدا، حرف الف، ص ۵۱۵، ۵۱۶).

۱۰۹ - ک: اوزون‌حسن پس از قتل سلطان ابوسعید به عراقین و فارس و کرمان دست یافت، حکومت بزرگی تأسیس و تبریز را دارالملک اختیار کرد و در آبادانی آن سخت بکوشید. ولایت گرجستان را نیز مسخر ساخت. صیت شوکتش در شرق و غرب پیچید. از ممالک عثمانی و روم و مصر سفرائی به دربار وی آمدند و در سال ۸۷۶ هـ. قافله حاجی ترتیب داد و برادر خود اویس‌بیگ را امیرالحاج تعیین نمود. در سال ۸۷۸ هـ. با سلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی به جنگ پرداخت، و غالب گردید ولی سال بعد شکست خورد و پسرش زینل‌میرزا کشته شد. اهالی گرجستان با استفاده از فرصت سر به طغیان برداشتند. اوزون‌حسن بار دیگر آن ولایت را تصرف و تخریب و غارت کرد و اکثر غنایم را بین امرا و

سفارت نزد اوزون حسن بفرستد، لذا کاترینو زنو Caterino zeno داماد کالوجونس Calo Johannes امپراتور تریزون Trebizond را برای این مأموریت انتخاب کرد. (اوزون حسن نیز داماد کالوجونس بود و شاهزاده خانم تنودورا Despina Theodora را در عقد نکاح خود داشت.)

در دربار اوزون حسن از کاترینو زنو با نهایت گرمی پذیرایی شد و ۲۰ آوریل سال ۱۴۷۱م که زنو در تبریز بود، حاجی محمد فرستاده اوزون حسن برای جلب کمک و طلب اسلحه و مهمات به ونیز رسید. در ۱۱ فوریه ۱۴۷۳م جیوزافا باربارو به همراهی یک دسته دویست نفری از تفنگداران و افسرانشان، با شش عراده توپ و ششصد قبضه تفنگ و مقدار زیادی اسلحه و مهمات به ایران وارد و مشغول تعلیم و تجهیز دسته‌های مختلف عساکر آق‌قویونلو شدند (ترجمه و تلخیص از: دایرةالمعارف الاسلامیه، سیاست ونیزی‌ها، ج ۳، ص ۱۴۳).

۱۱۲ - ط: اوزون حسن آق‌قویونلو پس از فتح تفلیس در سال ۸۸۱ ه. ق به تبریز بازگشت و در آخر رمضان شب عید فطر سال ۸۸۲ ه. ق در این شهر درگذشت و در مدرسه نصیریّه - که از مستحدثات خود اوزون حسن بود در باغ صاحب‌آباد تبریز - دفن گردید. امروز از بقعه حسن پادشاه و مقابر اولادش در این محل اثری پیدا نیست. (تاریخ جهان آرا، ص ۲۵۳؛ توضیح میرزا جعفر آقا سلطان القرائی بر روایات العجنان، ج ۱، ص ۵۲۴).

۱۱۳ - ط: سلطان یعقوب پس از شانزده سال سلطنت، در قراباغ درگذشت و جنازه‌اش را در مدرسه نصیریّه واقع در باغ صاحب‌آباد تبریز، کنار قبر پدرش دفن کردند. پس از مرگ وی پسرش بایستقر (۸۹۶ - ۸۹۹ ه. ق) به جای وی نشست. تاریخ شروع سلطنت سلطان یعقوب در تبریز از سال ۸۸۳ بود تا سال ۸۹۶ که تاریخ فوت وی است.

اجبا توزیع نمود و خمس آن را به علما و صلحا تخصیص داد. وی پادشاهی عاقل و عادل و شجاع و صاحب تقوی و متشرع و دیندار و محب فضلا و پارسایان و صاحب خیرات و حسنات بود. قریب ده سال با شوکت تمام حکومت کرد و در ۵۴ سالگی درگذشت (قاموس‌الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۸۵؛ منجم‌باشی، ج ۳، ص ۱۵۷ - ۱۶۵ و ۳۸۷ - ۳۸۹؛ تاریخ تبریز، ص ۳۱۷؛ زینةالمجالس، فصل نهم ملحقات، ص ۲۵ - ۲۶).

۱۱۰ - ط: گفته‌اند در کتابخانه اوزون حسن ۵۸ تن کارمند و مأمور عهده‌دار وظایف مختلف بودند... و تعداد افراد گروه موسیقی که «اهل طرب» نامیده می‌شدند و حتی در جنگ‌ها نیز در التزام اوزون حسن بیگ بودند ۹۸ تن بود (مجاهد تحقیقات تاریخی، ص ۱ و ۲، ش ۴ و ۵، ص ۱۱۶). برای اطلاع تفصیلی درباره اوزون حسن و سلاطین آق‌قویونلو ر. ک: تشکیل دولت ملی در ایران، تألیف والتر هینتس، ترجمه کیکاوس جهاننداری، فصل حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی، ص ۵۵ - ۸۵ و ۱۶۵ - ۱۸۸.

۱۱۱ - ک: توسعه روزافزون قدرت دولت عثمانی تمام دول اروپا مخصوصاً جمهوری ونیز را به وحشت انداخته بود و می‌خواستند حکومت‌های همجوار عثمانی نیرومند و قادر به دفاع از خود و مقابله با تجاوز آن کشور باشند. روی این اصل در ۲ دسامبر سال ۱۴۶۳م مجلس شیوخ ونیز طرح پیمان اتحاد با اوزون حسن را تصویب و کویرینی L. Quirini را برای اجرای این نظر به ایران اعزام کرد. در ۱۳ مارس سال ۱۴۶۴م اولین نماینده اوزون حسن به ونیز رسید و شش ماه در آنجا ماند. سال بعد قاسم حسن پیامی از اوزون حسن به ونیز برد. این روابط مدتی تعطیل شد. اما پیاده شدن عثمانی‌ها در اوپیا Eubée که ۲۶۴ سال در تصرف ونیزی‌ها بود، دولت جمهوری ونیز را بر آن داشت که دوباره کویرینی را برای مذاکره با نماینده اوزون حسن به ایران بفرستد. سفیر ایرانی دیگری نیز به واتیکان اعزام شد. مجلس شیوخ ونیز تصمیم گرفت که مأمور عالی مقامی را به

۱۱۴- ک: ادريس بن حسام بدلیسی از امرای کرد و مورخ است، وی از ترس سیاست شاه اسماعیل صفوی به ترکیه گریخت، سلطان بایزیدخان ثانی مقدم او را گرامی داشت. به سال ۹۳۰ درگذشت. معروفترین اثر وی تاریخ فارسی هشت بهشت در احوال سلاطین آل عثمان می باشد، (تلخیص از لغت نامه دهخدا، حرف الف، ص ۱۵۶۲).

۱۱۵- ک: نام این کتاب، تاریخ عالم آرای امینی است که به وسیله پروفیسور و. مینورسکی به زبان انگلیسی ترجمه، و از طرف Royal Asiatic Society لندن در سال ۱۹۵۷م منتشر شده است. قطع این ترجمه وزیری و دارای ۱۳۶ صفحه می باشد (تلخیص از راهنمای کتاب، شماره اول، سال اول).

۱۱۶- ک: ناحیتی است در حوالی نخجوان. شرح این جنگ ضمن معرفی «تاریخ شاه طهماسب» در شماره اول، سال چهارم، مجله معلم امروز آمده است.

۱۱۷- ط: ملا ابوبکر تهرانی، مؤلف تاریخ جهان آرا درخصوص تعصب شاه اسماعیل در ترویج مذهب شیعه و از میان برداشتن مخالفان می نویسد: «... مقرر شد که بعد از اتمام اذان، تبراً و لعن و طعن بر اعدای دین محمدی و تولاً بر آل او نمایند و به تبرائیان مقرر فرمودند که در کوچه ها و بازارها می گشته، لعن و طعن بر خلفای ثلاث و بر سنیان و اعدای حضرت دوازده امام و بر قاتلان ایشان می نموده باشند، و مستمعان به بانگ بلند کلمه «بیش باد و کم مباد» گفته، هر یک از این معنی تکامل و تغافل ورزد تیرواران و قورچیان به قتل ایشان پردازند...» (تاریخ شاه عباس، ج ۱، ص ۱۶۷؛ احسن التواریخ روملو، ص ۶۶۸).

به تلافی سنی کشی شاه اسماعیل در ایران، دولت عثمانی نیز دست به کشتار شیعیان در خاک عثمانی زد. شادروان نصرالله فلسفی دو روایت از فتوای علمای عثمانی مبنی بر شیعه کشی را ذکر کرده است. یکی مربوط می شود به اجتماع

ارباب سیف و قلم و علمای دین در شهر ادرنه به تاریخ نوزدهم محرم سال ۹۲۰ هجری که پس از تأکید سلطان سلیم بر وجوب جنگ و جهاد با «زنادقه قزلباشیه» علما در همان مجلس گفته او را تصدیق کردند و فتوای شیعه کشی را صادر کردند. به روایت دیگر علما چند تن از میان خود برگزیده به آناطولی فرستادند و در احوال صوفیان و شیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند و بعد فتوا به قتل شیعیان دادند (فلسفی، چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۲۱).

۱۱۸- ط: چالدران نام یکی از دهستان های دوگانه بخش سیه چشمه شهرستان ماکو است. جنگ سال ۹۲۰ هجری قمری بین شاه اسماعیل و سلطان سلیم عثمانی در این محل اتفاق افتاد که به شکست شاه صفوی منجر شد.

۱۱۹- ک: دوقکین زاده (محمدپاشا) فرزند آخرین پرنس خاندان Leduc Jean (امرای آلبانی) و وزیر سلطان سلیم و سلطان سلیمان خان قانونی بود. در اواخر عمر چند سالی به حکومت حلب و مصر منصوب شد. در سال ۹۶۲ ه. ق به قسطنطنیه مراجعت کرد و مدتی بعد درگذشت (قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۲۸۰).

۱۲۰- ط: شکست چالدران در اخلاق و رفتار شاه اسماعیل تأثیر فراوان گذاشت. وی که قبل از این تمام جنگ هایش را با موفقیت سریع و صددرصد پشت سر گذاشته بود، با این شکست، خودخواهی و غرورش به نومیدی و ملال مبدل شد. پس از این واقعه لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه بر سر بستند. پرده های بیرق های سپاه را هم به فرمان وی سیاه کردند و بر آنها با خطی سپید کلمه «القصاص» نوشتند. حتی نوشته اند که چون یکی از زن هایش در همان سال پسری به دنیا آورد، نام او را القاص نهاد. از همان سال نیز در شراخوری به راه افراط رفت و کاسه سر شیبک خان اوزبک (مقتول ۹۱۷ ه. ق) را که جام شرایش بود، کمتر از دست می گذاشت.

۱۲۱ - ک: بنی چری صنفی از عساکر دولت عثمانی بود که در زمان سلطان اورخانغازی تشکیل شد. شماره افراد این صنف نخست شش هزار تن بود، سپس جمع کثیری از اسرای جوانی که در جنگ‌های مختلف به دست عساکر عثمانی گرفتار شده و دین اسلام را پذیرفته بودند به صفوف این صنف درآمدند و تعداد افراد آن تا صد هزار تن بالا رفت. این صنف نظر کرده و مورد دعا و پشتیبانی قرار گرفته حاج بکتاش ولی عارف معروف بودند. در بادی امر خدمات بزرگی به دولت عثمانی کردند، ولی رفته رفته جرأت و عصیان آنان مانع اجرای اوامر سلاطین عثمانی شد و ناراحتی و هرج و مرج عجیبی در کشور عثمانی ایجاد کرد. سلطان سلیم ثالث در صدد رفع شر آنان برآمد ولی توفیق این کار را نیافت. در سال ۱۲۴۱ ه. این نظر به دست سلطان محمودخان ثانی جامه عمل پوشید و قدرت پانصدساله عساکر خودکامه و نافرمان بنی چری از بین رفت (قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۸۰۴).

۱۲۲ - ط: جنگ‌های ایران و عثمانی در زمان شاه طهماسب اول از سال ۹۴۰ ه. ق. آغاز شد و تا سال ۹۶۱ ه. ق. ادامه یافت. در این مدت سلطان سلیمان خان قانونی چهار بار به ایران حمله کرد و یک بار هم تا حدود سلطانیه پیش راند، ولی هیچ گاه از لشکرکشی‌های خود نتیجه‌ای نگرفت. سرانجام در این سال مقدمات صلحی بین این دو پادشاه چیده شد و در سال ۹۶۹ ه. ق. پیمان صلحی میان دولتین ایران و عثمانی بسته شد.

۱۲۳ - ط: شماره لشکری که شاه طهماسب توانست در مقابل سپاه هشتاد هزار نفری عثمانی فراهم آورد، فقط هفت هزار نفر بود. توانایی بقا در برابر چنین نابرابری‌ها می‌رساند که مهارت‌های نظامی شاه طهماسب ماهیت دفاعی داشت. وی استاد تکنیک‌های محافظه کارانه بود؛ از جمله این تکنیک‌ها امحاء منابع سر راه سپاه عثمانی بود (سیوری، ایران عصر صفویه، ص ۵۱).

۱۲۴ - ک: منجم‌باشی در ج ۳، ص ۴۹ «سعدآباد» نوشته.

۱۲۵ - ک: در ترجمه عربی اشتباهاً «اولامه» را «علما» ترجمه کرده و نوشته: «حکومت آذربایجان را به علمایی واگذاشت که در زمان طهماسب بر آن بودند». ط: این الامه سلطان را نباید با الامه سلطان تکللو که داعیه وکالت و نیابت سلطنت داشت و با شاه طهماسب به جنگ برخاست و به عثمانی پناهنده شد، اشتباه کرد. تکلوها گروهی از طایفه ذوالقدر ساکن دیاربکر بودند که بعد از ازدواج شیخ جنید، جد شاه اسماعیل، با خواهر اوزون‌حسن همراه شیخ به اردبیل آمدند.

۱۲۶ - ک: آماسیه بخشی است از ولایت سیواس که مرکز آن قصبه آماسیه نام دارد.

۱۲۷ - ط: مرحوم نصرالله فلسفی در خصوص شجاعت و بی‌باکی حمزه میرزا در جنگ با عثمانیان می‌نویسد «حمزه میرزا اگرچه به عللی توانست از شهر تبریز دفاع کند، به قوای دشمن در اطراف آن شهر صدمات بسیار زد. از آن جمله پیش از آنکه عثمان پاشا بر تبریز دست یابد، یکبار در نزدیکی مرند و خوی بر طلایه سپاه دشمن حمله برد و هفت هزار تن از سواران ترک را هلاک کرد. پس از سقوط تبریز هم یک بار دیگر با بیست هزار سوار بر سی هزار سوار ترک که در شنب‌غازان اردو زده بودند، تاخت و نزدیک بیست هزار تن از ایشان را نابود ساخت. بار سوم نیز در نزدیکی شهر تبریز با بیست و هشت هزار سوار قسمتی از توپخانه عثمانی را تصرف کرد و هیجده هزار شتر به غنیمت گرفت و بیش از بیست هزار سوار ترک را از پای درآورد... (زنانگانی شاه عباس، ج ۱، ص ۱۲۳).

۱۲۸ - ط: جغاله‌زاده، وی سنان پاشاست که پس از مرگ عثمان پاشا در پنجم ذیقعد سال ۹۹۳ ه. ق. به مرض خناق، فرماندهی سپاهیان ترک را به عهده

گرفت. نام پدرش چغاله بود از بزرگان صقلیه یا سیسیل، و به همین جهت ترکان عثمانی او را چغال اوغلی می گفتند.

۱۲۹ - ک: تاریخ سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۲، ص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ تاریخ منجم‌باشی: ج ۳، ص ۲۰۶ - ۲۰۹. عبارت بین دو گیومه « » به وسیله مترجم به متن افزوده شده است.

۱۳۰ - ط: شاه عباس اول در سال ۹۹۸ ه. ق قسمت وسیعی از سرزمین ایران، یعنی آذربایجان و شیروان را به موجب قراردادی به عثمانیان واگذار کرده بود تا ناچار نباشد در دوجبهه بجنگد و درپرداختن به مشکلات عاجل داخلی دستش باز باشد. در سال ۱۰۱۱ ه. ق با تثبیت مرز شرقی و آسوده شدن از شر اوزبکان، حداقل برای آن زمان، و با برقراری امنیت داخلی، مصمم شد که ولایات واگذاری سال ۹۹۸ ه. ق را به قهر از غاصبان بگیرد. این اقدام بدون مشورت با سرداران - که همواره از قدرت عثمانی خوف و ترس داشتند - در ربیع‌الآخر سال ۱۰۱۲ ه. ق عملی شد و تبریز پس از ۲۰ سال اشغال توسط عثمانیان، پس گرفته شد. فتح قلعه تبریز در روز جمعه هیجدهم جمادی‌الاول ۱۰۱۲ ه. ق عملی شد. در این روز شاه عباس وارد تبریز گردید و جهت قطع هرگونه علاقه بین اتباع و افراد سپاه دولت عثمانی با ابنیه و آثاری که در تبریز ساخته بودند، دستور داد تمام این بناها را بکلی ویران و با خاک یکسان سازند، به طوری که «... در اندک روزی از قلعه مذکور و آن همه ابنیه و عمارات، از خانه‌ها و خانات و دکانین و حمامات و مثل آنها آثار نگذاشتند...» (عالم‌آرای عباسی، ص ۶۵۱). شعرا نیز در مورد تاریخ فتح تبریز به دست شاه عباس ماده تاریخ‌هایی گفته‌اند، از جمله میرهاشمی استرآبادی گوید:

بگشاد ز تبریز شه پاک گهر حصنی که چو خبیر به جهان بود سَمَر
تاریخ شدنش «قلعه ی خبیر» چون شاه برکنند چو جدّ خویش «باب» از خبیر

که اگر عدد حروف کلمه باب (= ۵) را از عدد حروف «قلعه خبیر» (= ۱۰۱۷) کم کنیم، تاریخ فتح قلعه تبریز یعنی ۱۰۱۲ به دست خواهد آمد.

۱۳۱ - ط: پس از اینکه علی‌پاشا به دست یکی از سرداران شاه عباس اسیر شد و به پیشگاه شاه عباس رسید، شاه عباس به خاطر دلآوری و بی‌باکی وی احترام زیادی به او کرد و علاوه بر اینکه دستور داد پسر جوانش محمدامین بیگ را از میدان کارزار بیرون بکشند و به پیش پدر رسانند، پس از فتح تبریز دستور داد که تمام دارایی علی‌پاشا را به وی تسلیم دارند. به خاطر همین جوانمردی و بزرگواری شاه عباس بود که علی‌پاشا بی‌درنگ به خدمت وی درآمد و مذهب شیعه را اختیار کرد و از جمله ندیمان و نزدیکان شاه عباس گشت. علی‌پاشا تا مدتی که در خدمت شاه ایران بود، همه ساله مبلغ سیصدتومان پول نقد و پانصد خروار غله دریافت می‌داشت و پس از مرگش در مشهد، شاه‌عباس دستور داد تمام دارایی‌اش را توسط دولت عثمانی به بازماندگانش تحویل دهند (نقل به اختصار از زندگانی شاه عباس، ج ۵، ص ۱۷۰۹ به بعد).

۱۳۲ - ک: نگارنده [= مرحوم کارنگ] تمام مشاهدات حاجی خلیفه را از جهان‌نما ترجمه کرده، و این ترجمه در شماره ۵ سال ۲ و مجله معلم امروز چاپ تبریز، طبع شده است.

۱۳۳ - ک: تاورنیه مسافر فرانسوی که در سال ۱۶۳۶م از تبریز گذشته می‌نویسد: «...تبریز شهری است بزرگ و پرجمعیت و تجارتگاه، عمارات غالباً از خشت خام و با طاق خشتی مسقف می‌باشد، صنعتگر زیادی از غریب و بومی در شهر تبریز متوطن‌اند. صنعت دباغی به خصوص ساغری‌سازی در تبریز رواج کامل دارد. چکمه‌ها و کفش‌ها از ساغری که از پوست خر یا قاطر است، دوخته به اطراف می‌برند.

مسجدی در تبریز دیدم بسیار عالی ولی چون بانی آن سنی بوده، اهل ایران آنرا محترم نمی‌دارند و نماز در آن نمی‌گزارند. گنبد این مسجد از خارج با کاشی‌های ملون مزین است. در داخله گنبد با طلا و لاجورد آیات قرآنی را کتیبه کرده و انواع گل و بوته مرتسم است. در دو طرف مدخل این مسجد دو مناره باریک بلند ساخته شده است. با وجود اینکه مناره‌ها چندان قطری ندارند، مجوف‌اند و ظاهر آنها کاشی است. در میدان بزرگ تبریز چنانکه در شهرهای بیگلر بیگی نشین ایران متداول است، دو مرتبه نقاره‌خانه می‌زنند. در حوالی شهر تبریز سر راه اصفهان در دامنه کوهی پلی وجود دارد که طولش پنجاه ذرع و طاق‌های پل بسیار مرتفع و عالی ولی روبه انهدام است. چنین معروف است که یکی از ملاهای تبریز قبل از سفری که شاه عباس بزرگ به این شهر نمود، بنای این پل را نمود، وقتی که شاه عباس از آنجا گذشت سؤال کرد که این پل عالی که در غیر محل و موقع خود ساخته شده بانی آن که بوده و در محلی که رودخانه بلکه نهی نیست برای چه این پل را بنا نموده؟ حضار معروض داشتند که فلان ملا این پل را بنا کرده، شاه عباس او را احضار و علت این کار بیهوده را سؤال کرد. ملا گفت خبر آمدن شاه را شنیدم خواستم تا بدینوسله معروف حضرت شاه شوم...» (نقل از مرآت‌البلدان، ج ۱، ص ۳۵۲).

۱۳۴ - ک: شاردن می‌نویسد: «... تبریز بزرگ‌ترین شهرهای ایران و بعد از اصفهان چه از حیث عظمت و جمعیت و چه از لحاظ مکتب و تجارت اول شهر این مملکت است. این شهر بارو و حصاری ندارد و به‌تئ محله منقسم است. اهالی تمام محلات مثل سایر شهرهای ایران دو فرقه‌اند: حیدری و نعمتی. پانزده هزارخانه و پانزده هزار دکان دارد. اگر عمارتش عالی نیست، ولی بازارهایش از سایر بلاد آبادتر و سقف‌های آنها بلندتر است. آمد و شد مردم در این بازارها و کثرت مال‌التجاره دلیل بر کمال آبادی شهر است. بهترین بازار که به شکل هشتی (مثنی) بنا شده و محل جواهریان است، قیصریه نام دارد و حسن

نام از سلاطین آذربایجان در سال ۸۵۰ هجری بنا کرده است. (حسن آق‌قویونلو در سال ۸۷۳ به تخت نشسته و گمان می‌رود شاردن در تاریخ بنای هشتی اشتباه کرده است). سیصد کاروانسرای دایر در این شهر هست و کوچک‌ترین آنها گنجایش سیصد نفر مسافر را دارد. قهوه‌خانه‌های متعدد در اغلب کوچه‌های شهر دیده می‌شود که علاوه بر قهوه و قلیان، شربت کوکنار هم به هر که مایل باشد، می‌دهند. مساجد معظم تبریز آنچه به شماره آمده دویست و پنجاه است، از آن جمله یکی مسجد علیشاه است که الحال خراب می‌باشد. چند سال قبل مرتبه تحثانی آن را تعمیر نمودند و مناره او که بلندترین مناره‌های مساجد تبریز است نیز تعمیر شد. شخص که از راه ایروان به تبریز می‌آید اول بنایی که از شهر به چشم او برمی‌خورد مناره این مسجد است. مقبره غازان‌خان نیز اکنون در تبریز موجود ولی خراب است. مناره‌ای بر سر مقبره او باقی‌ست که مناره غازان‌خان نامیده می‌شود. مسجد دیگری هم یکی از سلاطین تبریز به نام جهان‌شاه بنا کرده، سه مریض‌خانه در شهر وجود دارد که اطباء و کارکنان آنها نهایت مواظبت را در معالجه بیماران به کار می‌برند. بیماران شب را در مریض‌خانه نمی‌مانند، اما دوا و غذای آنها مجانی است. در کنار شهر بالای کوه کوچکی معبد بسیار قشنگ محقری واقع شده که به معبد عین‌علی موسوم است. این معبد جای عبادت و تفرج اهل تبریز است. ویرانه‌های قلعه رشیدیه نیز در بیرون شهر نمودار است. شاه عباس صد سال قبل به تعمیر قلعه رشیدیه پرداخت و آنرا به حالت نخستین رسانید ولی پس از وی شاهان دیگر صفوی تعمیر آن را مصلحت ندیده به حال خود گذاشتند تا ویران شد.

مسجد بسیار عالی دیگری نیز که اغلب بنای آن از قطعات بزرگ سنگ مرمر شده به حالت خرابه در وسط شهر می‌باشد چون بنای این مسجد را عثمانی‌ها کرده‌اند اهل ایران عمداً در حفظ این بنا اهمال نموده‌اند.

در بیرون شهر تبریز در سمت جنوب خرابه‌ای است که گویند سلاطین قدیم

در آنجا عمارتی عالی داشتند، و در طرف مشرق آثار بنای دیگری نمودار است که ارامنه گویند خسرو پرویز صلیبی را که حضرت عیسی بر آن کشیده شده بود با خود به تبریز آورد و در همان جا زیر خاک پنهان کرد.

میدان تبریز از میدان‌های سایر شهرها حتی اصفهان بزرگ‌تر و وسیع‌تر است. عثمانی‌ها از قراری که در تواریخ خود ثبت کرده‌اند بارها سی هزار قشون در این میدان به جنگ آماده کرده‌اند. اکنون که من در تبریز هستم هر شب پس از غروب عده زیادی از الواط و اراذل شهر در این میدان جمع و مشغول لهو و لعب می‌گردند، گاهی عصرها کشتی‌گیرها و میمون‌بازها و قوچ‌بازها و گرگ‌بازها جمعیت زیادی دور خود جمع کرده، اسباب تماشا و عیش آنها را فراهم می‌آورند. اهالی تبریز میل مخصوصی به رقص گرگ دارند و چون کثرت میل آنها به رقص گرگ معلوم همه اهل ایران شده، هر کجا گرگی تربیت می‌کنند که می‌تواند برقصد، به تبریز می‌آورند و گرگ‌های تربیت شده خوب تا پانصد تومان خرید و فروش می‌شود. خلاصه این میدان روزها محل سکناى بعضی از کسبه است که شغلشان منحصر به فروش بقولات و حبوبات است. تبریز میدان دیگری هم دارد به نام جعفرپاشا که اکنون مسلخ شهر در آنجاست. کمال میل را داشتم که جمعیت واقعی شهر تبریز را بدانم، عده‌ای از اعیان و اشراف شهر گفتند دو کرور و یکصد هزار نفر است، ولی اگر نصف این رقم اغراق باشد یقیناً از غریب و بومی تعداد جمعیت شهر به شش صد هزار نفر می‌رسد.

مال‌التجاره شهر عبارت از محصول همه کارخانجات اروپا و آسیا است، در خود تبریز نیز پارچه عمامه‌ای که بزرگان به سر خود می‌بندند بافته می‌شود. یکی از تجار شهر می‌گفت سالانه شش هزار لنگه پارچه‌های حریر محصول شعرباخانه‌های تبریز به خارج می‌رود، مال‌التجاره این شهر به اغلب بلاد عثمانی و مسکو و تاتارستان و هندوستان و سواحل دریای سیاه صادر می‌شود.

لوازم زندگی و معاش در تبریز فراوان است و شخص با خرج کم در تبریز در

نهایت آسودگی می‌تواند زیست بکند. از دریای خزر انواع ماهی‌ها را به تبریز می‌آورند، نان هر منی هشت لیارد است (هر لیارد معادل یکصد دینار)، اقسام طیور و گوشت شکار و میوه‌ها از هر قبیل و شراب و علوفه چهارپایان از اغلب بلاد ایران ارزان‌تر است، سبزی‌ها مخصوصاً مارچوبه اطراف شهر قیمتی ندارد. در فصل تابستان آهوی زیادی صید می‌شود. در نهرها و رودخانه‌ها مرغابی زیادی شکار می‌کنند. اهل ایران بالطبع به شکار مایل نیستند، خاصه اهل تبریز که شکار را بیشتر به جهت مشغولیت و تفریح خاطر می‌نمایند نه به جهت به دست آوردن گوشت شکار، مثلاً یک‌جور طرلانی تربیت می‌کنند که صید عقاب می‌کند. من خود در یکی از این شکارگاه‌ها بودم. قوش طرلان در وقت پریدن اوج می‌گیرد، پروازش تندتر از عقابست و از بالا به سمت عقاب حمله می‌آورد و با چنگال به کله او می‌کوبد، اگر به ضربت اول او را نینداخت مجدداً پرواز کرده بالا می‌رود و چندین مرتبه این عمل را تکرار می‌کند تا آخر عقاب را از پا درمی‌آورد، گاهی هم دیده شده است که عقاب چنگالی به کله طرلان زده است که هر دو مرده به زمین افتاده‌اند. معروف است که شصت نوع انگور در باغ‌های تبریز به عمل می‌آید. در چند موضع نزدیک شهر تبریز معادن مرمر سفید دیده می‌شود، خاصه مرمر یکی از آن معادن چندان شفاف است که ضخامت آن هر چه زیاد باشد روشنایی از آن نفوذ می‌کند. گویند این مرمر آب چشمه‌ای است که بعد از بیرون آمدن از چشمه منجمد می‌گردد و مرمر می‌شود. از قرار مشهور دو معدن دیگر در اطراف شهر تبریز هست، یکی معدن طلا و دیگری معدن نمک و چندین سال است که در معدن طلا کار نمی‌کنند زیرا که دخل آن مساویست با خرجی که می‌نمایند و چیزی زیادتر عاید نمی‌شود. چندین چشمه آب معدنی من خود در حوالی تبریز دیدم، بهترین آنها آب معدنی بارنج است که در یک فرسخی تبریز می‌باشد. حکومت تبریز و توابع او از اولین حکومت‌های ایران محسوب می‌شود، هر کس سپهسالار است و اختیار کل عساکر پادشاه ایران به

دست اوست، حکمرانی تبریز را هم او می‌نماید. مالیات تبریز و توابع که به خزانه پادشاه به اصفهان فرستاده می‌شود غیر از فروعات و عوارض یک صد و سی و پنج هزار تومان است. حاکم تبریز ملقب به بیگلریگی می‌باشد. همیشه سه هزار سوار باید در تبریز نگاه دارد. خوانین قارص، ارمیه، مراغه و اردبیل که یازده هزار سوار در تحت حکومت آنهاست مطیع بیگلریگی تبریز می‌باشند. در این وقت طهماسب بیگ نایب‌الحکومه تبریز به جای پدرش منصورخان سپهسالار که در اصفهان است حکومت تبریز می‌کند، دیدنی از نایب‌الحکومه نمودم...» (تلخیص از مرآت‌البلدان، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۶۱).

ناگفته نماند که آقای محمدری عیاشی در دو سال اخیر چهار جلد از سیاحتنامه شاردن را ترجمه و به طور نفیسی طبع و تقدیم عالم مطبوعات کشور نموده‌اند که الحق در خور تقدیر است. خواننده عزیز برای استفاده کامل و بیشتر می‌تواند بدانها رجوع فرماید.

۱۳۵ - ک: در ترجمه عربی به عوض عبارت اخیر نوشته: «کاتولیک‌ها در آنجا دیری داشتند».

۱۳۶ - ک: ترجمه s'acharner، در عربی قتال الیانس آمده.

۱۳۷ - ک: در ترجمه عربی اشتباهاً ۷۰۰۰ نفر نوشته شده.

۱۳۸ - ک: س. پ. س: تاریخ ایران (ترجمه فخر داعی گیلانی)، ج ۲، ص ۳۴۰ - ۳۴۱، شهادت و شجاعت مردم تبریز را می‌ستاید. صاحب تاریخ حزین در این باره می‌نویسد: پس از آنکه تبریزیان از ستیز و آویز عاجز آمدند و رومیان به شهر ریختند، شمشیرها آخته تا پنج روز در کوچه و بازار قتال کردند، تا آنکه رومیان از محاربه ایشان به تنگ آمده‌اند دردادند که ترک جنگ کرده با اطفال و عیال و مال آنچه توانید برداشته به سلامت از شهر بیرون روید. قریب به پنج هزار کس

که از تمامی خلق بی‌شمار آن شهر مانده بودند، به دستی شمشیر و به دستی عیال خود گرفته، از میان سپاه روم بیرون رفتند و آن‌گونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد. (تاریخ حزین، ص ۷۴، چاپ سوم - ۱۳۳۲ ش).

۱۳۹ - ک: برای مزید اطلاع ر. ک: سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۱۴۰ - ط: سلطانیه؛ شهر سابق عراق عجم، که آبادی کنونی سلطانیه بازمانده آن است. بانی آن ارغون‌خان است و جانشینش الجایتو به مبارکی تولد پسرش ابوسعید، بنای شهر جدید را به اتمام رسانید (۵۷۰۴. ق) و آن را پایتخت خود قرار داد. سلطانیه امروز بخش حومه شهرستان زنجان است و راه آهن تبریز به تهران از آنجا می‌گذرد.

۱۴۱ - ک: در تواریخ فارسی «کوریجان» نیز نوشته شده.

۱۴۲ - ک: ر. ک: جمسن فریزر: تاریخ نادر، ترجمه ناصرالملک قراگوزلو، ص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۱۴۳ - ط: باب عالی؛ مقرّ صدارت، وزارت داخلیه، وزارت خارجه و شورای دولت. مجازاً به حکومت عثمانی نیز اطلاق می‌شود.

۱۴۴ - ک: در ترجمه عربی «پس از تردد زیاد» آمده.

۱۴۵ - ک: ر. ک: سرجان ملکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۹ - ۳۲؛ سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۶۱ - ۳۶۳.

۱۴۶ - ط: سام میرزا؛ از شاهزادگان دروغین صفویه و ساخته و پرداخته دربار عثمانی بود. دولت عثمانی برای اینکه حواس نادرشاه را پرت کند و انقلاباتی در

ایران ایجاد کند و کمتر متوجه ممالک عثمانی شود، این شاهزاده دروغی را بر ضد نادرشاه علم کرد. در جنگی که بین سپاه نادر به سرداری شاهرخ میرزا و سپاه سام میرزا درگرفت، سام میرزا به دست شاهرخ میرزا گرفتار شد که به فرمان نیای خود او را از یک چشم نابینا ساخت و بینی و گوش هایش را برید و با آن حالت به سرزمین عثمانی ها بازپس فرستاد (رجال بامداد، ج ۲، ص ۵۷؛ عالم آرای نادری، ج ۲، فصل ۱۷۰، ص ۸۷).

۱۴۷ - ط: آزادخان؛ آزادخان هوتکی غلیزایی افغان، از افغان های ساکن کابل بود که در سال ۱۷۳۴/۱۱۵۰ که به تصرف نادرشاه درآمد او باجمعی دیگر از طوایف افغان داخل سپاه نادرشاه گردیدند و بعد در سال ۱۱۵۴ / ۱۷۳۸ به همراه نادرشاه به ایران آمد و تا نادرشاه زنده بود، یکی از امرای او به شمار می آمد و برحسب فرمان شاهی به خدمت امیراصلاحان خان قرقلوی افشار - والی آذربایجان - پیوست (رجال بامداد، ج ۵، ص ۱). به طوری که در کتب تاریخی این دوره مستور است آزادخان غلیزایی [= غلیجایی] مردی بوده است با انصاف و معقول و با سایر افراد افغان که به ایران آمده بودند، فرق بسیار داشته و روی همین اصل هم کریم خان زند نسبت به وی احترام زیاد قایل بوده است. وی دوسال پس از مرگ کریم خان، یعنی در سال ۱۱۹۵ / ۱۷۸۱ به بیماری خنق درگذشت. وی وصیت کرده بود که جسدش را به کابل، موطن اصلی اش، ببرند. (مجمع التواریخ، ص ۳۳).

۱۴۸ - ک: در متن اشتباهاً محمدحسین ذکر شده؛ شرح تصرف آذربایجان به دست محمدحسین خان در سال ۱۱۷۰ هـ. در (ص ۱۴۵ - ۱۴۶) تاریخ زند تألیف دکتر هادی هدایتی تهران ۱۳۳۴ ش آمده؛ نادر میرزا سال تصرف تبریز را ۱۱۷۱ هـ. نوشته است (تاریخ تبریز، ص ۱۷۷).

ط: محمدحسن خان قاجار (۱۱۲۷ - ۱۱۷۲) پسر فتحعلی خان قاجار قونلو و پدر آغا محمدخان است.

۱۴۹ - ک: در متن فرانسه پس از عبارت: «محمدحسن خان قاجار در ۱۱۷۰ هـ. (۱۷۵۶م) آذربایجان را گرفت» چنین آمده: «بعد فتحعلی افشار ارموی مراغه و تبریز را تسخیر کرد، کریم خان به جلو وی شتافت ۱۱۷۳ هـ. (مصادف با پاییز ۱۷۵۸م)، اما فتحعلی در تبریز پناه جست. در پاییز بعد کریم خان بازگشت و با حمله ای آذربایجان را اشغال نمود و پس از یک محاصره هفت ماهه ارمیه را به تصرف آورد» (ر.ک: میرزا صادق نامی، تاریخ گیتی گشا، نسخه کتابخانه ملی پاریس - Sup.pers، ۱۳۷۴، ورق ۳۰)، این قسمت از ترجمه عربی افتاده است.

۱۵۰ - ط: فتحعلی خان افشار آرشلو؛ از امرای بزرگ نادرشاه و در لشکرکشی به هند همه جا پیشرو سپاه فتح هند بود و از این رو در تاریخ جهانگشا با مرتبه چرخچی باشی ذکر شده است. فتحعلی خان بعد از مرگ نادرشاه به ابراهیم شاه پیوست و بعد از او با آزادخان افغان متحد شده جزو امرای او قرار گرفت و در سال ۱۱۶۷ / ۱۷۵۳ به امر آزادخان با جمعی از سپاه افغان به دفع کریم خان مأمور گردید، و در دو آب، از توابع سلاخور، با کریم خان مصاف داده، کریم خان از برابر او فرار و خود را به جبال کوه گیلویه کشید. بعد از غلبه محمدحسن خان بر آزادخان، ابراهیم خان بغایری قسم نامه ای از جانب خان قاجار به فتحعلی خان برده او را مطمئن ساخته به اردو آورد و از آن روز در سلک امرای محمدحسن خان قاجار قرار گرفت. پس از کشته شدن محمدحسن خان، فتحعلی خان در آذربایجان اقتداری به هم رسانیده و در آن سامان فرمانروای مطلق گردید. در سال ۱۱۷۶ / ۱۷۶۲م. مغلوب کریم خان شد و در سال ۱۱۷۷ / ۱۷۶۳ به دستور کریم خان کشته شد و در قمشه [= شاهرضا] به خاک سپرده شد. به غیر از گلشن مراد و فهرست التواریخ که سال مرگش را ۱۱۷۸ / ۱۷۶۴ قید کرده اند، بقیه منابع تاریخی سال ۱۱۷۷ / ۱۷۶۳ را برای فوت فتحعلی خان ذکر کرده اند (جهت کسب اطلاع بیشتر: ن.ک: رجال بامداد، ج ۳، ص ۸ به بعد؛ مجمع التواریخ، ص ۴۸۸ به بعد).

۱۵۱ - ک: سرجان ملک، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۶۴ تا ۷۳؛ هادی هدایتی، تاریخ زندیه، ص ۱۲۴، ۱۳۶، تهران ۱۳۳۴ ش. نادر میرزا، تاریخ تبریز، ص ۱۷۷، تهران ۱۳۲۳ ق.

۱۵۲ - ط: نادر میرزا از قول آقاییوسف نامی از اهالی خوی که «به زی دستار بندی» بود، از همدلی و همراهی خان قاجار و حسینقلی خان دنبلی حکایت می‌کند: پدرم گفت خان به باغ شهر کلاه فرنگی [ای] زیبا ساخته بود. خاقان شهید [= آقا محمد خان] از قرا باغ به جانب خوی گرائید. حسینقلی خان طیش شهریار قاجار نیک می‌دانست، بفرمود که آن عمارت زیبا برکنند و اثر آن به کلی محو نمودند، که گویی آنجا هیچ نبود. بفرمود جای او بورزیدند و سپرغم‌ها بکشتند. خاقان شهید بیامد. روزی به درگاه آمد. پادشاه از هر در سخن گفت، تا بفرمود: «امشب به کدام سرای بودی؟ نزد بانوی افشار یا قرا باغی؟» بیگلربیگی گفت: «پادشاهان بزرگ با زیردستان از این گونه طیبیت‌ها نکنند. سزاوار آن باشد که از اسب و سلاح و ملک سخن گویند. شاهنشاه را چه کار است که من دوش کجا بودم.» و آشفته بیرون شد. پادشاه خجل شد.

روز دیگر بخواست و سخت پوزش خواست که «تو راست گفتی. من آن پرسش بر خطا کردم.» آنگاه گفت: «شنیدم به باغ حرم عمارتی عالی داشتی. چون آمدن ما بشنیدی از بنیان ویران کردی، اکنون به جای او سپرغم‌ها کشته [ای].» خان گفت: «آری، آن کلاه فرنگی [را] پدر من ساخته بود، آنگاه چون تو شهر یاری نبود او خود اینجا پادشاهی بود. اکنون تو پادشاهی، سزاوار شأن ما نیست سرای پادشاهانه داشتن.» شاهنشاه تحسین کرد و گفت: «مردی دانا و بزرگی. دانی که بدان عمارت پدرت چه مایه خرج کرده بود؟» گفت «شنیدم بیست هزار مثقال طلا بود.» پادشاه گفت: «بیش باشد، که به نیروی حکومت ساخته، رخام از راه دور به فرمان آورده‌اند و عمه بیغاره گرفته‌اند.» گنجور را بخواست، بفرمود: «چهل هزار مثقال زر مسکوک به کدخدای بیگلربیگی هم اکنون برشمر که آن

عمارت برای ما تازه کند» و بفرمود: «امروز مهندسان باید که طرح آن برنگارند و کاریگران به کار افتند.»

نادر میرزا همچنین در خصوص علو همت و بزرگ منشی حسینقلی خان دنبلی می‌نویسد: «حسینقلی خان بیگلربیگی، امیری بزرگ با کیاست و شجاعت وجود بود. میرزا حسن زنوزی کتاب ریاض الجته را به نام این امیر نوشته. اتمام حظیره عسکرین، علیهما السلام، بعد از پدر [به عهده] او بود. این امیر مردی مؤقر و غیور بود» (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۲۲ و ۲۲۴ - ۲۲۵).

۱۵۳ - ک: آغامحمدخان در سال ۱۲۰۵ ه. عازم آذربایجان شد، نخست سلیمان خان را با شش هزار تن مأمور تأدیب و غارت طالش ساخت، سپس از راه خلخال به سراب آمد، صادق خان شقاقی آماده مقاومت شد اما در حمله اول شکست خورده پا به فرار نهاد و به ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قرا باغ پناه برد. آغا محمدخان روی به اردبیل آورد، مصطفی خان حاکم قراجه داغ از او استقبال و هدایای نفیسی به خدمتش تقدیم کرد؛ آغامحمدخان، مصطفی خان را مورد محبت قرار داد و قصد قراجه داغ کرد؛ در اشکنبر حسینقلی خان دنبلی به خدمت آغامحمدخان پیوست و شاه قاجار حکومت تبریز و خوی را به او وا گذاشت و فرمان داد زن او که دختر ابراهیم خلیل خان بود، همیشه در قزوین اقامت گزیند. محمدقلی خان حاکم ارمیه از شنیدن این خبر به وحشت افتاده ارمیه را به یکی از نزدیکان سپرد و خود به سوی اشنو گریخت؛ آغا محمدخان، محمدخان عزالدین‌لو را با سه هزار تن به تسخیر ارمیه و حمل مال و عیال محمدقلی خان به لشکرگاه شاهی مأمور ساخت. محمدخان پنهانی مقداری از اشیاء نفیسه را خود تصاحب کرد؛ این خبر با زوایدی به سمع آغامحمدخان رسید، فرمان داد او و سه تن از نزدیکانش را کور کردند. محمدقلی خان جز اعتذار و طلب عفو چاره‌ای ندیده با تحف گرانبهایی پیش شاه آمد و مورد عفو

و محبت قرار گرفت و به محل حکومت خود بازگشت (ملخص از: ناسخ التواریخ قاجار، ج ۱، ص ۲۹ - ۳۰، تهران ۱۲۷۳ ق.).

۱۵۴ - ک: آغامحمدخان قاجار در ماه ذی‌قعدة ۱۲۱۲ هجری به قصد تسخیر پناه‌آباد و تنبیه ابراهیم خلیل خان جوانشیر از تهران بیرون شد و با سرعت تمام از راه اردبیل خود را کنار رود ارس رسانید. ابراهیم خلیل خان پل ارس را شکست. سپاهیان قاجار به وسیله زورق‌ها در آن طرف رودخانه پیاده شدند، و پس از اندک استراحت روی به مقصد نهادند. ابراهیم خلیل خان زن و بچه و نزدیکان خود را به شکی انتقال داد، و قلعه پناه‌آباد در اندک مدتی به تصرف ایرانیان درآمد. روزی آغامحمدخان مشغول استراحت بود، صدای منازعه دو تن از خدمتکاران بلند شد و وی را بی نهایت عصبانی کرد، فوراً امر به احضار و قتل آنان نمود، یکی از نزدیکان وساطت و خواهش کرد که اعدام آنها بامداد فردا اجرا شود، شاه پذیرفت. شبانگاه فرا رسید. آن دو غلام چون مرگ خود را یقین داشتند، با یکی از محرمان راز همدست شده، نیمه شب به خوابگاه آغامحمدخان رفتند، او را با دشنه از پای درآوردند، صندوقچه جواهر، بازوبندهای مرصع، شمشیر جواهرنشان، دریای نور و تاج ماه را برداشته به نزد صادق خان شقاقی شتافتند (شب شنبه بیست و یکم ذی‌حجه ۱۲۱۲ ه. ق.).

صادق خان در عین تعجب بسیار شاد شد و آن همه جواهر را گرفته به همراه آنان عازم ایران گردید. سحرگاه سپاهیان آغامحمدخان از قتل وی خبر یافته دسته دسته راه ایران پیش گرفتند. عده‌ای از آنان نیز که قائد و سرپرستی نداشتند به جمع صادق خان پیوستند. صادق خان از رود ارس گذشت، ایل شقاقی را نیز دور خود گرد کرد. یکی از برادران خود یعنی محمدعلی را به ایالت تبریز و برادر دیگرش جعفر را به حکومت قراجه داغ منصوب ساخت و با ساز و برگ تمام عازم تصرف قزوین شد. دروازه‌های شهر را به روی وی بستند. با وجود جنگ‌ها

و حملات متعدد دری باز و کاری ساز نشد. فرمان به قتل و غارت قراء اطراف داد، و پیامی نیز به برادران خود فرستاد و آنها را به تصرف و تخریب قلعه خوی ترغیب کرد.

مدتی بر این برآمد، تا فتحعلی شاه به تهران رسید و بر اریکه سلطنت تکیه زد، به تمهید امور و تنبیه گردنکشان مصمم شد. دفع صادق خان را نیز لازم دید. با سپاهی ورزیده و مجهز روی به قزوین آورد، جنگ سختی درگرفت. صادق خان شکست خورده پا به فرار نهاد و تا سراب چندین اسب یدکی در زیر او از پای درآمد و قاتلین آغامحمدخان گرفتار و قطعه قطعه شدند. قضا را در همان روز که صادق خان شکست خورد، امرای دنبلی نیز برادران صادق خان را در حوالی مرند شکست داده و مجبور به فرار ساختند.

صادق خان چون به سراب رسید و بر شکست برادران وقوف یافت، جز استغاثه از شاه و طلب عفو و پناه چاره‌ای ندید، جواهرات سلطنتی را به وسیله ابراهیم خان قاجار به خدمت شاه فرستاد، و فتحعلی شاه از جرم او درگذشت و حکومت سراب و گرمرود را به او وا گذاشت. (ملخص از: ناسخ التواریخ - قاجار، ج ۱، ص ۴۳ تا ۴۸)، عبارت (با نیروی شاهی) برای روشن شدن مطلب از طرف مترجم اضافه شده است.

ط: این صادق خان شقاقی بنا به نوشته مهدی بامداد، پسر علی بیگ و علی بیگ مدتی یکی از رؤسای یک هزار و چهارصد غلام چخماقی کریم خان زند بود. وی بعد از مرگ آقامحمدخان، علیه فتحعلی شاه طغیان کرد، که شکست خورده به طرف سراب هزیمت نمود. وی در تمام امور با شاه قاجار نفاق و شقاق می‌ورزید تا اینکه در سال ۱۲۱۴ ه. ق. فتحعلی شاه او را در اتاقی که تمام روزنه‌های آن به کلی گرفته شده بود زندانی نمود و همچنان در آن اتاق بود تا اینکه از گرسنگی جان بداد (رجال بامداد، ج ۲، ص ۱۶۴).

۱۵۵ - ط: نادر میرزا، جعفرقلی خان دنبلی را «سالاری بس دلیر و جنگی» معرفی می کند که او را «باتمانقلیح» لقب داده بودند، کنایت از دلیری «که شمشیر او به سنگ یک من بود» و روزی که فتحعلی شاه بزرگ فرزند خود عباس میرزا که دوازده ساله بود به اتابگی اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار و وزارت میرزا عیسی علوی فراهانی با دوازده هزار سوار جزار به حکمرانی آذربایجان فرستاد و فرمان داد که «اگر جعفرقلی خان به درگاه حاضر آید، همان بیگلریگی خود و وارث ملک اجداد خود باشد، وگرنه اعتضادالدوله در رکاب پادشاهزاده بدان سوی لشکر کشد و او را گوشمالی ای بلیغ دهد و محمودخان دنبلی بیگلریگی تبریز را به جای او گذارد» جعفرقلی خان را بددلی آشکار کرد... در نزدیکی روستای مغانجق (دهی در ۴ کیلومتری سلماس) رزم مصاف دادند (هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۴) جعفرقلی خان به هزیمت شد و به ماکو رفت. بعد نادر میرزا از قول ثقه‌ای می نویسد «چون جعفرقلی خان به هزیمت رفت، پیرقلی خان قاجار او را تا عقبه قراتپه (روستایی در ۲۰ کیلومتری جنوب باختری خوی) تعاقب کرد. آن جائی راه نزدیک کرد. جعفرقلی خان تفنگی مشهور در دست داشت. دهان آن سوی خود کرد و دنباله آن به سوی پیرقلی خان دراز کرد و گفت: «بس نیست؟» پیرقلی خان قاجار بی تائی تفنگ را بگرفت و گفت: «به سلامت برو جعفرقلی خان...» (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۲۷-۲۲۶).

۱۵۶ - ک: رجوع کنید به: ناسخ‌التواریخ قاجار، ج ۱، ص ۴۹-۵۳؛ تاریخ تبریز، نادر میرزا، ص ۱۷۶-۱۷۸.

۱۵۷ - ک: رجوع کنید به: ناسخ‌التواریخ قاجار، ج ۱، ص ۵۳-۵۵؛ تاریخ تبریز، نادر میرزا، ص ۱۹۰.

۱۵۸ - ک: عبارت بین هلالین را مترجم افزوده است.

۱۵۹ - ط: بنا به نگارش تواریخ و سیر، حسب و نسب دنبلیان به یحیی برمکی منتهی می شود. درخصوص نسب‌سازی این خاندان که گاه تبار آنها را به برمکی‌ها و انوشیروان و پادشاهان اساطیری ایران می‌رساند ← محمّد امین ریاحی، تاریخ خوی، ص ۱۱۳ به بعد.

۱۶۰ - ط: نجفقلی خان؛ نادر میرزا می نویسد: (ص ۲۱۶) فرزند مرتضی قلی خان، و احمدخان را برادر است. به تبریز و نواحی بیگلریگی بود و با شهامتی بزرگ. از آثار آن بزرگ - چنانکه برشمردم - عمارت سور تبریز است (در حدود سال ۱۲۲۴ هـ. ق. رک: مسرات البیدان، ج ۱، ص ۳۴۳) و چند دست سرای حکومت که اکنون عمارت دفترخانه پادشاهی از آن با کمال متانت باقی است. نادر میرزا در جای دیگری می نویسد «جوانی وقور و باهوش بود. به تبریز به ارتفاع املاک خود گذرانی همی کرد به آسودگی. نایب‌السلطنه نیز او را معزز همی داشت. بدان سالیان دراز که ایران را با روس جنگ بود، بیشتر مردم آذربایجان و آنانی را که از شاهنشاهی قاجاریه حظی نبود، پنهان و آشکار به آن قوم راه و رفتاری بود، مگر نجفقلی خان. با آنکه سخت برنا بود هرگز با روسیه راهی نداشت، تا آنکه لشکر روس غالب شد و پسکوویچ سردار بزرگ به تبریز آمد و نایب‌السلطنه پریشان و بی سامان شد. مردم آذربایجان، خاصه تبریزیان، غدر آشکار کردند، آقا میرفتاح نیابت حکوت گرفت و کدخدایان جز یک تن به خدمتگزاری کمر بستند. این جوان هرگز به ننگ تن در نداد.

بعد نادر میرزا ضمن بیان حکایتی، از وفاداری نجفقلی خان به دودمان قاجار سخن به میان می آورد و از قول محمّدصادق خان بن حسینقلی خان دنبلی حکایت می کند که روزی به خان گفتم: این پسکوویچ سخت با رأی است. تو او را به کاری تواند بود که به او دست یابی... فرودی باید و دو تن چرب‌زبان باید فرستاد و تعهد خدمت کرد او را به تبریز. فرماندهی مسلم فریضه است. از تو

بهتری نیابد، که از دیرباز نیاکان است بدین شهر بیگلیگی بوده‌اند. آشکار است که آذربایجان دیگر به دولت ایران ندهند.

خان گفت: هرچه گفתי راست باشد. کجا روا بود که من به نایب‌السلطنه غدر کنم؟ شاهنشاهان قاجار به دودمان ما هرگز بدی نکرده‌اند. جعفرقلی خان خود کرد آنچه بر او رفت. خاقان شهید ریاست از ما بگرفت. این شاهنشاه نیز حسین قلی خان را برکشید. اگر گاهی هوا بودند به دارالخلافه و قزوین مصالح ملکی واجب کرده بود. این نایب‌السلطنه به من نیکی‌ها کرده، تا بدان جای که شاهنشاه فرمان داد که من به درگاه باشم. جواب گفت که من او را ضمانت که هرگز پیرامن من خلاف نگرده. (تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۲۸ - ۲۲۹).

از جمله کارهای خیر و باقیات‌الصالحات مرحوم نجفقلی خان بیگ می‌توان به تعبیه دروازه باغمیشه و دروازه شتریان اشاره کرد که پس از زلزله مهیب سال ۱۱۹۳ انجام شد و تعداد دروازه‌های تبریز به رقم هشت رسید. به دستور نجفقلی خان، معماران و استادکاران زبردست آن روز طرح مشخص و معینی که عبارت از یک طاق سنگی با دو مناره پوشیده از کاشی‌های کبود منقش و کتیبه‌دار بر پیشانی هر دروازه بود، ریختند و روی قطعه سنگی مرمرین پنج بیت مشهور حاج آقا بابا همدانی را که ماده تاریخ بنای دروازه‌ها نیز بود، به طور برجسته نقر کردند. آن پنج بیت اینها هستند:

زهی اساس مشید که باد تا به ابد	ز حادثات زمان در امان سبحانی
ز برج باره این در تحیر است سپهر	که شد به پا ز عنایات خان خانانی
خدایو ملک عدالت نجفقلی خانا	مفوض است به او رونق جهانبانی
که در نگارش این قلعه در زمان قلیل	نموده همت وی معجز سلیمانی
نشان ز سد سکندر چو داد تاریخش	خرد بگفت: «حصار سکندر ثانی»

۱۶۱ - ک: یک رساله خطی متعلق به کتابخانه آقای حاج حسین نخجوانی که در تاریخ طایفه دنبلی و مؤلف آن نیز از همان طایفه است از طرف مترجم در

شماره ۷، ۸ و ۹ - سال سوم مجله معلم امروز تبریز، ۱۳۳۷ ش معرفی شده است. و کتاب خطی دیگری به نام ریاض‌الجنه مشتمل بر تاریخ سلسله دنباله تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی در کتابخانه سلطنتی تهران موجود است. مترجم شرفنامه بدلیسی در حواشی ترجمه (ص ۳۳۵، بغداد ۱۹۵۲ م) از این کتاب به عبارت «ریاض‌الخلد» نام می‌برد. آقای میرزا جعفر سلطان‌القرایی نیز یادداشت‌هایی در تاریخ این طایفه دارد و از تاریخ دنباله حسین خان بن محمدصادق خان دنبلی و تسلیه‌الاحرار و تجربه‌الابرار عبدالرزاق بیگ دنبلی و چند مأخذ دیگر استفاده کرده است...

۱۶۲ - ک: رجوع فرمایید به: ناسخ‌التواریخ - قاجار، ج ۱، ص ۶۵؛ سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۵۱.

۱۶۳ - راجع به مشاقان و معلمین نظامی خارجی و هیئت‌های سیاسی ر. ک به: ناسخ‌التواریخ قاجار، ج ۱، ص ۸۷، ۹۴، ۹۶؛ سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲ تا ۴۴۷، ۴۴۸ تا ۴۵۰، ۴۵۲.

۱۶۴ - ک: کینر یکی از همراهان ژنرال ملکم سفیر دولت انگلیس بود که در سال ۱۲۱۶ ه. به ایران آمده (مرآت‌البلدان، ج ۱، ۳۶۲).

۱۶۵ - ک: هنگامی که شهر ایروان به دست پاسکویچ گشوده شد، عباس میرزا نایب‌السلطنه در خوی بود. چون این خبر را شنید شاهزاده رکن‌الدوله و اللهیارخان آصف‌الدوله را روانه تبریز کرد و رحمت‌الله خان فراهانی را با فوجی از سرباز به دره دز گرگر گسیل داشت که مبادا روسیان از آنجا گذشته آهنگ تبریز کنند و خود در مرند نشین جست. در این وقت شنید که ژنرال اریستوف با لشکر و توپخانه از دره دز گرگر عبور کرده قصد تبریز دارد. فتحعلی خان رشتی بیگلیگی تبریز را به نزدیک پاسکویچ فرستاد و پیام داد که گرچه سپاه ایران اکنون در آذربایجان اندک است ولی اگر صد هزار تن سرباز روسی یا خارجی

وارد یکی از بلاد ایران شود، بازاریان و پیشه‌وران آن از راه دینداری در شبی تیشه به ریشه حیات و آمال آنان می‌زنند...

اریستوف تا صوفیان پیش رفت و در آنجا توقف نمود تا مردم تبریز را از بیم و بلا ایمنی داده، آنگاه به فتح قلعه بپردازد. از میان بلده تبریز نیز میرفتاح پسر حاج میرزا یوسف مجتهد که جوانی نامجرب بود پنداشت که اطاعت امپراتور روس مورث متابعت عوام‌الناس خواهد شد و محراب و منبر او رونق و رواج دیگر خواهد یافت، پس بر منبر رفت و امپراتور را دعا گفت و مردم را به خدمت او دعوت کرد، مردم به یک بار بشوریدند و نگهبانان برج و بارو را برانداختند، رکن‌الدوله از شهر بند تبریز بیرون رفت و آصف‌الدوله زنان و پردگیان نایب‌السلطنه را از شهر خارج ساخت و خود برای اطفاء آتش فساد در شهر ماند ولی کوشش وی سودی نبخشید، چون بانگ توپ‌های روسیه از کنار آجی‌چای بلند شد، میرفتاح علمی افراشته، مردم شهر را برداشته به استقبال قشون روس رفت و روز جمعه سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ قشون روس را به ارک شهر تبریز درآورد، در حال آصف‌الدوله را گرفته به ارک بردند و به نگهبانان سپردند...

پس از انعقاد قرارداد ترکمانچایی، میرفتاح که از طعن مردم تبریز و دولت ایران ایمن نبود بنا به فصل پانزدهم این پیمان، مثل جمعی دیگر، به روسیه پناهنده شد (ملخص از ناسخ‌التواریخ - قاجار، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۴، ۲۱۰).

۱۶۶ - ط: صلح موردنظر که به عهدنامه ترکمانچای بین دولتین ایران و روس در مورخه پنجم شعبان ۱۲۴۳ مطابق ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ منعقد شد، یکی از ننگین‌ترین و اسارت‌بارترین عهدنامه‌هایی است که بین دولت ایران و دولتی بیگانه بسته شده است که به موجب مفاد این عهدنامه رودخانه ارس مرز ایران و روس شد و تمامی مناطق و شهرهای آباد ماوراء ارس کلاً در اختیار دولت روس قرار گرفت. بدتر از آن، تحمیل کاپیتولاسیون بود که ملت و دولت ایران را به صورت کشور مستعمره در اختیار دولت تزاری قرار می‌داد. جهت استحضار

کافی از علل، نتایج و مفاد قراردادهای انعقاد یافته بین این دو دولت رجوع فرمایید: عهود و قراردادهای دوره قاجار به تصحیح و تألیف غلامرضا طباطبایی مجلد، چاپ موقوفات دکتر افشار؛ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم، تألیف احمد تاجبخش، س ۱۳۳۷ ش.

۱۶۷ - ک: مآخذ اخیر در ترجمه عربی نیامده است. راجع به جنگ‌های روس و ایران و قراردادهای انعقاد یافته بین این دو دولت به ناسخ‌التواریخ قاجار، ج ۱، ص ۶۵ - ۲۱۲؛ سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۶۵؛ کتاب روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم، تألیف دکتر احمد تاجبخش رجوع کنید.

۱۶۸ - ک: در محل جبه‌خانه یا سربازخانه کوچک قدیم، اکنون ساختمان‌های بانک ملی و دارایی و بانک رهنی برپا شده است. برای استحضار بیشتر از خروج باب و پیروانش رجوع کنید به ماده باب در لغت‌نامه مرحوم دهخدا، ذیل این ماده تمام مآخذی که از باب و بهاء و عقاید و افکار آن دو تن و پیروانش بحث شده اشارت یافته است.

۱۶۹ - ک: رجوع فرمایید به: تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۳۲۶. ط: از وقایع مهم و دردناکی که در دوره سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه اتفاق افتاد یکی هم شورش شیخ عبیدالله کرد است در ساوجبلاغ و ارومیه. اگرچه در آن ایام از این وقایع در اطراف و اکناف مملکت به وسیله یاغیان و سرکشان و رؤسای ایلات گاه و بیگاه اتفاق می‌افتاد، ولی شورش عبیدالله مذکور با توجه به دو بُعد سیاسی و مذهبی آن با دیگر شورش‌ها تفاوت کلی داشت، تا آنجا که برای حکومت عثمانی هم که رقیب سرسختی در برابر حکومت ایران بود و خود در بسیاری از توطئه‌های غرب ایران دست داشت، جای تردید باقی نماند و پس از شکست شیخ از قوای دولتی و فرار به خاک عثمانی، او را گرفتار کردند و به مدینه تبعید نمودند تا در همان‌جا از دنیا برفت. عواقب خروج و

عصیان شیخ عبیدالله برای دولت قاجار بخصوص برای خود ناصرالدین شاه به حدی ناگوار بود که بارها به نبودن امیرکبیر افسوس می‌خورد و با خود این شعر سعدی را زمزمه می‌کرد:

مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه آموختن وان دگری تجربه بردن به کار

عده‌ای از مورّخین این واقعه را مبداء اتفاقات ناگوار سال‌های بعد ایران از جمله عصیان اسمعیل آقا سمیتقو در اواخر دوره قاجار می‌دانند؛ چرا که اسماعیل آقا برادر جعفر آقا هم‌پیمان شیخ عبیدالله است که با حيله و کلک به دست تفنگچیان امیرنظام گزوسی کشته شد.

شیخ عبیدالله پسر شیخ طه است. پدر و پسر هر دو از مرشد درویش نقشبند بوده و در میان قبایل کرد نفوذ کلام عجیب داشتند. در عصر محمدشاه قاجار شیخ طه به جهات عدیده مورد توجه و عنایت شاه قاجار قرار گرفت. محمدشاه برای جلب کردها و جلوگیری از عملیات آنها پنج قریه از قراء محال مرگور را به عنوان تأمین هزینه خانقاه شیخ به اسم تیول به وی عطا نمود و علاوه بر آن همه سال تحف و هدایای زیادی به وی می‌فرستاد. اگرچه مورّخین ظاهر قضیه را مربوط به تمایلات صوفی منشانه محمدشاه می‌دانند، ولی در باطن منظور شاه از این انعامات جلب رضامندی شیخ و اتباع وی و امکان استفاده از نیروی تدافعی کردها در مقابل عثمانی‌ها بود. در رساله شیخ عبیدالله درباره ارتباط شیخ طه با محمدشاه آمده است که «شیخ طه گاهی از اوقات طرف دارالخلافة تهران و تبریز رفته و با چاکران خاقان مغفور باذل عادل، محمدشاه مرحوم طاب ثراه، تلبیس و تدلیس نموده و با دست‌آویز چاکران آستان مبارکه صاحب پانصد تومان مستمری گردیده و پنج قریه از محال مرگور را تیول ساخته و اداره خوار دولت ایران گردید.»

از مهم‌ترین منابع تاریخی از گزارش هولناک میاندوآب می‌توان به اینها اشاره کرد: گزارش اسکندر قوریانس تبعه روس ساکن ساوجبلاغ است که در تاریخ مهرماه صفر ۱۲۹۸ هجری تألیف شده و در سال ۱۳۵۶ شمسی به همت عبدالله مردوخ کردستانی در تهران چاپ شده است. و نیز تفضیل این واقعه اسفناک در رساله شورش شیخ عبیدالله تألیف علی افشار ارومی که در تاریخ افشار ارومیه نقل گردیده، از آغاز تا انجام آمده است.

۱۷۰ - ط: این درست است که ملیت‌های مختلف ایران از جمله غز و مغول و ترکمن و مخصوصاً گرجیان و ارمنیان و سایر مهاجرین قفقازی مردانه در دفاع از تبریز دوشادوش مجاهدان و فداییان تبریزی جنگیدند و چون با فنون جنگ آشنایی بیشتری داشتند، در این نبردها درخشیدند، اما اینها دلیل نمی‌شود که قهرمانی مردم تبریز در مجموع - چه در جان باختن در راه آزادی و چه در تحمل شدائد گرسنگی و از دست دادن دارایی‌های خود - به فراموشی سپرده شود. حرف بی‌ربط آن واقعه‌نگار انگلیسی که مسائل را از منظر لندن می‌دید و مردم یک لاقبای تبریز را در حدّ مقابله و مجاهدت در برابر نیروهای اهریمنی محمدعلی شاه نمی‌دید و می‌گفت «این همه از شجاعت و دلاوری ایرانیانی است که جان خود را در راه مشروطیت نهادند، شخص حیران می‌ماند که اگر ارمنی‌ها و گرجی‌ها، یعنی قفقازی‌ها نبودند اصولاً جنگی در تبریز روی می‌داد یا نه» (ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، ص ۱۴۴). زمانی مسخره بودن و معطرانه بودنشان عیان می‌شود که پایداری یازده ماهه توده مردم همگام با مدیریت رزمی سردار و سالار یک فرصت دو سال و نیمه دیگری در اختیار مشروطه‌خواهان ایران می‌گذارد، تا طی این مدت بار دیگر روحیه ناسیونالیستی و وطن‌خواهی خود را محک بزنند. کاربرد این حسن در دل مردم تا آنجا پیش می‌رود که در دوره طولانی دهه ۱۲۹۰ علی‌رغم کنترل عملی استعمارگران بر

ایران، مردم در عقاید ناسیونالیستی و مشروطه‌خواهی خود پا برجا می‌ماند. در این خصوص رک به: توضیح نگارنده بر تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تألیف محمدباقر ویجویه‌ای، ص ۲۷۶ به بعد.

۱۷۱ - ک: رجوع شود به: احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۶ ش.

۱۷۲ - ک: شرح حال ستارخان در کتاب مردان خودساخته، ص ۷۸ به قلم دانشمند محترم آقای دکتر رضازاده شفق و در تاریخ هجده ساله آذربایجان تألیف سیداحمد کسروی تبریزی و کامل تر از همه در کتاب قیام آذربایجان و ستارخان تألیف آقای حاج اسمعیل امیرخیزی که آماده چاپ است آمده، ولی مترجم در اینجا به نقل ملخص شرح حالی که آقای دکتر مهدی مجتهدی در کتاب رجال آذربایجان در عصر مشروطیت آورده، قناعت می‌کند: «در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت و حقوق ملت دست به شمشیر برده و آن را پس از استبداد صغیر دو مرتبه بازگردانیدند، ستارخان سردار ملی مقام اول را دارد و به حق او قهرمان مشروطیت است. ستارخان پیش از مشروطیت ایران از لوطیان به نام تبریز بود و شغل اسب‌فروشی داشت.

پس از حادثه بمباران مجلس شورای ملی، دعوت انجمن ایالتی آذربایجان را که خود را به دنیا، جانشین مجلس بمباران شده معرفی می‌کرد، پذیرفت و در محله امیرخیز با قوای دولتی به جنگ و مبارزه پرداخت و با وجود شکست صفوف اکثر مجاهدین، وی استقامت و پایداری به خرج داد و سر تسلیم فرود نیاورد و محله امیرخیز را به دست قشون دولتی نسپرد... آری روزگاری بر ایران گذشته که مشروطیت فقط در محله امیرخیز تبریز وجود داشت و بقیه ایران در دست شاه خودکامه مستبد بود.

ژنرال کنسول روس به منزل وی بیرق روسیه فرستاد و تضمین کرد که اگر تسلیم

شود از تعرض محمدعلی شاه مصون باشد، اما او نپذیرفت و آن قدر مقاومت کرد که مجاهدین محلات دیگر نیز به جنبش درآمدند و قوای دولتی را عقب‌راندند. این مقاومت محمدعلی شاه را فهمانید که قیام تبریز امری جدی است و شاید کار بالا گیرد و به جاهای باریک‌تری کشد. این بود که عین‌الدوله را مأمور محاصره تبریز ساخت و از عشایر و خوانین یاری خواست. ستارخان اردوی ماکو را منهزم و منکوب نمود و عین‌الدوله را عقب زد و بر تبریز تسلط یافت.

پس از آنکه قشون روس وارد تبریز گردید، وی به شهرداری (کنسولگری) عثمانی پناه برد و بعداً به تهران رهسپار شد. پایتخت مشروطه پذیرایی گرم باشکوهی از وی به عمل آورد و او با شاه و نایب‌السلطنه در یک کالسه نشست و با جلال تمام وارد شهر گردید و در باغ اتابک اقامت کرد. چون پس از فتح تهران به دست ملیون، نیازی به وجود مجاهدین نبود و بیم این می‌رفت که مجاهدین مسلح باعث تزلزل امنیت پایتخت شوند، لذا دولت مشروطه بر آن شد که اسلحه مجاهدین را جمع کند. مجاهدین تهران به منزل ستارخان سردار ملی جمع شده بنای مقاومت را گذاشتند. در نتیجه تیراندازی‌ها، تیری به پای سردار اصابت کرد و بر اثر آن مزاجش علیل شد و در ۱۳۳۲ق درگذشت. قبر ساده و بی‌آلایش این قهرمان بزرگ آزادی در حیاط شاه عبدالعظیم است. (ملخص با تغییر بعضی عبارات از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۸۵-۸۷).

ط: کونسول روس، پاختیانوف، گویا در دیدار خود با ستارخان پیشنهاد می‌کند که بیرقی از کونسولخانه به منزل وی فرستاده شود تا او در امان و زینهار دولت روس قرار گیرد. ستارخان جواب می‌دهد: جنرال کونسول! من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نروم (احمد کسروی، تاریخ مشروطه، ص ۶۹۳). و اسماعیل امیرخیزی اولین کلام کونسول خطاب به ستارخان را این گونه بیان می‌کند: تو مرد دلیری هستی و من شخص شجاع را دوست دارم (قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۱۲۹).

از جمله وقایع مهم دوران انقلاب تبریز به سردمداری ستارخان یکی موضوع اعانه جمع کردن ستارخان است. ماجرا مربوط می شود به خبردار شدن انجمن تبریز از بمباردمان مجلس و احتمال کودتا علیه مشروطیت نوپا. نخستین اقدام انجمن پس از اطلاع بر این موضوع، پس از ارسال تلگرافها به سایر شهرها، درصدد اعزام نیروی مسلح به تهران درآمد. به دنبال این تصمیم دفتر اعانه‌ای برای تأمین هزینه این اردوکشی دایر گردید. بنا به قول ادوارد براون تنها در دو مین روز تشکیل این دفتر ده هزار تومان جمع آوری گردید و گروه ستارخان و باقرخان هر کدام پنجاه نفر مجاهد را تجهیز کرده بودند. اسماعیل آقا نام ۵۶ نفر از بازاریان و اغنیا را که اعانه پرداخته‌اند از روزنامه ناله ملت نقل کرده است (قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۱۶۳).

دیگر از وقایع مهم این دوران ملاحظات خودسرانه سالدات‌های روس در آذربایجان است که دستگیری ستارخان و باقرخان نیز جزو برنامه‌های توافق شده دو قدرت استبدادی بود و این مأموریت به روس‌ها واگذار شده بود. (ظاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان، ص ۲۲۹). برای احتراز از این عمل ننگین و در نطفه خفه کردن این فکر پلید، انجمن تبریز بر آن شد که از ستارخان و باقرخان بخواهد در کنسولگری عثمانی تحصن اختیار کنند. ستارخان ابتدا راضی به این کار نبود ولی وقتی سران انجمن و به ویژه شهید ثقة الاسلام به وی تأکید کردند که به خاطر مصلحت نهضت و کشور ضروری است که به این کار تمکین کند، ستارخان ناچار پذیرفت، تفصیل ماجرا را در قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۴۳۶ به بعد ملاحظه فرمایید.

از نکته‌های تاریک مشروطیت اعزام ستارخان و باقرخان - که در حقیقت تبعید آن دوگردد میدان جلادت و شهامت و صداقت بود - است به تهران. گفته شده است بعد از پایان یافتن جنگ‌های داخلی و پیروشدن انقلاب، میوه چینان انقلاب حذف انقلابیون راستین از جمله ستارخان و باقرخان را سرلوحه برنامه خود می دانستند.

گویا مخبرالسلطنه عنوان کرده بود که این دو نفر مقصّرین را پناه می دهند و من [که در آن ایام والی آذربایجان بود] نمی توانم قانون را اجرا کنم. به همین جهت تمام شرایط مهیای آن شد که این دو مرد را از وطن اصلی خویش - تبریز - با تظاهر به مهمان‌نوازی و احترام به آن دو، ایشان را به تهران تبعید کنند. وداع ستارخان از تبریز و از پایگاه مقاومت و دلاوری خویش یعنی محله امیرخیز تبریز، هفتم ربیع الاول ۱۳۲۸ قمری، دو روز مانده به پایان سال ۱۲۸۸ شمسی بود. احمد کسروی و اسماعیل امیرخیزی صحنه حرکت سردار ملی و سالار ملی به سوی تهران را به استادی ترسیم کرده‌اند (قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۵۴۲؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۱۲ به بعد).

ماجرای ورود آن دو به تهران و حدود ماجرای اسفناک پارک اتابک، تیر خوردن ستارخان، بستری شدن وی و درگذشت مظلومانه اش در بستر بیماری دور از یار و دیار، مسائلی است که هر انسان شرافتمند از شنیدن آن آه در سینه و اشک در چشمانش می نشیند. مرگ سردار ملی را عصر روز سه شنبه ۲۵ آبان ۱۲۹۳ ش مطابق با ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری نوشته‌اند. سردار هنگام پیوستن به جاودانگی ۴۸ سال داشت. جسم بی روح وی را در مقبره طوطی در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم در شهر ری به خاک سپردند. آرامگاه سردار تا سال ۱۳۲۴ شمسی وضع حقیرانه‌ای داشت. در این سال پس از میتینگ طرفداران پرشور ستارخان بر سر قبر وی، یک آرامگاه موقتی ساخته شد، ولی یک سال بعد این آرامگاه با خاک یکسان گشت. بعدها به همت حاج اسماعیل امیرخیزی و دیگران، سنگ قبری برای آرامگاه سردار تهیه شد که به قول سلام الله جاوید «اگرچه لایق آن مرحوم نبوده، ولی از هیچ بهتر است» (دوقهرمان آزادی، ص ۱۷).

۱۷۳ - ک: باقرخان قبل از مشروطیت بنا بود. پس از مشروطیت به جرگه مجاهدین درآمد و ریاست مجاهدین خیابان را به عهده گرفت و پس از بمباران

مجلس مانند ستارخان دست به اسلحه برد و با قشون دولتی که تبریز را محاصره کرده بود به جنگ پرداخت، پس از نخستین شکست به ظاهر تسلیم قوای دولتی شد، اما ستارخان که با قوای دولتی جنگ می کرد تا کارش بالا گرفت، او نیز بار دیگر به جنگ با دولتیان برخاست و در اثر همکاری او با ستارخان کار مشروطه خواهان پیش رفت و تبریز از فشار محاصره راحت شد انجمن ایالتی تبریز باقرخان را به لقب سالارملی ملقب ساخت و از او تقدیر کرد و آوازه شهرت وی نیز چون سردار ملی درسراسر ایران پیچید. چون در اثر فداکاری این دو مرد دلیر مشروطیت ایران دوباره جان گرفت، بار دیگر نیروی روس وارد تبریز گردید و باقرخان و ستارخان به ناچار تبریز را به قصد تهران ترک گفتند، در موقع ورود این دو فرزند دلیر وطن به تهران استقبال بی نظیری به عمل آمد، اما چندی بعد باقرخان منزوی شد، و هنگامی که قضیه مهاجرت پیش آمد او نیز در طهران درنگ نکرد و دنبال مهاجرین رفت، شبی در نزدیکی قصر شیرین عده ای از اکراد بر سر او و رفقاییش ریختند و سر از تن هاشان برگرفتند و بدین طرز به حیات یک قهرمان آزادی خاتمه دادند (ملخص با تغییر چند عبارت از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۴۱-۴۲).

ط: در خصوص باقرخان سالار ملّی گفتنی زیاد است، به مختصری اکتفا می شود. بنا به گفته هم محلّی اش حاج حسین معمار، باقرخان در محله خیابان چند ساختمان دو طبقه ساخته بود که آن ساختمان ها تا چند سال پیش، باقی بودند (صمد سرداری نیا، باقرخان سالار ملّی، ص ۲۰).

از جمله اتفاقات مهم در زندگی باقرخان مهاجرت است. علت مهاجرت وی در پی مهاجرت تعدادی از سران آزادی و نمایندگان دوره سوم مجلس شورای ملّی است که شرح آن در کتب تاریخی مربوطه به مشروطه به تفصیل آمده است. ما اینجا تنها به این اشاره می کنیم که مهاجرت سالار در ۲۳ آبان ۱۲۹۴ مطابق با هفتم محرم ۱۳۳۴، که یک سال پس از درگذشت ستارخان صورت می گرفت، به طور قطع و یقین ترفند تازه ای بود از طرف میوه چینان انقلاب از

جمله عین الدّوله تازه انقلابی، که می خواستند به هر صورت که شده باقرخان را هم مثل ستارخان از گردونه انقلاب خارج کنند تا با خاطری آسوده به آمال و آرزوهای خود برسند.

مرگ سالار ملّی هم یکی از اتفاقات ناگوار و ناجوانمردانه است که شرح آن مایه تأسف است. مرگ وی همراه هیجده تن از یاران و همراهانش در محرم ۱۳۳۵ / آبان ۱۲۹۵ به دست یکی از اشرار معروف کردهای قصرشیرین به نام محمدامین طالبانی به قصد تصاحب اسب و وسایل مهمانان خود، صورت گرفت. این واقعه درست یک سال پس از مهاجرت و دوسال پس از مرگ ستارخان صورت پذیرفت.

۱۷۴ - ط: به دنبال آشوب بزرگ دهم صفر ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ ش که در آن حتی اموال خانه میرزا عبدالرحیم قائم مقام، پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد هم به تاراج رفت، ولیعهد، عین الدّوله را از خوی به تبریز فراخواند و حفظ امنیت شهر را به عهده وی گذاشت. عین الدّوله در مدت کوتاهی امنیت شهر را بازگردانید و چنان بر امور مسلط شد که میرزا عبدالرحیم قائم مقام تبریزی که از سال ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش به جای امیرنظام گروسی منصب پیشکاری ولیعهد را داشت، استعفا داد (۱۸ صفر ۱۳۱۳) و ولیعهد دو روز بعد ضمن تلگراف استعفا قائم مقام به ناصرالدین شاه، خواستار انتصاب عین الدّوله به این مقام گشت. شاه چون به خاطر پیروی از سنت قاجار نمی خواست یک نفر شاهزاده «قَجَر» منصب پیشکاری ولیعهد را داشته باشد، با درخواست مظفرالدین میرزا مخالفت کرد. ولی اصرار و پافشاری ولیعهد در این مورد سبب شد که ناصرالدین شاه در نیمه دوم ربیع الاول با پیشکاری عین الدّوله موافقت نماید.

هفت ماه بعد، پس از قتل ناصرالدین شاه (۱۷ ذیقعد ۱۳۱۳) عین الدّوله در تبریز وسایل تاجگذاری مظفرالدین شاه را فراهم آورد و به عنوان سرپرست اردوی مظفرالدین شاه، همراه وی عازم تهران شد و روز ۲۴ ذیحجه در مراسم تاجگذاری شاه جدید شرکت کرد. پس از این او را در مناصب و مشاغل مهم

اجرایی از جمله: استانداری مازندران (۴ صفر ۱۳۱۴)، استانداری لرستان و خوزستان (محرم ۱۳۱۷)، حاکم تهران (ذیحجه ۱۳۱۹)، رئیس الوزرای (جمادی الثانی ۱۳۲۱) می‌بینیم، تا اینکه نهضت مشروطه به بار می‌نشیند و عین‌الدوله از مقام رئیس الوزرای برکنار می‌شود و برای چندی روانه پشتکوه می‌شود. پس از یک ماه از پشتکوه به تهران می‌آید، ولی چون مورد اعتراض مردم قرار می‌گیرد، نخست به خراسان و از آنجا به مازندران می‌رود تا چند صباحی دور از دغدغه و آشوب‌های مشروطه‌خواهان در امان باشد. این مدت که در حقیقت نوعی تبعید بود، دو سال طول می‌کشد. پس از بمباران مجلس توسط محمدعلی شاه (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ / ۲ تیر ۱۲۸۷) محمدعلی شاه او را به تهران فرا می‌خواند و به جای مخیرالسلطنه - که به محض شنیدن تعطیل شدن مشروطه در تهران، از راه باکو رهسپار پاریس می‌شود - با اختیارات تام به عنوان والی آذربایجان اعزام می‌گردد. عین‌الدوله که برای درهم شکستن مقاومت جانانه مردم قهرمان تبریز به این سمت منصوب شده بود، سپهدار تنکابنی را به عنوان فرمانده قوا و ارشدالدوله را با فرماندهی فوج مخصوص، همراه خود به تبریز می‌آورد.

انجمن ایالتی تبریز که نبض امور سیاسی و نظامی مجاهدین و مشروطه‌خواهان را در دست داشت، از همان لحظه نخست با انتصاب عین‌الدوله به حکومت آذربایجان مخالفت می‌کند و طی تلگراف‌هایی به کنسولگری انگلیس و روس و عثمانی در تبریز اعلام می‌کند که والی آذربایجان هنوز هم مخیرالسلطنه است (رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۲۸۷). عین‌الدوله ۱۹ رجب در باغ صاحب‌دیوان - ساختمان زندان مرکزی تبریز در حال حاضر - مستقر می‌شود و کار خود را آغاز می‌کند. نخست برای جلب انجمن ایالتی و مردم، مقتدرالدوله را که مورد اعتماد انجمن بود به نیابت استانداری منصوب می‌کند و بعد شروع می‌کند به توطئه‌ها و کلک‌ها که هیچ کدام کارگر نمی‌شود و بالاخره بعد از مدتی دست از پا درازتر تبریز را ترک می‌کند و به سوی تهران عزیمت می‌کند.

۱۷۵ - ک: مقصود عید میلاد مسیح است.

۱۷۶ - ک: مرحوم میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام از علمای بزرگ آذربایجان و رئیس شیخیه این ایالت بود. در شب جمعه ۷ رجب ۱۲۷۷ قمری در تبریز تولد یافت. در جوانی به عتبات عالیات مشرف شد. پس از چند سال تحصیل به وطن خود مراجعت کرد و پس از فوت پدرش حاج میرزاموسی آقا با لقب ثقة‌الاسلام در جای او نشست. شرح حال وی در کتاب ایضاح الانباء فی مولد خاتم‌الانبياء که از مؤلفاتش می‌باشد، مندرج است. جد صاحب ترجمه حاج میرزا شفیع از شاگردان سیدکاظم رشتی و مروج شیخیه در آذربایجان بوده است. جد اعلای او میرزا رفیع طبق فرمان کریم خان منصب وکالت آذربایجان را داشته است.

شیخیه پیروان شیخ احمد احساسی‌اند که در عهد فتحعلی‌شاه می‌زیست و به معراج روحانی و معاد روحانی و عالم هورقلیا معتقد بود. پس از درگذشت او سیدکاظم رشتی با مشربی عرفانی، گفته‌های شیخ را تفسیر نمود و مطالبی به آنها افزود. پیروان سیدکاظم رشتی را شیخی (منسوب به شیخ احمد احساسی) و مخالفین را بالاسری (منسوب به بالاسر حرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که محل تدریس آنها بود) می‌نامیدند. خود شیخیه نیز پس از فوت سیدکاظم رشتی به دو دسته منقسم، و عده‌ای که پیرو حاج کریم خان قاجار بودند، حاج کریم خانی و عده‌ای که پیرو جد ثقة‌الاسلام بودند، شیخی نامیده شدند.

در اواخر سلطنت محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بین دسته شیخی و بالاسری و همچنین میان این جماعت با متشرعه منازعات و اختلافاتی روی داد و زدوخوردهایی صورت گرفت که در آنها پدر و جد صاحب ترجمه، رئیس شیخیه و حاج میرزا باقر آقا مجتهد رئیس متشرعه بود. ثقة‌الاسلام در ادبیات فارسی و عربی استاد بود و تألیفات متعددی داشت که از آن جمله است:

مرآت‌الکتب، رساله لالان، ترجمه بث‌الشکوی (قسمت سوم تاریخ یمنی) تألیف عبدالجبار عتبی (که هیچ یک طبع نشده‌اند) و تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته (چاپ ۱۳۷۳ ش). ترجمه بث‌الشکوی که برحسب توصیه امیرنظام گروسی انجام یافته بود، دلیل استادی او در دو زبان عربی و فارسی است و امیرنظام پس از مطالعه ترجمه مزبور ضمن تقریظی نوشت:

رو که برآمد تو را به کلک سخنگوی آنچه علی را به ذوالفقار برآمد

ثقة الاسلام پس از اعلام مشروطیت از آن طرفداری کرد و هنگام ورود قشون روس تزاری به تبریز، با وجود خطری که جانش را تهدید می‌کرد شهر را ترک نگفت تا به دست سالدات‌های روسی گرفتار و روز عاشورای سال ۱۳۳۰ ق به دار کشیده شد. معروف است که روس‌ها برای تبرئه خود در نظر دنیای متمدن، می‌خواستند از او نوشته‌ای بگیرند که تیراندازی و تجاوز نخستین بار از طرف مجاهدین و ایرانی‌ها شروع شده، اما وی سر بدین پستی در نیامورد، و با دلی قوی و سری بلند در حالی که یاران خود را تسلی می‌داد، شربت شهادت نوشید و آذربایجان عزیز را به دادن بزرگ‌ترین شهید راه آزادی و استقلال ایران مباحی و سرافراز ساخت (با تلخیص و تغییر چند عبارت از: رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تألیف دکتر مهدی مجتهدی، ص ۵۹ - ۶۱، تبریز ۱۳۲۷ ش).

ط: در تکمیل و تمیم توضیحات مرحوم کارنگ در خصوص شهید ثقة الاسلام گفتنی است که بنا به تصریح مرحوم میرزا محمد آقا ثقة الاسلام برادر شهید ثقة الاسلام در «سوانح عمری»، حاج میرزا موسی آقا والد صاحب ترجمه، در طول عمر خود علاوه بر مقام اجتهاد، به عنوان مصلح و ریش سفید جامعه آن روز تبریز نقش اساسی و تعیین کننده‌ای داشته، از جمله در سال ۱۳۱۲ هـ. ق از غارت خانه مرحوم میرزا عبدالرحیم خان قائم مقام جلوگیری نمود و نیز در سال ۱۳۱۴ هـ. ق در سانحه‌ای بزرگ که به مناسبت تعرض یک نفر مسیحی به یک نفر از نسون

مسلمین به وجود آمده بود، خطر حتمی را مرتفع ساخت (نصرة الله فتحی، زندگینامه شهید نیکنام، ص ۱۸). همین نصرة الله فتحی در ادامه بحث خود می‌نویسد: پس از فوت میرزا موسی آقا در سال ۱۳۱۹ هـ. ق بنا به پیشنهاد محمدعلی میرزا ولیعهد و فرمان مظفرالدین شاه لقب ثقة الاسلام به میرزا علی آقا داده می‌شود تا ضمن جلوس برمسند حکومت روحانی، ریاست فرقه شیخیه را در تبریز عهده‌دار گردد (پیشین، ص ۲۳). و بنا به گفته حاج میرزا عبدالله ثقة الاسلامی، صاحب ترجمه در سن ۲۵ سالگی «قبل از ظهور مشروطیت، مدت هفده سال به علت کسالت پدرش نیابتاً و پس از وفات والدش پنج سال اصالتاً و از زمان مشروطیت تا موقع مصلوب شدن استقلالاً رئیس خانواده و مرجع خاص و عام بود» (پیشین، ص ۲۶).

از جمله اقدامات اساسی و مهم وی در دوران ریاست فرقه شیخیه، اقدام در برطرف کردن اختلاف موجود بین شیخیه و متشرعه بود. بدیهی است اختلافات مذهبی پدیده‌ای روبنایی بود نه زیربنایی، که با نفوذ افکار مترقیانه به خودی خود کنار گذاشته می‌شد. انسان وقتی این خُسنیت و رعایت صادقانه را از این مرد - ثقة الاسلام شهید - می‌بیند و بعد به یاد می‌آورد که بعد از شش سال مجتهد (میرزا حسن مجتهد رهبر متشرعه) به میلر قونسول روس و به شجاع الدوله می‌گوید: «تا ثقة الاسلام در تبریز است، من به شهر نخواهم آمد» که به روایتی، یکی از علل شهادت او را تمایل مجتهد شمرده‌اند، متأسف می‌شود که چگونه نیکی را با بدی پاسخ گفته‌اند! ثقة الاسلام اگرچه در پشتیبانی از مجتهد چند روزی تبریز را ترک کرد، ولی به گفته کسروی همچنان پشتیبان مشروطیت باقی ماند (تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۴۸). لیکن دل آزرده‌گی وی از تندروی رهبران جنبش، به خصوص گراندگان مرکز غیبی همچنان باقی ماند. وی در یادداشت‌های خصوصی خود (مجموعه آثار قلمی، ص ۸۱ و ۹۲ به بعد) بارها این مطلب را گوشزد کرده و علت خانه‌نشینی و کناره‌گیری مقطعی از امور انقلاب را نتیجه سوء رفتار بعضی از رهبران نهضت می‌شمارد.

از نکات برجسته در زندگی این جهانی شهید، ماجرای به دار کشیدنش شنیدنی و عبرت‌گرفتنی است. احمد کسروی صحنه به دار کشیده شدنش را این چنین دل‌سوزانه به تصویر کشیده است: «هنگامه دل‌گداز سختی بود. یک دسته مردان غیرتمندی را دشمنان بیگانه در شهر خودشان به گناه آزادیخواهی به دار می‌کشیدند و کسی نبود به دادشان برسد. مرگ سیاه یک‌سو و غم درماندگی کشور یک‌سو، خدا می‌داند چه دل سوخته‌ای در آن ساعت می‌داشتند» (تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۳۰۱). تمام شواهد گواه این است که شهید در لحظه انداختن طناب به گردنش هیچ نشانه‌ای از ضعف و ترس و دلهره در چهره و حرکاتش مشاهده نمی‌شد. روی این اصل بقیه کسانی که بعد از او بر فراز چوبه دار رفتند، همگان چون مراد بزرگشان پهلوانی‌ها از خود نشان دادند، مثل: پطروس خان ارمنی، مهدی محمد عمواغلی و آقا میرکریم که به پیروی از شهید، به هم‌زنجیران و هم‌دردان خود جرأت می‌دادند و همگان دعا بر لب داشتند. به قول کسروی: «اینها می‌مردند و گواهی به یگانگی خدا می‌دادند» (نصرت‌الله فتحی، پیشین، ص ۷۵۴).

طرفه اینکه در محل به دار کشیده شدن شهید ثقة‌الاسلام (عاشورای ۱۳۳۰ / ۱۲۹۰ ش. / ۱۹۱۲ م.) یعنی سربازخانه قدیم تبریز، بعدها به دست احرار و فرهنگیان تبریز، کاخ پر عظمتی به نام «دانشسرا» ساخته شد و از آن عجیب‌تر اینکه جای نصب چوبه دار، سالن سخنرانی و جایگاه تریبون (منبر خطابه) واقع شده است:

در زمینی کاندر آن احرار آذربایجان بر فراز چوبه دار دشمنان دادند جان
از پی آموزش اولاد آن آزادگان این چنین دانشسرا سرکشد بر آسمان

(داستان دوستان، ص ۶۳)

۱۷۷ - ک: رجوع فرمایید به: احمد کسروی تبریزی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، بخش ۳، گفتار ۱۲، ص ۶۷۱.

۱۷۸- ک: میرزا اسمعیل نویری فرزند حاجی محسن تاجر تبریزی بود، چون در محله نویر تبریز سکونت داشت، به نویری مشهور گردیده. وی از مشروطیت استقبال کرد و به آن پیوست در دوره دوم به نمایندگی انتخاب شد ولی قبل از خاتمه آن دوره مسافرت نمود.

نویری مردم تبریز را به جنگ بر ضد روس‌ها تحریک می‌کرد، چون قشون روس وارد تبریز شد، مدتی خود را پنهان ساخت و سپس با رخت ناشناس به خاک عثمانی فرار کرد. پس از سقوط نیکلای دوم، نویری به تبریز آمد، در حزب دمکرات نفوذ یافت، خیابانی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. این ایام مصادف با قحطی ۱۳۳۶ق بود. وی کمیسیونی برای تأمین آذوقه تشکیل داد، از متمولین اعانه اجباری خواست، برای ارباب آنان دسته ترور ترتیب داد. فخرالمعالی مدعی‌العموم بدایت، محمدخان کدخدا، نعمت‌الله خان جاوید، حسام‌نظام، حاج میرزا لطفعلی ملک‌التجار، سردار مظفر چاردولی، حاج میرزا کریم امام جمعه و پسرش بیوک آقا به وسیله دسته ترور وی از پای درآمدند. مال و جان کسی در امان نبود. وحشت و نفرتی در شهر پیدا شد، حتی نویری در چشم مجاهدین و مشروطه‌خواهان نیز منفور گردید. در این هنگام عثمانی‌ها بار دیگر به تبریز آمدند و با اینکه موافق مشروطه و مجاهدین بودند، برای جلوگیری از نفرت عمومی مجدداً السلطنه افشار را به حکومت آذربایجان منصوب و نویری را توقیف و به قارص اعزام کردند.

پس از آنکه ترکان در جبهه‌های جنگ به کلی شکست خوردند، نویری آزاد و دوباره وارد تبریز شد. حاکم وقت قائم مقام مکرّم‌الملک در صدد توقیف وی برآمد، وی به قراجه‌داغ فرار کرد و از آنجا خود را به همدان رسانید و با اموال منهوبه تبریز که قبلاً بدان شهر منتقل کرده بود، یک زندگی اشرافی ترتیب داد و جزو ملاکین عمده همدان درآمد. در دوران سلطنت رضاشاه چندی به جرم قاچاق زندانی شد و سپس آزاد گردیده مدتی بعد درگذشت، (ملخص از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۵۹-۱۶۲).

چون ضمن شرح حال میرزا اسمعیل نوبری نامی از خیابانی برده شد بی‌مناسبت نخواهد بود که شرح حال مختصری نیز از این مرد بزرگ تاریخی آورده شود، «شیخ محمد خیابانی فرزند حاج عبدالحمید تاجر خامنه‌ای در سال ۱۲۹۷ ه. ق در قصبه خامنه از توابع تبریز متولد شد و در تاریخ ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۸ در اثر حادثه قیام در شهر تبریز به قتل رسیده است.

مرحوم خیابانی پس از کسب مقدمات علوم در اوان صباوت و جوانی به تحصیل فقه و اصول پرداخته در این رشته استاد گردید. در هیئت و نجوم و علوم ریاضی و مخصوصاً در حکمت و کلام مهارتی به سزا داشت، ناطق مبرز و نویسنده زبردست بود. در انقلاب مشروطیت ایران هنگامی که قوای محمدعلی شاه تبریز را محاصره کرده و راه آذوقه و آب را بر مردم شهر بسته بود، مرحوم خیابانی دوش به دوش مجاهدین و آزادیخواهان از شهر دفاع نموده با نیروی استبداد نبرد می‌کرد. خیابانی از اعضای برجسته انجمن ایالتی آذربایجان بود، پس از خاتمه دوره انقلاب و پیروزی آزادیخواهان در دوره دوم مجلس شورای ملی نمایندگی آذربایجان را داشت و همیشه در برابر ارتجاع از حقوق ملی و آزادی دفاع می‌نمود و از اعضای مهم فرقه دموکرات ایران به شمار می‌رفت.

خیابانی پس از تعطیل اجباری مجلس و شروع ایام فترت چند سالی متواری بود. بعدها به تبریز برگشت و به مناسبت زمامداری حاج صمدخان شجاع‌الدوله و سردار رشید در آذربایجان، چندی منزوی بود، تا آنکه پس از سقوط تزار و رفتن دست‌نشانندگان آن از آذربایجان، فرقه دموکرات را در تبریز تشکیل داد و روزنامه تجدد را که ارگان رسمی حزب بود، منتشر ساخت. در دوره چهارم مجلس شورای ملی نیز جزو نمایندگان آذربایجان انتخاب شد ولی به علت کشته شدن در حادثه قیام نتوانست در مجلس چهارم شرکت جوید.

شیخ محمد خیابانی از مخالفین جدی قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود. بر سر همین اصل با وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء و عاقد قرارداد مخالفت می‌نمود. برای

اعتراض به عملیات وثوق‌الدوله و دفاع از استقلال و آزادی ایران در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ ش دموکرات‌های تبریز به پیشوایی او قیام نمودند. منظور از قیام این بود که در غیاب مجلس شورای ملی یک نیروی ملی تشکیل داده و به اتکای این قوه شروع به اصلاحات اساسی نمایند.

این قیام شش ماه طول کشید و خیابانی همه روزه عصرها در ضمن نطق، مرام آزادیخواهان آذربایجان را به سمع مردم رسانیده آنان را برای حفظ آزادی و استقلال ایران تشویق می‌نمود. در ۲۷ ذیحجه ۱۳۳۸ ق (۲۱ مرداد ۱۲۹۹ ش) با قتل خیابانی بساط این قیام برچیده شد. «نقل از: گل‌های رنگارنگ - به قلم حسین فرزاد، تهران ۱۳۲۵ ش» در شرح حال خیابانی مقالات و رسالات کتب متعددی نوشته شده که از آن جمله است: تاریخ حیات خیابانی، به قلم چند تن از دوستان وی، به اهتمام کاظم‌زاده ایرانشهر، برلین ۱۳۰۴ ش؛ قیام خیابانی، تألیف سیدعلی آذری، تهران ۱۳۲۹ ش.

۱۷۹ - ط: آمدن ترک‌ها به آذربایجان مصادف بود با کناره‌گیری روسیه بلشویک از جنگ جهانی اول (اوایل ۱۹۱۸ م. / اواخر ۱۲۹۷ ه. ق) و پایان یافتن سلطه روسیه و قزاقان روسی از شمال ایران. به دنبال این تغییر و تحوّل لشکر ترک‌ها با اعلان «اتحاد اسلام» و در اصل برای تقویت مواضع خود در قفقاز و شمال ایران، بار دیگر به آذربایجان لشکرکشی کردند.

آنچه که از متون تاریخی مربوط به این دوره به دست می‌آید، علت تبعید خیابانی و هم‌زمانش به قارص، مقاومت آنان در مقابل زورگویی عثمانیان و جلوگیری از عملی شدن نقشه تجزیه آذربایجان و ملحق کردن آن به عثمانی بود، تا از این طریق جای خالی مستعمراتی که در نتیجه جنگ بین‌الملل اول از دست داده بودند (مثل عراق) جبران کنند.

۱۸۰ - ک: مجد السلطنه افشار از اعیان ارمیه بود، در آغاز مشروطیت از آن

هواداری کرد اما زیاد تند نرفت. پس از اعلام مشروطیت، اهالی ارمیه به دو دسته تقسیم، عده‌ای طرفدار و عده‌ای مخالف وی شدند؛ در اثر این اختلاف مجد السلطنه ارمیه را ترک گفته در املاک خود اقامت گزید. پس از عزیمت وی در شهر ناامنی پیدا شد و اکراد یاغی قراء اطراف شهر را دستخوش غارت ساختند. کنسول روس تقاضا کرد که باید هرچه زودتر امنیت شهر تأمین شود، در اثر این تقاضا انجمن تبریز به زحمت افتاد.

مجد السلطنه که خود از صاحب‌منصبان قشون دولتی بود، عده‌ای را تجهیز کرد و از انجمن ایالتی تبریز هم کمک خواست. انجمن یک دسته مجاهد و مقداری اسلحه و مهمات فرستاد. اهالی ارمیه نیز دست از نفاق کشیده همه یکدل و یک جهت به مبارزه پرداختند تا یاغیان شکست خورده عقب نشستند، اما ۲۱ جمادی الاخره ۱۳۲۵ ناگهان سپاهیان عثمانی در مقابل اردوی مجد السلطنه ظاهر شده با وجود اظهار آشتی و صفای مجد السلطنه، اردوی وی را درهم شکسته اسلحه و مهمات آنان را به غنیمت بردند. این دخالت ناروای عثمانی دولت ایران را ناراحت ساخت. مقارن این احوال جنگ بین‌المللی اول آغاز گردید و دولت عثمانی به بهانه اینکه وجود قشون روس مخالف بی‌طرفی ایران و باعث نگرانی کشور عثمانی است، به خاک آذربایجان نیرو وارد کرد. مجد السلطنه و مشروطه‌خواهان که از تجاوز و تعدی قشون تزار ناراضی بودند، نیروی عثمانی را استقبال کردند. عثمانیان پس از سقوط تزار به پاس این کار، مجد السلطنه را به حکومت آذربایجان منصوب ساختند. اما هنگام شکست نیروی عثمانی مجد السلطنه ناچار تبریز را به قصد خاک عثمانی ترک گفته مدتی بعد دوباره به آذربایجان بازگشت و چندسال بعد رخت به سرای دیگر کشید. (باتلخیص و تغییر چند عبارت از رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۹ - ۲۰، س ۱۳۲۷ ش).

۱۸۱ - ک: رجوع فرمایید به: تاریخ هجده ساله آذربایجان، بخش ۴، گفتار

یکم، ص ۷۹۶.

۱۸۲ - ک: در سال‌های اخیر مقالات تحقیقی مفید متعددی به رشته تحریر درآمده که ذیلاً به عده‌ای از آنها اشاره می‌شود:

مسجد کبود، مسجد علیشاه، مسجد جمعه و مدرسه طالبیه، مسجد جامع، مسجد استاد و شاگرد، مسجد حسن پادشاه، مقبره سیدحمزه، به قلم آقای اسماعیل دیباج مندرج در کتاب راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی، ص ۱۶ - ۳۰، تبریز ۱۳۳۴ ش.

مسجد جامع، مسجد استاد و شاگرد، مسجد و مقام صاحب‌الامر، مسجد حسن پادشاه، مسجد علیشاه، که آقای میرزا جعفر سلطان‌القرایی ضمن کتاب المحافل (مشمول بر ترجمه حال بزرگان و دانشمندان و هنرمندان آذربایجان) آورده، این کتاب هنوز به چاپ نرسیده است.

مسجد کبود یا عمارت مظفریه (س ۱، ش ۳)، ربع رشیدی (س ۱، ش ۶، ۷)، مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه معروف به ارک (س ۲، ش ۱)، شب غازان (س ۲، ش ۳، ۴) مندرج در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، به قلم آقای حاج حسین نخجوانی.

ناگفته نماند که تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته، مشتمل بر سه فصل در ذکر بقعه سیدحمزه، بقعه عین‌علی و زین‌علی، بقعه صاحب‌الامر، چاپ تبریز ۱۳۳۲ ش، نیز از این لحاظ بسیار قابل توجه و سودمند است.

۱۸۳ - ک: محله قره‌ملک مجاور با محله شام‌غازان و غیر از آن است. بعید نیست قره‌ملک نیز از آثار غازان‌خان بوده و به نام وی موسوم به «قریه ملک» شده که اینک به طور مخفف «قره‌ملک» تلفظ می‌شود. نادر میرزا صاحب تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز در پایان کار و ویرانی بقایای شام‌غازان می‌آورد: من در ۱۲۸۶ هـ. از ویرانه‌های این بنا دیدن کردم، زیرزمین‌های متعدد و هزاران آجر و کاشی سالم و سنگ‌های شفاف و منقور و دو ستون سالم و کنده کاری شده به قطر یک ذرع و طول دو ذرع در آنجا بود. من از پیرمردی پرسیدم چرا از

این همه آجر کسی استفاده نمی‌کند؟ گفت: «چون وقف است علماء حرام می‌دانند»، اکنون که روز ششم صفر ۱۳۰۱ هجری است و پانزده سال از آن تاریخ می‌گذرد آجر و کاشی سالمی به جا نمانده، حتی سنگ‌های بنا نیز کنده شده است و هم اکنون مردم مشغول کندن بقیه آنها هستند، بعد اضافه می‌کند هنگام تماشا «چند نفری دیدم مشغول کندن سنگ‌های بنیان بودند، به یکی از آنها با ملایمت گفتم پانزده سال پیش اینجا را دیده بودم، سؤال و جواب آن تاریخ را به او گفتم، گفت بلی پانزده سال قبل همان‌طور بود که می‌گویی، علت آن هم منع علماء بود، لکن چند نفر از علماء که او به اسم گفت و من رعایت ادب کرده نمی‌نویسم در این نزدیکی چشمه و قنات احداث کرده و فتوی داده‌اند که این سنگ‌ها حلال و خرید و فروش آن بی‌عیب است، چون اهل اینجا بهار و تابستان مشغول زرع و فالیز هستند، در زمستان بیکارند، این سنگ‌ها را کنده با مال خود به قنات آقایان حمل نموده می‌فروشند و صرف معاش زمستانی خود می‌کنند...» (تلخیص از ص ۱۰۱-۱۰۳).

ط: قره ملک (قراملک) محله‌ای است در منتهی‌الیه مغرب تبریز، که در سابق جزء دهات این شهر محسوب می‌شد. از شمال به تلخه‌رود، از جنوب به قریه‌ی رواسان (= لواسان)، از مشرق به محلات شام‌غازان و حکم‌آباد و جمشیدآباد (= حجتی امروزی) و از مغرب به قریه کج‌آباد و دنباله تلخه‌رود محدود است. (جواد مشکور، تاریخ تبریز...، ص ۱۵۶). امروز تأسیسات کارخانه ماشین‌سازی قسمت اعظم این محله را به خود اختصاص داده و مردم تبریز را از دسترسی به خرزبه شیرین و با لطافت این محله محروم کرده است.

۱۸۴ - ک: غلظه بخشی است از استانبول که بر فراز تپه مشجر و با صفایی واقع شده و خلیج کاغذخانه آن را از سایر قسمت‌های شهر جدا کرده است.

۱۸۵ - ک: صاحب جهان‌نما می‌نویسد: «... بناهای عظیم شام‌غازان مانند قلّه

غلظه درمیان باغچه‌ها از مسافت دور به نظر می‌رسد، جانب غربی و شمالی و جنوبی تپه مزبور جلگه وسیعی است که به دریاچه تبریز (ارمیه) منتهی می‌شود و تمام آب‌هایش بدان سمت جاری‌ست و در همه‌جا خانه‌های منقش و باشکوه و باغچه‌های صفابخش و خلدآسا و در هر طرف گلزارها و باغ‌های پردرخت و در هر گوشه آب‌های روان و نشیمن‌های فراوان وجود دارد، کثرت و وسعت باغچه‌ها به اندازه‌ای است که عساکر بی‌شمار آل عثمان سه روز به بریدن اشجار آن پرداختند ولی نتوانستند عشر آن را قطع کنند و در موقع کوچ باز سواد درختان مثل اول دیده می‌شد. انگور باغ‌ها بدون دانه و بسیار لطیف و به حدی فراوان بود که هنگام اقامت ما، هم افراد سپاه و هم مال و مواشی آنان خوردند ولی چندان نقصانی در آن پیدا نشد.

۱۸۶ - ک: عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان کتابی است در نوزده مجلد تألیف امام بدرالدین محمودبن احمد عینی؛ مؤلف مزبور از مشاهیر علماء و فقهاء حنفیه بوده و سال‌ها در مصر کار قضا داشته و در قرب جامع ازهر، مدرسه و کتابخانه‌ای بنا کرده است. تألیفات متعددی از قبیل طبقات‌الحنفیه، رمزالحقائق فی شرح کنزالدقائق، المسائل البدیهه و غیره دارد. وفات وی را کاتب چلبی و شمس‌الدین سامی در ۸۵۵ ه. نوشته‌اند (کشف‌الظنون، ج ۲، ستون ۹۸ و ۱۱۵ و ۱۵۱۵؛ قاموس‌الاعلام، ج ۲، ص ۱۲۵۵).

۱۸۷ - ک: مملوک که جمع آن ممالیک می‌باشد به معنی غلام است، و بیشتر این کلمه را در مورد غلامان سفیدپوست به کار می‌برده‌اند. ممالیک مصر از غلامان ترک و چرکسی بودند که ابتدا در جزء قراولان مزدور الملک الصالح نجم‌الدین ایوب سلطان مصر قرار داشتند و سپس از ۶۴۹ تا ۷۸۴ ه. در این کشور سلطنت نمودند.

مؤسس این سلسله عزالدین آیبک معز است که چاشنی‌گیر الملک الصالح

بود، رفته رفته تقرب بیشتر یافت و پس از مرگ وی، زن بیوه او شجره‌الدر را به عقد نکاح خود درآورد و به مقام اشرف مظفرالدین موسی رسید و یک سال بعد او را ساقط نموده، خود رسماً به تخت سلطنت مصر نشست.

آیbek و جانشینان وی به ممالیک بحریه معروفند. افراد این سلسله با وجود سلطنت کوتاه و جنگ‌های داخلی دایمی و کشتن یکدیگر، ممالک خود را به خوبی اداره می‌کردند و شهر قاهره هنوز از دوره سلطنت ایشان آثاری دارد که نماینده عشق و علاقه سلاطین مملوک به معماری و صنایع مستظرفه است.

سلطان الناصر ناصرالدین محمدبن قلاون نهمین سلطان از ممالیک بحریه است که در سال ۶۹۳ هـ. پس از درگذشت برادرش ملک اشرف صلاح‌الدین خلیل به سلطنت رسید ولی دوبار سلطنت را از دست داده برای بار سوم در سال ۷۰۹ هـ. به تخت نشست و تا پایان عمر یعنی ۷۴۱ هـ. با قدرت تمام حکومت کرد. وی مردی عالم و عادل و مقتدر بود. مملکت خود را تا ملاطیه توسعه داد. سفرایی به دربار اغلب سلاطین بزرگ معاصر خود فرستاد. در تکثیر جداول نیل و ترویج صنعت و زراعت و پیشرفت عمران و آبادی مصر کوشش فراوان نمود؛ کتابی در فن نگاهداری و پرورش اسب تألیف کرد که دکتر پرون متن و ترجمه فرانسé آن را در ۱۸۵۳م منتشر ساخت (مستفاد از طبقات سلاطین اسلام، ص ۷۰-۷۳؛ قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۲۴۵، ج ۶، ص ۴۵۴۵).

۱۸۸ - ط: علیشاه؛ تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی: در مورد وی ن. ک: شماره ۶۵ توضیحات و استدراکات.

۱۸۹ - ک: طاق باقی که در سمت جنوب مسجد قرار گرفته و محراب آن هنوز تمام مشخصات لازم را داراست با توجه به خصوصیات آن و نوشته‌های متواتر و تواریخ بی‌شک طاق محراب جامع علیشاه است.

مادام دیولافوا طاق مزبور را چنین تعریف می‌کند، «این بنای با عظمت که ۲۵

متر ارتفاع دارد و قبل از ورود به شهر نیز در فاصله زیاد نظر مسافری را به خود جلب می‌کند، در مرکز میدان وسیعی قرار دارد. دیواری به شکل کثیرالاضلاع آنرا محصور کرده و دارای برج‌های مرتفعی است و اطراف آن خندق عریض و عمیقی بوده که اکنون یک قسمت آن پر شده است. دیوار آن با مهارت خاصی ساخته شده اگر به طور مایل به آن نگاه کنند درزهای قائم آنرا به شکل موازی به نظر می‌آیند که تمام متساوی‌البعد و در هر جا فاصله مابین آنها یکسان است.

در اطراف این بنای نیمه خراب ابنیه نظامی جدیدی برپا شده که مخصوص سربازان ساخلوی تبریز است و یک کارخانه توپ‌ریزی هم هست که اکنون متروک و بدون استفاده مانده است. پلکان خرابی منتهی به بام می‌گردد و در بالای بام دو منزلگاه کوچکی است برای دیده‌بان‌ها که به نوبه در آنجا باید ناظر باشند و حریق و سایر حوادث را اطلاع دهند. (سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه فره‌وشی، ص ۵۵).
ط: و امروز قسمت اعظم ارک علیشاه تبدیل به مصلاهی امام‌خمینی شده است.

۱۹۰ - ط: به طور خلاصه در باب مسجد علیشاه، یا ارگ علیشاه می‌توان گفت که «این بنا در زمان علیشاه مسجد جامع شهر و مزین به کاشی و ازاره سنگی و ستون مرمری و کتیبه و گچ‌بری بوده، بعدها رو به ویرانی نهاده و متروک شده، در دوران قاجاریه صحن و محلّ زاویه و مدرسه علیشاه مبدل به انبار غلات و مخزن مهمات قشون گردیده و حصاری دور آن کشیده شده و نام ارگ یافته و بارها هدف گلوله توپ مهاجمان قرار گرفته و آسیب بیشتر به دیوارهای آن وارد آمده است. در بلوهای تبریز و انقلاب مشروطیت هم بناهای اطراف آن، مخزن مهمات دولتی بوده و خود آن یکی از سنگرهای مسلط بر شهر منسوب می‌شده که به دست مشروطه‌خواهان افتاده و باعث تقویت آنان گردیده است. در اوایل سلطنت خاندان پهلوی صحن آن به صورت گردشگاه

عمومی به نام «باغ ملی» [= بالاباغ] درآمد (آثار و ائینه تاریخ تبریز، ص ۲۳). و پس از پیروزی انقلاب اسلامی صحن، مدرسه و محلّ زاویه ارگ جزء مصلاّی بزرگ امام خمینی (ره) قرار گرفته است.

۱۹۱- ط: جهانشاه؛ جهانشاه پسر قره یوسف از امرای قره قویونلو که از سال ۸۴۱ الی ۸۷۴ هجری در آذربایجان و عراق و خراسان حکمرانی می کرده و در اواخر سلطنتش به قصد دفع اوزون حسن آق قویونلو به دیار بکر قشون کشی نموده و پس از کشته شدن به دست سواران اوزون حسن، جسد او را به تبریز نقل کردند و در عمارت مظفریّه دفن نمودند. وی شاعر و شعرشناس بوده و تخلّص وی حقیقی بوده. اشعار او مورد تحسین عبدالرحمان جامی واقع گردیده است. نمونه ای از آنها را در چهل مقاله حاج حسین نخجوانی، ص ۳ و دانشمندان آذربایجان محمدعلی خان تربیت می توان دید.

۱۹۲- ک: «در زمان آبادی این بنا را فیروزه اسلام می نامیدند و این نامگذاری به مناسبت رنگ کاشی های معرق ظریف نمای خارج و درونی آن بوده که اغلب رنگ فیروزه ای و کبود داشتند. بعضی از مورخین این بنا را با ساختمان ها و ملحقات زیادی از قبیل خانقاه و صحن و حوضخانه و کتابخانه به عمارت مظفریّه نامیده و در تألیفات خود از عظمت و شکوه این بنا و سبک معماری و کاشی کاری آن تعریف و توصیف زیاد نوشته اند (راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی، اسماعیل دیباج، ص ۱۶).

مادام دیولافوا می نویسد: «شهر تبریز ائینه قدیمی زیاد ندارد، اما آنچه باقی مانده شایان توجه است، بهترین نمونه آن مسجد کبود است که در قرن پانزدهم مسیحی در زمان جهانشاه سلطان مغول از سلسله قره قویونلو ساخته شده است. این بنای قشنگ شایسته مطالعه دقیق است. عظمت بنا و زیبایی سردر آن و ظرافت معماری و موزاییک کاشی که در اطراف این سر در به کار رفته همه

حیرت آور است و بسیار جای تأسف است که گنبد این بنای زیبا بواسطه زلزله خراب شده و قسمتی از دیوارها را نیز با خود فرو ریخته است...

این مسجد حیاط بزرگی داشته که در اطراف آن طاق نماهای جالب توجهی بوده و در مرکز آن هم حوض بزرگی برای وضو گرفتن وجود داشته است. امروزه تمام این بنای عالی خراب شده حتی زمین و مصالح فرو ریخته آن را نیز مردم تصرف کرده اند...

سردر این مسجد در زمین مرتفعی بنا شده و در قسمت فوقانی آن قوس بیضی شکلی وجود دارد. در دو جنب آن ستون هایی متصل به بنا به شکل مارپیچ بالا رفته و در قسمت فوقانی هلال بیضی شکلی تشکیل می دهند. این ستون ها بالتمام از کاشی های نفیس فیروزه ای رنگ زیبا با نقش و نگارهای خوش نما پوشیده شده اند. سطوح داخلی رواق از کاشی های رنگارنگ مسطور است. این کاشی ها با قطعات کوچک بریده شده و با مهارت تمام چنان به هم متصل شده اند که گویی همه یک پارچه هستند. در نقاشی و ترکیب رنگ ها به اندازه ای لطف و ظرافت به کار رفته که انسان خود را در مقابل تابلوی بسیار عالی پر از سبزه و گل می بیند. رنگ کبود زمینه یک نواختی نقاشی ها را از بین می برد بدون اینکه ذره ای از زیبایی و لطف مجموع آنها بکاهد. شاید به همین مناسبت به مسجد کبود مشهور شده است.

این سبک کاشی کاری قابل مقایسه با ترکیبات هندسی خاص صنایع زمان سلجوقی و مغولی نیست و برتری و مزیت زیادی بر آنها دارد. درب کوتاهی از این سردر اصلی به عبادتگاه باز می شود. عبادتگاه مرکب از دو تالار بزرگی است که از هم متمایز و هر دو سابقاً دارای گنبدی بودند. تالار اول با کاشی های رنگارنگ زینت یافته و تالار دوم که محراب در آن واقع شده با کاشی های هشت ضلعی کوچک مزین است که رنگ مینایی لاجوردی آنها به شاخ و برگ های طلایی و زمینه عاج مانند کتیبه ها جان می بخشد. کتیبه ها دارای نوشته هایی است با خط عربی که با شاخ و برگ و گل ها آمیخته شده است.

نیز از اوایل دی ماه سال ۱۳۷۲ ش شهرداری تبریز با خرید و تملک خانه‌های مسکونی و کاروانسراهای اطراف مسجد و تخریب آنها، درصدد ایجاد فضای آبرومند و در خور شأن این اثر باستانی است.

۱۹۳ - ک: قبلة الکتاب جمال‌الدین یاقوت مستعصمی غلامی حبشی و مملوک مستعصم (۶۴۰ - ۶۵۶ هـ). آخرین خلیفه عباسی بود، به واسطه سیرت نیکو و خط زیبا در نزد خلیفه مقامی ارجمند داشت، گویند هر روز دو جزو قرآن می‌نوشت و به آخر قرآن‌های تمام شده شماره ترتیب می‌گذاشت و به هفتاد تن سر خط می‌داد. سیصد و شصت و چهارمین قرآن وی دیده شده است. پس از سقوط بغداد مورد حمایت ایلخانان مغول قرار گرفت و در زمان اباق‌آن تقرب و احترام فوق‌العاده یافت. بیش از صد سال عمر کرد، در ۶۶۷ هـ در بغداد درگذشت و در جوار قبر احمد حنبل دفن گردید. ناگفته نماند که وفات یاقوت ۷۵ سال پیش از بناء مسجد سلطان حسن اتفاق افتاده و کتیبه‌های مسجد مزبور بوسیله خواجه عبدالله صیرفی و شاگردش حاجی محمد بندگان نوشته شده است.

۱۹۴ - ک: این بنا به نام بانی آن امیر علاء‌الدین شیخ حسن کوچک چوپانی «علائیه» و به نام سلطان سلیمان بن محمد ایلخانی که نامش در کتیبه مسجد آمده «سلیمانیه» و به جهت نوشته شدن کتیبه‌هایش به وسیله خواجه عبدالله صیرفی و شاگردش مسجد «استاد و شاگرد» خوانده شده است.

ط: این مسجد در خیابان فردوسی، پشت دبیرستان دخترانه «بنت‌الهدی» واقع شده است. مسجدی است ویران و متروک، با پایه‌های آجری و یک گنبد و دو طاق بسیار با عظمت. مرحوم کارنگ می‌نویسد در قسمت پا طاق گنبد بزرگ نوشته‌هایی هست به خط ثلث و نستعلیق از قبیل «بسم الله الرحمن الرحیم، ماشاء الله، اللهم صلّی علی محمد و آل محمد، یا علی مدد و یا ابوالفضل العباس» که معلوم است در موقع تعمیری که به سال ۱۳۳۸ هـ. ق از طرف حاج محمد اردبیلی

سنگ‌فرش کف این بنا بسیار باشکوه و خوش منظره است. این سنگ‌ها را از معادن مجاور دریایچه ارمیه استخراج کرده‌اند که هنوز هم آسیبی ندیده و محفوظ مانده‌اند... این قسمت مقدس معبد دارای اهمیت و عظمت مخصوصی است که با زیبایی و تزیینات درخشان قسمت اول اختلاف کلی دارد و ضمن الهام سکون و آرامش قلبی، انسان را وادار می‌کند که بی‌اختیار در مقابل عظمت این شاهکار بزرگ سر تعظیم فرود آورد» (تلخیص با تغییر چند عبارت، از سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه فره‌وشی، ص ۵۲ - ۵۵).

ط: مطالب اضافی در تمیم توضیحات مرحوم عبدالعلی کارنگ:

اهالی آذربایجان این مسجد را گوی مسجد می‌خوانند، یعنی مسجد کبود و نامی است منتزع از صفت بنا. امروز از این عمارت مزین و مصنّع و از مدرسه و زاویه و بقعه و مقبره و باغ و بستان سرایش تنها همین مسجد خرابه که موصوف واصفان است به جا مانده (تعلیقات مرحوم سلطان القرایی بر روضات الجنان، ج ۱، ص ۶۱۳). وضع کنونی مسجد امروز تقریباً به همان صورت است که نادر میرزا در کتاب خود و جهانگردان از جمله دیولافوا در سفرنامه‌هایشان یاد کرده‌اند، و آنچه فعلاً از باقیمانده مسجد قابل ذکر و توجه است سردر باشکوه و خرابه‌های مسجد است که در فضای کوچکی قرار دارد و زمین‌های اطراف آن را نیز بعضی اشخاص غصب کرده‌اند. به طوری که شنیده شده، در سال ۱۳۲۴ هـ. ش عده‌ای از مردم بی‌مسئولیت و نادان در اثر احساسات شتابزده و نامعقول به چند نقطه از سنگ‌های مرمر ازاره تالار جنوبی مسجد دستبرد زده و قطعه قطعه کرده‌اند تا برای ستارخان سردار ملی آذربایجان پایه مجسمه‌ای از آن بسازند. مردم آگاه تبریز معتقد هستند که این افراد با این کار جاهلانته خود تنها روح آن رادمرد را که برای حفظ آزادی و استقرار مشروطیت مجاهدت کرده، عذاب داده‌اند. چند سالی است با دستور دولت به ترمیم و تعمیر خرابی‌های آن مشغول‌اند و

به عمل آمده نوشته شده است (آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۲۳۵). خوشبختانه، در دو سه سال اخیر به همت مردان بزرگ تبریز سروسامانی به وضع ناهنجار مسجد داده شده و مسجد صورت آبرومند سابق خود را به دست آورده است.

۱۹۵ - ک: تاریخ وفات حسن کوچک چوپانی در متن درست نیست، چه وی در ۷۴۰ ه. ق در آذربایجان و دیار بکر اعلان استقلال نموده و در ۷۴۴ ه. ق درگذشته است.

ط: خوافی می نویسد: «... شیخ حسن کوچک در جمادی الاول سال ۷۴۱ مقارن با سال دوم پادشاهی سلیمان خان ایلخانی [این مسجد را] به نام این سلطان در تبریز بنا نهاد و در ذیحجه سال ۷۴۳ هجری به اتمام رسانید» (مجموعه فصیحی، ج ۳، ص ۶۰-۶۳).

۱۹۶ - ک: نادر میرزا می نویسد: مسجد «استاد و شاگرد» قدیم در اثر زلزله فروریخته به کلی ویران شد و عباس میرزا نایب السلطنه در همان محل مسجد جدیدی به نام «استاد و شاگرد» بنا کرد (ملخص از ص ۱۰۸).

۱۹۷ - ک: محققاً مسجد «استاد و شاگرد» غیر از مسجد اوزون حسن است. مسجد اوزون حسن که امروز مسجد حسن پادشاه خوانده می شود در میدان صاحب الامر واقع شده و در زمان اوزون حسن آق قویونلو با آجر و سنگ های مرمر و کاشی های معرق ساخته شده بود، اما مثل سایر آثار تاریخی تبریز در نتیجه زلزله های متعدد فروریخته ویران شد؛ مردم نیکوکار آن را تجدید بنا کردند. امروز مسجدی ساده و فاقد خصوصیات تاریخی و هنری است (ر.ک: راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی، ص ۲۹).

فقط کتیبه سردرب و تخته سنگ مرمر بزرگ محراب و دو سه قطعه سنگ نبشته مرمر روی دیوارهای داخلی مسجد از گذشته با عظمت و پرشکوه آن حکایت می کند.

کاتب چلبی که در ۱۰۴۵ ه. با سلطان مراد به تبریز آمده و ناظر خرابکاری های قشون عثمانی بوده، در تاریخ جهان نما، مسجد اوزون حسن را چنین تعریف می کند: «جامع سلطان حسن که از بناهای اوزون حسن پادشاه آق قویونلو می باشد به طرز جوامع سلاطین با سنگ تراش و سرب ساخته شده و بنای متین و باشکوهی است. در کنار صفت محراب یک قطعه مرمر بلغمی بزرگی به طول و عرض چند ذراع به دیوار نصب شده و جامع را رونق بخشیده است. سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر به شمار می رود و در جوامع دیگر نیز نظیر آن دیده نشده است. اسماء چهاریار که در سر درب آن حک شده بود، از طرف قیزیل باش ها پاک و فقط نام علی (ع) ابقاء گردیده است. قسمت جنوب جامع میدان وسیعی است که اکثر محلات و بازارهای شهر در قسمت جنوبی و شرقی آن قرار گرفته اند. در قسمت شرقی میدان، متصل به جامع سلطان حسن، مسجد مزین دیگری وجود داشت که چون بنایش از شاه طهماسب بود عساکر عثمانی جا به جا خرابش کردند».

اکنون در جای مسجد شاه طهماسب بقعه ای قرار گرفته که به مقام صاحب الامر معروف است و صحن وسیعی دارد که در قسمت غربی و شمالی آن ساختمان دو طبقه ای برای مدرس و منزل طلاب ساخته شده است. بقعه صاحب الامر یک گنبد و دو مناره بلند دارد، مسجدی نیز متصل به دیوار شمالی دهلیز بقعه واقع شده که مسجد صاحب الامر خوانده می شود. در مدخل دهلیز و اندرون بقعه دو طاق مرمر از زمان صفویه باقی و برپاست که بر بالای طاق مرمر مدخل اندرون دو آیه شریفه «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً، و انه لما قام عبدالله يدعوه كادوا يكفونون عليه لبدأ» از سوره الجن منقور و رقم آن به اسم علاء الدین تبریزی خطاط معروف عهد شاه طهماسب است.

از تواریخ چنین استنباط می گردد که مسجد مزبور پس از ویران شدن به دست عثمانیان دوباره آباد شده تا در زلزله ۱۱۹۳ ه. فرو ریخته و در ۱۲۰۸ ه. به وسیله

جعفر قلیخان پسر احمدخان دنبلی تجدید بنا گردیده است. در ۱۲۶۶هـ. میرزا علی اکبرخان مترجم کنسولگری روس به آئینه‌بندی درون بقعه و تعمیرات لازم آن اقدام و صحن و مدرسه کتونی را احداث و موقوفاتی بر آنها معین کرده است. نام این مدرسه در بدو بنا و تأسیس، «اکبریّه» بود ولی حالا صحن و مقام صاحب‌الامر گفته می‌شود. ناگفته نماند که در ۱۳۲۶ش نیز از محل عطایای شاهانه تعمیراتی در قسمت‌های مختلف این بنا به عمل آمد (در تاریخ نادر میرزا و تاریخ امکنه شریفه ثقه الاسلام شهید از این بنا بحث مفصلی شده است).

میان مسجد و صحن صاحب‌الامر و مدرسه و مسجد حسن پادشاه، میدان صاحب‌الامر و میدان مهدیه قرار گرفته که هر دو به هم متصل و مرکز مهم فروش خواربار تبریز می‌باشند.

ط: توضیحات اضافی درخصوص مسجد حسن پادشاه یا مسجد صاحب‌الامر: اگرچه بنای مسجد حسن پادشاه و منضّمات آن یا به عبارت دیگر «عمارت نصیریّه» به اوزون حسن بایندری نسبت داده شده، ولی بنای آنها بعد از درگذشت وی صورت گرفته است. این معنی را ملخّص روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کربلایی تبریزی، ص ۹۰ و ۹۱ به خوبی روشن می‌کند. در این خصوص مطالب آثار باستانی آذربایجان، ص ۳۲۸ نیز مفید فایده است.

زنوزی هم در ریاض الجنّه تصریح بر عمارت «مسجد صاحب الزمان» به دست جعفرقلی خان دنبلی کرده و می‌نویسد که «جعفر قلی خان پسر احمدخان دنبلی آن را در سال هزار و دویست و هشت روی خرابه‌های مسجدی که در سانحه زلزله هزار و صد و نود و سه ویران شده بود، ساخت و سه هزار تومان در عمارت آن خرج کرد. از بنای اصلی سنگین تر و رنگین تر است.

این مسجد در حقیقت از مستحذات شاه طهماسب اول صفوی است که صاحب عالم آرای عباسی (ج ۱، ص ۱۲۴) هم ضمن اشاره به بناهای برجسته‌ای که به امر شاه صفوی ایجاد گردیده از بنای این مسجد نیز یاد می‌کند. مسجد مزبور در

سال ۱۰۴۵هـ. ق به دست سپاه سلطان مراد چهارم عثمانی تخریب شد. کاتب چلبی در جهان‌نما (ص ۳۸۱) ضمن بحث از تبریز می‌نویسد: «در قسمت شرقی میدان [صاحب‌الامر] متصل به جامع سلطان حسن، مسجد مزین دیگری وجود داشت که چون بنایش از شاه طهماسب بود، عساکر عثمانی جا به جا خرابش کردند.» نخستین تعمیر کامل مسجد مزبور گویا در زمان شاه سلیمان صفوی از طرف محمّد ابراهیم وزیر آذربایجان صورت گرفته. این مطلب از وقفنامه مورّخ ۱۰۹۰هـ. ق به خوبی معلوم است (تاریخ امکنه شریفه، ص ۲۷). و آخرین تعمیر هم مربوط است به سال ۱۲۰۸هـ. ق، که شاعری مونس نام مادّه تاریخ بنا را این گونه بیان کرده است.

چو آبادان شد این مسجد به تبریز از آن نیکو نهاد نیک بنیاد
رقم زد کلک مونس بهر تاریخ «ز حکم خان بشد این مسجد آباد» = ۱۲۰۸

و مراد شاعر از «آن نیکو نهاد» و «خان» در مصع‌های دوّم و چهارم، جعفرقلی خان دنبلی ملقب به باتمانقلیج پسر احمدخان دنبلی است.

گفتنی است میرزا علی اکبرخان علاوه بر آئینه‌بندی قسمتی از بقعه و دهلیز آن بنا، صحن و مدرسه‌ای نیز در آنجا احداث کرده موقوفاتی نیز برای آنها تعیین نمود. نام صحن و مدرسه - که در سال ۱۳۴۵ش به دلیل امتداد خیابان دارایی آن روز (مدنی امروز) تخریب شد - اکبریّه نامیده می‌شد، ولی بعدها صحن مقام صاحب‌الامر خوانده شد. در خصوص دیگر مستحذات و موقوفات میرزا علی اکبرخان مترجم به مقام صاحب‌الامر تبریز مراجعه فرمایید به تعلیقات مرحوم عزیز دولت‌آبادی بر روضه اطهار، ملا حشری، ص ۲۰۰.

۱۹۸ - ط: مراد از مسجد شاه عباس، محققاً مسجد شاهزاده نایب‌السلطنه عباس میرزا است که بنا به نوشته مرحوم کارنگ (آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، ص ۳۵۲) قبل از احداث میدان قیام که امروز به نام میدان شهدا معروف است - و انهدام

ساختمان قدیم شهربانی، این مسجد در جنوب همین عمارت شهربانی و جانب شرقی کوچه شاهزاده واقع بود. مرحوم عبدالعلی کارنگ در توصیف این مسجد در ایام آبادی اش می‌نویسد «جلوخانی بزرگ، کفش کنی وسیع و فضایی باز و فراخ دارد. ستون‌های سنگی منظم و سرستون‌های مُقَرَّس و خواجه نشین‌ها».

۱۹۹ - ک: نادمیرزا در توصیف خیابان می‌نویسد: «در مشرق شهر کوی است بزرگ و نامدار، هر که از عراق و خراسان آید نخست وارد شود به خیابانی طولانی و عریض که سه ربع فرسنگ طول و شصت ذرع عرض آن است. آن سال که من به تبریز آمدم خیابان از دو سوی نهری روان داشت و به کنار آن نهرها درخت‌های ناژ سراسر سایه‌افکن و همه آن بیدها به یک خط نشانده بودند، و آن راه را نگاهبانان بودند با اجری از دیوان خلافت؛ درخت‌ها که نسیال بود، یک یک ببردند و به جای آن نهال غرس نمودند تا یکسره از آن خالی شد و به سال ۱۲۹۰ هـ. که شاهنشاه ما (ناصرالدین‌شاه) به فرنگستان سفر فرمود و بدین شهر گذار کرد، به حکم ولیعهد ایران، با پیشکاری میرزا فتحعلی خان شیرازی به تازه جوی‌ها عمارت کردند، نهال نارون و بید و صنوبر برنشانند، نگاهبانان بگماشتند، اندک صفایی یافته، گرچه به پایه اولین نرسیده و نرسد (ص ۵۹).

ط: خیابان، از محلات شرقی و قدیمی تبریز است. مرکز آن «قورد میدانی» بود که در نامه‌ها به غلط «میدان قطب» نوشته می‌شد. باقرخان سالار ملی پرورش یافته این محله بوده است. امروز خیابان امام خمینی این محله را به بلوار ۲۹ بهمن و دروازه تهران وصل می‌کند.

۲۰۰ - ک: «آلا قاپی» تلفظ عامیانه، و درست آن «عالی قاپو» است و معنی «باب عالی» دارد. و بعلاوه «آلا» در ترکی به معنی «بلق، سفید و سیاه» می‌باشد نه سرخ، و آن کلمه «آل» است که معنی «سرخ» دارد.

بنای «عالی قاپو»ی تبریز از عباس میرزا نایب‌السلطنه بود، عمارت چهار طبقه

و کلاه فرنگی بلند زیبایی معروف به شمس‌العماره داشت. در زمان ولیعهدی مظفرالدین‌شاه تعمیر کلی در این بنا به عمل آمد. پس از انقراض سلسله قاجار مقر والی آذربایجان شد. در ۱۳۱۲ ش هنگام استانداری ادیب‌السلطنه سمیعی در این کاخ آتش افتاد و قسمت فوقانی آن که شاهکاری از هنر معماری دوره قاجاریه بود از بین رفت. بقیه عمارت نیز که دارای اطاق‌ها و سالن‌های نقاشی شده متعددی بود، در ۱۳۲۶ ش هنگام استانداری علی منصور به کلی تخریب و بر جای آن کاخ جدید استانداری که ساختمان آن در ۱۳۳۳ ش تکمیل گردید بنیان نهاده شد. درختان کهنسال باغ عالی قاپو در هنگام تجدید بنا قطع گردید.

۲۰۱ - ک: باغ شمال تبریز از آثار سلطان یعقوب آق‌قویونلو است و گویا غرض بانی از این تسمیه این بوده که همنام باغ شمال هرات که در زمان سلطان حسین شهرت جهانی داشته، باشد. شاه طهماسب اول پس از بازگشت از قزاق‌ها در این محل جشن ملوکانه‌ای ترتیب داد.

صنیع‌الدوله می‌نویسد: «در زمان نایب‌السلطنه باغ شمال را که به قدر گنجایش پنجاه خروار بذرافکن زمین دارد، چهارقطعه باغ و یک تخته گلزار نموده‌اند دو در مقابل عمارت قدیم بر حسب امر ولیعهد عمارت بسیار خوب ممتازی بنا نموده‌اند و در کار اتمام آن هستند و وضع این عمارت را طوری قرار داده‌اند که گلزار در میان این دو عمارت افتاده و در وسط گلزار برای وحوش خانه‌ای ساخته و از انواع غریب و عجیب آن در آنجا جمع آورده‌اند و کنار خیابان را از ابتدا تا انتها محجر نصب نموده‌اند.» (مستفاد از: تاریخ امکنه شریفه، ص ۴۱؛ مرآت‌البلدان، ص ۳۴۶).

اکنون در همین محل میدان ورزشی باغ شمال، باشگاه افسران، دبیرستان نظام، قسمتی از ساختمان‌های سربازخانه و ساختمان‌های شخصی بنا شده است.

ط: باغشمال؛ باغ شمال را که در جنوب شرقی تبریز واقع شده - و امروز تنها

ورزشگاه این شهر است همراه با ورزشگاه ۵۰ هزار نفری یادگار امام در جنوب غربی شهر - از مآثر و آثار سلطان یعقوب آق قویونلو (متوفی ۸۹۶ ه. ق) شمرده‌اند. در دورهٔ خاندان صفوی و قاجاریه بعضی از ضیافت‌های بزرگ جشن‌های عروسی شاهزادگان در همین باغ ترتیب می‌یافته است. عباس میرزا در عرصهٔ این باغ بناهای متعدّد ساخت و در آبادی و عمارت آن تأثیر بزرگ بخشیده به خود اختصاص داد، چنانکه این باغ را «باغ شاهزاده» نیز می‌گفتند و مرحوم محمود میرزا پسر بهمن میرزا این باغ را از مستحدثات نایب‌السلطنه می‌دانند و جزء متروکات وی می‌شمارند (تعلیقات مرحوم میرزا جعفر آقا سلطان القرانی برروضات الجنان، ج ۱، ص ۶۰۲). و فرهاد میرزا می‌نویسد: «طول باغ شمال تبریز یک‌هزار و پنجاه ذرع تبریز، عرض آن پانصد و بیست و چهار ذرع تبریز است» (زنیل، چاپ رنگی، ص ۲۲۲).

گفتنی است باغ شمال در سال ۱۳۰۸ ه. ش. توسط شهردار وقت تقطیع و به معرض بیع و شری درآمد و بدین طریق قسمتی از اراضی آن به تصرف بعضی از اهالی شهر درآمد و در زمین آن، خانه و عمارت مسکونی بنا نهادند، و قسمتی از آن نیز به عنوان «ورزشگاه تختی» اختصاص به ورزش دارد. به هر صورت اکنون جز نام، از باغ و آثار و ابنیهٔ آن چیزی نمانده است.

۲۰۲ - ک: شاه گلی تقریباً در هفت کیلومتری جنوب شرقی شهر قرار دارد، اولین بانی این استخر بزرگ معلوم نیست، شاهزاده قهرمان میرزا پسر نایب‌السلطنه هنگام حکومت در تبریز، این استخر را تعمیر و در وسط آن کلاه فرنگی دو طبقهٔ زیبایی بنا کرد و از وسط استخر خیابانی برای راه کلاه فرنگی مزبور تعبیه کرد و کوه بلندی را که در مقابل این عمارت قرار دارد به صورت پله‌های عریض مرتب و گلکاری شده درآورد، پس از وی این عمارت ویران شد، در زمان نادر میرزا این استخر به زارعین محل به اجاره داده می‌شد. اکنون در دست

شهرداری تبریز است و کافهٔ یک طبقهٔ زیبایی در وسط آن بنا و قایق موتوری کوچکی بر آب انداخته شده و باغ‌های باصفا و دل‌انگیزی در اطراف آن احداث گردیده است که در تابستان‌ها گردشگاه عمومی مردم تبریز می‌باشند (ر.ک: مرآت البلدان، ص ۳۴۶؛ تاریخ نادر میرزا، ش ۱۸۷).

ط: اطلاعات اضافه در خصوص شاه گلی این که: در بهار سال ۱۳۰۹ ه. ش که هنوز استخر و طبقهٔ تحتانی عمارت آن باقی بود، از طرف شهرداری تبریز تعمیر گردید و از اواخر اردیبهشت ماه به صورت گردشگاه عمومی شهر درآمد. اکنون نیز در دست شهرداری است و با تلاش پی‌گیر شهردار انقلابی تبریز مهندس درویش‌زاده جاذهٔ چهار باند جهت ایاب و ذهاب مردم جهت استفاده از فضای فرح‌انگیز و خنک آن در تابستان و نیز جهت رفت و آمد ساکنین کوی‌های جدید که در اطراف جاذه‌های منتهی به آن سکنی دارند، احداث شده است. تلاش شهردار مزبور ادامهٔ فعالیت‌های حمید وارسته شهردار سال‌های ۱۳۰۹ به بعد است که تفرجگاه شاه گلی سابق و ائل گلی فعلی را با دو باند به شهر تبریز وصل کرده بود.

۲۰۳ - ک: در ۱۳۲۷ ش نیز نقشه‌ای از تبریز در یک قطعه (۵۸ × ۹۲ سانتیمتر) از طرف دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش و در ۱۳۳۶ ش نقشهٔ دیگری در ۹ قطعه (نقشهٔ هر بخش جداگانه) از طرف شهرداری تبریز (در انضمام دفترچهٔ راهنمای شهر تبریز) چاپ و منتشر گردیده است.

کتابنامه استدراکات و پی‌نوشت‌ها

- آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸ ش.
- آراین‌پور، یحیی: از صبا تا نیما، ۳ ج، تهران، ۱۳۵۰ ش و ...
- آقاسی، مهدی: تاریخ خوی، تبریز، ۱۳۵۰ ش.
- ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی: تاریخ اولجایتو، به کوشش مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸ ش.
- اسکندر بیگ ترکمان: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۲ ج، به اهتمام ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴ ش.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: مرآت البلدان، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- امیرکمال‌الدین حسین گازرگاهی: مجالس العشاق (تذکره عرفا)، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین، ۱۳۷۵.
- امیرخیزی، اسماعیل: قیام آذربایجان و ستارخان، تهران، نگاه، ۱۳۷۹ ش.
- امین‌سبحانی، رضا: تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز، تبریز، انتشارات فرهنگ آذربایجان، ۱۳۳۷ ش.
- بیانی شیرین: تاریخ آل‌جلایر، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- تربیت، محمدعلی: دانشمندان آذربایجان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۸ ش.
- تسف، ولادیمیر: نظام اجتماعی مغول، ترجمه شیرین بیانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش.

- توکلی مقدم، حسین: وجه تسمیه شهرهای ایران، تهران، نشر میعاد، ۱۳۷۵ ش.
- ثقة الاسلام شهید: تاریخ امکنه شریفه، تبریز، ۱۳۳۲ ش.
- جوادی، شفیع: تبریز و پیرامون، تبریز، ۱۳۵۰ ش.
- جهانگیر میرزا: تاریخ نو، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۲۷ ش.
- حافظ ابرو: ذیل جامع التواریخ رشیدی، به کوشش خانابا بیانی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ش.
- حافظ حسین کرلایی تبریزی: روضات الجنان و جنات الجنان، ۲ ج، تصحیح میرزا جعفر سلطان القرایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۴ ش.
- خواجه نظام الملک: سیاحتنامه، به کوشش جعفر شعار، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۸ ش.
- دولت آبادی، عزیز: سخنوران آذربایجان، ۲ ج، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵ ش.
- دهقان، علی: سرزمین زرتشت، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ ش.
- دیاکونوف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۷ ش.
- دیباج، اسماعیل: راهنمای آثار تاریخی آذربایجان، تبریز، ۱۳۴۳ ش.
- ذکاء، یحیی: زمین لرزه‌های تبریز، تهران، نشر کتاب سرا، ۱۳۶۸ ش.
- ذکاء، یحیی: کاروند کسروی (مجموعه مقالات احمد کسروی)، تهران، فرانکلین، ۱۳۵۲ ش.
- رازی، امین احمد: هفت اقلیم، تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ، ۴ ج، به کوشش محمد روشن و...، تهران، البرز، ۱۳۷۳ ش.
- رشیدالدین فضل الله: مکاتبات رشیدی، به کوشش محمد شفیع، لاهور، ۱۳۶۳ ق.
- رشیدالدین فضل الله: وقفنامه ربع رشیدی، چاپ عکسی، زیر نظر مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- رضازاده عموزین الدینی: تاریخ تبریز از عهد باستان تا برآمدن مغولان، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۰ ش.
- ریاحی، محمد امین: تاریخ خوی، تهران، طوس، ۱۳۷۲ ش.

- سجادی، ضیاءالدین: کوی سرخاب تبریز و مقبره الشعراء، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۷ ش.
- سعادت نوری، حسین: رجال دوره قاجار، تهران، وحید، ۱۳۶۴ ش.
- سیاهپوش، محمد تقی: پیدایش تمدن در آذربایجان، تهران، قومس، ۱۳۷۰ ش.
- سیوری، راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- شریف کاشانی، محمد مهدی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲ ش.
- شفیع کدکنی، محمد رضا: قلندریه در تاریخ، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ش.
- صفری، بابا: اردبیل در گذر تاریخ، ۳ ج، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- صفوت، محمد علی: داستان دوستان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ابو، ۱۳۷۳.
- طباطبایی تبریزی، محمد رضا بن محمد صادق: تاریخ اولاد اطهار، تبریز، مطبوعه مشهدی مهدی، ۱۳۰۴ ق.
- عبدالرزاق بیگ دنبلی: تجزیه الاحرار و تسلیة الابرار، ۲ ج، تصحیح سید حسن قاضی طباطبایی، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۴۹ ش.
- عون اللهی، سید آقا: تاریخ پانصد ساله تبریز، ترجمه پرویز زارع شاهرسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷ ش.
- فتحی، نصرت الله: زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۲ ش.
- فسایی، حسن بن حسن: فارسنامه ناصری، تهران، ۱۳۱۳ ش.
- فقیه، جمال الدین: آتورپاتکان؛ آذربایجان و نهضت ادبی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا.
- فلسفی، نصر الله: تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران، ۱۳۱۶ ش.
- فلسفی، نصر الله: چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.
- قائم مقامی، باقر: قائم مقام در جهان ادب و سیاست، تهران، ۱۳۲۰ ش.

- قاضی احمد غفاری قزوینی: تاریخ جهان آراء، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳ ش.
- کاتم، ریچارد: ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، کویر، ۱۳۷۱ ش.
- کارری، جملی: سفرنامه، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، نشر اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸ ش.
- کارنگ، عبدالعلی: آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، تبریز، ۱۳۵۱ ش.
- کارنگ، عبدالعلی: آثار و ابنیه تاریخی تبریز، تبریز، ۱۳۴۷ ش.
- کرزن، جرج: ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- کسروی، احمد: تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران، ۱۳۱۲ ش.
- کسروی، احمد: تاریخ مشروطه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- کسروی، احمد: تاریخ هیجدهساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- کسروی، احمد: زبان آذری، تبریز، ۱۳۲۷ ش.
- کسروی، احمد: شهریاران گمنام، تبریز، آیدین، ۱۳۸۸ ش.
- کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی: مطلع السعدین و مجمع البحرين، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، طهوری، ۱۳۵۳ ش.
- لکه‌هات، لارنس: انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، ۱۳۶۸ ش.
- لین‌پول، استانیلی: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۲ ش.
- مالکوم، جان: تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- مجتهدی، مهدی: رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین، ۱۳۷۷ ش.
- محمد فتح‌الله بن محمد تقی ساروی: تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- محمد کاظم مروی: عالم آرای نادری، به کوشش محمد امین ریاحی، ۳ ج، تهران، زوآر، ۱۳۶۴ ش.
- محمود بن هدایت افوشنه نطنزی: نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۰ ش.

- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- مشکور، محمدجواد: تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ ش.
- مشکور، محمدجواد: نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و...، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ ش.
- ملاً محمدامین حشری تبریزی: روضه اطهار، تصحیح عزیز دولت‌آبادی، تبریز، ستوده، ۱۳۷۱ ش.
- میرخواند: روضه الصفاء، تهران، پیروز، ۱۳۳۸ ش.
- میرزا شکرالله سنندجی: تحفه ناصری، به اهتمام حشمت‌الله طیبی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
- مینورسکی، ولادیمیر: سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- نادر میرزا: تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ستوده، ۱۳۷۳ ش.
- نخجوانی، حسین: چهل مقاله، به کوشش یوسف خادم‌هاشمی نسب، تبریز، ۱۳۴۶ ش.
- نوایی، عبدالحسین: ایران و جهان از مغول تا قاجار، تهران، هما، ۱۳۶۶ ش.
- ورجاوند، پرویز: کاوش رصدخانه مراغه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
- ویجویه‌ای، محمدباقر: تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش.
- هدایت، مهدیقلی: خاطرات و خطرات، تهران، زوآر، ۱۳۴۴ ش.
- هدایتی، هادی: تاریخ زندیه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ش.
- هینتس، والتر: تشکیل دولت ملی ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران.

اعلام

۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۸،
 ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱،
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲،
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
 آذربایجان (جمهوری)، ۱۱۴
 آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ۱۱۸
 آذربایجان غربی، ۱۴۰
 آذربایجان شرقی، ۱۰، ۱۱۴
 آذربایجان (مقاله)، ۱۰۹
 آذربایگان، ۱۲۵
 آذرشهر، ۱۱۰
 آذری، علی [سید]، ۲۱۱
 آزارات، ۲۱
 آرایش بیگم، ۱۶۷
 آریسا (خان) = (آپارکان بن سورمه)، ۴۶،
 ۱۴۱، ۱۴۲
 آزادخان هوتکی غلیزایی افغان، ۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 آستارا، ۳۲، ۳۳، ۱۱۴
 آسولیک، ۳۴، ۱۱۶
 آسیا، ۱۸۰
 آسیای صغیر، ۴۹، ۵۲
 آسیای میانه، ۲۵
 آشور، ۱۱۷، ۱۱۸
 آصف‌الدوله، ۱۹۴
 آغامحمدخان قاجار، ۶۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸

آ

آئین عیاری، ۱۶۳
 آب معدنی بارنج، ۱۸۱
 آباخان، ۱۴۰
 آپارکان بن سورمه [= آریاخان]، ۱۴۱
 آپتیستی (کاخ)، ۵۳
 آپولو (نشریه)، ۲۴
 آتابای محمد، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
 آتایا، میخائیل، ۱۹
 آتروپاتی، ۲۲
 آتش خان، ۱۶۰
 آتشکده‌های زردشتی، ۱۳۰
 آتشکده آذر، ۱۵۰
 آتورپاتکان، ۱۱۲
 آثار باستانی آذربایجان، ۱۵۸، ۲۲۲، ۲۲۵
 آثار و ابنیه تاریخی تبریز، ۲۱۸
 آثارالبلاد، ۷۵
 آثاری برای مطالعه شرق (کتاب)، ۲۲
 آجی چای، ۳۱، ۴۴، ۱۰۹، ۱۹۴
 آخونی (محل)، ۳۳
 آذربایادگان، ۱۱۹، ۱۱۳، ۱۳۸
 آذربایجان، ۱، ۸، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۲،
 ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳،
 ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷،
 ۶۹، ۷۰، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷،
 ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

- ۱۸۹
آق سنقر احمدلی، ۴۰، ۴۱
آق قویونلو، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۲، ۱۰۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۱۸
آقا میرفتاح [= میرفتاح]، ۱۹۱، ۱۹۴
آقا میرکریم، ۲۰۸
آقا صادق، ۱۰۳
آقامیرزا صادق آقا مجتهد(ره)، ۸۴
آقایوسف، ۱۸۶
آکادمی بریتانیا، ۲۶
آکادمی علوم شوروی، ۱۹، ۲۶
آل تیمور، ۱۵۷
آل جلایر، ۱۴۲
آل چنگیز، ۱۵۷
آل سنجر، ۱۰۱
آل عثمان، ۲۱۵
آل مظفر، ۱۴۴
آل قاپچی، ۷۳
آلبانی، ۱۷۳
آلچاق مسجد، ۸۲، ۸۳، ۸۵
آلساندردی، ۵۵
آماسیه، ۱۷۵، ۵۶
آمویه، ۱۳۶، ۱۴۰
آناطولی، ۱۶۲، ۱۷۳
آنسیکلوپدی اسلام، ۱۰۹
آنسیکلوپدی ترک، ۱۰۹
آنکارا، ۱۰۹
آنندراج، ۱۳۳
آیدین(نشر)، ۱۷
آیران دبئی، ۷
آیین قلندر، ۱۶۳
- ۱
اثل گلی، ۲۲۹
اباقا [= اباقان]، ۴۳، ۱۲۸، ۲۲۱
- ایت (سفیر انگلیس)، ۱۳۷
ابراهیم خلیل خان جوانشیر، ۱۸۷، ۱۸۸
ابراهیم پاشا، ۵۵
ابراهیم خان، ۶۳
ابراهیم خان بغایری، ۱۸۵
ابراهیم خان قاجار، ۱۸۹
ابراهیم شاه، ۱۸۵
ابن الاثیر، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۱۱۳
ابن الفقیه، ۳۷، ۳۹
ابن بطوطه، ۷۵، ۱۳۱
ابن حوقل، ۳۸، ۳۹
ابن خردادبه، ۳۷، ۳۹
ابن عربی، ۱۶۴
ابن مسکویه، ۳۹
ابوالحسن لشکری، ۱۱۲
ابوالخیر علی، ۱۴۱
ابوالقاسم، ۱۶۸
ابوبکر (پسر میرانشاه)، ۵۰، ۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
ابوبکر (اتابک، جانشین قزل ارسلان)، ۴۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
ابوبکر آقا، ۱۴۰
ابوذلف مسعر بن مُهلَهل، ۸
ابوسعید (ایسلخانی)، ۴۶، ۷۱، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۸۳
ابوسعید (پسر قره یوسف)، ۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷
ابوسعید تیموری، ۵۳، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹
ابوظاهر منجم باشی، ۱۱۲
ابومنصور، ۴۴
ابومنصور وهسودان بن محمد، ۳۹، ۱۱۲
ابونصر مملان، ۱۰۴، ۱۱۲
ابهیر، ۶۲، ۱۳۷
ابی العلاء معری، ۳۴
ابی زکریای تبریزی، ۳۴
اتابک اربیل، ۴۱
- اتابک پلاس پوش، ۱۲۲
اتابک پهلوان، ۴۱
اتابکان، ۴۱، ۱۲۱
اتابکان آذربایجان، ۱۲۴
اتحاد اسلام، ۲۱۱
اتحاد شوروی، ۲۶
اترار، ۱۵۲
اتک(رود)، ۱۲۰
اثیر، ۱۲۵
احسن التواریخ، ۱۵۷، ۱۷۲
احمد، ۱۴۵
احمد تدین، ۱۹۷
احمد حنبل، ۲۲۱
احمد مختاریبگ شمخال، ۶۹
احمدخان (بن مرتضی قلی خان دنبلی)، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۱۹۱، ۲۲۴، ۲۲۵
احمدخان مقدم مراغی بیگلریبگی، ۶۴، ۹۲
احمدسوم، ۵۸
احمدیل، ۴۱
احمدیلی ها، ۴۱
احمدیلیان، ۱۲۰، ۱۲۵
اختر(نشر)، ۱۱۹
اخجوک، ۴۷
اخلاط، ۴۰
اخی جوق، ۴۷، ۱۴۴
ادرنه(شهر)، ۱۷۳
ادریس (بن حسام بدلیسی)، ۵۴، ۱۷۲
ادیب السلطنه سمیعی، ۲۲۷
ارامنه، ۱۸۰
ارکان، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۵۷
اربل، ۱۲۵
ارجیس، ۱۵۶
اردبیل، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۵۹
۶۱، ۶۶، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۵۷
۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۸۸
- اردشیر، ۳۶
اردوان (اشکانی)، ۳۶، ۱۱۹
اردوگاه بیلاقی اسدآباد، ۵۵
اردوی ماکو، ۱۹۹
ارزنجان، ۵۵
ارس، ۳۷، ۵۱، ۶۲، ۶۶، ۱۵۲، ۱۸۸، ۱۹۴
ارسلان بن طغرل، ۱۲۲، ۱۲۳
ارسلان خان، ۶۳
ارشدالدوله، ۲۰۴
ارشک دوم (حکمران ارمنستان)، ۳۶
ارض روم، ۳۲، ۶۲
ارغون(خان)، ۴۴، ۱۲۸، ۱۸۳
ارک علیشاه، ۷۱، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۱۷
ارمن، ۱۱۹
ارمنستان، ۲۳، ۲۶، ۴۱، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
ارمنستان(محلّه)، ۱۳۷
ارمنی، ۷۹، ۱۱۷
ارمنیان، ۱۹۷
ارمنیه، ۱۲۰
اروانه کوه، ۹
اروپا، ۲۵، ۶۴، ۱۱۴، ۱۷۰، ۱۸۰
ارومی، ۱۲۵
ارومیه، ۳۳، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۲
ارومیه(دریاچه)، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۲۲۰
ارونق، ۳۴، ۱۱۵
اریستوف [ژنرال]، ۶۵، ۱۹۳، ۱۹۴
ازبک، ۴۲
ازبکان قیپاق، ۴۶، ۱۳۷
اسپان(پسر قره یوسف)، ۱۵۵، ۱۵۷
استاکلبرگ، اف. [بارون]، ۱۹
استانبول، ۱۳، ۳۲، ۱۰۹، ۱۱۹، ۲۱۴
استانلی لین پول، ۱۲۰
اسحق، ۸۹

- اسرافیل، ۱۶۰
اسکندر، ۵۳، ۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷
اسکندر (قاتل جهانشاه)، ۱۶۶
اسکندر منشی، ۷۵
اسکو، ۱۱۵
اسکویه، ۳۴، ۱۱۵
اسلام، ۱۳۰
اسماعیل [= اسماعیل اول؛ شاه اسماعیل]، ۵۴، ۵۵
اسماعیل آقا (سمیتقو)، ۱۹۶
اسماعیلیان، ۱۲۷
اسماعیلیان الموت، ۱۲۵
اسماعیلیه، ۱۲۷
اشرف، ۴۷، ۱۴۳، ۱۴۴
اشرف افغان، ۶۱
اشکانی، ۳۵
اشنو، ۳۳، ۳۸، ۱۲۵، ۱۸۷
اصلان خان قرقلوی افشار، ۱۸۴
اصطخری، ۳۷، ۳۹
اصفهان، ۳۲، ۵۸، ۶۱، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲
اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار، ۱۹۰
افشار ارومی، علی، ۱۹۷
افشار، ایرج، ۱۸
افغان، ۱۸۴، ۱۸۵
افغان‌ها، ۲۵، ۶۱
افغانستان، ۲۳
اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳
اکیاتان، ۱۱۹
اکراد، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۱۵۹
آگتای قآن، ۴۳
الامه سلطان تکلو، ۱۷۵
البلادری، ۳۷
البلدان ابن اثیر، ۱۱۸
الجبایتی، ۱۸۳
- الرساله الثانيه لابی دلف مسعر بن المهلهل (کتاب)، ۸
السمعانی، ۳۴
الطائغ لامرالله عباسی، ۱۱۳
العلی الاعلی، ۱۶۲
العینی (امام بدرالدین محمود بن احمد)، ۴۹، ۷۱، ۲۱۵
ألف بیگ، ۲۱
القائم بامرالله عباسی، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳
القادر بالله ابوالعباس احمد، ۱۰۵
القاص، ۱۷۳
القاص میرزا، ۵۶
اللهیارخان آصف‌الدوله، ۶۵، ۱۹۳
المحافل، ۲۱۳
المسائل البدریه، ۲۱۵
الملك الصالح نجم‌الدین ایوب، ۲۱۵
الموت، ۱۲۷
الناصر ناصرالدین محمدبن قلاوون، ۲۱۶
التحق، ۱۶۲
التحق (قلعه)، ۱۵۷، ۱۵۸
الوجتا، ۳۷، ۱۲۶
الوند، ۵۵
امام خمینی (خیابان)، ۱۳۸، ۲۲۶
امرای جلایری، ۴۶
امریکا، ۲۵
آمند، ۱۱۵
امیر چوپان (= چوپان نوین)، ۱۴۰
امیرخیز (محل)، ۳۳، ۶۸، ۱۹۸
امیرخیزی، اسماعیل [حاج]، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
امیرعلیشیر، ۱۵۷
امیرکبیر، ۱۹۶
امیرکبیر محمدخان زنگنه امیرنظام، ۱۱۰
امیرنظام گزوسی، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۶
امیرنوروز، ۱۳۰
امیرولی، ۴۹
- امیری، منوچهر، ۹، ۱۵
امین اوقاف (کوچه)، ۱۰۴
امین سبحانی، رضا، ۱۰
انجمن آسیایی [فرانسه]، ۲۶
انجمن ایالتی آذربایجان، ۱۹۸، ۲۱۰
انجمن ایالتی تبریز، ۲۰۰، ۲۱۲
انجمن جغرافیایی امپراتوری روسیه، ۲۲
انجمن همایونی آسیا، ۲۵، ۲۸
انجمن همایونی آسیایی (مجله)، ۲۴
انزاب، ۱۱۵
انستیتوی خلق‌های آسیا، ۱۹
انستیتوی مطالعات اسلامی پرو، ۲۶
انطاکیه، ۱۳۵
انقلاب ایران (کتاب)، ۷۳
انقلاب شوروی، ۱۴
انگلستان، ۲۴
انگلیس، ۶۶، ۱۳۷، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۰
انگلیسی، ۶۵
انورپاشا، ۶۹
انوشیروان (عادل)، ۴۷، ۱۴۳، ۱۹۱
اوبیا (نام محل)، ۱۷۰
اوجان، ۴۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶
اوج کلیسای ایروان، ۱۳۸
اورخان غازی، ۱۷۴
اوزبک پهلوان، ۱۲۳
اوزبکان، ۱۷۶
اوزدمیرزاده عثمان پاشا [نک: عثمان پاشا]، ۵۶
اوزون حسن (= امیرحسن بایندری)، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴
اوغورلی محمد، ۱۶۸
اوقاف گیج، ۱۵
اولاد الاطهار، ۱۵۰
- اولامه تکلو، ۵۵
اولجایتو، ۴۴، ۴۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳
اولیا چلبی، ۳۴، ۳۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۵۸، ۱۲۹
اومه، ۱۴۰
اویرات (طایفه)، ۱۴۱
اویس بیگ، ۱۶۹
اهر، ۳۳، ۱۱۵، ۱۱۸
اهراب (محل)، ۳۳، ۱۳۸
اهل حق (فرقه)، ۱۹، ۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳
اهل طرب، ۱۷۰
اهل نسخ، ۱۶۰
اهل الحقیقه، ۱۵۹
ایتمش، ۱۲۵
ایران، ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۳۷، ۴۲، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۷۹
ایران تورکلرین اسکی تاریخی، ۱۱۸
ایران عصر صفویه، ۱۷۴
ایران و قضیه ایران، ۱۱۱
ایرانی، ۶۸
ایرانیان، ۲۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۱۸۸
ایرانیکا، ۲۴
ایرنجین توریجی، ۱۲۹
ایروان، ۲۶، ۳۲، ۶۰، ۶۱، ۱۷۹، ۱۹۳
ایضاح الانباء فی مولد خاتم‌الانبیاء، ۲۰۵
ایکی قلعه آراسی، ۱۰۴
ایل شقاقی، ۱۸۸

- ایلخان [= ایلخانیان]، ۴۳، ۴۷، ۱۴۲، ۱۴۳
 ایلدگز، ۴۱، ۱۲۱، ۱۲۲
 ایلدگز (طایفه)، ۷۵
 ایلکانیان، ۱۴۲
 اینانج، ۱۲۲، ۱۲۳
 ایوان (سردار)، ۴۱
 ایوایی (قبیله)، ۴۲
- ا
 آرممن، ۴۰
- ب
 باب، ۶۷، ۱۹۵
 باب عالی، ۶۲
 بابا احمد، ۱۴۵
 بابک، ۳۷
 باتمانقلیج [نک: جعفرقلی خان دنلی]، ۱۹۰، ۲۲۵
 باربارو، جیوزافا، ۵۳، ۱۷۱
 بارتولد، واسیلی ولادیمیریوچ، ۲۰، ۲۵، ۲۸، ۱۰۹
 باروی تبریز، ۱۰۲، ۱۳۳، ۴۵
 بازار تبریز، ۹۰
 بازار جوهریان، ۱۳۱
 بازار عنبرفروشان، ۱۳۲
 بازار قازان، ۱۳۱
 بازارچه آقا میرزا محمد، ۱۰۴
 باش شهیندر، ۱۳۷
 باشگاه افسران، ۲۲۷
 باغ اتابک، ۱۹۹
 باغ بیشه، ۱۳۳
 باغ شاهزاده [= باغ شمال]، ۲۲۸
 باغ شمال (تبریز)، ۷۳، ۲۲۷، ۲۲۸
 باغ شمال هرات، ۲۲۷
 باغ صاحب آباد، ۵۴، ۱۷۱
- باغ صاحب دیوان، ۲۰۴
 باغ گلستان، ۲۷۷
 باغمیشه (محلّه)، ۳۳، ۱۳۳
 باقرخان سالارملی، ۶۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۶
 باکو، ۲۶، ۱۲۲، ۲۰۴
 بالاباغ، ۲۱۸
 بالاسری، ۲۰۵
 بالکان، ۲۵
 بامداد، مهدی، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲
 باویل، ۱۱۵
 باویل رود، ۳۴، ۱۱۵
 بایدو، ۱۲۸
 بایزید، ۳۵
 بایسنقر، ۱۷۱
 بتکده‌های بودائی، ۱۳۰
 بث الشکوی (ترجمه)، ۲۰۶
 بحر العلوم، ۸۸
 بدوستان، ۳۴، ۱۱۵
 براون، ادوارد (پروفیسور)، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۴۵، ۴۹، ۶۸، ۷۳، ۲۰۰
 برتمنئیس، ۳۶
 بردی بیگ، ۱۴۴
 بررسی‌های سکه‌شناختی قفقازی، ۲۷
 برزین، ۵۲، ۷۳
 برکیارق، ۴۰
 برگه (برگای)، ۴۳
 برلین، ۶۹، ۲۱۱
 بُرلینگتون (عمارات)، ۲۴
 برمنئیس، ۳۶
 برنه (سفیر فرانسه)، ۱۳۸
 برهان قاطع، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹
 بریتانیا، ۲۰، ۲۱
 بزگوش (کوه)، ۱۱۰
 بستان السیاحه، ۷۶، ۱۱۳

- بستان آباد، ۱۵۵
 بسطام جاگیر، ۵۰، ۵۱، ۱۵۴
 بصریان، ۱۳۴
 بظلموس، ۳۵
 بغتو، ۴۶
 بغداد، ۳۲، ۴۳، ۴۷، ۵۶، ۶۲، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۹۳، ۲۲۱
 بغدادخاتون، ۱۴۶
 بقعه سیدحمزه، ۲۱۳
 بقعه صاحب‌الامر، ۲۱۳
 بقعه عین‌علی و زین‌علی، ۲۱۳
 بکتاش‌ها، ۱۶۲
 بلاد کوران شرقی، ۱۵۹
 بلاذری، ۳۷، ۳۹
 بلخ، ۱۵۸
 بلدان‌الخلافة الشرقیه، ۱۰۹
 بلده تبریز، ۱۳۵
 بلوار ۲۹ بهمن، ۲۲۶
 بمبئی، ۱۳۰
 بناب، ۶۷
 بنی امیه، ۱۵۷
 بنی‌رُذینی، ۳۸
 بنی‌ساج، ۳۸
 بنی‌عباس، ۱۵۷
 بنیاد جیمز جی. فورلونگ، ۲۵
 بنیامین، ۱۶۰
 بوطاهر منجم شیرازی، ۱۱۲، ۱۱۳
 بویکان (سردار ایرانی)، ۳۶
 بویل، جی. ای.، ۲۵، ۲۷
 بهاء، ۱۹۵
 بهار [استاد]، ۱۶۳
 بهرام آباد (قلعه)، ۱۱۰
 بهرامی، ۱۱۹
 بهروز، ذبیح، ۷
- بهمن‌میرزا، ۲۲۸
 بیات، کاوه، ۱۸
 بیترمنئیس، ۳۶
 بیتمن (خیابان)، ۲۴
 بیرام خواجه (ترکمن)، ۱۵۳، ۱۵۶
 بیزانسی‌ها، ۲۲
 بیست مقاله مینورسکی، ۱۸، ۲۴
 بیگم‌خاتون، ۵۳، ۱۶۷، ۱۶۸
 بیلانکوه، ۱۳۳
 بین‌النهرین، ۵۰
 بیوک آقا، ۲۰۹
- پ
 پاختیانوف، ۱۹۹
 پارسی پهلوی، ۱۱۹
 پارک اتابک، ۲۰۱
 پاریس، ۹، ۱۴، ۲۳، ۷۵، ۱۸۵، ۲۰۴
 پاسکویچ، ۱۹۳
 پایان سلسله ایلخانیان (مقاله)، ۵۱
 پتروگرا، ۲۳
 پرون [دکتر]، ۲۱۶
 پسکویچ، ۱۹۱
 پشتکوه، ۲۰۴
 پشکل درّه، ۱۳۶
 پطرف (سفیر روسیه)، ۱۳۷
 پطروس خان ارمنی، ۲۰۸
 پلیو، ۲۸
 پناه‌آباد (قلعه)، ۱۸۸
 پورداد، ابراهیم، ۷
 پهلوان، ۴۲
 پهلوی (خیابان)، ۱۳۸
 پیران شاداباد [بینه‌شلوار شادآباد مشایخ]، ۱۴۵
 پیر بداغ [= پیربداق]، ۵۱، ۵۸، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۵
 پیرقلی خان قاجار، ۱۹۰

پیرلوك، آرميانسكى، ۱۹
 پيشكله، ۱۳۶
 پيمان تركمانچاي، ۶۶
 بينه شلوار (قریه)، ۱۴۴

ت

تنودورا، ۱۷۱
 تات (ماده)، ۳۵
 تات (مقاله)، ۷، ۸
 تاتارستان، ۱۸۰
 تاتاری، ۱۲۸، ۱۲۹
 تاتی و هرزنی (کتاب)، ۷
 تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی، ۴۶، ۱۳۳
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۱۶
 تاجبخش، احمد [دکتر]، ۱۹۵
 تارم، ۳۸
 تاریخ آل‌جلایر، ۱۴۴
 تاریخ ادبیات ایران، ۴۵، ۴۹
 تاریخ الفی، ۱۲۶
 تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته، ۲۰۶
 ۲۱۳
 تاریخ امکنه شریفه، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
 تاریخ (عالم‌آرای) امینی، ۸، ۹، ۱۴، ۱۷۲
 تاریخ انقلاب ایران، ۶۸
 تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، ۱۹۸
 تاریخ اولجایتو، ۱۳۷
 تاریخ ایران، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵
 تاریخ بعد نادریه، ۶۳
 تاریخ پانصدساله تبریز، ۱۳۹
 تاریخ تبریز، ۱۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۴
 تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان، ۱۱۷، ۱۱۹
 تاریخ جهان آرا، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۷۲

تاریخ جهان‌نما، ۴۵، ۲۲۳
 تاریخ جهانگشای جویی، ۲۷، ۴۳، ۱۸۵
 تاریخ حزین، ۱۸۲، ۱۸۳
 تاریخ حیات خیابانی، ۲۱۱
 تاریخ خوی، ۱۹۱
 تاریخ دارایی ایران، ۱۲۹
 تاریخ دنباله، ۸۲، ۱۹۳
 تاریخ زند، ۱۸۴
 تاریخ زندیه، ۱۸۶
 تاریخ سرپرسی سایکس، ۱۷۶
 تاریخ شاه عباس، ۱۷۲
 تاریخ شروان و دربند (کتاب)، ۹، ۱۴
 تاریخ طایفه دنبلی، ۱۹۲
 تاریخ طبری، ۱۱۸
 تاریخ قفقاز (کتاب)، ۱۵
 تاریخ کامل ابن اثیر، ۱۲۰
 تاریخ گزیده، ۴۷، ۴۸
 تاریخ گیتی گشا، ۱۸۵
 تاریخ مبارک غازانی، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶
 تاریخ مختصر آذربایجان، ۱۶۲
 تاریخ مشروطه ایران، ۱۹۹، ۲۰۷
 تاریخ مغول، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳
 تاریخ منجم‌باشی، ۵۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۶
 تاریخ نادر، ۱۸۳
 تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۹
 تاریخ و صاف، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
 تاریخ هجده ساله آذربایجان، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲
 تاریخ یعقوب، ۵۴

تجدد (روزنامه)، ۲۱۰
 تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار، ۱۱۲، ۱۱۳
 تحفة‌اللبیب، ۷۶
 تذکره‌الملوک (کتاب)، ۱۵، ۲۵
 تذکره‌الشعراء، ۱۵۰
 تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ۱۰۹
 تربیت، محمدعلی، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۷۷
 تربیز، ۳۴
 تربیزون، ۱۷۱
 ترک، ۶۹
 ترک ذوالقدریه، ۱۶۴
 ترکان، ۳۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۲۰۹
 ترکان عثمانی، ۱۷۶
 ترکستان، ۱۴، ۲۱
 ترکمانان، ۵۰
 ترکمانان آق‌قویونلو، ۵۳
 ترکمانان قره‌قویونلو، ۵۱، ۱۵۳
 ترکمانان کرکوک، ۱۵۹
 ترکمن، ۶۸، ۱۹۷
 ترکی آذری، ۳۴
 ترکی ایغوری، ۱۲۹
 ترکیه، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۶۲، ۱۴۸، ۱۷۲
 تریتون، ای. اس [پروفسور]، ۲۷
 تسلیه‌الاحرار و تجربه‌الابرار، ۱۹۳
 تشکیل دولت ملی در ایران، ۱۷۰
 تصوف، ۱۵۹
 تفتو، ۴۶
 تفلیس، ۲۶، ۳۲، ۴۲، ۷۳، ۱۷۱
 تفتیش‌خان، ۴۹، ۱۵۰
 تقویم البلدان، ۱۱۷
 تقی‌زاده، حسن [سید]، ۷، ۲۰
 تکتندر، ۵۸
 تکسیه، ۷۲
 تلخ‌رود، ۳۱
 تلخ‌رود، ۲۱۴

تاریخ یعقوبی، ۱۱۸
 تاریخ یمینی، ۲۰۶
 تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز (کتاب)، ۱۰
 تامار (ملکه)، ۴۱
 تاورنیه، ۶۰، ۷۲، ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۷۷
 تبریز، ۷، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
 تبریز قدیم از کهن‌ترین ایام تا کنون، ۱۱۸
 تبریز (قلعه)، ۳۷، ۶۴، ۱۳۳، ۱۷۶
 تبریز (مقاله)، ۸، ۹، ۱۵۰
 تبریزی، حسین [حاجی سید]، ۱۱۰
 تبریزی، خلف، ۱۱۹
 تبریزیان، ۱۳۴
 تجارب‌السلف، ۱۱۳

تنگوانی، ۶۵
 توپوزاوا (کتیبه)، ۲۳
 تورژ، ۳۴
 تورش، ۳۴
 توکللی مقدم، حسین، ۱۱۷، ۱۱۸
 تولستوی، لئو، ۲۰
 تولی، ۱۴۱
 تومان تبریزی، ۱۲۹
 تهران، ۲۰، ۲۳، ۳۲، ۶۶، ۶۸، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 تیسفون، ۷۱
 تیسنهاوزن [بارون]، ۷۱
 تیمور (لنگ)، ۲۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲
 ث
 ثقة الاسلام، ۶۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۴
 ج
 جانولی (جولی) الطغرلی، ۴۱
 جاده شاه صفی، ۷۳
 جامع التواریخ، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
 جامع التواریخ حافظ ابرو، ۱۴۲
 جامع التواریخ رشیدی، ۱۳۱
 جامع علیشاه، ۲۱۶
 جامعه علوم اسلامی (نشریه)، ۷
 جامه سالیانه، ۱۳۴
 جامی، عبدالرحمان، ۱۵۰، ۲۱۸
 جانی بیگ خان اوزبک، ۴۷، ۱۴۳، ۱۴۴
 جاودان نامه، ۱۶۲
 جاوید، سلام الله [دکتر]، ۲۰۱
 جبرائیل، ۱۶۰

جبروان، ۳۸
 جزاحان، ۱۳۵
 جرجان، ۴۲
 جزیه روم، ۱۳۵
 جعفر آقا، ۱۹۶
 جعفر (برادر صادق خان شقاقی)، ۱۸۸
 جعفر پاشا (اخته)، ۵۷، ۵۸
 جعفرقلی خان (دنبلی)، ۶۴، ۹۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۲۵
 جفاله زاده، ۵۷، ۱۷۵
 جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان، ۱۱۲
 جلال الدین خوارزمشاه، ۴۲، ۴۳
 جلال الدین مسعود شاه ایبجو، ۱۴۲
 جلایری، ۵۱
 جلایریان، ۴۶، ۴۸، ۱۴۲
 جلایریه، ۴۸
 جلفا، ۷، ۳۲، ۳۳، ۶۹، ۷۰
 جلیلی، ارفع الملک [حاج]، ۲۷۱
 جمشید آباد (حجتی) (محل)، ۲۱۴
 جنزه (گنزه)، ۳۵
 جنگ اول جهانی، ۲۲
 جنگ آسد، ۵۱
 جنگ چالدران، ۵۵
 جنگ قوریجان، ۶۲
 جنگ کریمه، ۲۱
 جورماغون نوین، ۴۳
 جهان کتاب (نشریه)، ۱۸
 جهان نما، ۶۰، ۷۱، ۷۵، ۱۵۹، ۱۷۷، ۲۱۴، ۲۲۵
 جهاندری، کیکاوس، ۱۷۰
 جهانشاه، ۵۲، ۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۱۸
 جیحون (رود)، ۴۵

ج

چارمنار (محل)، ۳۳
 چالدران، ۱۷۳
 چالدریان، ۵۷
 چاو، ۴۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 چخماقی، ۱۸۹
 چراغ سوندرن، ۱۵۹
 چرنداب (محل)، ۳۳، ۵۳، ۵۷، ۱۳۸
 چرنداب (کوه)، ۱۱۰
 چغال اوغلی (جفاله زاده)، ۱۷۶
 چند مقاله تاریخی و ادبی، ۱۷۳
 چنگیز، ۱۲۹
 چوپانیان، ۴۶، ۱۴۲
 چوست دوزان [= دوزلار] (محل)، ۳۳، ۱۰۳
 چهار منار (محل)، ۱۰۳، ۱۰۴
 چهارراه شریعتی، ۱۳۸
 چهل مقاله، ۱۵۸، ۲۱۸
 چهل مقاله حاج حسین نخجوانی، ۱۱۳
 چین، ۲۵، ۱۳۵

ح

حاج آقا بابا همدانی، ۱۹۲
 حاج اسحق تبریزی، ۸۹
 حاج بکتاش ولی، ۱۷۴
 حاج حسین معمار، ۲۰۲
 حاج زین العابدین خوبی کلکته چی، ۹۱
 حاج طالب خان، ۸۹، ۹۰
 حاج عبدالحمید، ۲۱۰
 حاج کریم خان قاجار، ۲۰۵
 حاج کریم خانی، ۲۰۵
 حاج محمدباقر، ۹۱
 حاج میرزا باقر آقا مجتهد، ۸۵، ۲۰۵
 حاج میرزا جواد آقا مجتهد، ۸۶
 حاج میرزا حسن آقا مجتهد، ۸۵
 حاج میرزا شفیع، ۲۰۵

حاج میرزا عبدالعلی آقا، ۸۳
 حاج میرزا عبدالله ثقة الاسلامی، ۲۰۷
 حاج میرزا کریم امام جمعه، ۲۰۹
 حاج میرزا لطفعلی ملک التجار، ۲۰۹
 حاج میرزا محسن آقا مجتهد (ره)، ۹۰
 حاج میرزا محمد معروف به بالا مجتهد، ۸۴
 حاج میرزا موسی آقا، ۲۰۵
 حاج میرزا یوسف مجتهد، ۱۹۴
 حاج میرزا یوسف آقای کبیر، ۸۶
 حاجی آقاخان قلعه بیگی، ۱۳۸
 حاجی امیرخان، ۱۳۸
 حاجی حرامی، ۵۸
 حاجی خاتون، ۱۴۱
 حاجی خلیفه، ۶۰، ۷۵، ۱۲۷، ۱۷۷
 حاجی کوچک، ۱۵۴
 حاجی محسن تاجر تبریزی، ۲۰۹
 حاجی محمد، ۱۷۱، ۲۲۱
 حاجی محمدتقی خان، ۱۳۸
 حافظ حسین کربلایی تبریزی، ۸۷، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۲۲۴
 حبشی، ۲۲۱
 حبیب السیر، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶
 ۱۶۸
 حبیب عودی، ۱۵۲
 حبیب الله خان، ۱۳۸
 حجاز، ۱۵۰
 حدایق السیاحه، ۷۶
 حدود العالم (کتاب)، ۱۵، ۲۵، ۱۱۸
 حروفیه [= حروفیان] (فرقه)، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
 حزب دمکرات، ۲۰۹
 حسام الدین اردشیر، ۱۲۳
 حسام نظام، ۲۰۹
 حسن آق قویونلو [= اوزون حسن]، ۱۷۹

حسن آقا، ۹۲
 حسن بزرگ (ایلکاتی)، ۴۷، ۴۸، ۱۴۲
 حسن کوچک چوپانی، ۴۷، ۲۲۱، ۲۲۲
 حسن گورکان، ۱۴۲
 حسنعلی، ۵۳، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۸
 حسین بن منصور حلاج، ۱۶۴
 حسین خان بن محمدصادق خان دنبلی، ۱۹۳
 حسینعلی، ۱۶۷
 حسینعلی درویش، ۵۳
 حسینقلی خان (دنبلی)، ۶۳، ۸۲، ۸۷، ۱۸۶، ۱۹۲
 حقیقت محمّديه، ۱۶۴
 حقیقی (جهانشاه قره قویونلو)، ۱۵۸، ۲۱۸
 حکم آباد (محلّه)، ۳۳، ۲۱۴
 حکمتیه، ۱۳۲
 حَلَب، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳
 حلوا بها، ۱۳۴
 حمام محمدرضاییک، ۱۰۴
 حمدالله، ۷۱
 حمزه، ۱۶۸
 حمزه میرزا، ۵۷، ۱۷۵
 حنفی، ۱۳۲
 حنفیه، ۴۴، ۲۱۵
 حیدری (فرقه)، ۱۷۸

خ

خاتون سلطان، ۱۲۲
 خاقان شهید [=آقا محمّد خان]، ۱۸۶، ۱۹۲
 خاقانی، ۴۱
 خاماچی، بهروز، ۱۳۸
 خامنه، ۲۱۰
 خان های دنبلی، ۶۴
 خاندان پهلوی، ۲۱۷
 خانلو، منصور، ۱۱۸
 خانم آباد، ۳۴

خانم رود، ۱۱۵
 خانیکوف، ۳۳، ۱۱۳
 خاورمیانه، ۱۱۱
 خجند ماوراءالنهر، ۱۵۰
 خراسان، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۲۶
 خرمدینی، ۱۶۴
 خروس کشان، ۱۵۹
 خزر، ۶۱
 خزرها، ۳۴، ۱۱۶
 خسرو، ۱۲۰
 خسرو ارشاکی، ۳۶
 خسرو کبیر، ۱۱۹
 خسرو پرویز، ۱۸۰
 خسروشاه، ۳۴
 خشکدر (قریه)، ۱۴۰
 خطیب (محلّه)، ۳۳
 خلاصه الاخبار فی احوال الاخیار، ۵۲، ۱۵۷
 خلخال، ۱۱۴
 خلیج فارس، ۲۱، ۲۲، ۵۲
 خلیج کاغذخانه، ۲۱۴
 خلیل میرزا، ۱۶۹
 خواجه ابراهیم، ۱۴۰
 خواجه رشیدالدین فضل الله، ۴۵، ۴۶، ۱۳۰
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۱
 خواجه سعدالدین، ۱۳۴، ۱۳۹
 خواجه شیخ محمّد کججانی (کججی)، ۱۴۳، ۱۴۵
 خواجه صدرالدین اردبیلی، ۱۴۳
 خواجه عبدالله صیرفی، ۲۲۱
 خواجه غیاث الدین محمد، ۱۴۱، ۱۴۲
 خواجه محمّد زکریا، ۱۴۲
 خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۲۷
 خوارزم، ۱۲۷

خوارزمشاه، ۴۲، ۱۲۴
 خوارزمشاهیان، ۱۲۴
 خوارزمیان، ۱۳۴
 خوافی، ۲۲۲
 خواندمیر، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۷
 خوزستان، ۲۰۴
 خوی، ۳۲، ۳۳، ۴۷، ۶۳، ۶۴، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۳
 خوی (قلعه)، ۱۸۹
 خیابان شاه، ۵۷
 خیابان (محلّه)، ۳۳، ۷۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۶
 خیابانی، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱

د

دارالخلافه تهران، ۱۹۶
 دارالسلام، ۱۲۷
 دارالسلطنه تبریز، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۷
 دارامون [مسیو]، ۵۶
 دارایی (خیابان)، ۲۲۵
 داستان دوستان، ۲۰۸
 داغستان، ۲۶
 دامغان، ۱۲۳
 دانشسرا، ۲۰۸
 دانشسرای پسران، ۲۷۸
 دانشکده ادبیات تبریز، ۱۱۳
 دانشگاه بروکسل، ۲۷
 دانشگاه طهران، ۱۴
 دانشگاه فواد قاهره، ۲۶
 دانشگاه کمبریج، ۲۰، ۲۷
 دانشگاه لندن، ۱۴، ۲۴
 دانشگاه مسکو، ۱۹
 دانشگاه منچستر، ۲۸
 دانشمندان آذربایجان، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۱۸
 داود، ۱۶۰
 داود سلجوقی، ۴۰

داوریز، ۱۲۰
 دایرة المعارف اسلام (کتاب)، ۱۵، ۲۶
 دایرة المعارف اسلامی، ۸
 دایرة المعارف الاسلامیه، ۱۶۱، ۱۷۱
 دایرة جغرافیایی ستاد ارتش، ۲۲۹
 دبیرستان منصور، ۲۷۸
 دبیرستان نظام، ۲۲۷
 دبیرسیاقی، محمد، ۱۵
 دذّه علی، ۱۳۸
 در باب چین، ترکها و هند (کتاب)، ۲۵
 دریند، ۴۹
 دروازه سنجانان، ۱۰۲
 دروازه اسلامبول، ۱۰۴
 دروازه باغمیشه، ۱۹۲
 دروازه بغداد، ۱۳۱
 دروازه تبریز، ۴۰
 دروازه تهران، ۲۲۶
 دروازه شتران، ۱۹۲
 درویش زاده، ۲۲۹
 دره دز گرگر، ۱۹۳
 دریاچه تبریز (ارومیه)، ۲۱۵
 دریای خزر، ۱۸۱
 دکباشی (محلّه)، ۱۰۳
 دلشادخاتون، ۱۴۱
 دمشق خواجه، ۱۴۶
 دمشقیه، ۵۱
 دناس، ژان [پروفیسور]، ۷
 دو قهرمان آزادی (کتاب)، ۲۰۱
 دوآب، ۱۸۵
 دوپره، ۶۵
 دورژ، ۳۴
 دوکین اوغلو، ۵۵
 دوکین زاده (محمدپاشا)، ۱۷۳
 دول فرنگ، ۱۳۷
 دولت آبادی، عزیز، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۵۰، ۲۲۵

دولت‌خانه، ۱۴۸
 دولتشاه سمرقندی، ۱۵۰
 دوه‌چی (محلّه)، ۳۳، ۶۱
 دهخوارقان، ۶۶، ۱۱۰
 دهقان، علی، ۱۰، ۲۸۲
 دیار بکر، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۵، ۲۱۸، ۲۲۲
 دیار ربیعہ، ۱۰۲
 دیانت، ابوالحسن، ۱۲۹
 دیباج، اسماعیل، ۱۵۹، ۲۱۳، ۲۱۸
 دیسم کرد، ۳۸
 دیلمیان مسافری (آل مسافر)، ۳۸
 دیوان قطران، ۱۱۲
 دیولافوا [مادام]، ۷۱، ۷۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰
 ذ
 ذوالقدر (طایفه)، ۱۷۵
 ذہبی (ایل)، ۴۹
 ر
 رئیس‌نیا، ۱۱۸
 راحۃ الصدور، ۴۰
 رازی، احمد، ۷۵
 راس، دنیسن [سر]، ۱۴، ۲۴، ۳۸
 راسته کوچہ (محلّه)، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۴
 راولینسن، ۳۵
 راه‌آهن تبریز، ۱۸۳
 راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۲
 راهنمای آذربایجان، ۱۵۹
 راهنمای تاریخی شاهنشاهی ایران، ۱۵۲
 راهنمای کتاب، ۱۷۲
 ربع رشیدی، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۱۳
 رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ۱۸۴
 ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶
 ۲۱۲، ۲۰۹
 رجب‌نیا، مسعود، ۱۵، ۱۵۰
 رحلہ، ۱۳۱
 رحمت‌الله خان فراہانی، ۱۹۳
 رزبار، ۱۶۰
 رسالۃ شورش شیخ عبیدالله، ۱۹۶، ۱۹۷
 رسالۃ لالان، ۲۰۶
 رستم پاشا، ۶۲
 رشیدآباد (باغ)، ۱۳۵
 رصدخانۃ مراغہ، ۴۴، ۱۲۷
 رضاخان، ۶۲، ۷۰
 رضازادہ عموزین‌الدینی، مجید، ۱۱۷، ۱۱۹
 رضازادۃ شفق [دکتر]، ۱۹۸
 رضاشاہ پهلوی، ۲۴، ۲۰۹، ۲۷۷
 رکن الدولہ، ۱۹۳، ۱۹۴
 رمزالحقائق فی شرح کنزالدقائق، ۲۱۵
 روابط ایران و روسیہ در نیمۃ اول قرن نوزدهم، ۱۹۵
 رواد ازدی، ۳۷، ۳۹، ۱۲۶
 روادی (خاندان)، ۳۸
 روادیان، ۳۹
 رواسان (قریہ)، ۲۱۴
 رود جیغاتو، ۱۲۸
 رودقاپ [= رودقات]، ۳۴، ۱۱۵
 روس، ۱۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹
 روسی، ۶۵
 روسیہ، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۱۳۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵
 روسیہ شوروی، ۲۳، ۳۲
 روضۃ الاطہار، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۲۲۵
 روضۃ الصفا، ۵۲، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۶۸

روضات الجنان، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۱، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۸
 روم، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۶۹
 رومیان، ۲۲، ۱۸۲
 روین دژ، ۱۲۲
 روین دژ، ۴۳
 رھبران مشروطہ، ۲۰۴
 ری، ۴۹، ۵۲، ۱۳۰، ۲۰۱
 ریاحی، محمد امین، ۱۹۱
 ریاض الجنۃ، ۸۲، ۸۸، ۱۵۰، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۲۴
 ریاض الخلد (ریاض الجنۃ)، ۱۹۳
 ریاض العارفین، ۱۵۰
 ریکا [پروفسور]، ۷
 ریحانۃ الادب، ۱۵۱
 ز
 زارہ [پروفسور]، ۷۱، ۷۲
 زبان آذری، ۱۱۵
 زبیدہ خاتون، ۳۷، ۱۱۶
 زخارہ (سردار)، ۴۱
 زرتشت، ۱۱۹
 زرقاء (قبیلہ)، ۴۷
 زرونیان، اس، ۱۹
 زلزله‌های تبریز (مقالہ)، ۱۱۴
 زنبیل، ۲۲۸
 زنجان، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۸۳
 زندگانی شاه عباس، ۱۷۵، ۱۷۷
 زندگینامۃ شهید نیکنام، ۲۰۷
 زنوزی، ۸۲، ۸۸، ۲۲۴
 زہتابی، ۱۱۸
 زید بن علی، ۳۱، ۱۱۰، ۱۱۱
 زینۃ المجالس، ۷۲، ۱۵۹، ۱۷۰
 زینل میرزا، ۱۶۹
 زیوہ گولی، ۱۴۴
 ژ
 ژن، ۱۴۶، ۱۴۷
 س
 ساتی بیگ، ۱۴۳
 ساری قمیش، ۶۹
 سازمان اداری حکومت صفوی (کتاب)، ۱۵
 ساسانی، ۳۵، ۳۶
 ساکوف، استاوروس، ۱۹
 سام میرزا، ۶۲، ۱۸۳، ۱۸۴
 سامسونوف [ژنرال]، ۲۱
 سامی، شمس‌الدین، ۱۰۹
 سامی‌الاسامی، ۱۳۳، ۱۵۰
 ساوجیلاخ، ۳۳، ۶۹، ۱۹۵، ۱۹۷
 ساوہ، ۱۵۶
 سایکس، پرسی [سر]، ۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵
 ساین قلعہ، ۳۳
 سیلان (کوه)، ۳۱، ۱۱۰
 ستارخان، ۶۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
 ۲۰۳، ۲۲۰
 سراب، ۳۴، ۵۹، ۶۴، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۸۹
 سرانجام (کتاب)، ۱۶۰
 سرای، ۱۴۳، ۱۵۰
 سرای (قریہ)، ۱۱۵
 سربازان ساخلوی تبریز، ۲۱۷
 سرخاب (محلّه)، ۳۳، ۵۳، ۶۱
 سرخاب (کوه)، ۵۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۵۲
 سردادور، حمزہ، ۱۰۹
 سردار رشید، ۲۱۰
 سردار مظفر چاردولی، ۲۰۹
 سرداری نیا، صمد، ۲۰۲
 سردرود، ۳۴، ۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳

سرعین، ۱۱۴	سلطان بایزیدخان ثانی، ۱۷۲	سنان پاشا (جغاله‌زاده)، ۱۷۵
سعدالدوله، ۱۲۸، ۴۴	سلطان حسین (جلایری)، ۴۸، ۱۴۵، ۱۵۰	سنجانان، ۱۰۳
سعدالدین، ۱۳۹	۲۲۷، ۱۵۵	سنجران (محلّه)، ۴۵، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴
سعدالملک، ۴۰	سلطان سلیم، ۵۵، ۱۷۳	سنجران (مقاله)، ۹
سعدی، ۱۹۶	سلطان سلیم ثالث، ۱۷۴	سنجر سلجوقی، ۴۴، ۱۰
سعیدآباد، ۵۵	سلطان سلیمان اول (قانونی)، ۵۵، ۵۶، ۵۹	سنخ کوپرو، ۶۲
سعیدآباد(قلعه)، ۱۵۰	۱۷۴، ۱۷۳	سنی، ۷۱، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۸
سفارت روسیه، ۲۱	سلطان سلیمان بن محمد ایلخانی، ۲۲۱	سواحل دریای سیاه، ۱۸۰
سفرنامه، ۱۱۲	۲۲۲	سوانح عمری، ۲۰۶
سفرنامه ابن بطوطه، ۱۱۷، ۱۳۲	سلطان طغرل، ۱۲۴	سورة الحن، ۲۲۳
سفرنامه اولتاریوس، ۱۱۷	سلطان محمد ثانی، ۱۶۹	سوریه، ۴۴
سفرنامه گروته، ۱۱۷	سلطان محمد سوم، ۵۸	سوس، ۱۳۵
سفرنامه مادام دیولافوا، ۲۱۷، ۲۲۰	سلطان محمدخان، ۴۷	سوقمان القطبی، ۴۰
سفرنامه ابودلف، ۲۶	سلطان محمود، ۴۰	سولان (کوه)، ۳۱
سفرنامه اولیا چلبی، ۱۱۴	سلطان محمودخان ثانی، ۱۷۴	سهند، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵
سفرنامه تاورنیه، ۱۱۱	سلطان مراد (چهارم)، ۵۹، ۶۰، ۲۲۳، ۲۲۵	سهیلان، ۶۲
سفرنامه فریزر، ۱۱۲	سلطان مراد سوم، ۵۶	سیاحان ونیزی، ۷۶
سفرنامه کلاویخو، ۱۵۰	سلطان یعقوب، ۱۷۱	سیاحتنامه، ۵۸
سفرنامه ناصر خسرو، ۳۳	سلطان یعقوب آق‌قویونلو، ۲۲۷، ۲۲۸	سیاحتنامه اولیا چلبی، ۷۳
سلاجقه، ۴۰، ۱۲۰	سلطانیه، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۶	سید علی ← سید عمادالدین نسیمی، ۱۶۲، ۱۶۴
سلاجقه عراق، ۴۰	۶۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۴	سید کاظم رشتی، ۲۰۵
سلاخور، ۱۸۵	۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۳	سیسپیل، ۱۷۶
سلاطین عثمانی، ۱۱۴	سلماس، ۳۳، ۵۲، ۱۹۰	سیف‌الدوله، ۳۹
سلجوقی، ۲۱۹	سلمان، ۱۶۰	سیواس، ۱۷۵
سلجوقیان، ۱۲۴	سلمان ساوجی، ۱۴۴	سیوری، ۱۷۴
سلسله قاجار، ۲۲۷	سلیم اول، ۶۱	سیه چشمه، ۱۷۳
سلطان احمد (جلایری)، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱	سلیمان خان، ۴۷، ۱۸۷	
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶	سلیمان خان... بن شیموت بن هلاکو، ۱۴۳	
سلطان اسحاق، ۱۶۰	سلیمانیه، ۱۵۹	
سلطان القرانی، جعفر [میرزا]، ۱۷، ۹، ۱۱، ۱۳۳	سلیمانیه (مسجد استاد و شاگرد)، ۲۲۱	
۱۴۵، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۸	سمرقند، ۴۹، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴	
سلطان المؤید خدیو ترکان مملوکان مصر، ۱۶۴	سن پترزبورگ، ۲۰	
سلطان الناصر مملوک، ۷۱	سن پطرسبورگ، ۶۸	
سلطان اویس، ۴۷، ۴۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶	سناخریب (کتابه)، ۱۱۸	
۱۴۸	سنارسکی (ژنرال)، ۶۸	

ش

شاپور دوم ساسانی، ۳۶
شاردن، ۶۰، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۸، ۱۱۹
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲
شاروخین دوم (سارگن دوم)، ۱۱۷
شافعی، ۱۳۲

شافعیه، ۴۴
شام، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸
شام غازان، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰
۶۱، ۷۱، ۷۹، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۱۳
۲۱۴
شام (قریه)، ۴۴
شامیان، ۱۳۴
شاه اسماعیل، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵
شاه خشین، ۱۶۰
شاه سرای بیگم، ۱۶۷
شاه سلطان حسین صفوی، ۹۴
شاه سلیمان اول، ۶۰
شاه سلیمان صفوی، ۲۲۵
شاه شجاع، ۴۸، ۱۴۵
شاه صفی، ۵۹
شاه طهماسب (اول)، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۸۳، ۹۸
۱۷۴، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷
شاه عباس (اول)، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۱، ۱۲۹
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
شاه عبدالعظیم، ۱۹۹، ۲۰۱
شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی، ۱۶۱
شاه گلی، ۷۳، ۲۲۸، ۲۲۹
شاه محمد، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷
شاه جهان تیموربن آلا فرنگ، ۱۴۳
شاهرخ، ۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
شاهرخ (فرزند ابوسعید)، ۱۶۹
شاهرخ میرزا (نوه نادرشاه)، ۶۳، ۱۸۴
شاهنشاه، ۱۹۲
شاهی (جزیره)، ۳۷
شاهی (قلعه)، ۳۷
شبستر، ۳۴، ۱۱۵
شیونین، تاتیانا، ۲۲
شجاع‌الدوله (حاج صمدخان)، ۹۲، ۲۰۷
۲۱۰
شجره‌الدرد، ۲۱۶

شرف‌الدوله، ۳۹
 شرف‌الدین طاهر مروزی، ۲۵
 شرفنامه بدلیسی، ۱۹۳
 شروان، ۱۲۲
 شرور، ۵۴
 شریعتی (خیابان)، ۱۳۸
 شفیع کدکنی، محمدرضا، ۱۶۳
 شکی، ۱۸۸
 شمس‌الدین جوینی، ۱۲۷
 شمس‌الدین سامی، ۲۱۵
 شمس‌الدین علی ظفرایی، ۴۲، ۴۳، ۱۰۵، ۱۲۶
 شمس‌العماره، ۲۲۷، ۲۷۲
 شنب‌غازان، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۷۵، ۲۱۳
 شوروی، ۲۵، ۲۷، ۷۰
 شهر زور، ۱۶۱
 شهر من تبریز، ۱۳۸
 شهرداری تبریز، ۲۲۹
 شهریاران گمنام، ۱۲۰، ۱۲۵
 شهناز سابق (خیابان)، ۱۳۸
 شهید ثقة‌الاسلام، ۲۰۰
 شیبیک‌خان اوزبک، ۱۷۳
 شیلی (کنسول بریتانیا در تبریز)، ۲۱
 شیخ ابراهیم، ۵۰، ۱۵۶
 شیخ احمد احسائی، ۲۰۵
 شیخ اوینس، ۱۴۵
 شیخ جنید، ۱۷۵
 شیخ صدرالدین ابراهیم‌بن شیخ سعدالدین حموی، ۱۳۰
 شیخ طه، ۱۹۶
 شیخ عبدالله کرد، ۶۷، ۱۹۵، ۱۹۶
 شیخ کمال‌الدین، ۱۵۰
 شیخ محمد خیابانی، ۲۱۰
 شیخ محمد نوجه دهی، ۹۱
 شیخی، ۶۹، ۲۰۵
 شیخیه، ۲۰۵، ۲۰۷
 شیراز، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳
 شیروان، ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۶۹
 شیروانی، ۱۱۳
 شیروانی، زین‌العابدین، ۷۶
 شیز، ۳۵
 شیعه، ۷۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۷
 شیعی، ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۶۷
 شیعیان، ۱۷۲، ۱۷۳
 ص
 صابون بها، ۱۳۴
 صاحب بن عباده، ۸
 صاحب‌الزمان، ۱۶۱
 صادق‌خان شقاقی، ۶۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
 صادقی‌نژاد، ۲۷۸
 صحایف‌الآخبار، ۱۶۷
 صفدی، ۱۲۷
 صفوی، ۲۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۲۸
 صفویان، ۶۱
 صفویه، ۵۴، ۷۳، ۸۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۸۳، ۲۲۳
 صقلیه، ۱۷۶
 صنایع‌الدوله، ۲۲۷
 صنایع‌الدوله، محمدحسن‌خان، ۷۶
 صورة الارض، ۱۱۸
 صوفیان، ۳۴، ۵۷، ۶۹، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۹۴
 ط
 طابع عباسی، ۱۱۳
 طالبانی، محمدامین، ۲۰۳
 طالقان، ۱۳۶
 طاهرزاده بهزاد، ۱۱۸، ۲۰۰
 طباطبایی مجد، غلامرضا، ۲۸، ۱۹۵
 طبری، ۳۷، ۳۹
 طبقات سلاطین اسلام، ۱۲۰

طبقات‌الحنیفة، ۲۱۵
 طرابوزان، ۳۲، ۶۷
 طراغای بن هلاکو، ۱۲۸
 طرایق‌الحقایق، ۱۵۰
 طغا تیمورخان، ۱۴۳
 طغرل، ۳۹، ۴۰، ۱۲۲
 طغرل اول، ۴۱
 طغرل بن ارسلان، ۱۲۳
 طولش، ۱۱۴
 طوس، ۱۳۵
 طهران، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۲، ۳۴، ۷۵، ۷۶، ۹۹
 طهران جرنل (روزنامه)، ۱۳
 طهماسب، ۶۱، ۶۲، ۱۷۵
 طهماسب بیگ، ۱۸۲
 طهماسب دوم، ۶۱، ۶۲
 طهماسبی، عبدالله خان [امیرلشکر]، ۲۷۶
 ظ
 ظفرنامه، ۴۹
 ظهیرک سنکلابادی، ۱۲۳
 ع
 عادل جوز (قلعه)، ۱۵۴
 عادل‌شاه، ۶۳
 عالم‌آرای (عباسی)، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۵، ۱۷۶، ۲۲۴
 عالم‌آرای نادری، ۱۸۴
 عالی قاپو، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۲
 عباس ثانی، ۶۰
 عباس میرزا (نایب‌السلطنه)، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۶
 عباسی، ۱۱۲، ۲۲۱
 عباسیان، ۱۲۷
 عبدالرزاق بیگ دنلی، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۹۳
 عبدالله پاشا کوپرلی، ۶۱
 عبدالله عمر، ۱۱۰
 عبدالله مردوخ کردستانی، ۱۹۷
 عبدالمؤمن مُغنی، ۱۵۲
 عبری، ۱۱۹
 عتبی، عبدالجبار، ۲۰۶
 عثمان پاشا، ۵۶، ۵۷، ۱۷۵
 عثمانی، ۲۱، ۲۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲
 عثمانیان، ۵۵، ۸۳
 عراق، ۲۲، ۹۳، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۳، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۶
 عراق عجم، ۴۷، ۱۵۸، ۱۸۳
 عراق عرب، ۱۴۲، ۱۵۹
 عراقین، ۱۶۵، ۱۶۹
 عربی، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۵
 عریان تپه، ۷
 عزالدین، ۱۳۹
 عزالدین آیبک معز، ۲۱۵
 عزالدین محمدبن مظفربن عمید، ۱۲۸، ۱۲۹
 عزرائیل، ۱۶۰
 عساکر آق‌قویونلو، ۱۷۱
 عساکر تیموری، ۱۶۹
 عساکر عثمانی، ۲۲۳، ۲۲۵
 عقبه قراپه، ۱۹۰
 عقدالجمان، ۷۱
 عقدالجمان فی تاریخ اهل‌الزمان، ۲۱۵
 علاء‌الدین محمد تبریزی، ۹۸، ۲۲۳
 علاء‌الدوله، ۱۵۴
 علاء‌الدین، ۱۲۵
 علاء‌الدین محمد، ۱۳۱
 علائیه (مسجد استاد و شاگرد)، ۲۲۱

علی احسان پاشا، ۷۰
 علی بهجت، ۱۳۷
 علی پادشاه، ۴۶، ۱۴۱
 علی حزین، ۶۱
 علی(ع)، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۰۵، ۲۲۳
 علی منصور، ۲۲۷
 علی الهی، ۲۰، ۱۵۹
 علی بیگ، ۱۸۹
 علی بیگ تبریزی، ۹۸
 علی پاشا، ۵۸، ۶۲، ۱۷۷
 علیف [پروفیسور]، ۱۱۸
 علیقلی خان، ۵۷
 عمادالدین نسیمی، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵
 عمارت دمشقیه، ۱۴۵، ۱۴۶
 عمارت سور تبریز، ۱۹۱
 عمارت مظفریه، ۱۵۸، ۲۱۳، ۲۱۸
 عمارت نصیری، ۲۲۴
 عمر خطّاب، ۱۱۰
 عمر (نوه امیر تیمور)، ۵۰
 عواد، کورکیس، ۱۰۹
 عون بن علی، ۳۱، ۱۱۰، ۱۱۱
 عون الهی، سید آقا، ۱۳۸
 عهدنامه ترکمانچای، ۱۹۴
 عهد و قراردادهای دوره قاجار، ۱۹۵
 عیسویان، ۱۳۸
 عیسی(ع)، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۸۰
 عین الدوله، ۶۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴
 عین علی، ۷۷، ۱۳۳
 عینلی(کوه)، ۱۱۰، ۱۱۱
 عینلی - زینلی (کوه)، ۳۱
 غ

۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۷۹، ۲۱۳
 غز، ۶۸، ۱۹۷
 غز(قبیله)، ۳۹
 غفاروف، عبدالله [میرزا]، ۱۹
 غفاری قزوینی، احمد، ۱۴۴
 غلاه شیعه، ۱۵۹
 غلطه(برج)، ۷۱، ۲۱۴
 غیاث‌الدین (پسر رشیدالدین)، ۴۶
 غیاث‌الدین محمد خواندمیر، ۱۵۷، ۱۶۷
 غیاث‌الدین محمد (وزیر آریاخان)، ۱۴۱
 ف
 فارس، ۴۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۹
 فارسی، ۲۰۵
 فاطمه (س)، ۱۶۰
 فاوست بیزانسی، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۱۱۶
 فتحعلی خان افشار (آرشلوی ارموی)، ۶۲، ۶۳، ۱۸۵
 فتحعلی خان رشتی، ۱۹۳
 فتحعلی خان قاجار قوانلو، ۱۸۴
 فتحعلی شاه، ۶۴، ۹۲، ۱۸۹، ۲۰۵
 فتحی، نصرالله، ۲۰۷، ۲۰۸
 فتوح البلدان، ۱۱۸
 فخر داعی گیلانی، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳
 فخرالمعالی (مدعی العموم پدایت)، ۲۰۹
 فداییان، ۱۲۴
 فداییان تبریز، ۶۸
 فرانسوای اول، ۵۶
 فرانسسه، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۸۵، ۲۱۶
 فردوسی، ۱۵۳
 فردوسی(خیابان)، ۱۳۸، ۲۲۱
 فرزاد، حسین، ۲۱۱
 فرقان اهل‌الحق(کتاب)، ۱۶۱
 فرنسیس، بشیر، ۱۰۹

فروهوشی، ۲۱۷، ۲۲۰
 فرهادپاشا، ۵۷
 فرهادمیرزا، ۲۲۸
 فرهنگ آندراج، ۹۹، ۱۰۲
 فرهنگ اوزان و مقادیر، ۱۲۹
 فرهنگ جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۰۹
 فرهنگ نفیسی، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۹
 فرهنگ و صاف، ۱۲۹
 فرهنگستان کتبی‌ها و ادبیات، ۲۷
 فریزر، جمسن، ۱۸۳
 فشکل درّه، ۱۳۶
 فضل‌الله بن روزبهان، ۵۴
 فضل‌الله نعیمی، ۱۶۴
 فقه اللغة (کتاب)، ۲۵
 فلاندن، اوژن، ۱۱۸
 فلسفی، نصرالله، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵
 فلک‌الدین، ۴۱
 فهرست التواریخ، ۱۸۵
 فیروزه اسلام، ۲۱۸
 ق
 قائم بامرالله، ۱۱۳
 قاجاریه، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۹۲، ۱۰۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۸
 قارص، ۶۱، ۶۹، ۲۰۹، ۲۱۱
 قاسم، ۱۶۸
 قاسم بیگ، ۱۶۷
 قاسم حسن، ۱۷۰
 قاضی احمد غفاری، ۷۵
 قاضی شیخ علی، ۱۵۵
 قاضی شیخ علی صدر، ۱۴۵
 قاضی شیروان، ۱۶۹
 قاضی طباطبایی، حسن [استاد مرحوم]، ۱۱۳
 قاضی محی‌الدین بردعی، ۱۴۳
 قالا قاپیسی، ۱۳۸

قاموس‌الاعلام، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۱۶
 قاهره، ۲۱۶
 قباد، ۱۵۷، ۱۵۸
 قبیچاق، ۴۳، ۱۲۱
 قبیچاق (دشت)، ۱۴۴، ۱۵۰
 قبیچاق شرقی، ۴۷
 قبرس، ۱۳۵
 قبرستان گجیل، ۲۷۷
 قبلة‌الکتاب، ۲۲۱
 قبه مینا، ۱۳۴
 قبه هرامن، ۱۳۴
 قُتُلُغ ایتانج، ۱۲۳، ۱۲۴
 قتیبه خاتون، ۱۲۳، ۱۲۴
 قرآن، ۱۶۱، ۲۲۱، ۱۳۴
 قرآخاج (محلّه)، ۳۳
 قراباغ، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۷
 قراجّه داغ، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۱۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۹
 قرادره، ۱۴۲
 قرارداد ۱۹۱۹، ۲۱۰
 قراعثمان، ۱۵۶
 قراقویونلو، ۱۶۶
 قراقویونلویها، ۱۵۷
 قراملک(محلّه)، ۳۳
 قرچغای خان (سپهسالار تبریز)، ۵۹
 قرمزی (شاه ویس قولی)، ۱۶۰
 قره‌سقر علاء‌الدین احمدیلی، ۴۱
 قره‌قویونلو، ۴۸، ۵۲، ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۱۸
 قره‌محمد طوروش، ۱۵۳
 قره‌ملک(محلّه)، ۷۱، ۲۱۳، ۲۱۴
 قره‌یوسف، ۵۱، ۵۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۲۱۸
 قزل ارسلان، ۴۱
 قزوین، ۳۲، ۵۵، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۸۸

- کاتم، ریچارد، ۱۹۷
 کاتولیک‌ها، ۱۸۲
 کاخ کسری، ۷۱
 کاخ هشت‌بهشت، ۵۴
 کارخانه ماشین‌سازی، ۲۱۴
 کارش، اف. ای [پروفور]، ۱۹
 کارنگ، عبدالعلی، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۴۸، ۸۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶
 کاروند کسروی، ۱۲۰
 کاستیل، ۵۰
 کاظم قره‌بکیر پاشا، ۷۰
 کاظم‌زاده ایرانشهر، ۲۱۱
 کالوجونس، ۱۷۱
 کاوش رصدخانه مراغه، ۱۲۷
 کتاب الانساب، ۳۴
 کتابخانه دانشکده ادبیات، ۸، ۹
 کتابخانه ملی تبریز، ۲۸۲
 کتابخانه و قرائت‌خانه ملی، ۱۰
 کتابخانه سلطنتی، ۱۹۳
 کتابخانه ملی پاریس، ۵۴، ۷۵، ۷۶
 کتبی، ۱۲۷
 کج‌باد(قریه)، ۲۱۴
 کخالان، ۱۳۵
 کر بلا، ۱۱۱
 کرد، ۶۷
 کردستان، ۲۰، ۲۱، ۳۲، ۱۵۹
 کوزن، لرد، ۱۱۱
 کرکویه، ۱۶۴
 کرمان، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۹
 کرمون خاتون، ۱۳۶
 کرند، ۱۵۹
 کریم خان (زند)، ۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۵
 کریمسکی، آ. ای [پروفور]، ۱۹
- کسروی تسریزی، احمد، ۳۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸
 کشف‌الظنون، ۱۵۷، ۲۱۵
 کلاویجو، ۴۸، ۵۰، ۷۲، ۱۴۶
 کلیسای ارمنیان، ۱۱۱
 کمال خجندی، ۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
 کمبریج، ۲۰، ۲۴، ۳۸
 کمیسیون چهارجانبه، ۲۲
 کنت پاسکویچ، ۶۶
 کنگره بین‌المللی خاورشناسان، ۱۴
 کوچه باغ (محل)، ۳۳
 کوچه حاج ملاغفور، ۱۰۴
 کوچه شاهزاده، ۲۲۶
 کوچه علما، ۱۳۴
 کورچوا، ۱۸
 کوریجان، ۱۸۳
 کوستندیل، ۱۵۶
 کوفیان، ۱۳۴
 کوه گیلویه، ۱۸۵
 کویرینی، ۱۷۰
 کهنه امام‌زاده، ۱۰۴
 کیا، صادق، ۱۶۲
 کیله‌شین(کتیبه)، ۲۳
 کیمبریج(دانشگاه)، ۷، ۱۴
 کینر، ۶۵، ۱۹۳
- گ
- گرجستان، ۲۳، ۲۶، ۴۷، ۶۴، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۹
 گرجی‌ها، ۴۰
 گرجیان، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۹۷
 گردکوه، ۱۲۳
 گوش‌بیج، ایلیا [دکتر]، ۷
 گرگان، ۴۹
 گرگر، ۳۳
- گرم‌رود، ۳۴، ۱۸۹
 گریبایدوف، الکساندر، ۲۳، ۶۵
 گرین (خیابان)، ۲۴
 گزارش اسکندر قوریانس، ۱۹۷
 گل‌های رنگارنگ، ۲۱۱
 گلشن مراد، ۱۸۵
 گنبد امیرمولا، ۱۰۵
 گنج دانش، ۱۱۶
 گنجه، ۱۲۲
 گنزکا (جنزکه)، ۳۶
 گورستان سرخاب، ۵۱، ۱۵۲
 گورستان یهودیان، ۱۴۱
 گوشیاوا، ۴۳
 گولوبیتسکی، اولگا، ۱۹
 گون طوغدی، ۴۰
 گوهرشاد آغا، ۱۶۹
 گوی مسجد، ۱۶۶، ۲۲۰
 گیخاتون‌خان، ۴۴، ۱۲۸، ۱۲۹
 گیلان، ۴۹، ۱۴۳
 گیوک، ۴۳
- ل
- لار، ۱۳۰
 لانگ، دیوید مارشال، ۱۸
 لیبب، محمود، ۷۶
 لرستان، ۱۵۹، ۲۰۴
 لسترنج، ۱۰۹
 لشکری بن مردی، ۳۸
 لغت‌نامه دهخدا، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۷۲، ۱۹۵
 لندن، ۱۴، ۲۴، ۶۸
 لوگوز، بولای، ۱۱۹
 لیدن، ۱۶۲
 لیل (خیابان)، ۲۳
 لیل‌آباد [= لیل‌اوا] (محل)، ۳۳، ۱۳۸
 لیلی، ۱۵۷

- ۱۸۹، ۱۹۲
 قزوینی، ۲۸
 قزوینی، زکریا، ۷۵
 قزوینی، محمد، ۴۳
 قسطنطنیه، ۵۵، ۱۳۵، ۱۷۳
 قصر خورنق، ۱۳۴
 قصر شیرین، ۲۰۲، ۲۰۳
 قطب‌الدین نانی، ۱۵۲
 قطران، ۱۰۵، ۱۱۲
 قفقاز، ۲۵، ۲۶، ۴۳، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۲۱۱
 قفقاز معاصر، ۲۳
 قلعه بیگی، ۱۳۸
 قلعه رشیدی، ۱۷۹
 قلندریه در تاریخ، ۱۶۳
 قلعه غلطله، ۲۱۵
 قمشه [= شاهرضا]، ۱۸۵
 قنبر، ۱۶۰
 قورد میدانی، ۲۲۶
 قولاج، ۴۵
 قهرمان‌میرزا، ۲۲۸
 قهقهه (قلعه)، ۱۴۵
 قیام آذربایجان و ستارخان، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 قیام خیابانی، ۲۱۱
 قیزیستی بازار، ۹۰
 قیزیل ارسلان، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
 قیزیل‌باش‌ها، ۲۲۳
 قیصریه، ۱۷۸
- س
- کابل، ۱۸۴
 کاپوسن‌ها، ۶۰
 کاتب چلبی، ۴۵، ۱۵۹، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۵
 کاتمر، ۴۴، ۵۰
 کاترینو زنو، ۱۷۱

م

ماد، ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۸
 مادها، ۱۱۷
 مارالان(محلّه)، ۳۳
 مازندران، ۱۲۳، ۱۵۹، ۲۰۴
 ماکو، ۳۳، ۷۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۹۰
 ماوراء قفقاز، ۳۲، ۵۷، ۶۲
 مبارزالدین محمد احمد مظفری، ۴۷، ۴۸
 مشرعه، ۲۰۷
 متوکل، ۱۲۶
 مثنوی، ۱۵۳
 مجبران، ۱۳۵
 مجتهدی، عبدالله، [میرزا]، ۷
 مجتهدی، مهدی [دکتر]، ۱۹۸، ۲۰۶
 مجدالسلطنه، ۷۰، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۱۱
 مجلس شورای ملی، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱
 مجلس شیوخ ونیز، ۱۷۰
 مجله آسیایی، ۵۱
 مجله بررسی های تاریخی، ۱۲۹
 مجله تحقیقات تاریخی، ۱۷۰
 مجله معلم امروز، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۳
 مجمع آلمانی تحقیقات مشرق، ۲۶
 مجمع امپراتوری علوم طبیعی مسکو، ۲۰
 مجمع التواریخ، ۱۸۴
 مجمع الفصحا، ۱۵۰
 مجمل فصیحی، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۲۲
 مجمل التواریخ (روملو)، ۱۵۶، ۱۸۵
 مجموعه آثار نمونه یونسکو، ۲۸
 مجموعه آثار قلمی، ۲۰۷
 مجموعه رسائل حروفیه، ۱۶۲
 محال مرگور، ۱۹۶
 محلاتی، جعفر [میرزا]، ۱۹
 محله طلبه، ۱۳۵
 محمد، ۴۰، ۱۶۹

محمد ابراهیم، ۲۲۵
 محمد اردبیلی(حاج)، ۲۲۱
 محمد بن الرواد، ۳۷
 محمد خدابنده (اولجایتو)، ۱۳۹
 محمد (ص)، ۱۶۰، ۱۶۲
 محمد مؤمن تبریزی، ۹۴، ۹۸
 محمدامین بیگ، ۱۷۷
 محمدباقر، ۸۷
 محمدبن بعیث، ۳۷
 محمدبن حنفیه، ۱۱۰
 محمدتقی خان حکیم، ۱۱۶
 محمدحسن خان قاجار، ۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ۱۰۳
 محمدحسین، ۱۸۴
 محمدخان، ۱۴۲
 محمدخان بن منگور تیمور، ۱۴۳
 محمدخان عزالدین لو، ۱۸۷
 محمدخان کدخدای، ۲۰۹
 محمدخان (مغول)، ۱۴۲
 محمدرسول نقاش، ۸۷
 محمدشاه، ۶۶، ۱۹۶، ۲۰۵
 محمدصادق خان بن حسینقلی خان دنبلی، ۱۹۱
 محمدعلی شاه، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۰
 محمدعلی میرزا، ۲۰۷
 محمدعلی سلطان، ۶۴
 محمدعلی (برادر صادق خان شقایق)، ۱۸۸
 محمدقلی خان افشار، ۶۴، ۱۸۷
 محمدلوی عباسی، ۱۸۲
 محمدمیرزا، ۱۵۹
 محمدره (خرمشهر)، ۲۲
 محمودخان دنبلی، ۱۹۰
 محمود (غازان خان)، ۱۳۰
 محمودمیرزا، ۲۲۸
 محول (قریه)، ۱۳۹
 مخیرالسلطنه، ۲۰۱، ۲۰۴

مدرسه اکبریّه، ۲۲۴، ۲۲۵
 مدرسه ملی السنه شرقی پاریس، ۱۴
 مدرسه طالبیه(مقاله)، ۲۱۳
 مدرسه السنه شرقیه، ۲۴
 مدرسه تحقیقات شرقی، ۲۴
 مدرسه جعفریه، ۹۱
 مدرسه طالبیه، ۸۲، ۸۸، ۹۱
 مدرسه علیشاه، ۲۱۷
 مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن، ۲۷
 مدرسه ملی زبان های زنده شرقی، ۲۳
 مدرسه نصیریّه، ۵۴، ۱۷۱
 مدرسه نظام تبریز، ۷۳
 مدنی(خیابان)، ۲۲۵
 مدینه، ۱۹۵
 مذهب تسنن، ۵۴
 مذهب تناسخ، ۱۵۹
 مذهب شیعه، ۵۴
 مرآت البلدان، ۳۳، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۱۰۳
 مرآت الکتب، ۲۰۶
 مرادپاشا، ۵۸
 مراغه، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۱، ۶۱، ۶۶، ۶۹، ۹۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۵
 مرتضی قلی خان، ۱۹۱
 مردان خودساخته، ۱۹۸
 مرداوید زبیری، ۳۸
 مرزبان مسافری، ۳۸
 مرکز غیبی، ۲۰۷
 مسرند، ۷، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۷، ۶۱، ۱۱۵
 مرو، ۴۴
 مسافر ابوداجی، ۱۴۵
 مسافری (خاندان)، ۳۸
 مسافریان آذربایجان (کتاب)، ۳۸
 مسافریان (خاندان)، ۳۸

مسافریان دیلمی، ۳۹
 مستعصم عباسی، ۱۲۷، ۲۲۱
 مستفاد از طبقات سلاطین اسلام، ۲۱۶
 مستوفی قزوینی، حمدالله، ۳۴، ۷۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۹
 مسجد آقامیرزا صادق آقا مجتهد(ره)، ۹۰، ۹۱
 مسجد استاد و شاگرد، ۷۲، ۲۱۳
 مسجد استاد و شاگرد(مقاله)، ۲۱۳
 مسجد اوزون حسن، ۶۰، ۶۰، ۷۲، ۲۲۲، ۲۲۳
 مسجد جامع، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸
 مسجد جامع (مقاله)، ۹، ۲۱۳
 مسجد جمعه(مقاله)، ۲۱۳
 مسجد جهانشاه، ۷۲
 مسجد جهانشاه قره قویونلو، ۱۵۹
 مسجد حاج علی اصغر، ۱۰۴
 مسجد حجه الاسلام، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹
 مسجد حسن پادشاه، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۴
 مسجد حسن پادشاه(مقاله)، ۲۱۳
 مسجد سلطان حسن، ۱۵۹، ۲۲۱
 مسجد شاه طهماسب، ۲۲۳
 مسجد شاه عباس، ۷۲، ۲۲۵
 مسجد شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا، ۲۲۵
 مسجد صاحب الزمان، ۲۲۴
 مسجد صاحب الامر، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۴
 مسجد علیشاه، ۱۷۹، ۲۱۳، ۲۱۷
 مسجد علیشاه(مقاله)، ۲۱۳
 مسجد کبود، ۵۲، ۷۸، ۷۹، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 مسجد کبود(مقاله)، ۲۱۳
 مسجد مجتهد، ۸۵
 مسجد ملا محمد حسن پیشنماز، ۸۲، ۸۳

- مسجد میرزا اسمعیل خاله اوغلی، ۸۳، ۹۱، ۸۵
 مسجد ورامین، ۲۴
 مسعود سلجوقی، ۴۰، ۱۲۱، ۱۲۲
 مسکو، ۱۹، ۲۶، ۱۸۰
 مسلمانان، ۱۱۱
 مسیح (ع)، ۲۰۵
 مسیحیان، ۶۹، ۱۳۸
 مشروطه، ۲۰
 مشکور، محمدجواد [دکتر]، ۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۷، ۲۱۴
 مشکین شهر، ۱۱۴
 مشهد، ۱۷۷
 مشهدی محمد عمواوغلی، ۲۰۸
 مصر، ۴۵، ۵۱، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹
 ۱۳۳، ۲۱۵، ۲۱۶
 مصطفی خان، ۱۸۷
 مصطفی پاشا، ۶۲
 مصلی امام خمینی، ۲۱۷
 مطلع السعدین، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۵۲
 مظفر، ۴۸
 مظفرالدین شاه، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۷
 مظفرالدین کوبکری، ۱۲۵
 مظفرالدین موسی، ۲۱۶
 مظفرالدین میرزا ولیعهد، ۲۰۳
 مظفریه، ۱۶۶
 معادن مرمر سفید، ۱۸۱
 معاهده ورسای، ۲۳
 معبد عین علی، ۱۷۹
 معجم یاقوت، ۳۴
 معجم البلدان، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷
 معصوم، ۱۵۴
 معینی نطنزی، ۱۴۲
 مغان، ۳۳، ۴۶، ۴۷، ۱۳۷
 مغانجق (قریه)، ۱۹۰
 مغول، ۴۳، ۶۸، ۷۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۳
 ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۱
 مغولها، ۴۲
 مغولی، ۲۱۹
 مقابر رجال مشهور تبریز، ۷۶
 مقام صاحب الامر، ۲۲۳، ۲۲۵
 مقبره سیدحمزه (مقاله)، ۲۱۳
 مقبره دمشقیه، ۴۸
 مقبره طوطی، ۲۰۱
 مقتدرالدوله، ۲۰۴
 مقدسی، ۳۹
 مقدم (ایل)، ۹۲
 مقصودیه (محلّه)، ۳۳
 مکرم الملک، ۲۰۹
 مکرری، ۳۳
 ملا ابوبکر تهرانی، ۱۷۲
 ملا حسّری، ۱۱۰، ۱۳۸، ۲۲۵
 ملاحده اسمعیله، ۱۲۷
 ملاطیه، ۲۱۶
 ملاطیه، ۱۶۴
 ملامحمد ممقانی، ۸۲، ۸۴
 ملک اشرف صلاح الدین خلیل، ۲۱۶
 ملک الشمس الدین کرت، ۱۲۷
 ملک صدرالدین، ۴۳
 ملکم، جان [سر]، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۳
 ممالیک بحریه، ۲۱۶
 ممدیک، ۱۶۰
 مملان، ۱۰۴
 مناره غازان خان، ۱۷۹
 منتخب التواریخ، ۱۴۲
 منجم باشی، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
 ۱۷۵
 منجم شیرازی، ابوطاهر، ۳۳
 منشآت فریدون بیگ، ۵۳
 منصورخان، ۱۸۲
 منکوقآن، ۱۵۰
 منگو تیمور، ۱۴۲
 مؤاد التواریخ، ۱۳۷
 موحد، محمدعلی، ۱۳۲
 موریه، ۶۵
 موسی، ۱۶۰
 موسی خان، ۱۴۲، ۱۴۳
 موشق، ۳۶
 موصل، ۲۳، ۴۰، ۱۰۲، ۱۵۹
 موصول (نوعی زردآلو)، ۱۲۶
 موقوفات دکتر افشار، ۱۹۵
 مولانا جلال الدین محمد، ۱۵۲
 مولانا محمد کاخکی، ۱۵۲
 مولینو، دو مارکو، ۵۳
 مونس (شاعر)، ۲۲۵
 مؤسسه السنه شرقی لازاروف، ۱۳، ۱۹، ۲۰
 مهاجرین قفقازی، ۱۹۷
 مهاده مهین (محلّه)، ۳۳، ۴۶، ۷۱، ۱۳۷، ۱۳۸
 مهرانرود، ۳۱، ۳۴، ۵۹، ۲۸۳
 میارمیار، ۱۳۷، ۱۳۸
 میاندوآب، ۱۹۷
 میانه، ۳۲، ۳۴، ۱۱۴
 میدان تبریز، ۱۸۰
 میدان جعفر پاشا، ۱۸۰
 میدان شهدا، ۲۲۵
 میدان صاحب الامر، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵
 میدان قطب، ۲۲۶
 میدان قیام، ۲۲۵
 میدان مهدیه، ۲۲۴
 میدان ورزشی باغ شمال، ۲۲۷
 میدان چایی، ۳۱
 میر میران، ۱۲۳
 میترمیر، ۱۳۷
 میرانشاه، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰
- ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲
 میرزا احمدآقا مجتهد، ۸۶
 میرزا الوند، ۵۴
 میرزا بایسنقر، ۵۲، ۱۵۷
 میرزا بزرگ قائم مقام، ۱۱۲
 میرزا جعفر نوجهدهی، ۹۱
 میرزا حسن زنوزی، ۱۸۷
 میرزا رفیع، ۲۰۵
 میرزا سنقر، ۱۵۶
 میرزا صادق نامی، ۱۸۵
 میرزا عبدالرحیم خان قائم مقام، ۲۰۳، ۲۰۶
 میرزا علی آقا ثقة الاسلام، ۲۰۵
 میرزا علی اکبرخان، ۲۲۴، ۲۲۵
 میرزا عمر، ۴۹
 میرزا عیسی علوی فراهانی، ۱۹۰
 میرزا فتاح، ۶۶
 میرزا فتحعلی خان شیرازی، ۲۲۶
 میرزا محسن، ۹۵
 میرزا محمدآقا ثقة الاسلام، ۲۰۶
 میرزا محمدآقا مجتهد (ره)، ۹۰
 میرزا محمدعلی ادیب العلماء، ۹۵
 میرزا محمدی، ۱۶۶
 میرزا محمدی (پسر جهانشاه)، ۱۶۶
 میرزا موسی آقا، ۲۰۶
 میرزا یوسف، ۱۶۷
 میرزا یوسف (پسر جهانشاه)، ۱۶۶
 میرزا آقا (کاتب)، ۹۴
 میرزا احسن مجتهد، ۲۰۷
 میرهاشمی استرآبادی، ۱۷۶
 میکائیل، ۱۶۰
 میلان، ۳۴
 میلر، ورسولد اف [پروفسور]، ۱۹
 میلر، ۲۰۷
 مینورسکی، ولادیمیر [پروفسور]، ۷، ۸، ۱۳
 ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲

۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۵، ۱۱۶،
۱۷۲، ۱۶۱
مینوی، مجتبی، ۱۸

ن

نادر، ۶۱، ۶۲، ۶۳
نادرشاه، ۶۲، ۶۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
نادر میرزا، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۸، ۱۰۳،
۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲،
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰،
۱۹۱، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸
ناسخ التواریخ، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵
ناصرالدین شاه، ۳۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۵،
۲۲۶
ناصرالملک قراگوزلو، ۱۸۳
ناصر خسرو، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۱۱۲
ناله ملت، ۲۰۰
نایب السلطنه، ۱۹۱
نجف، ۷۲
نجفقلی خان دنبلی، ۶۴، ۱۹۱، ۱۹۲
نخجوان، ۴۱، ۴۲، ۶۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۴،
۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۲
نخجوانی، حسین [حاج]، ۹، ۸۲، ۸۸، ۱۱۷،
۱۳۰، ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۸
نخجوانی، محمد [حاج]، ۹، ۱۱۲
نزهة القلوب، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۷۵، ۱۰۲، ۱۱۲،
۱۱۴
نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۱۱۴، ۱۳۰،
۲۱۳
نشریه سازمان برنامه و بودجه، ۱۱۴
نصرانی، ۱۳۸
نصیر، ۱۶۰
نظامی، ۴۱
نعمت‌الله خان جاوید، ۲۰۹

نعمتی (فرقه)، ۱۷۸
نصحات الانس، ۱۵۰
نگارستان، ۷۵
نوبر (مجله)، ۳۳، ۲۰۹
نوبری، اسماعیل [میرزا]، ۷۰، ۲۰۹، ۲۱۰
نورالله خان، ۹۲
نوفل بن سحابیل، ۱۳۵
نولدکه، ۲۸
نیکلای دوم، ۲۰۹
نیل، ۲۱۶

و

واتیکان، ۱۷۰
واردان، ۳۴، ۳۶، ۱۱۶، ۱۱۷
وارسته، حمید، ۲۲۹
واژه‌نامه گرگانی، ۱۶۲
واساک (سردار ارمنی)، ۳۶
واسطیان، ۱۳۴
وان، ۳۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹
وثوق‌الدوله، ۲۱۰
وجدی، عباسقلی [= واعظ چرندابی]، ۸۰
وجه تسمیه شهرهای ایران، ۱۱۷
ودیعی، کاظم [دکتر]، ۱۱۳
ورزشگاه یادگار امام، ۲۲۸
ورزشگاه تختی، ۲۲۸
وروپانوف (ژنرال)، ۶۸
وستفلد، ۷۵
وصاف، ۴۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲
وقفنامه ریح‌رشدی، ۱۱۵
ولیان (کوه)، ۴۵
ولیانکوه، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۵۱
ونیز، ۱۷۰، ۱۷۱
وهسودان بن امیر مملان روادی، ۳۹، ۱۰۴،
۱۰۵
وهسودان بن محمد رواد ازدی، ۱۱۳

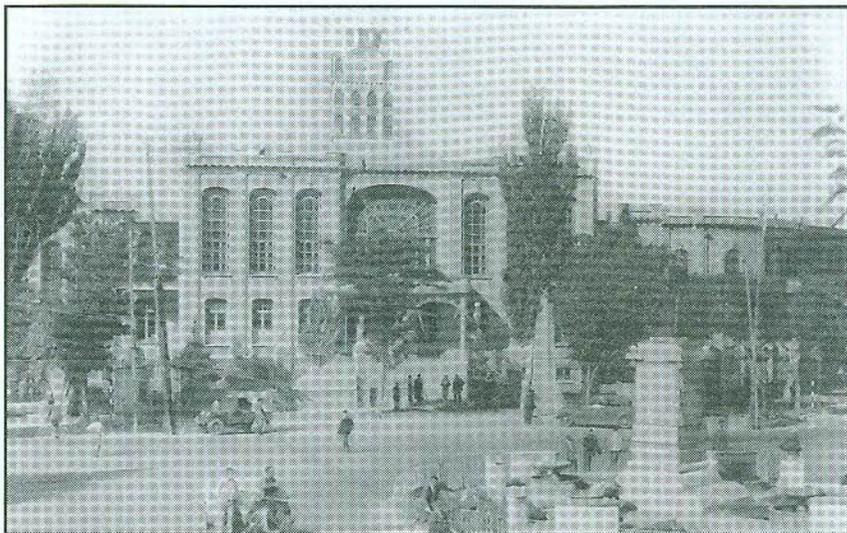
وهسودان جستانی، ۱۰۵
وهسودان مسافری، ۱۰۵
وهسودان بن مهلان، ۳۹
ویجویه (مجله)، ۳۳
ویجویه‌ای، محمدباقر، ۱۹۸
ویلسن، ۷۲، ۷۳

و

هارون الرشید، ۳۷، ۱۱۶
هاشمی (عمالدین نسیمی)، ۱۶۴
هانری سوم، ۵۰
هثوم پادشاه ارمنستان، ۴۴
هدایتی، هادی، ۱۸۴، ۱۸۶
هرات، ۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸
هراکلیوس (امپراتور روم)، ۳۶
هربرت، توماس، ۱۱۹
هرتفورد، ۱۳۰
هرزندات، ۷
هریس، ۱۱۵
هشت بهشت (قصر)، ۵۴
هشت بهشت (کتاب تاریخ)، ۱۷۲
هشترود، ۳۳، ۶۲
هفت اقلیم، ۵۶، ۷۵
هلاکو، ۴۳، ۴۹، ۱۴۲
هلاکو، ۱۲۷
همدان، ۴۰، ۶۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۹،
۱۶۸، ۲۰۹
هند، ۳۲، ۴۹، ۱۳۵، ۱۸۵
هندوستان، ۱۱۹، ۱۸۰
هنرستان دختران، ۲۸۲

ی

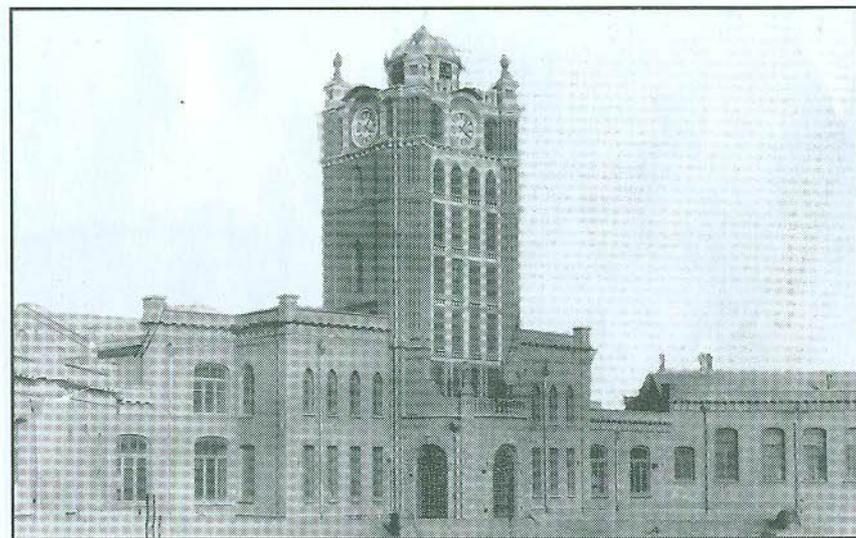
یادبود گیب (نشر)، ۲۵
یادداشت‌های قزوینی، ۱۳۶
یادگار میرزا، ۱۶۹
یادنامه ایرانی مینورسکی، ۱۸
یاسا، ۱۳۰
یاقوت حموی (موزخ)، ۳۴، ۳۷، ۷۵، ۱۱۶،
۱۲۷، ۱۲۵
یاقوت مستعصمی، جمال‌الدین، ۷۲، ۲۲۱
یحیی برمکی، ۱۹۱
یُشبک خان، ۱۶۴
یعقوب، ۵۴
یعقوبه، ۱۵۵
یلدیرم بایزید، ۱۵۳
ینی چری، ۵۵، ۱۷۴
یوسف، ۱۶۲
یول (مجله)، ۱۱۸
یونانیان، ۱۱۹
یهود، ۱۳۰
یهودان همدان، ۱۴۱
یهودیان، ۱۵۱



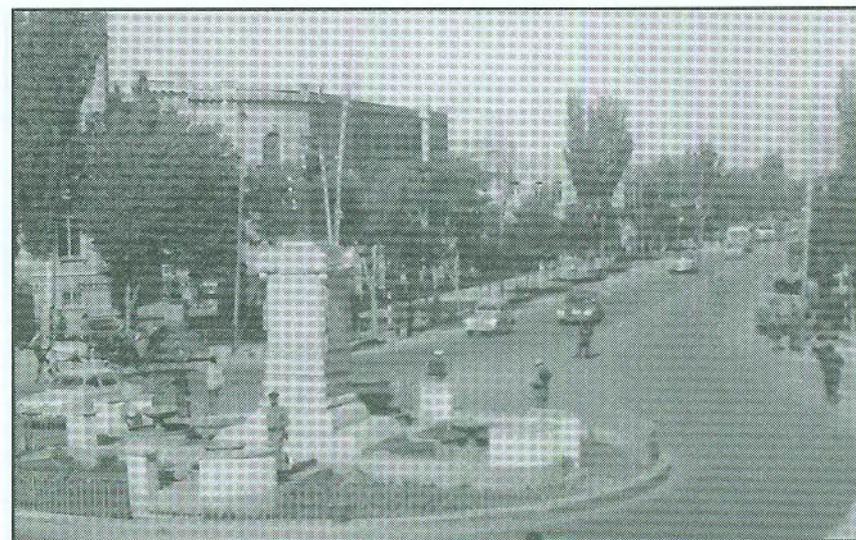
عمارت شهرداری تبریز که در هنگام شهرداری حاج ارفع‌الملک جلیلی بنا شده است.



میدان شهرداری ۱۳۳۰ ش.



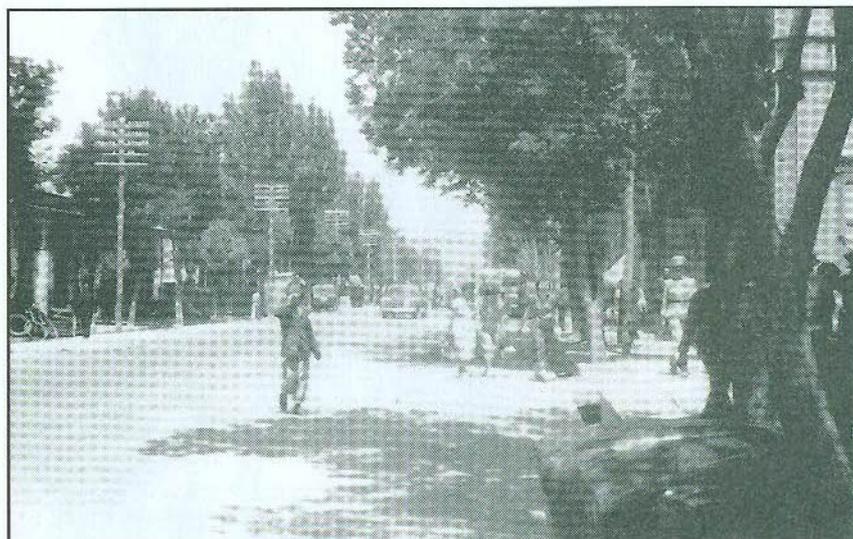
برج ساعت شهرداری تبریز



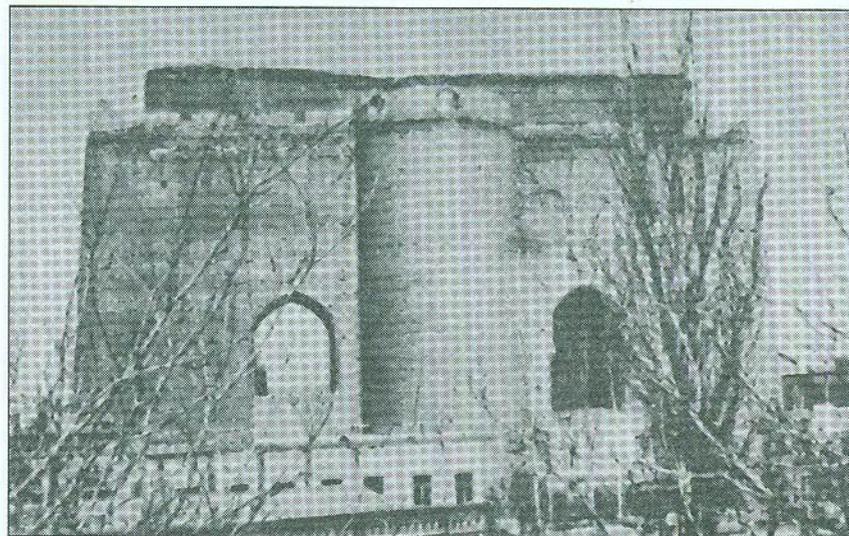
میدان ساعت ۱۳۳۵ ش.



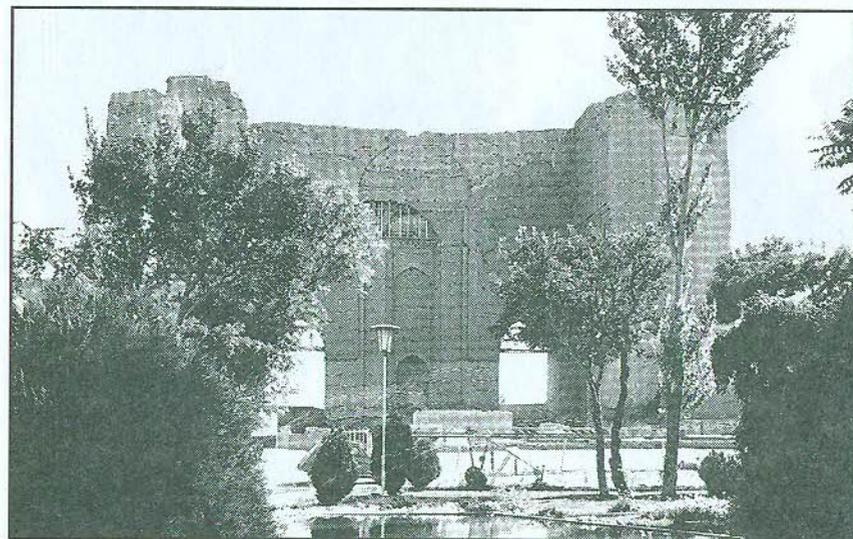
میدان ساعت ۱۳۳۲ ش.



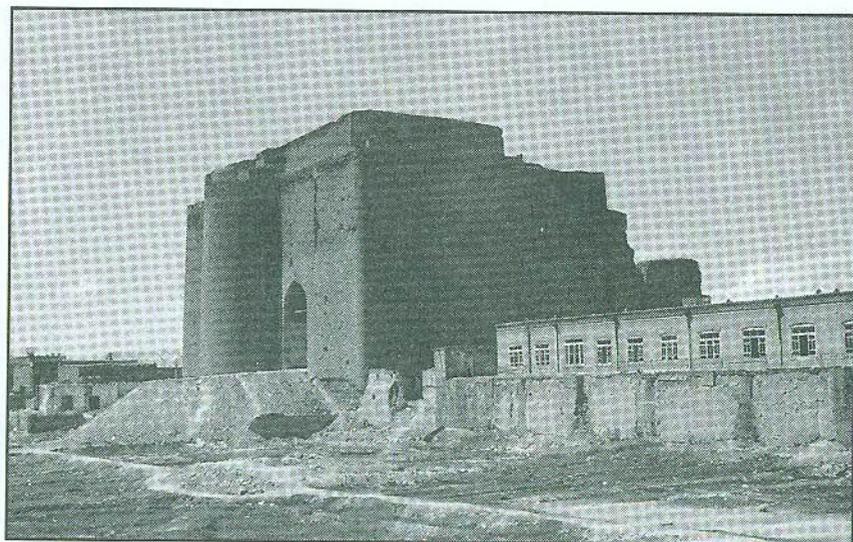
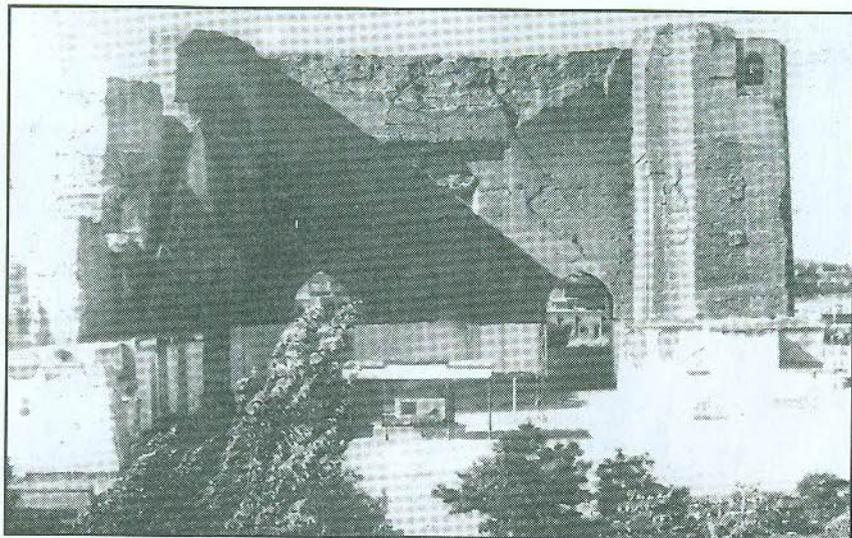
خیابان شاهپور سابق (ارتش کنونی) ۱۳۲۵ ش.



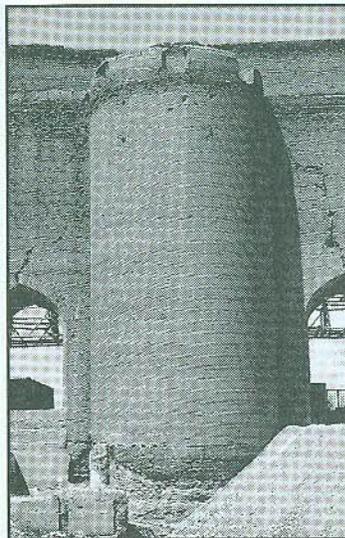
نمای مسجد علیشاه یا ارگ تبریز از طرف جنوب



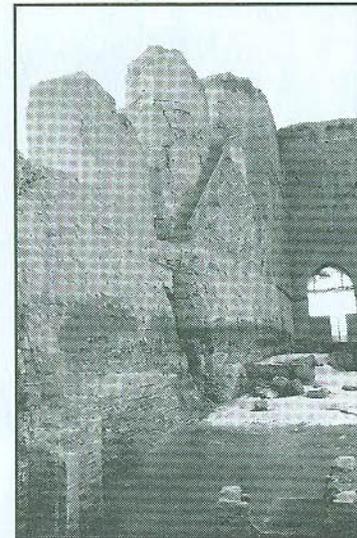
نمای کلی ارگ علیشاه و پارک آن به نام (بالا باغ) نامیده می‌شود.



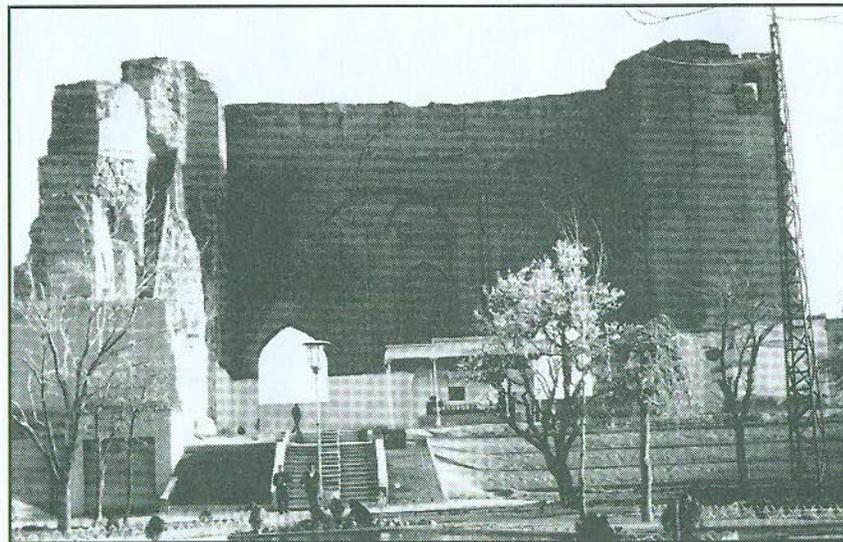
دو منظره از ارگ تبریز



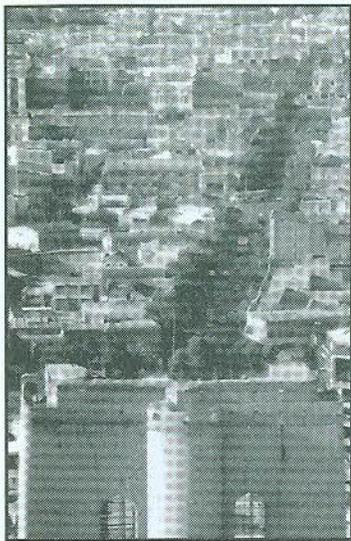
برج مدور ارگ که تنها قسمتی از آن باقی مانده است.



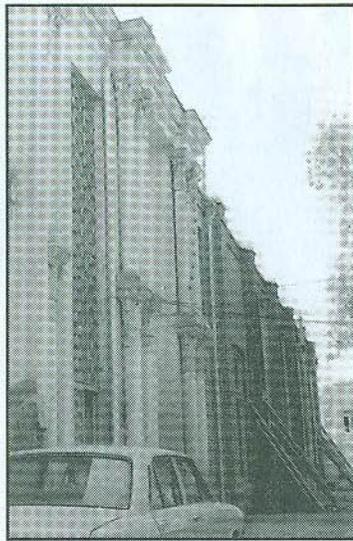
نمای شرقی ارگ یا پلکان شرقی



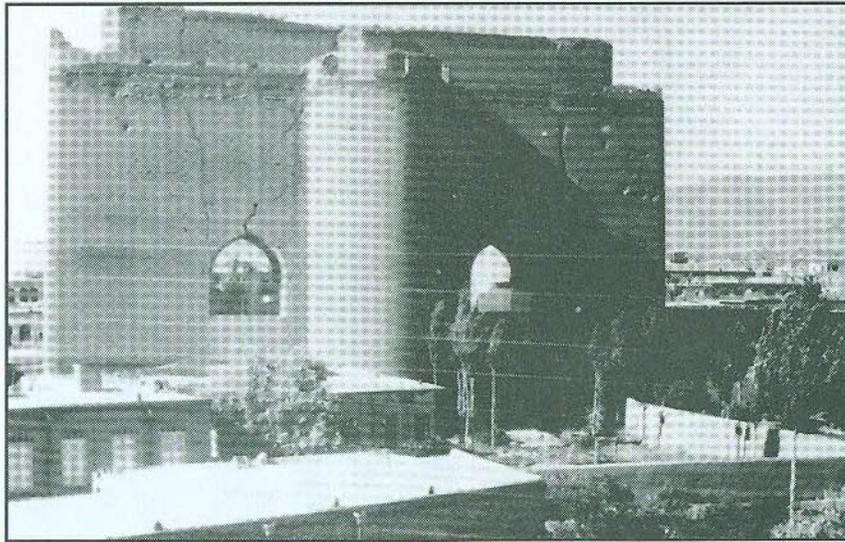
نمای جنوبی ارگ علیشاه که قبر سرباز گمنام نیز دیده می‌شود.



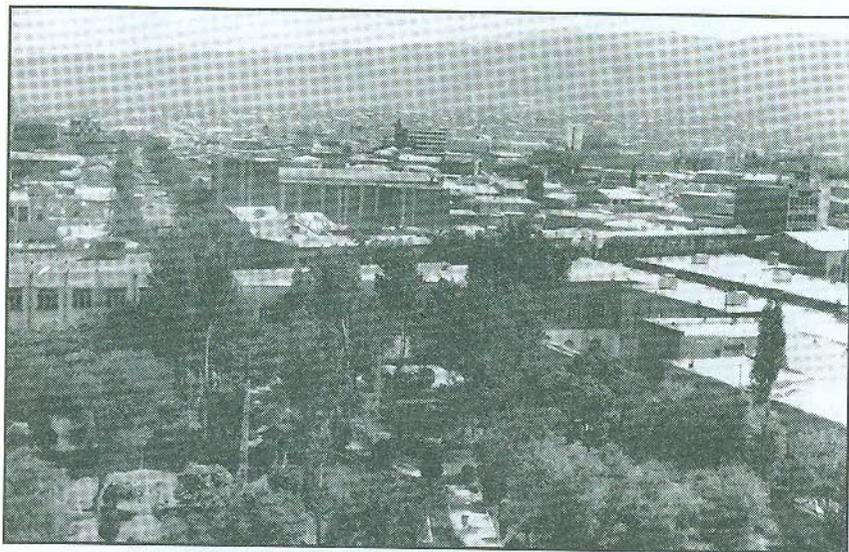
عکس هوایی خیابان فردوسی از ارگ علیشاه



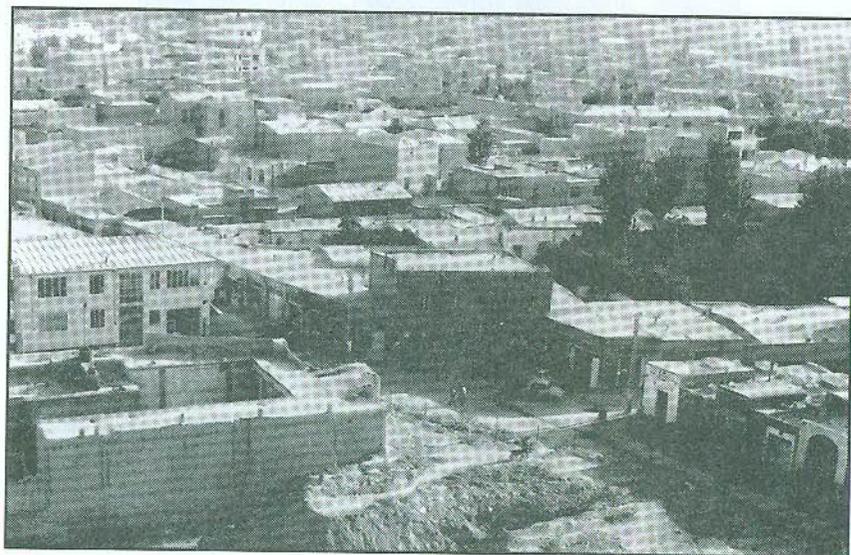
درب ورودی تالار ارگ که به نام سالن شیر و خورشید نامیده می‌شد و تخریب گردیده



نمای شمالی ارگ قبل از تخریب اطراف آن که زمانی دانشکده پزشکی و اداره رادیو قرار داشت.



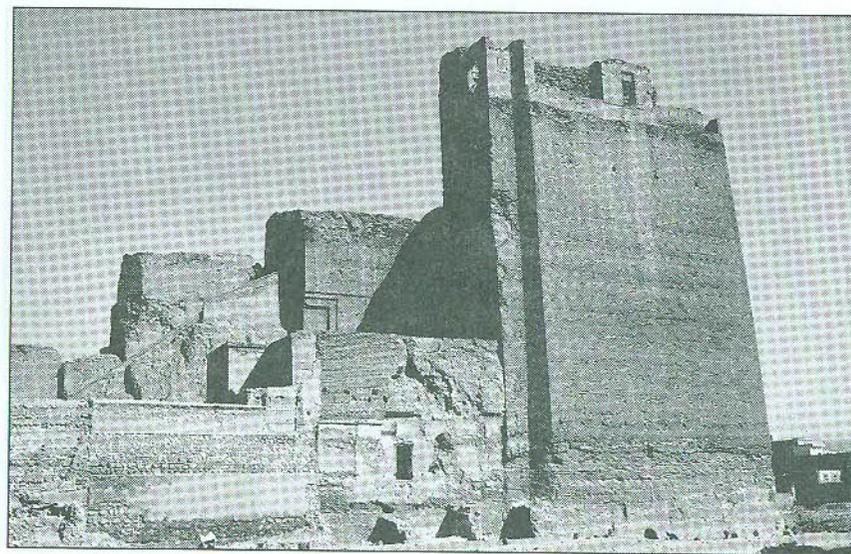
حیاط ارگ در خیابان فردوسی



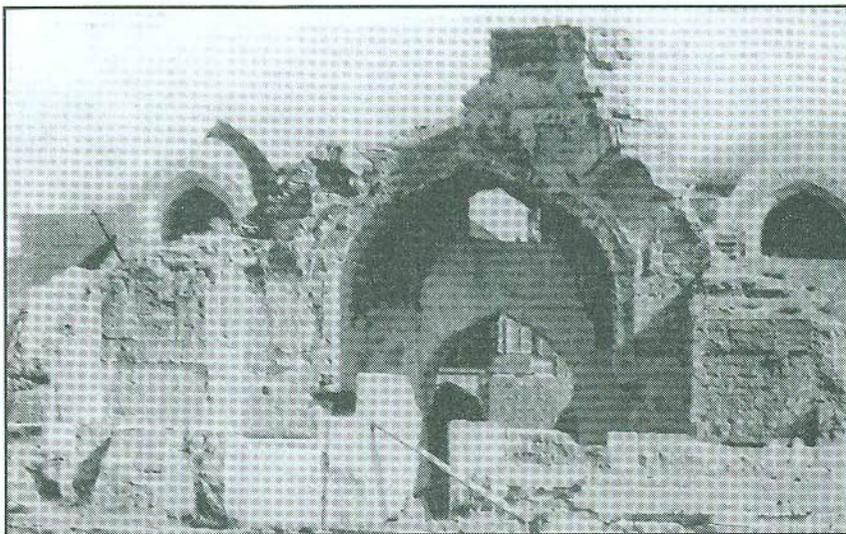
منظره محله چرنداب از بالای ارگ



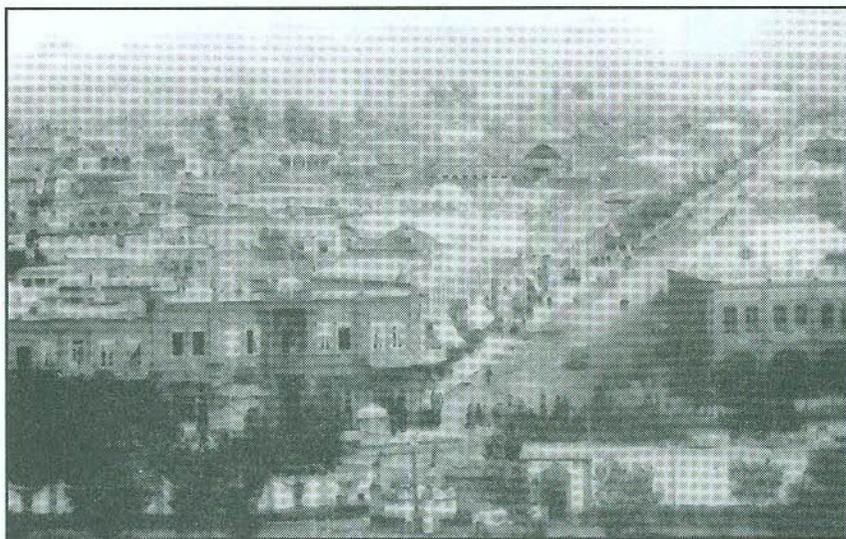
سالن شیر و خورشید که از نظر معماری در جهان بی نظیر بود.



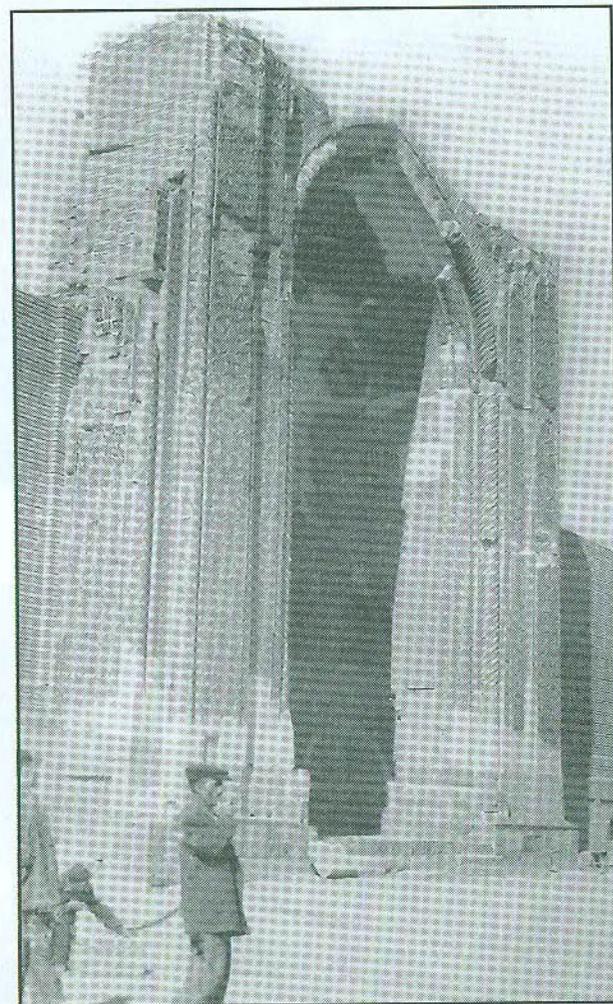
نمای ارگ از طرف کوچه ارگ



ویرانه مسجد جهانشاه



عکس از بالای ارگ علیشاه سال ۱۳۵۲ ش. که مسجد استاد شاکرد هم دیده می‌شود.



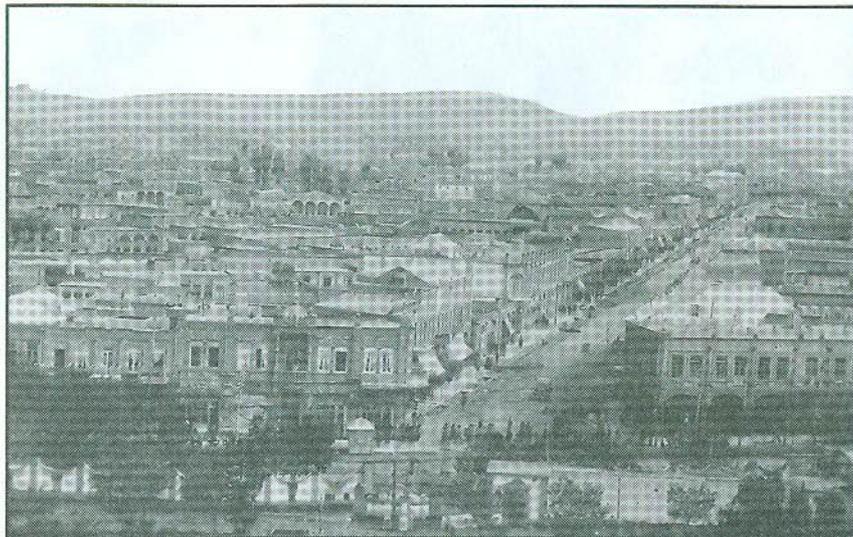
سردر مسجد جهانشاه



کاخ جدید استانداری



بانک ملی ایران شعبه تبریز



خیابان فردوسی و جانب غربی آن (عکس از فراز ارگ علیشاه گرفته شده)



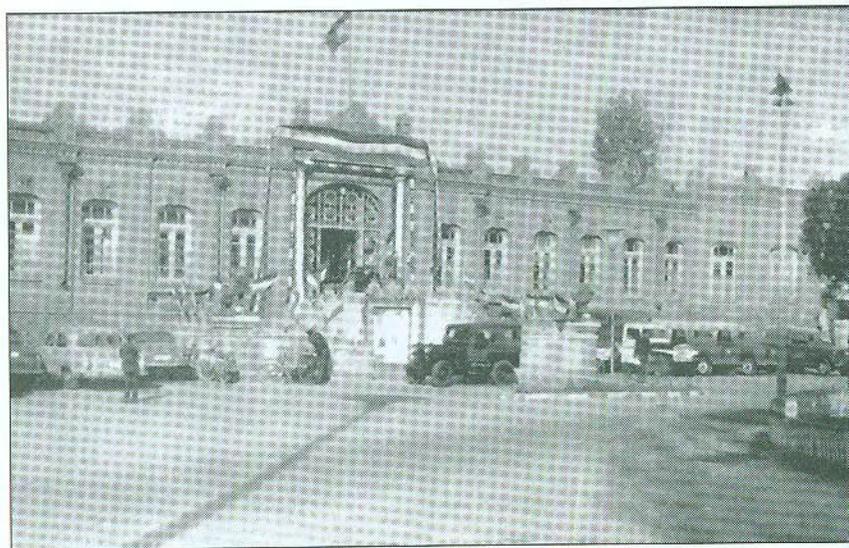
خیابان امام خمینی (پهلوی سابق) که در زمان امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی احداث شده.



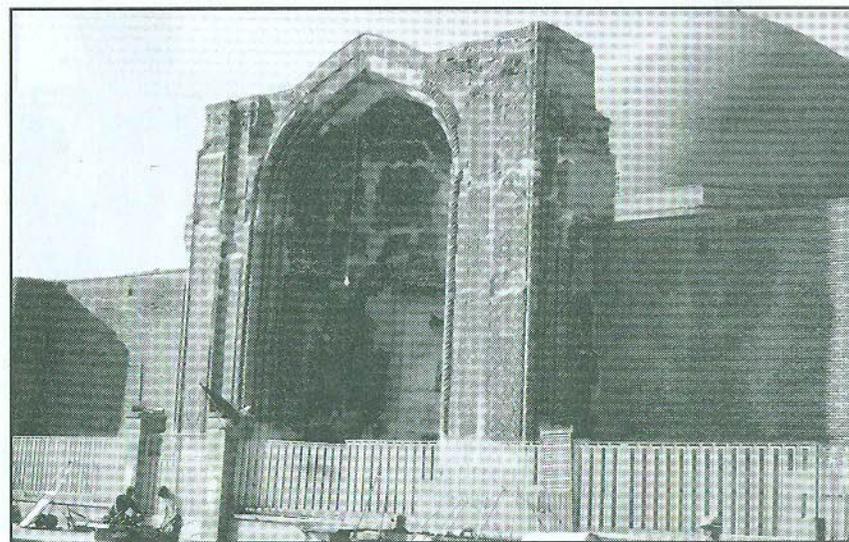
ساختمان شهرداری تبریز سال ۱۳۴۲ در بلوار شهدای فعلی که از بین رفته است.



مسجد کبود ۱۳۳۵ ش.



ساختمان شهرداری تبریز سال ۱۳۴۲



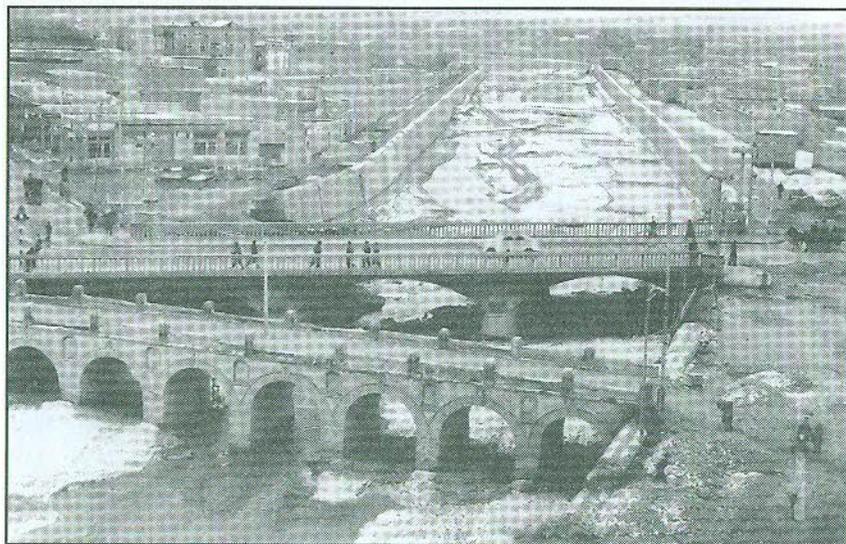
مسجد کبود ۱۳۵۵ ش.



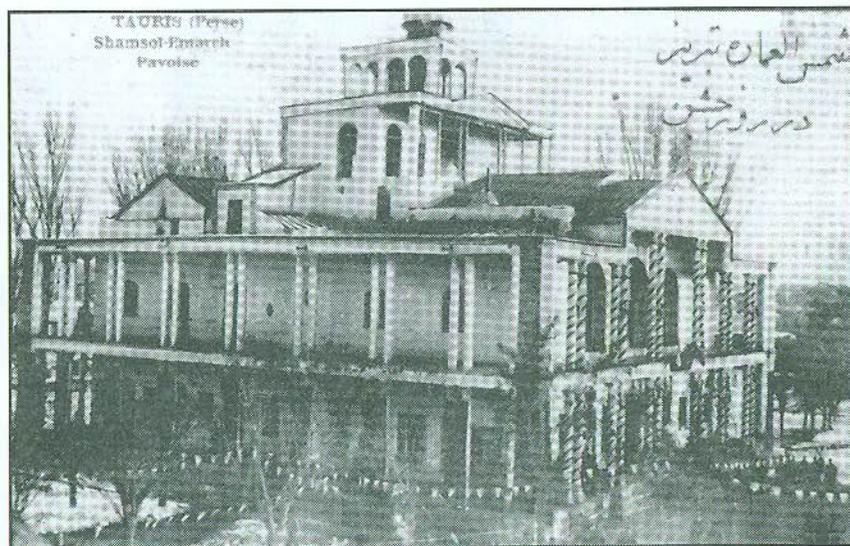
میدان توپخانه سابق (شهادای فعلی) ساختمان بانک ملی و استانداری سال ۱۳۴۹.



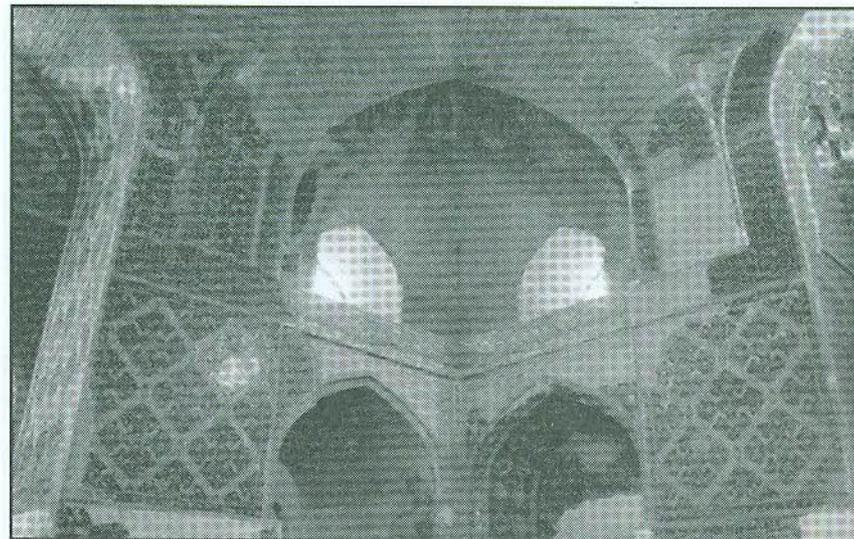
این مکان تبدیل به استانداری، فرمانداری، بانک ملی و دارایی شده است.



پل قاری تبریز ۱۳۴۰



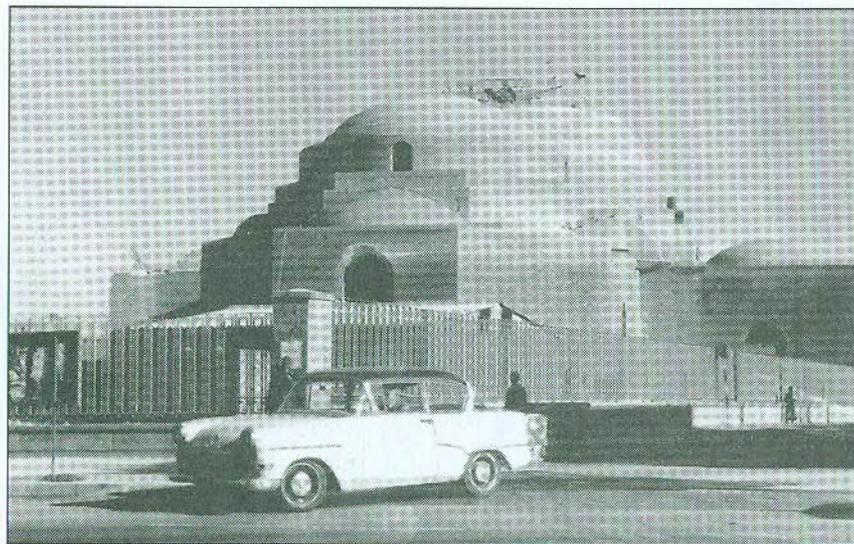
شمس العماره و میدان عالی قاپو در کنار هم قرار داشت.



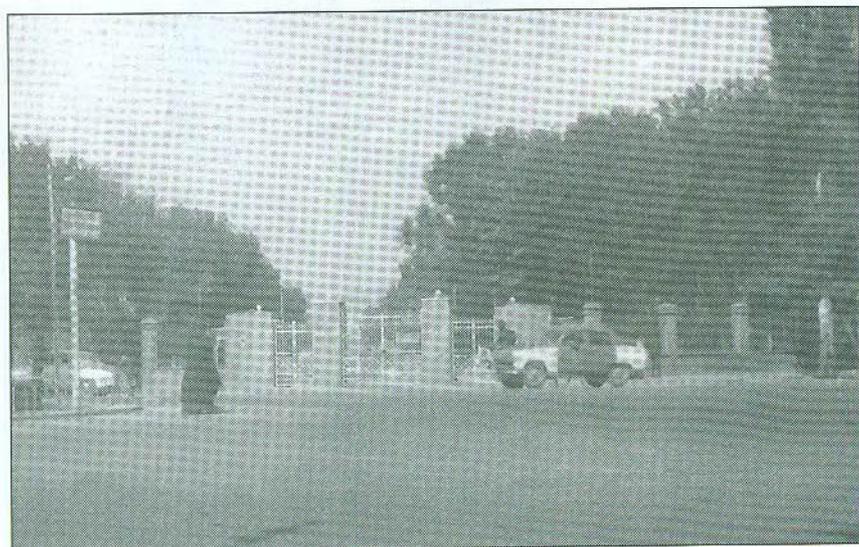
نمای داخلی مسجد کبود



مجسمه رضاشاه پهلوی در وسط استخر مرکزی باغ گلستان تبریز



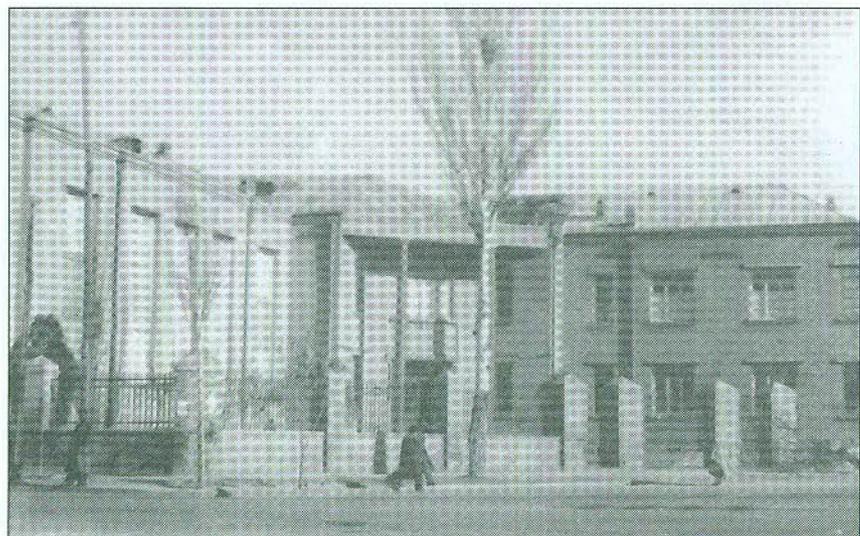
نمای بیرونی مسجد کبود سال ۱۳۵۲



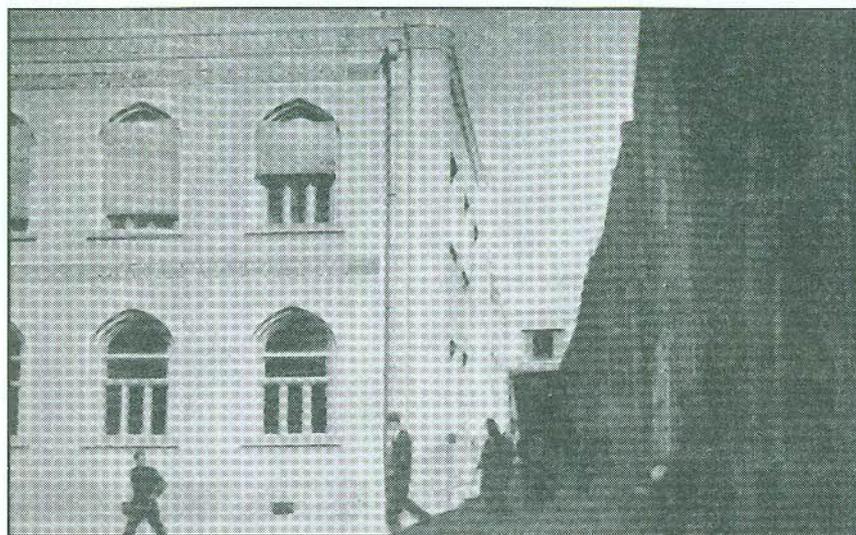
در ورودی باغ گلستان، این باغ هنگام شهرداری محمدعلی خان تربیت در قبرستان تاریخی گجیل احداث شده است.



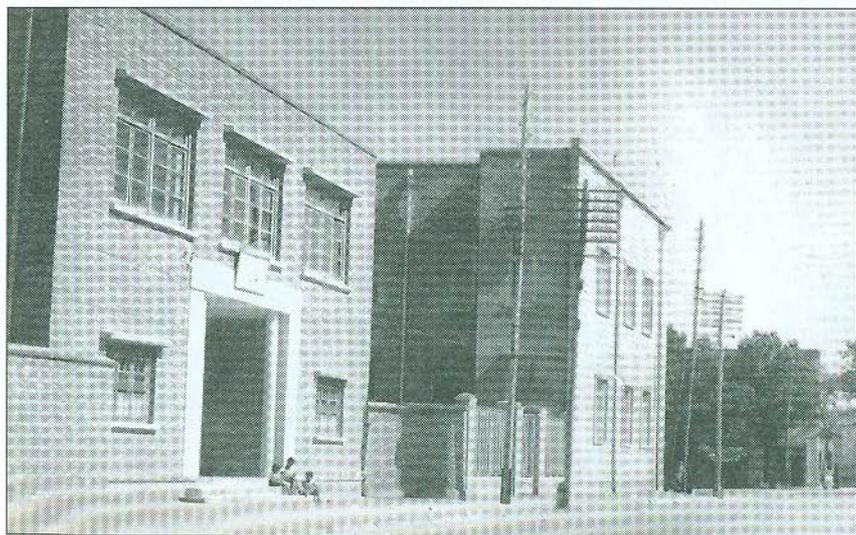
دبیرستان منصور که در سال ۱۳۳۷ ش هنگام ریاست فرهنگ آقای صادقی نژاد بنا شده.



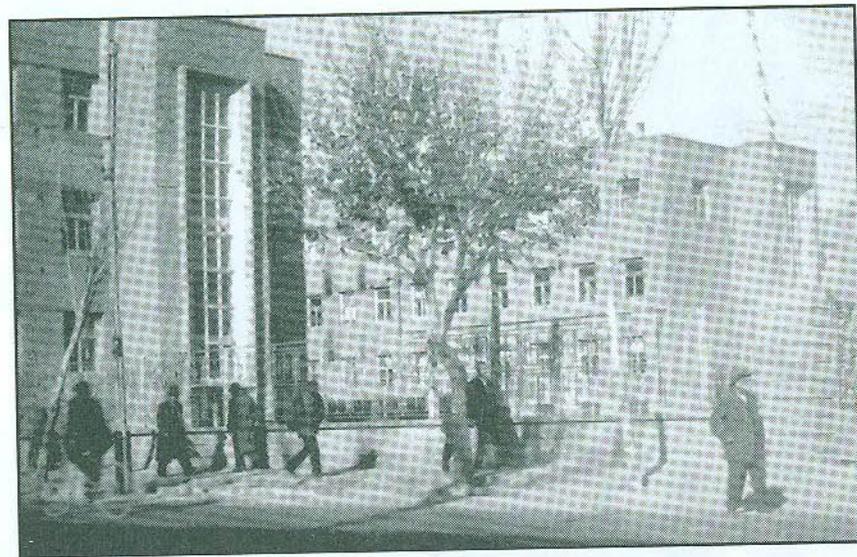
دانشسرای پسران تبریز که در سال ۱۳۱۵-۱۳۱۸ ش به جای سربازخانه قدیم بنا شده است.



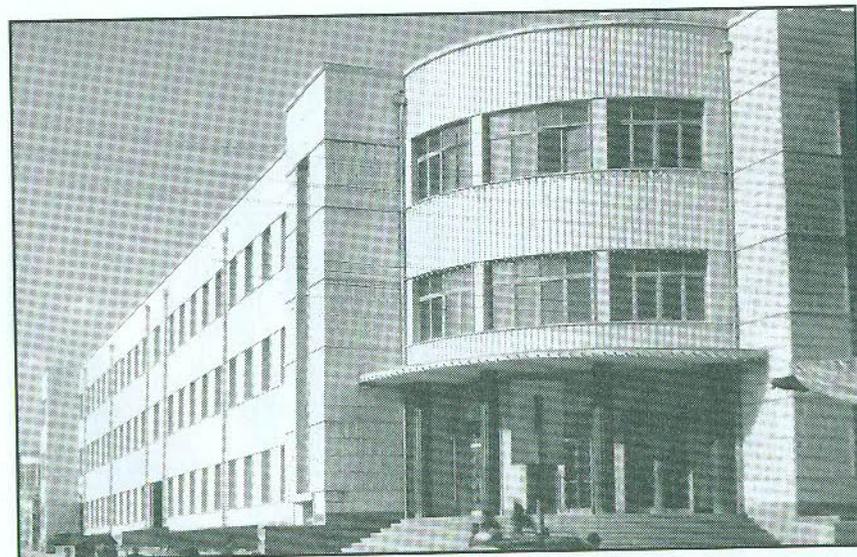
کتابخانه مدرسه طالبیه که در سال ۱۳۳۷ ش به خرج حاج محمدباقر خویی کلکته چي بنا شده.



هنرستان دختران و کتابخانه ملی تبریز، کتابخانه و قرائت‌خانه ملی تبریز با اعانه مردم نیکوکار تبریز و به همت آقای علی دهقان مدیرکل فرهنگ آذربایجان در سال ۱۳۳۵ ش بنا شده.



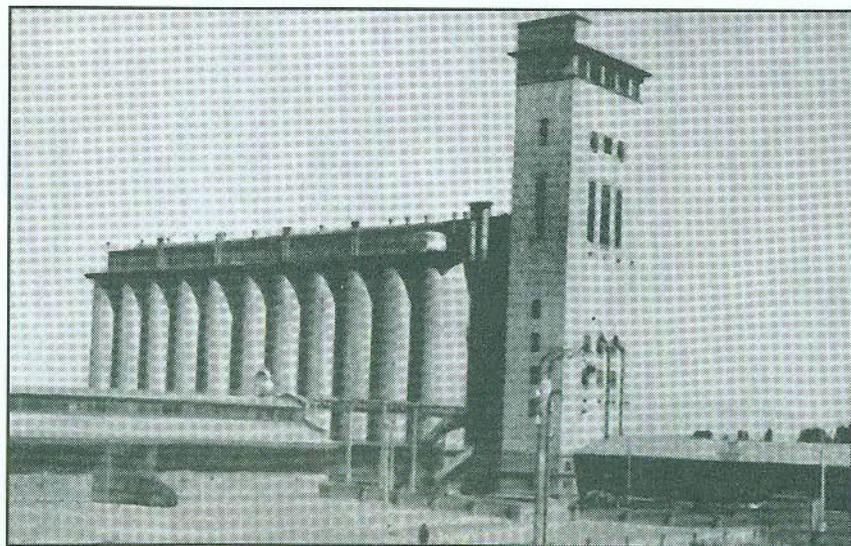
دارایی تبریز



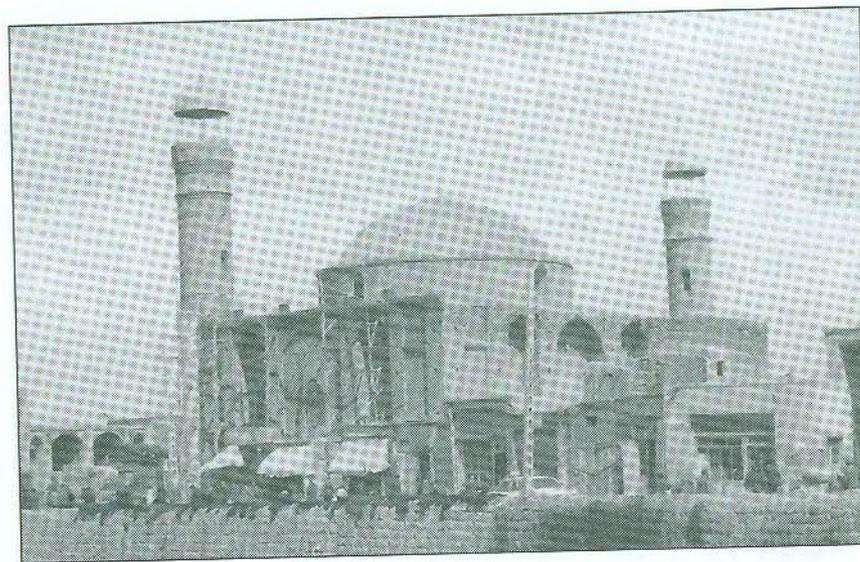
ساختمان جدید دارایی



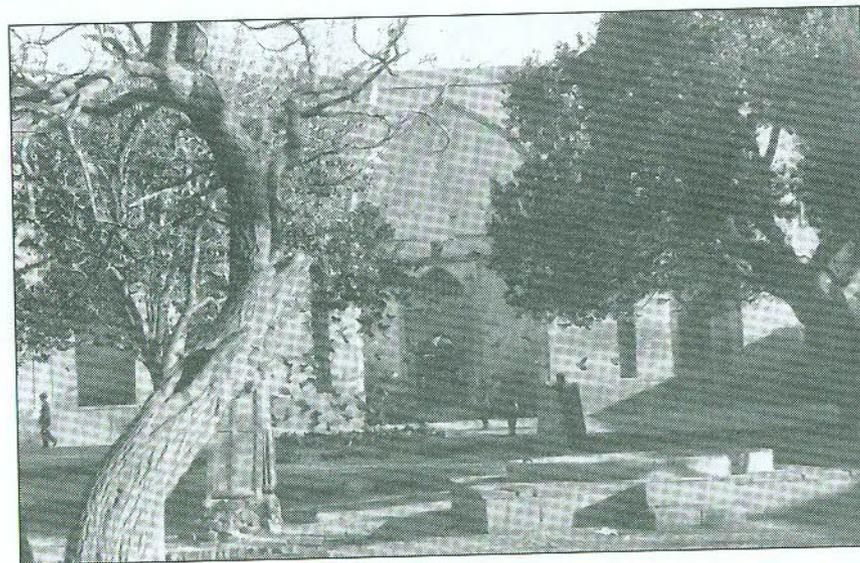
میدان مهدیه که در سال ۱۳۳۴ ش به وسیله برادران چاروقچی بنا شده است.



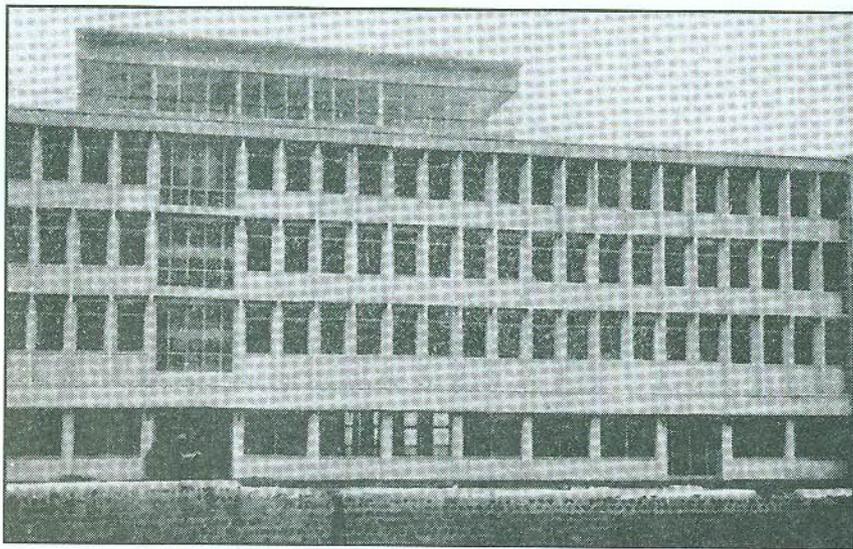
سیلوی تبریز که در زمان رضا شاه بنا شده است.



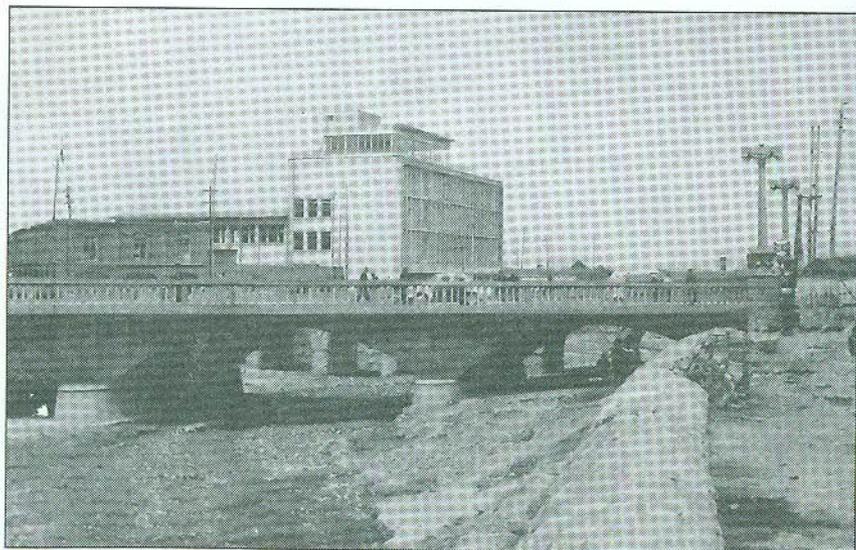
مقام صاحب الامر



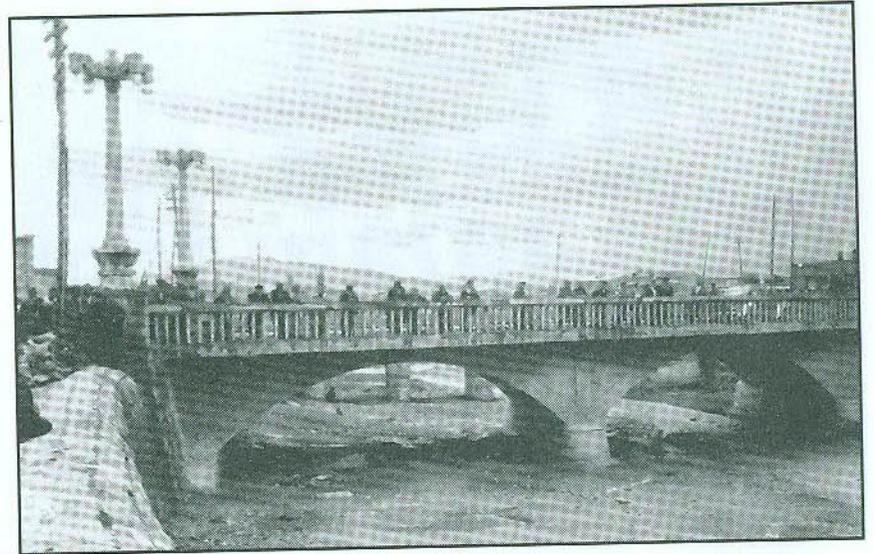
صحن و در ورودی مقام صاحب الامر



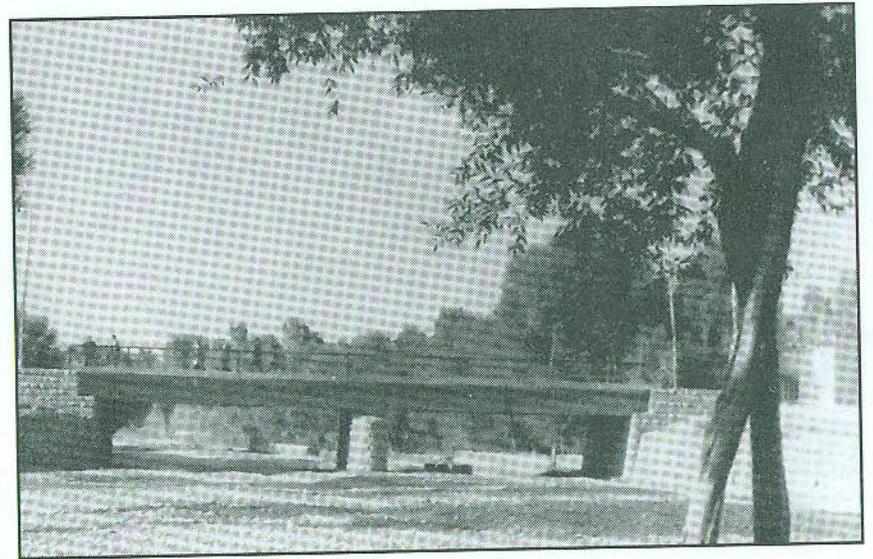
مرکز تلفن خوکار تبریز اواخر دهه سی.



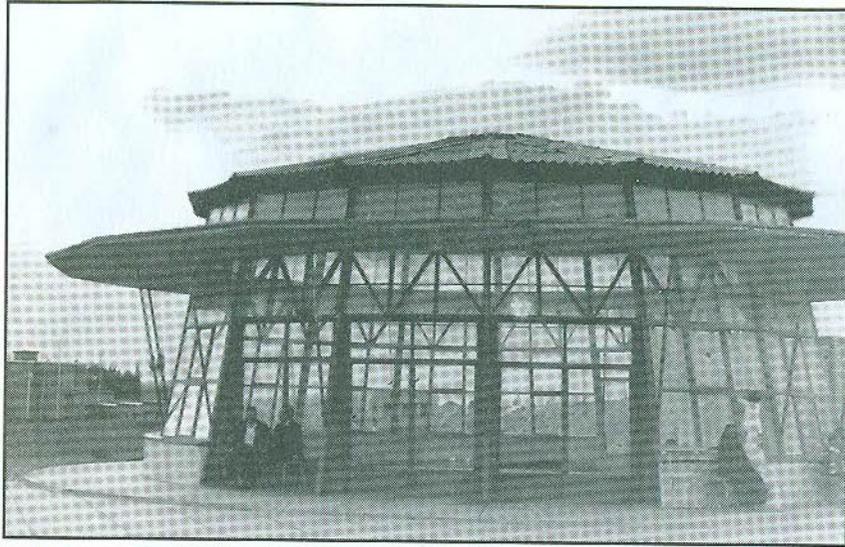
ساختمان مخابرات تبریز و پل قاری



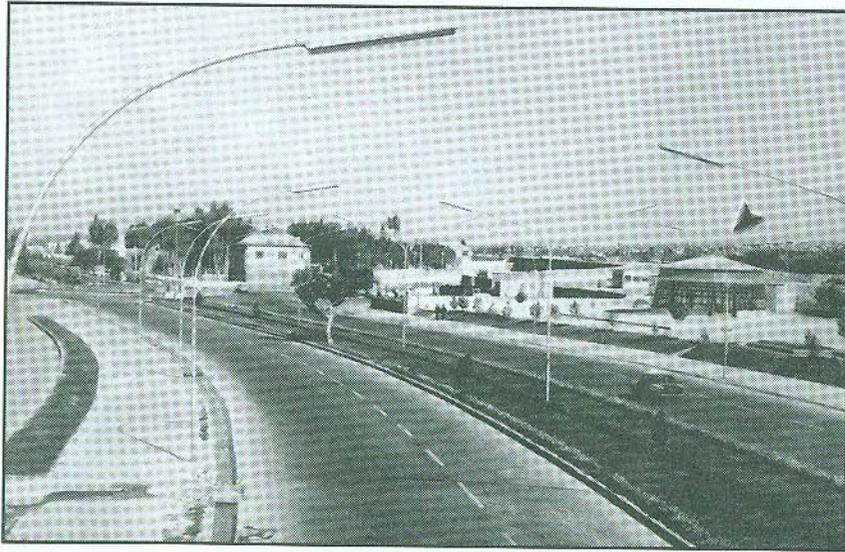
پل قاری



پل جدید راه تبریز به باسمنج



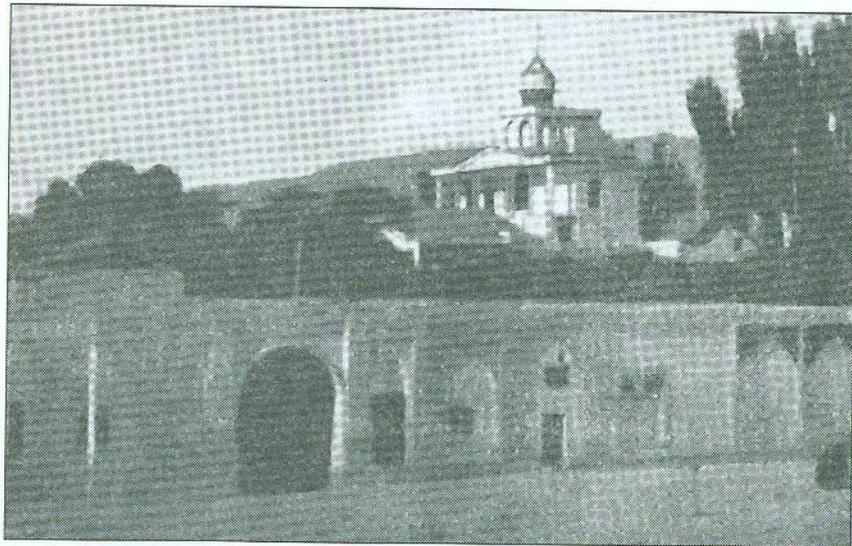
نمایی از کتابخانه میدان دانشگاه که قبلاً رستوران بوده و امروزه تخریب گردیده است و در عکس ذیل هم این بنا در بلوار ۲۹ بهمن دیده می‌شود.



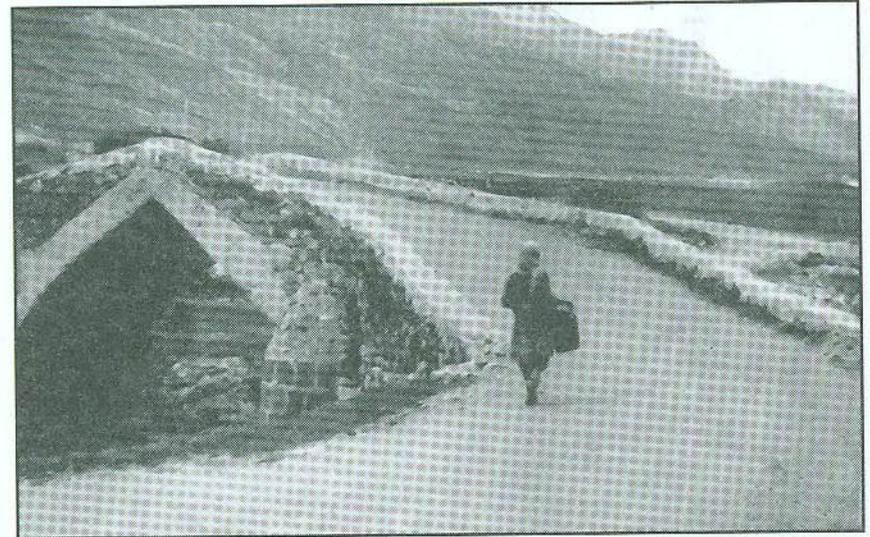
بلوار ۲۹ بهمن و فلکه دانشگاه تبریز - ساختمان شیروانی زمانی مدرسه کاوه و سپس مدرسه نابینایان و مدتی هم تیزهوشان بود و اکنون به جای آن برج بلور ساخته شده است.



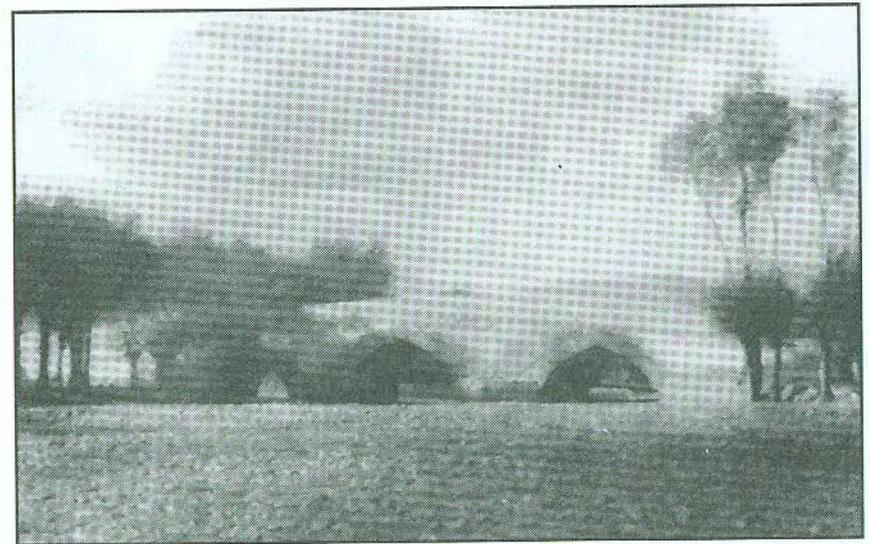
دانشسرای تبریز



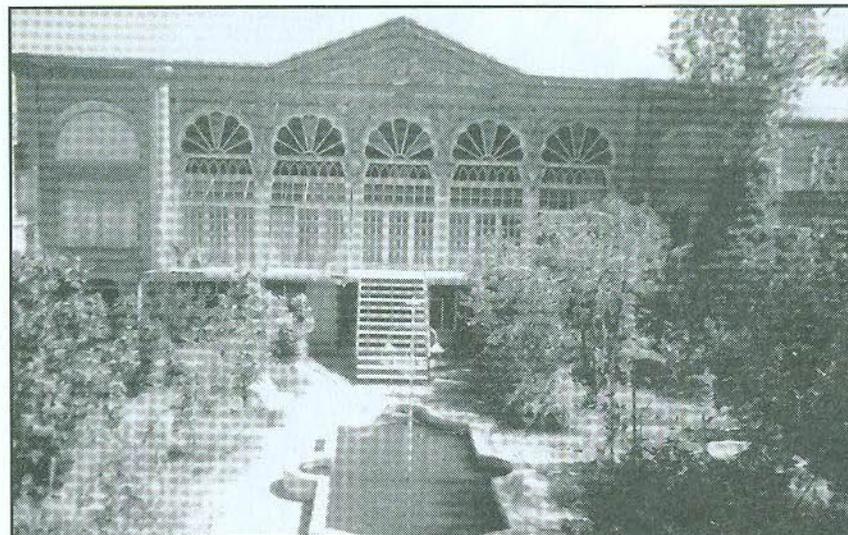
عالی قاپو و شمس العماره



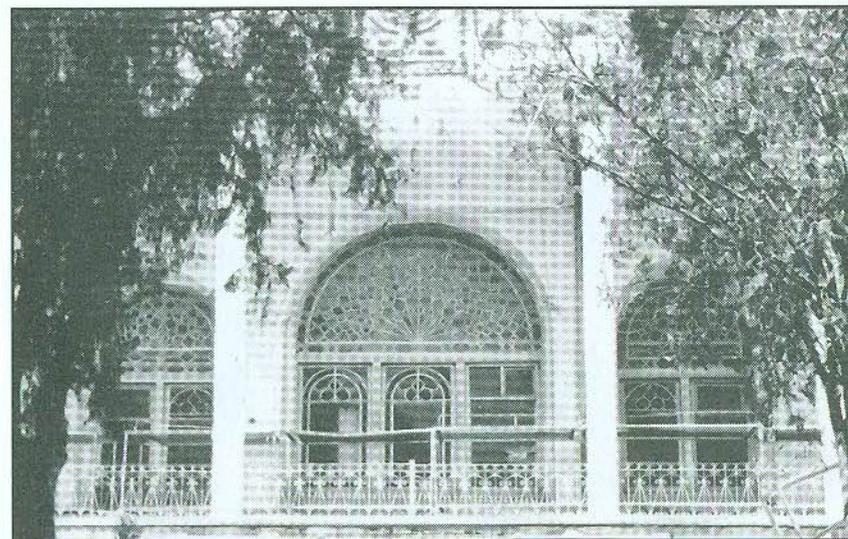
پل پایان - زمانی راه تبریز به اهر از آن می گذشت و امروزه وجود ندارد.



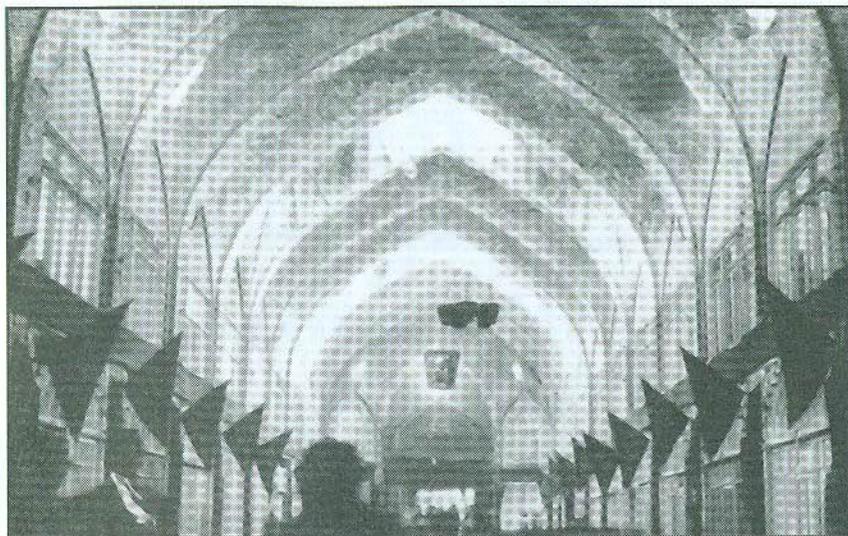
پلی در راه باسمنج به تبریز



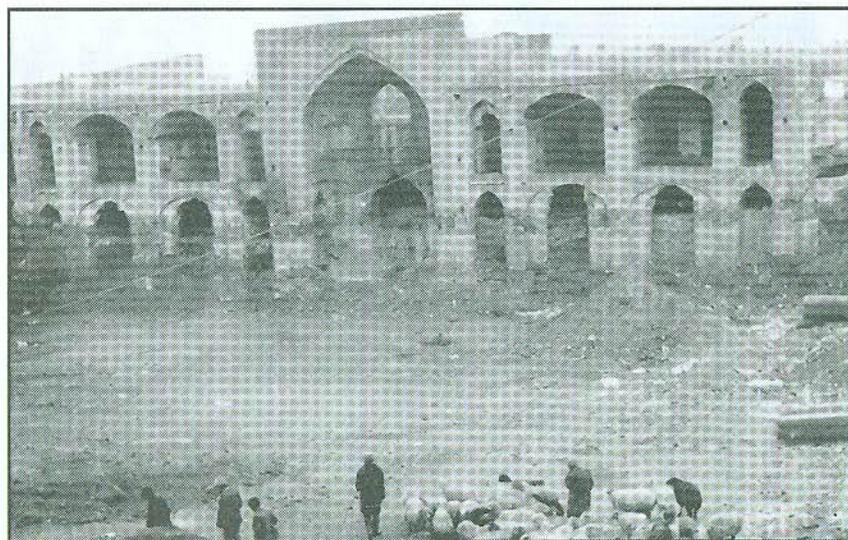
خانه سرخه‌ای‌ها سال ۱۳۵۲



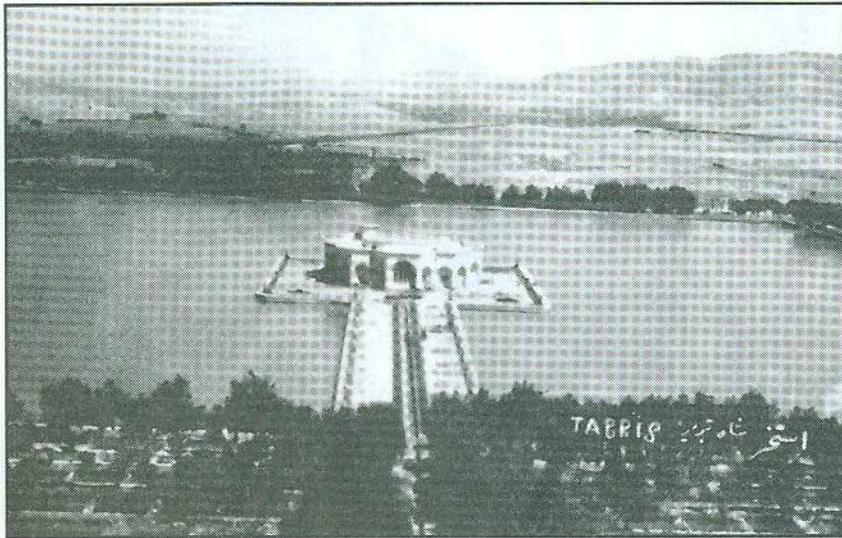
نمایی از خانه امیرنظام گروسی سال ۱۳۵۰



تیمچه مظفریه - از بزرگترین تیمچه‌های خرید و فروش فرش در خاورمیانه.



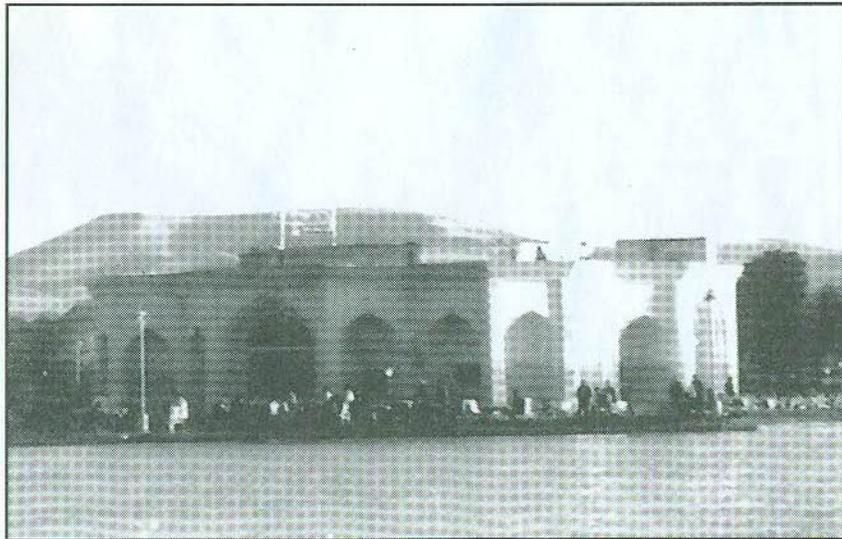
مدرسه اکبریه - قسمتی از بقعه صاحب‌الامر که پس از احداث خیابان دارایی چنین شده است.



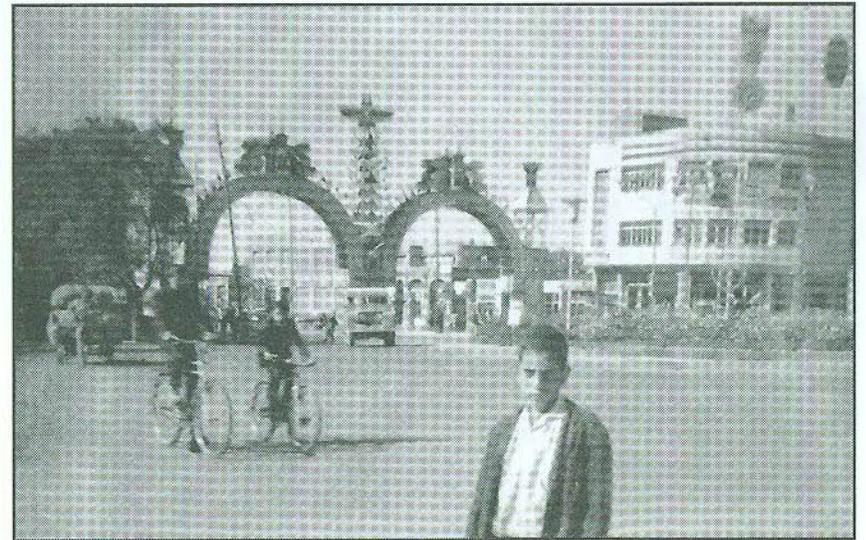
استخر انل گولی تبریز



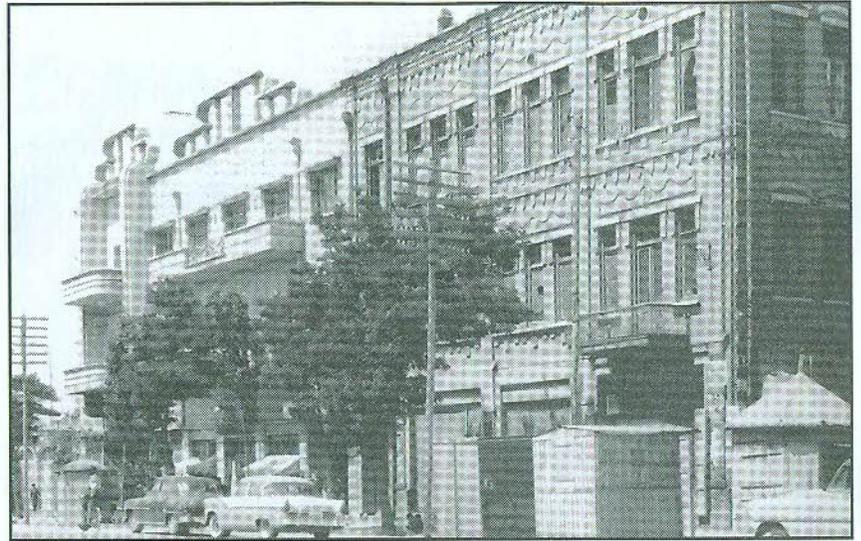
راه آهن تبریز سال ۱۳۵۰



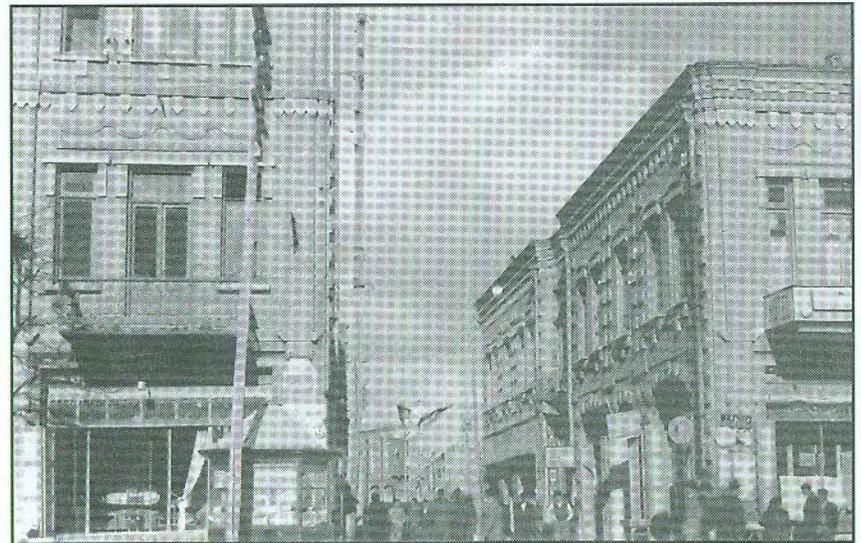
بنای مرمت شده انل گولی در سال ۱۳۴۸



میدان قونقاباشی



ساختمان سینما سعدی و هتل متروپل سال ۱۳۳۸ - خیابان امام خمینی (پهلوی سابق)



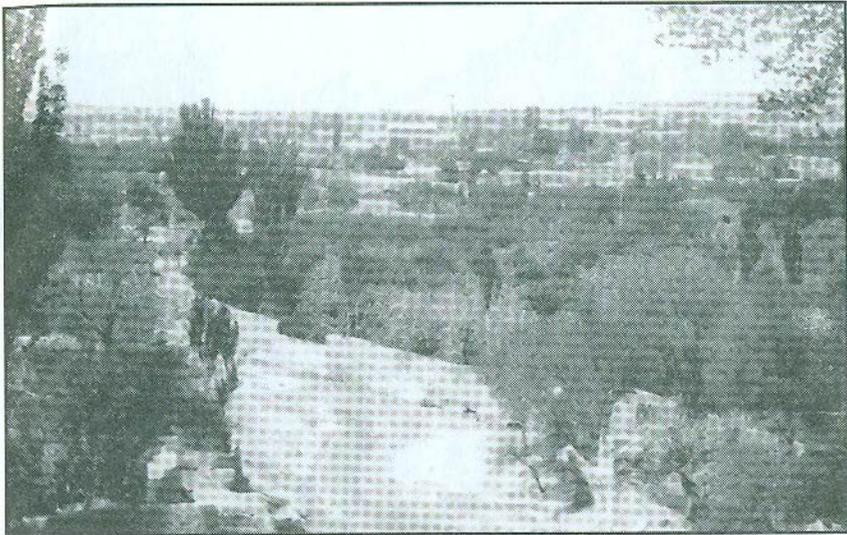
کوچه پاساژ هتل گراند تبریز در خیابان امام خمینی نزدیکی چهارراه شریعتی سال ۱۳۳۸



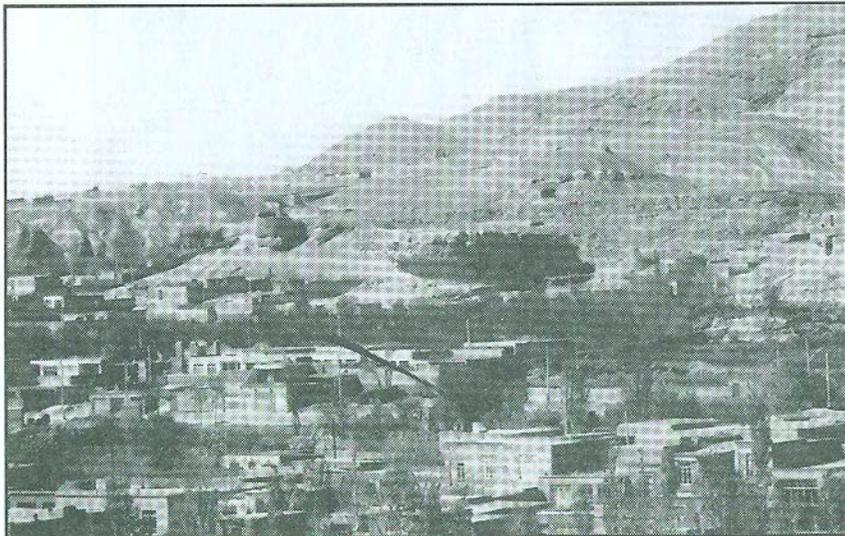
بانک ملی



چهارراه شریعتی (شهنواز سابق) و متروپل



قله باغی که در بیان کوه قرار داشت و قهوه‌خانه‌ای در آن پاتوق بزرگان و هنرمندان بود.



تپه ربع رشیدی که زمانی بزرگترین دانشگاه جهان در آن قرار داشت، این دانشگاه را خواجه رشیدالدین فضل‌اله وزیر سلطان محمود غازان در محله ولیانکوه (باغمیشه) بنا کرد.